S.S. SHAHID ALI SUBZPOSH
GORAKHPUR.

گنج ارشد

GORAKHPUR.
KL

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله اول الشافعین والمشفعین واخر النبیین والمرسلین وعلی اله الطاهرین
واصحابه الطیبین اجمعین اما بعد تحمید وثنای عالم آفرین ونعت سرور شفیع المذنبین مفلس بیچاره از اعمال وعاجز گسسته
از احوال وزره بجمعنا را امید وار رحمت پروردگار طالب طلبه توحید وحید ابو الفیاض قمر الحق غلام رشید ابن الشیخ
محمد راشد بن مصطفی العثمانی عفی عنهم العفو الحمید بر مرآة ضمایر صاحب بصران وآینه خواطر والا نظران عین الیقین روشن
وهویدا گردانند که این جواهر گنج الکلام ربانی وزواهر کان انعام صمدانی بر آمده از زبان فیض ترجمان ولی
کرامت نشان قدوة اولیاء کرام اسوه اصفیاء عظام قدوة العارفین المتخلق باخلاق رحمة للعالمین قطب عالم
غوث مغنی ودر معارف اسرار احد پیر دستگیر المکنی بابی الکشف الملقب بهدی الحق المسمی بحضرت شیخ محمد رشید
محمد رشید العثمانی قدس الله اسرارهم وعلی درجاتهم وافاض علینا فیوضات برکاتهم را حقایق آگاه اشفاق
پناه شیخ شکرالله الدامودی سلمه الله تعالی وابقاه بر صفحه روزگار بلباس تحریر نمودار ساخته جهت ترتیبش جامع
الفضل والکمالات دستگاه مولوی شیخ فضل الله شهید نور الله مرقده کرده بسببی مرتب نگشته
باین قلیل البضاعة عادیم الاستطاعة التفات نموده خاکسار بر آمد کنده روزگار بتر آرزوی ...

SHAHI ... GORAKHPUR

تعنی نگارنده را که بعد از حصول این دولت عظمی و نعمت کبری از سعود بخت و عروج طالع نامور

دین دوران حوادث ناکامی و حرمان بجای سرانجامی کرد و بحمد الله و المنه که در زمان [illegible] در آن حین بحکم [illegible]

باد و تا ذکر محبوب رب کریم پرتو شاهد مقصود بعین بصیرت مشاهده نمود و در تحت سعادت و کاشانه دولت [illegible]

و دوران روز که اشتیاق بیاری برسد از دوست بکاری برسد و دیده بر دوری چو گل [illegible]

خبر است اگرچه دیده و دیده از نوک خار برسد لذت وصل نداند مگر ان سوخته که برای [illegible]

بیاری قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر که خزان دیده و بعد و بس به بهاری برسد [illegible]

بسر رسیده بود از نه کتب سلوک و غیره مطالعه می نمود و اما پرتوی از انوار نور پر در دم چشم نمی یافت

از انوار برنسال و دل نمی یافت تا که این ملفوظ معنی انتها و کلام ... بصورت ترتیب که بجان [illegible]

نمی یافت در نسیم تو باد صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو مشک ختا کجاست که [illegible]

در تصنیف راحت القلوب قطب بر و بحر فرید الدین گنج شکر قدس سره میگوید که در یک لفظ از [illegible]

بنویسد آن زیاده از طاعت و عبادت هزار سال است و بعد از وفات مقام منزل اعلی علیین [illegible]

سال شرح رحمان کام بخش و در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار این فرمان که مشحون بطعم [illegible]

ابدی است شروع کرده و در ماه ربیع سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجریه مقدسه بعون عنایت ازلی اختتام [illegible]

و بالهامی گنج ارشادی موسوم کرده شده که افعال و اقوال و احوال حضرت پیر دستگیر قدس الله سره [illegible]

ما بعون نام علیه الصلوة و السلام و صحابه کرام و اولیا و ذوی الاحترام و فقهای عظام است [illegible]

[illegible] ترتیب نماند و در ضمن این تفصیل احوال ابا و کرام حضرت پیر دستگیر قدس الله سره [illegible]

[illegible] ال پیران ارادت تا صاحب لولاک لما خلقت الافلاک و اساتذه و خلفای و [illegible]

مریدان مخصوص و معمولات و تذییل و مکتوبات و اشعار و وفات و تجهیز و تکفین و تدفین و تاریخ وفات حضرت پیر دستگیر

قدس الله سره بخط و تاریخ اعراس و لباس ایشان و بزرگان علیهم الرضوان که بخط خاص است و متعلق به مذکور کرده و

باب و خاتمه نمود و انشاء الله الرحمن بفضل القدیم و بعون رسول العلیم مفیض مجاهد مستغفران و مفید کرده و هست فیضان کرده و انام

باعث نجات این عاصی پر معاصی گنا و همه و فضل بحر ب سید الاحیا و الله لحب و عوتی و اقبل حاجتی تالک مجیب الدعوات

و قاضی الحاجات امین رب العباد و هر جا که در کتاب لفظ قطب الاقطاب است از آن حضرت شیخ محمد ثبت و مراد حضرت

پیر دستگیر شیخ محمد رشید قدس سره ... و از جامع شیخ شکر الله از مرتب و احقر الناس غلام رشید را دست

در ذکر نسبت حضرت پیر دستگیر قدس الله سره الخطیر مشتمل بر چهارده وصل وصل اول در ذکر ولادت حضرت

پیر دستگیر قطب الاقطاب و تاریخ آن و احوال فرزندان وصل دوم در ذکر والد حضرت پیر دستگیر قطب الاقطاب

حضرت محمد رشید مصطفی و شمه احوال فرزندان حضرت ایشان قدس سرهم وصل سوم در ذکر قدوه اهل الصفا حضرت

شیخ محمد مصطفی و شمه احوال پیران و مرشدان و فرزندان حضرت ایشان قدس الله اسرارهم مشتمل بر دو فایده فایده اول

در احوال حضرت ایشان معه احوال فرزندان قدس سرهم فایده دوم شمه از احوال پیران و مرشدان و خلفاء نامه

حضرت ایشان قدس سره هم وصل چهارم در ذکر قدوه اهل الله الوحید حضرت شیخ عبد الحمید و فرزندان ایشان و غیره

اجداد حضرت پیر دستگیر قدس سره وصل پنجم در ذکر اسوه اهل الله دستگیر بعید و شیخ حضرت محمد و شیخ ابو محمد حسینی

و فرزندان حضرت ایشان قدس سرهم وصل ششم در ذکر سلطان ... و بعضی اجداد حضرت پیر دستگیر قدس سرهم

وصل هفتم در ذکر خواجه سری السقطی قدس سره وصل هشتم در ذکر ... سقطی و بعضی اجداد حضرت قدس سرهم

وصل نهم در ذکر خلیفه رسول رب العالمین صاحب الحیا و الاحسان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله تعالی

عنه و آبای کرام حضرت وی وصل دهم در ذکر حضرت عبد المناف وصل یازدهم وصل یازدهم

وصل دوازدهم

ور ذکر کلاب و ذکر ور ذکر مره ور ذکر عدی ور ذکر
کعب ور ذکر لوی ور ذکر غالب ور ذکر فهر
ور ذکر مالک ور ذکر نضر ور ذکر کنانه ور ذکر خزیمه
ور ذکر مدرکه ور ذکر الیاس علیه السلام ور ذکر مضر ور ذکر نزار
ور ذکر معد ور ذکر عدنان ور ذکر اد علیه السلام
ور ذکر اد علیه السلام ور ذکر همیع ور ذکر شجب ور ذکر
نبت ور ذکر قیدار ور ذکر اسمعیل ع ور ذکر ابرهیم ع
ور ذکر تارخ عرف آزر ور ذکر ناحور ور ذکر ساروع
ور ذکر قالع شاروع ارغون ور ذکر فالع ور ذکر عابر
ور ذکر شالخ ذکر ارفخشد ور ذکر سام ع
ور ذکر نوح علیه السلام ور ذکر لمک ور ذکر اخنوخ عرف ادریس علیه السلام
ور ذکر متوشلخ ور ذکر برد علیه السلام ور ذکر بارد
علیه السلام ور ذکر مهلائیل ور ذکر قینان ور ذکر انوش علیه السلام
ور ذکر شیث ع ور ذکر آدم علیه السلام ور ذکر ارادت
حضرت پیر دستگیر و احوال سلسله حضرت پیران حضرت پیر دستگیر و ذکر خلافت نامه حضرت دستگیر [illegible]
[illegible] ور ذکر ارادت حضرت پیر دستگیر قدس سره ور ذکر قطب الاقطاب حضرت شیخ
ور ذکر مرض موت و وفات و تاریخ فوت و ذکر خلفا حضرت ایشان قدس سرهم

در ذکر حضرت راجی سید احمد مانکپوری قدس سره در ذکر حضرت راجی سید
محمد چشتی قدس سره حضرت راجی سید مبارک قدس سره در ذکر حضرت راجی سید نور قدس سره
در ذکر حجة العاشقین حضرت راجی حامد قدس سره
در ذکر مخدوم شیخ حسام الحق مانکپوری قدس سره
در ذکر مخدوم شیخ علاء الحق قدس سره در ذکر حضرت شیخ سراج الحق قدس سره
در ذکر حضرت سلطان مشایخ نظام الدین اولیاء قدس سره در ذکر حضرت خواجه فرید شکرگنج قدس الله
سره در ذکر حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره در ذکر حضرت خواجه
معین الدین حسن سنجری چشتی قدس سره در ذکر حضرت خواجه عثمان هرونی قدس سره
در ذکر حضرت خواجه حاجی شریف زندنی قدس سره در ذکر حضرت خواجه مودود چشتی
قدس سره در ذکر حضرت خواجه ابو یوسف چشتی قدس سره در ذکر حضرت خواجه
ابو محمد چشتی قدس سره در ذکر حضرت خواجه ابو احمد چشتی قدس سره در ذکر حضرت
خواجه ابو اسحاق چشتی قدس سره در ذکر حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس سره
در ذکر حضرت خواجه هبیره بصری قدس سره در ذکر حضرت خواجه حذیفه مرعشی قدس سره
در ذکر حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم قدس سره در ذکر حضرت خواجه
فضیل عیاض قدس سره در ذکر حضرت خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره در ذکر
حضرت خواجه حسن بصری قدس سره در ذکر خلیفه رسول رب العالمین مظهر العجائب و الغرائب
اسد الله الغالب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در ذکر سید المرسلین شفیع المذنبین

خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم در ذکر اوراد باری تعالی در خلافت نامه
حضرت پیر دستگیر و شجرات در ذکر عطاهای اشغال و اذکار و غیره فواید که از اولیای کرام
بآنحضرت ذوی الاحترام قدس سره رسیده در ذکر چهار دوده خانواده در ذکر
استادان آنحضرت و قواعد و اسامی کتب که در خدمت ایشان استفاده فرموده در
ذکر خلفا و مریدان آنحضرت قدس سره مشتمل بر دو وصل در ذکر خلفا در ذکر بعضی
مریدان مخصوص در ذکر شرح معمولات و تذییل و دوات نماز تراویح مشتمل بر سه وصل
در ذکر شرح معمولات در ذکر تذییل در ذکر دوات نماز تراویح
در ذکر کلام و مکتوبات آن حضرت مشتمل بر سه وصل در ذکر کلام آنحضرت
در ذکر مکتوبات عزیزان که بخدمت حضرت پیر دستگیر مرقوم ساخته اند در مکتوبات
آنحضرت که بعزیزان مرقوم فرموده اند در ذکر اشعار آنحضرت مشتمل بر دو وصل
در ذکر اشعار فارسی در ذکر اشعار هندی در ذکر رویای و سیر و وصیت
آنحضرت مشتمل بر سه وصل در ذکر رویای آنحضرت در سیر آنحضرت
در وصیت آنحضرت در ذکر ملفوظات آنحضرت مشتمل بر بست و پنج وصل
در ذکر توحید در ذکر فقهای عشق در ذکر سماع در ذکر
خالق عز و جل و ترک دنیا و فقر افضلیت بر اغنیا در ذکر رویة الهی در شب
معراج بحضرت رسالت پناهی در ذکر توکل و صبر در ذکر فتوح و اطعمه
و ذبح جانوران و فواید بعضی فواکه و ذکر قیلوله و اتفاق بر فقرا و ذکر تخم در ذکر

قطب الاقطاب واماان عبدالرب وعبدالملک و ذکر زاهد و فقیر و صوفی وصل [illegible] در ذکر صفات
انبیا و ذکر بعضی معنای و ذکر انبیا علی نبینا و علیهم السلام وصل [illegible] در ذکر تعظیم اهل بیت و بعضی اهل بیت و ذکر کلام
رضی الله علیهم اجمعین وصل [illegible] در ذکر منشور و ذکر میراث نبی علیه السلام وصل [illegible] در ذکر خلافت خلفای اربعه
و ذکر صحابه رضی الله علیهم اجمعین و بعضی قصه های دیگر وصل [illegible] در ذکر قصه های اولیائی کرام و بزرگان اسلام
رضی الله علیهم و قصه های دیگران وصل [illegible] در ذکر اجابت دعا وصل [illegible] در ذکر اعراس و زیارت قبور
وصل [illegible] در ذکر صلوات جنازه و عیادت مریض و دعا بعد دفن و کراهت طعام سیوم و دهم و [illegible]
و شستن های و رفع معصیت وصل [illegible] در ذکر مسئله پیر و مسائل دیگر وصل [illegible] در ذکر نماز جمعه و نماز عید
و تکبیر و تشریق و ذکر مصافحه و تقبیل قدم بزرگان و رکوع کردن مشایخ در میان خود و با شیخان و ذکر صدقه فطر
و ذکر اعتکاف وصل [illegible] در ذکر نکاح و کفو و ولیجا و منع جلوه وصل [illegible] در ذکر تنباکو و بنگ و [illegible]
وصل [illegible] در ذکر ملک وصل [illegible] در ذکر حرلحا و ریا وصل [illegible] در ذکر شمله وصل [illegible] در ذکر مرح
حضرت پیر دستگیر قدس سره وصل [illegible] در ذکر فواید متفرقه مشتمل بر ذکر رجال الغیب و قطع و لبس نو و [illegible]
ماه نو و دیگر قواعد وصل [illegible] در ذکر وفات و تجهیز و تکفین و تدفین حضرت پیر دستگیر و ما یتعلق به مشتمل بر
ست وصل وصل [illegible] در ذکر وفات آنحضرت وصل [illegible] در ذکر تجهیز و تکفین و ما یتعلق بها وصل [illegible] در ذکر
تاریخ وفات آنحضرت که عزیزان منظوم ساخته اند خاتمه در ذکر تاریخ اعراس اولیاء کرام و بزرگان
ذوی الاحترام که بخط آنحضرت ذوی الاحترام و ما یتعلق بهم و بعضی از احوال حضرت ایشان قدس الله سرهم
از کتب بزرگان علیهم الرضوان مشتمل بر دوازده وصل وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء و بزرگان
در ماه محرم وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله بزرگان ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر

وصل دوم

وصل سیوم در ذکر اعراس سرور انبیا و اولیا و بزرگان قدس سرهم در ماه ربیع الاول وصل چهارم

در ذکر تاریخ اولیا رانه و بزرگان در ماه ربیع الثانی وصل پنجم در ذکر تاریخ اعراس اولیا و بزرگان

در ماه جمادی الاول وصل ششم در ذکر تاریخ اعراس اولیا الله و بزرگان در ماه جمادی الثانی وصل هفتم

در ذکر تاریخ اعراس اولیا الله و بزرگان در ماه رجب المرجب وصل هشتم در ذکر تاریخ اعراس

اولیا و بزرگان در ماه شعبان المعظم وصل نهم در ذکر تاریخ اعراس اولیا الله و بزرگان در ماه رمضان

المبارک وصل دهم در ذکر تاریخ اعراس اولیا الله بزرگان در ماه شوال وصل یازدهم در ذکر تاریخ

اعراس اولیا و بزرگان در ماه ذیقعده وصل دوازدهم در ذکر تاریخ اعراس بزرگان اولیا در ماه ذی الحجه

[illegible] حضرت پیر دستگیر محمد حضرت

آدم علیه السلام بواسطه این اسامی می رسند بدر الحق ابی الکشف حضرت شیخ محمد رشید ابن ابو البرکات شمس الحق

حضرت محمد رشید ابن جمال الحق حضرت شیخ مصطفی ابن حضرت شیخ عبد الحمید ابن حضرت شیخ راجو ابن حضرت شیخ سعدی ابن

حضرت شیخ عارف ابن شیخ عبد الواسع ابن حضرت شیخ منجهلی ابن حضرت شیخ بدهی ابن حضرت شیخ عبد الملک ابن

حضرت شیخ شهر ابن حضرت شیخ نصرت الدین ابن حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بخشی شیخ رومی ابن حضرت

سلطان تو الی ابن حضرت شیخ حسام الدین ابن حضرت سلطان نظام الدین ابن حضرت سلطان شهاب الدین ابن

حضرت شیخ عبد المنان ابن حضرت شیخ عبد السبوح ابن خواجه سری السقطی ابن حضرت شیخ مغلس سقطی ابن حضرت

شیخ امان ابن امیر المومنین خلیفه رسول رب العالمین صاحب الحیا والاحسان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله

تعالی عنهما ابن حضرت عفان ابن عاص ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد المناف ابن قصی ابن کلاب ابن

مره ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن

الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن اود ابن همیع ابن یشجب ابن نبت ابن قیدار ابن اسمعیل علیه السلام

ابن ابراهیم علیه السلام ابن تارخ عرف آزر ابن ناحور ابن شاروع ابن ارغون ابن قالع ابن عابر ابن شالخ ابن

ابن ارفخشد ابن شام ابن نوح علیه السلام ابن لمک ابن متوشلخ ابن اخنوخ ابن برد ابن بارد ابن مهلائیل ابن قینان ابن ۹

ابن انوش ابن شیث علیه السلام ابن آدم علیه السلام و احوال مفصل اسامی حضرات مذکوره در روی صفحهای از بحار الانساب

در روضة الاحباب و معارج النبوت و کتب دیگر آنچه یافته درج ساخته و بر تفصیل احوال بعضی اجداد حضرت پیر دستگیر

اطلاع نیافته هرگاه که خواهد یافت ارقام خواهد ساخت از مطالعه کنندگان مهربان رجا آنکه اگر بیابند درج

سازند فصل اول در ذکر ولادت و تاریخ ولادت حضرت سرور دستگیر قدس سره العزیز آنحضرت

یکهزار و چهل و یک در این عالم متجلی جمالی جلوه گر شده قطب الاقطاب تاریخ تولد آنحضرت ابو الکشف ۱۰۴۱

محمد ارشد فرموده و لقب بدر الحق داده و اکثر کتب آنحضرت و تحصیل فاتحه فراغ علم درس نسبت و سلوک سالکی

در خدمت قطب الاقطاب استفاده نموده و در نسبت دو دو سالگی خلافت و اجازت و خرقت تبرکات بزرگان

علیهم الرضوان قطب الاقطاب بان حضرت عنایت فرموده و ذکر دوازده کاره و نماز معکوس قطب الاقطاب

با آنحضرت تعلیم فرموده و آنحضرت را آنچه ترتیب ظاهری و باطنی هست از قطب الاقطاب است و دیگر بزرگان بوده

بافاده قطب الاقطاب بکمال رسیده و آنحضرت اکثر تا دو پاس روز بافاده طلبه علم تحصیل مشغول و وظایف

و اشراق و چاشت ناغه نمی نمود و بعد از آن اگر خوردنی می خواست بهم میرسید تناول کرده قیلوله میفرمود بعد

قیلوله نماز ظهر اول وقت بجماعت ادا می کرد و جماعت را بعد از نماز تعلیم میفرمود و اکثری سعادتمندان

مخلصان را افاده ذکر دوازده کاره و وظایف افاده مینمود و در مراقبه اوقات معمول میگذشت و در

اقوال و افعال و احوال در تبعیه قطب الاقطاب و طالب مشغوف می بود و اکثر در نماز جنازه و عبادت

امی

[illegible]

دور دعا در مصاف تکلف بود و هر چه آن را لایق هر چه از دوست میرسید نیکو میداشت و قناعت شعار و دیده

اگر اعراض دوران و معاش تنگ میباشد در قبول تفسیر و ... [illegible]

کجاست یا این مرتب قاصر را التعبیر اوقات حضرت را در حیز قلم آرد و چون عمر حضرت بیست و سه سال

گردید بریاضت کبار و شغلت در ... پنج بار ... ماه جمادی الآخر فرمود و ... نمود ...

حضرت بنکاح شیخ افضل قدس الله سره دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین نور الله انصاری هروی را بنکاح

تزویج فرمود و سلسله نسب شیخ خواجه حضرت عبد الله انصاری این طور ... شیخ مبارک محی بن شیخ نور الدین

بن شیخ طاهر بن شیخ احمد بن شیخ خواجکی بن شیخ علی بن شیخ خیر الدین بن شیخ نظام الدین بن شیخ ...

خواجه ظاهر بن شیخ خواجکی بزرگ بن شیخ جلال الدین بن شیخ محمد بن شیخ احمد بن شیخ محمود بن شیخ ...

بن شیخ مودود بن شیخ ابو بکر بن شیخ حضرت خواجه عبد الله انصاری هروی قدس سره بن ...

بن عبد الله بن نعمان بن ثابت ... بن ... سلطان ... بن ...

بن خواجه عبد الله انصاری که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد هفت سال در ... مکرمه

و در تاریخ پنجم ماه رجب این جناب حضرت وفات یافت [illegible] و وصیت [illegible] و احوال ایشان [illegible]

انشاءالله تعالی [illegible] در حضرت شیخ عبداللطیف قدس الله [illegible] و [illegible]

[illegible] مناقب بواسطه این اسامی [illegible] حضرت شیخ عبداللطیف بن شیخ [illegible] بن شیخ [illegible] بن شیخ [illegible]

بن شیخ ابو سعید شیخ نظام الدین عرف شمس بن خواجه قطب الدین بن خواجه محمد بن خواجه مسعود عرف [illegible] حضرت

محمد [illegible] شرف [illegible] قدس سره بن خواجه شبلی بن خواجه [illegible] بن [illegible] الدین بن خواجه [illegible] الدین بن

ابو بکر بن خواجه جنید [illegible] بن خواجه ابو القاسم بن خواجه ابو محمد [illegible] حضرت خواجه جنید

قدس سره بن خواجه محمد [illegible] بن خواجه [illegible] بن خواجه [illegible] بن خواجه [illegible] حضرت

موسی کاظم [illegible] بن خواجه [illegible] بنت حضرت امام کاظم رضی الله عنه [illegible] بن خواجه سلیم [illegible] بن خواجه

عبدالله [illegible] بن خواجه [illegible] بن خواجه سلیم بن خواجه عبدالله بن سلیم [illegible] مناقب [illegible] صلی الله علیه

و آله و سلم [illegible] از دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین قدوة [illegible] حضرت شیخ نور [illegible]

روز جمعه بیست و دوم ماه [illegible] سنه [illegible] ابو محمد نور الله [illegible] ولادت [illegible]

داشت و اطاعت آنحضرت [illegible] طاعت [illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] بسیار [illegible] و برای [illegible] از [illegible] حسینی [illegible]

بخواجه [illegible] که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بخانه علی رضی الله عنه [illegible]

رضی الله عنه [illegible] و فاطمه رضی الله عنها گفت [illegible]

[illegible] روز [illegible] ایشان روزه [illegible]

[illegible] قطب [illegible] حضرت جلال عرف شاه [illegible]

بختا و ذبح نکرده است که حضرت پیر دستگیر از میان شیخ محمد طالب العلم پرسیدند که شما درست شمرده اید یکی
پرسید که چه اعمال شما درست فرمودند میان نور احمد را آزار بود و میان محمد رشید و الله و دیده ایشان خطا و ناحق
و اگر خطا نادرست کرده بودند که چون درست شود و معلوم گردد که این سبب که درست است که ثواب عبادت یکی
مرد دیگری را باشد فرمودند فرمود اکار برای دیگران کسته خانه حب و درود نقل کنند و ثواب به پیر و استاد
کنند و درود خوشنود کنند و ثواب آن به جناب غوث الثقلین نماید ختنا و نیاز کاملیت خوانند و ثواب بخشند
انگشت و ذبح مرغی حرام کرده و آنچه در سپاره تبارک الذی در سوره دهر بای ایت یوفون بالنذر
شکر را و ثواب حسبی مسطور است جمهور مفسران بران اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله
وسلم بخانه علی رضی الله عنه آمده و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار دیدند و علی و فاطمه رضی الله عنهما گفت
کنند تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه تعالی بطفیل دعا
جناب مصطفی ... و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا مزدوری کرده بدست آورده داده نان
بپختند وقت نماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل البیت النبوت
مسکینم مرا مسکین را طعام دهید تا شما را حق سبحانه از موائد بهشت عوض دهد علی رضی الله عنه نصیب
خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و باب خالص روزه کشادند و شب گذرانیدند دیگر
روزه گرفتند بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد تمام طعام که بود و از نیاز فرمودند و شب سوم اسیری
بسر وقت ایشان رسیده و خورد و خیا بدو داد و حق سبحانه تعالی این ایت فرستاد و ... عبارت نیز تحریر
حضرت پیر دستگیر قدس سره نیز بعبت حضرت ایشان رضی الله تعالی عنهم اجمعین کرده بود و خطاب ...
در باب مجالب ... دست مبارک خود بخسرو ... بیان عبارت ساخته بسم الله الرحمن الرحیم

و فضل علی رسول الکریم سلسلهٔ مشایخ عظام واصل و متصل می شد سالک و مجذوب بودند میان شیخ محمد اولیا و [illegible]
صغیر و کبیر مجذوب رشید مصطفی حمی صمد بود و اشاعات حالات مطالعه بود و مشهور و مرتبهٔ کمال [illegible]
[illegible] که اسلاف صوری می نمود و میان باشند بایران مجذوب که سعادت منتهی می ارجمندی می نمود [illegible] شیخ نور [illegible]
آن سلسلهٔ مشایخ بیادور آن فرزند ارجمند را مجذوب ذوی قبول نمایند و خرقهٔ [illegible] باید [illegible]
باجابت مقرون گردد و [illegible] و قطب الاقطاب در مجلس کتاب وی حاضر شده و از دست مبارک خود [illegible]
وی انگشتری پوشانید و این خود باد و قطب الاقطاب برکت فوز می تشریف فرمود [illegible]
در اثنای قصبهٔ سرور پور حسب ارادهٔ بود و بطرف وی اشاره کرده فرمود که مجذوب [illegible]
در شادی شهر اتفاق افتاد الغرض قبل از شادی وی رحلت قطب الاقطاب گشت و وی [illegible]
بود و کار عظام الکبر از دست وی انجام می یافت [illegible] که احسن سلوک [illegible]
در روز و خوب [illegible] وفات وی عصر روز پنجشنبه و دوم شهر رجب [illegible]
در روضهٔ حضرت شیخ محمد که در موضع [illegible] گرفتن [illegible] حسب [illegible]
نخست [illegible] و دفن یافت بعد و [illegible] مبارک حضرت [illegible]
و در سایهٔ قطب الاقطاب می شد و [illegible] بعد چندی [illegible] و در سایهٔ قطب الاقطاب [illegible]
مسرور [illegible] وقت [illegible] صحبت مبارک رفت [illegible] گشت عمر وی بیست [illegible] سال [illegible]
تاریخ وفات وی حضرت شاه [illegible] بوده   قرة العین شیخ نور [illegible] انواع فضل بود [illegible]
خویش را معمور   بود و واقف زحال اهل الله   در جوانی بسوی جنت رفت   لطف [illegible]
همراه   روز پنجشنبه و دوم رجب   بود در روز وصال آن حق خواه   سال فوتش ز فضل حق [illegible] گفت

باد حقیقت مقرون باد — از دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین [illegible] ابن الله حضرت شیخ [illegible]

[illegible] شب [illegible] رجب المرجب در سنه یکهزار و [illegible] هجری [illegible] و در [illegible] گشت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بخط خود [illegible] نوشته [illegible] و تاریخ [illegible]

حضرت قطب الاقطاب تاج العارفین شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شاه [illegible] شیخ [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فیضان [illegible] علیها [illegible] باز خود [illegible] این کتاب متبرک [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خواننده [illegible] قدر که تواننده در عمل خود [illegible] فرمود و [illegible] سلسله جلیله حضرت چشت و حضرت

قادریه [illegible] و اگر کسی خواهد که [illegible] از طرف [illegible] قبله و یا از طرف قطب الاقطاب شمس الحق [illegible]

[illegible] شیخ محمد [illegible] اگر خواهد که [illegible] بکمال تفصیل [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] و العلم [illegible] علی [illegible] و [illegible] رضی الله عنه محمد [illegible] مصطفی صلی الله

علیه و علی آله [illegible] و بارک و سلم [illegible] و خرق عادت [illegible]

[illegible] ماه [illegible] و چهار [illegible] در [illegible]

[illegible] شاه [illegible] حیات [illegible] سال

[illegible] — از دختر حضرت شیخ عبداللطیف قبله [illegible] حضرت شیخ [illegible]

[illegible] روز جمعه [illegible] رجب المرجب [illegible] یکهزار و [illegible] هجری [illegible]

[illegible] و [illegible] یکهزار و [illegible] هجری روز جمعه قبل [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible] صاحبزادگان [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] کتابت مبارک [illegible]

می نوشته و کرامتی آمد که چیزها از نوشته محو شود و حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند تا آن دیده‌ام [illegible]

همین روز چیزهای عجیبی که در حاشیهٔ [illegible] نوشته است که هر روز مشکلی پیدا می‌شد که متولد می‌شود و مشکل و دردی که هست [illegible]

سبحان الله [illegible] حضرت شیخ [illegible] قصه مسرت بهجت مند می‌شود و [illegible] در تاریخ [illegible] و هشتم [illegible]

نام مبارک مطابق فال محب الله افضل [illegible] مقرر کرد [illegible] چون [illegible] شاهزاده [illegible] که دیده والد بزرگوار [illegible]

بلکه او بوده و هشت هجری تاریخ نسب عظیم [illegible] و جمیع الاعزه و خود حضرت قاضی حبیب الله علوی که والد بزرگوار [illegible]

حضرت شیخ حبیب الله که نسبت خانه زادی با قطب الاقطاب داشت که خانه زاد بوده و سلسلهٔ نسبش به حضرت علی کرم الله [illegible]

بواسطهٔ این اسامی می‌رسد قاضی حبیب الله صاحب ورع و دیانت و عالم باعمل بوده و تولد وی در سنه [illegible]

جمیع [illegible] شرح ملا جامی در خدمت افضل العلما حضرت مولانا نورالدین [illegible] شروع نموده و [illegible]

به خدمت استفاده نموده و از شرح [illegible] فاتحه [illegible] دیگری شده و برای نوکری پادشاه [illegible]

نوکری پادشاه زاده [illegible] سلطان [illegible] عالم نموده و در این اثنا [illegible] نعمت الله [illegible]

بالا این زمره نموده و بعد قضا حکم موافق روایات فقهیه مفتی به نموده و به وجهی تفاوت نمی‌کرد و خاطر [illegible]

در این به وجهی نمی‌کند نسبت و از سپاه [illegible] که خوف از سلطان و امرا [illegible]

یک روز پیاده [illegible] رجوع می‌ساخت و قابل تعذیر [illegible] تعذیر نموده و [illegible]

غدر یک شخص [illegible] که حاکم نجابت [illegible] نبوده و یک [illegible]

نموده ثابت گشته [illegible] مقتول گشته [illegible] روز [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] که در این وقت مصلحت نیست [illegible]

[illegible] خلاف قانون شرع نبوده [illegible]

بلکه

منکشف گشت و او را از احوال مخالفت وی نمود و عدالت و دیانت وی اظهر من الشمس گشت پس بعد از آن

کجا یارای مرتبه است که در میان آن بود وی جواب وقت بود هر سالی که بود کار اهل سلوک ... و محروم

نگشت و ارادت و بیعت حضرت قطب الاقطاب داشت و از مریدان مخصوص آنحضرت بود و هر سال در بلده

دهلی که فضای ... است عرس پیر خود و مشغول و اعتقاد تمام داشت در خدمت پیر خود و دیگر بزرگان بود و

بسیار مهربان بود و در وقت اقتضا پیروی تصرف و ریاضت وی فرمود و حضور داشت و در شادی وی

با وجود ایام رمضان پیروی به یک رمضان رفته بود و وفات وی روز چهارشنبه پنجم ذیقعده سنه یکهزار و

و یکصد و ... در بلده دهلی که مشهور است انتقال نمود و در ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت بود

تو ... در محل حضرت خواجه میر آب دریا کوچی مدفون ساختند تاریخ وفات وی   دل از این

گفت تاریخ وصالش   زهی مرد بهشتی اهل دین بود   این شیخ ... که عالم با عمل بود

مرید قدوة الاولیاء حضرت حاجی سید محمد ... قدس الله سره بود ... و تا ... بود

خدمت و تا زمان وفات پیر ... یک مرتبه بیعت پیر خود و تجدید بیعت پیر خود و خرقه پیروی ... بود

عطا فرمود و حق تعالی ... پیر عالم وی عطا فرمود و وفات وی ... ماه ربیع الاول سنه یکهزار و

و شصت تاریخ وفات وی رحمة الله تعالی علیه و قبر وی در ... حضرت ... شاه احمد ...

در موضع ... یکی از آن حضرت قاضی حبیب الله که احوال ایشان بالا گذشت ... حضرت قاضی

... الله که تولد وی در سنه یکهزار ... گردیده در خدمت حضرت قطب الاقطاب کتب ...

خوانده تحصیل فاتحه فراغ از علم ... در خدمت آنحضرت یافته ارادت بآنحضرت پیر قطب الاقطاب

داشت ... یافته بود و ... حضرت پیر ... عطا فرموده وی ...

کرد و چون به خدمت قطب الاقطاب که برای استفاضهٔ علوم دل آگاه و حضوری بوده و دست وی [illegible]

بای حضرت نمود و اکثر [illegible] و حضوری بود و بر [illegible] وی [illegible] و سبب [illegible] وی [illegible]

کرامات بسیار ظاهر بکرات و مرات گشته و وفات وی سال [illegible] هجری [illegible]

[illegible] در بلده [illegible] که خدمت [illegible] ایشان [illegible] و مزار [illegible]

در بلده [illegible] محلهٔ خواجه [illegible] مشغول بوده با کوتوال [illegible] گشت [illegible] و مزار [illegible] فرزند

خبر حضرت قاضی حسب الحکم [illegible] در سال [illegible] حضرت شیخ [illegible]

سال [illegible] بیست و دوم ماه رمضان سنه [illegible] کسب [illegible] قطب

الاقطاب [illegible] بوده و فاتحهٔ فراغ علم [illegible] نورالدین [illegible]

نقل نمود که چون قصد تحصیل علوم نمودم که [illegible] خواهم برای رخصت

خدمت قطب الاقطاب آمدم و عرض رخصت کردم قبل از آن [illegible] خط [illegible]

فرمودند چون رخصت شده [illegible] طالب العلمی [illegible] حاضر گشتم فرمودند که

بخوانید تسلیمات نمودم [illegible] از ایشان [illegible] گفته [illegible] سعادت

که در خدمت استفاضه [illegible] اما شرائط [illegible] گفتم که [illegible]

اما شرائط اجازت [illegible] گفتم که بعد استفسار شرائط [illegible]

که در دعا [illegible] دست که چون [illegible] و جای دیگر [illegible] در خدمت [illegible]

[illegible] بخوانم [illegible] ایشان [illegible] جای [illegible] خبر [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] فاتحه [illegible]

[illegible]

چنین بیست ابیاتی در رسم جبری حبشی و دیگر بر خوردن دایه شروع نموده و طالب علمی شیرازی

هر روز شروع نمود و اتفاقا آن طالب علم نیز و قطب الاقطاب آمده بود و قطب الاقطاب از وی

استفسار کتاب و جای نمود وی گفت جایی که من بیست نهاده بودم پیشتر از آن وی از کتب

معلوم او گفت چون من برای استفاده آمدم فرموده نوعی که فلان طالب العلم آمده بود و انجا

و شما اگر از پیشکش آن بیشتر باشد شما اگر از مضاید المحال با شما اگر از کتاب نمایم که در کتاب

نمایم که در آن کتاب احتیاج نیست الحسب از کتاب و دیگر شروع نموده و وی را انجمن است قطب

ارادت بود و انجوه و کلاه ضافه بود و از حضرت پیر دستگیر قدس سره گرفت و در آخر وقت

هر روز ابراد خود و در قبر خود ده و در آخر عمر از زوا اختیار نمود و مجلس و محفل را ترک نمود و نماز اول

وقت بجماعت حسب طریقه سرخود ادا می نمود و نماز جمعه و عید بن زیر صحیفه در مسجد خود وی کرد

و گوری حسب طلب وی مختصر ترتیب داده و وی را بسیار حسرت نابردی بود و روزی را در رتب اجر

چشم پر اشک نموده مناک گریان گشته با دل بریان گفت که مرا دره وارا آخرت بدید

از من هیچ آرزو بالا نیست که در بر دو قطب الاقطاب یک هم نمود و نگذارند که من بطرف قطب

الاقطاب نگران باشم وفات وی در ماه ربیع الاول سنه یکهزار یکصد بیست و هج

و شش کبری روز یا فعماده روز خمیس کبری شب روضه وی که در موضع خاص

بود متصل روضه قدوة الاولیا حضرت بندگی میان معروف قدس سره زیر قدم والده

بزرگوار وی موافق الحکم تحت اقدام امهاتکم دفن نمودند مالح وفات وی خلف وی

شیخ حسن الصمد چنین گفته زا نقف و وش در گوش رسیده بجنب رفت تاریخ

و صالحش و پدر وی شیخ بار محمد بابلی مشهور بود و در ترتیب راه حقیقت ولی بیان تمام بود رحمة الله

علیه رحمة واسعة و این شیخ عبدالحکیم فاضل و صاحب ورع بود و از اوقات در قید حیات

العمر با حضرت راجی سید احمد حلیم الحسب مالکپوری قدس سره و اجازت و خلافت از حضرت قطب

وفات شده بیست و سیم ماه جمادی الاول و قبر وی در مقبره حضرت بندگی میان احمد زین در

موضع مریدوره و این شیخ کو برادرزاده [illegible] تصنیف شیخ عبدالرحمان و بعضی شیخ کو برادر این

شیخ والوه که از جمیع فضائل آراسته بود و بتقریب [illegible] در علم [illegible] نموده مصاحب اکابر

وقت جلال الدین اکبر پادشاه و نصیر الدین همایون پادشاه بعضی خود مشهد شد و در شهر [illegible] مقتول گشت

فرزندان وی شیخ عبدالکریم و شیخ عبدالحکیم و شیخ علی و شیخ [illegible] در شیرخوار بود

بود به اسلاح آراسته موجود [illegible] بعضی [illegible] سماع نموده [illegible] وقت

وی [illegible] بود که منصب [illegible] سرفراز بود و روزی در مجلس وی شیخ [illegible]

ذکر کفر و اسلام بود [illegible] گفت که شد با [illegible] اسلام بود شیخ با

خود را بطرفش انداخت مردمان وی خواستند که مقتول سازند وی [illegible]

پرسید که [illegible] جرأت چرا نمود [illegible] خوف [illegible] شیخ [illegible]

نمودم که شهید بشوم آخرش چون شیخ در مجلس [illegible] بود [illegible] کرد

دور [illegible] و از فاضلان [illegible] این سلوک [illegible] نمود وفات وی بیست [illegible] ماه

صفر در سنه [illegible] بود [illegible] تاریخ [illegible] عجب [illegible] رفت مرقد [illegible] وی در موضع مریدوره

در روضه حضرت بندگی میان احمد زین قدس سره [illegible] رحمة الله رحمة واسعة

[illegible]

این شیخ داود بن شیخ عیسی از پیران کلان و جانشین پدر بود و در وی صاحب وقار بود و در حیات

شاه مدنی وفات یافت این میان شیخ را ایشان یک پسر رسید که شیخ عیسی نام داشت عقب

گذری صاحب دولت و منعم احوال و پاکیزه روزگار بود و دارای دو فرزند و خرقه خلافت از

خدمت قدوة العارفین حضرت محمد و در خاصه بن حضرت حسینی قدس سره و داشت قرار و فیض

امیتی است رحمة الله علیه و از وی اولاد بسیار بوجود آمده این شیخ دانیال ثانی بن عبد الرحمن

ابن شیخ معین الدین ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ فرید ابن شیخ نظام ابن شیخ نظام الدین

از مولانا عود و یک پسر عقب ماند شیخ نظام الدین   بن شیخ دانیال از وی اولاد بسیار

شد و معیشت وافر بهم رسید و فرزندانش در قصبه ستر که بودند تا آنکه نوبت سلطنت بسلطان

بهلول لودی رسید و جمیع مخادیمان این دیار را پیش طلبیده است تا موافق استحقاق بر

وجه معیشت مقرر وار ندوران وقت از اولاد شیخ دانیال عرف مولانا عود و تنها

میان شیخ بن میان شیخ دانیال ثانی در قید حیوة مانده بود و او نیز همراه جمیع مخادیمان رفته بحضرت

سلطان حاضر گشت سلطان هر یکی را بوجهی مخصوص گردانید چون نوبت میان شیخ رسید و دیگر

محال ویرا نغیر نبوده موضع بکهره من اعمال پرگنه امیتی و دو دیگر در سرکار لکهنو بیرونی مقرر داشت

بنابران بجهت پرداخت امور معیشت که لوازم بشریت است میان شیخ از قصبه ستر که انتقال

نموده و در امیتی متوطن گشت فرزندش در قصبه مذکور رحمة الله علیه این میان شیخ دانیال

عرف مولانا عود چشتی   از میر بدر الدین یک پسر یادگار مانده که شیخ دانیال عرف

مولانا عود میر بدر الدین باشد و مادر خود را در قصبه ستر که گذاشته بجهت تحصیل علم کرد

جانب قصبه بانه رفت آنجا بخدمت قاضی عبدالله که در علوم نقلی و عقلی تحصیل کرد و قاضی مشار الیه
کمال قابلیت حسب و نسب او را دریافته دختر خود را او بنکاح در داشت بعد از آن شیخ
را اقبال خواست که مصحوب شده کوه اجل معقول متوجه بانه نمود و را توفیق شد بحضرت کمالات و
کمالات حضرت شیخ نظام الدین محمود او در دیاری که از شرق تا غرب قرار رسیده و خود و بس صحبت و ریاضت
عبادت معنوی او دست که ام المطالب است متوجه حضرت و تحلی کرده و شرف ارادت او
آنحضرت بهره مند گشت و سالها در خدمتش بر ترتیب با کمیت خرقه خلافت حاضر کرده و بوقت
حضرت شیخ نصیر الدین محمود اکثر اوقات او را بلقب محمود اندازه یاد می نمود و او را لقب
محمود می خواند بلکه ... که نام او و اقبال است پس بموجب اجازت آنحضرت قصبه بانه و
خانه را اراده کرده متوجه وطن گشت چون قاضی عبدالله خبر او چند شد از اسباب و چیزی که
خود و اولاد و سایران قطاع الطریق و قتال افتاد و در که فرصت یافته شیخ را اقبال بگشته و متاع
بگیرند بهم کشف چون شیخ از لکهنو گذشته در قریه که رسید جماعه قطاع الطریق در ... که خانه شیخ
بخانه مبرس و از دست ما نجات نمی یابد لی جنبار رسند و شیخ را شهید کردند بعد از آن خواستند که
عیال و اطفال شیخ را هلاک نماید ناگاه آوازی عجیب از بدن مبارک شیخ قدس سره برآمد چون قطاع
الطریق یک دفعه دست و پا گم کرده ناچار گشته پس خادمان جنازه شیخ را برداشته بقصبه
... آوردند و بموجب فرموده مادرش جانب شرق قصبه مذکور متصل ... مدفون
بلند مدفون ساختند ... و تا امروز زیارتگاه خلق است ...
... براى زيارت حضرت مخدوم ... قدس سره

بموضع سنگلاخی رفته بود بزیارت حضرت مولانا عود و در قصبه سنگ کلک [illegible] کرد و از موضع تکاب

بود بزیارت حضرت مولانا عود مشرف گشت قبر ایشان نیز آنجاست [illegible] فرق و در جای دیگر رفته [illegible]

و پدر بزرگوار حضرت سلطان مسعود و غازی عرف غازی میان [illegible] و قبر میر بدرالدین [illegible]

بود و نیافته والا بزیارت مشرف میگشت حضرت حق سبحانه تعالی از وصیار خواجگان چشت که خاص

و مخلصین و دوستداران بیت رسول صلی الله علیه وسلم اند عاقبت بخیر گرداناد و کلاه از زبان مولانا

گرفته تا این زمان از سلسله دیگر ارادت نیاورده ام بعد ازین هرکه در اولاد مولانا عود و خواجه‌ها

تمسک بغیر سلسله خواجگان چشت دیگر جا ارادت نخواهد آورد که با ایشان پشت بپشت برده و

و از خاک برآورده پیران چشت هشتم و این بدرالدین از حجاج آمده و هند و هندوستان در قصبه [illegible]

متوطن شدند الغرض کاتب الحروف حقیر الفقیر عبدالرحمن چشتی [illegible]

خود بنقل متواتر و معتبر چنین رسیده است که میر بدرالدین جد مولانا عود از جانب ولایت [illegible]

در زمان سلطنت سلطان غیاث الدین [illegible] بهندوستان رسیده [illegible] در لباس [illegible]

از آن جذبه حق در کار او شد و [illegible] بود از آن برآمده ثابت شده در قصبه [illegible] گرفته

سکونت اختیار نمود تا آنکه ازین عالم نقل کرده همانجا مدفون است رحمة الله علیه ابن میر حسن ابن فضل

ثالث ابن عبدالله ثانی ابن عباس ثانی ابن یحیی ابن فضل ثانی ابن محمد ابن شاه فضل ابن حسن ابن عبدالله

ابن عباس علمدار ابن امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

مذکور است که حضرت علی کرم الله وجهه بقول اصح [illegible] و شش فرزند بود و در [illegible]

آن حضرت وفات یافتند و شش در کربلا شربت شهادت چشیدند و از [illegible] عقب ماند امیرالمومنین

حضرت امام حسن و امام حسین و محمد اکبر که محمد حنفیه گویند و عباس شهید و عمر اطرف

عباس و عثمان و جعفر و عبدالله پسران امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با حضرت امام حسین شهید شده بودند و

مادر ایشان ام البنین بنت مسعود الدارمی بود و ابوالفضل عباس بن امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

را سقا لقب پیدا نموده بود که در دشت کربلا آب را منع کرده بودند و این عباس برفت مشک

برداشت عصیان کرد و شمشیر [illegible] بر دست او [illegible] مشک را [illegible] پر کرده بود و [illegible] دیگر [illegible] کرد و

شمشیر میزد تا آنگاه که آب را با امیرالمؤمنین رسانید و او را پسری بود عبیدالله و او را پسر حسن و حسن را

پنج پسر بود عبیدالله و عباس و حمزه و ابراهیم و فضل عبیدالله [illegible] قاضی مکه بود و اول کسی که از فرزندان ابوطالب

حاکم مکه و مدینه شد در زمان خلفای بنی العباس بود و عباس را پسری بود و او را فرزندان در کوفه

دکوفه و مشهد و [illegible] و حسن و حمزه را فرزندان در طبرستان و حرات مقیم اند ابراهیم جرد

او را پسری علی الاعرج و فرزندان او در مصر اند فضل را نیز فرزندان در مصر اند اعقب دارد

میر شاه عبدالرحمن [illegible] در کتاب عمدة المطالب فی نسب آل ابی طالب که مشهور [illegible]

نسب آنرا [illegible] باب سیر [illegible] معتبر [illegible] امیرالمؤمنین علی امام حسن و امام حسین

و محمد حنفیه و عمر و عباس [illegible] مفصل ذکر کرده شد از جمله احوال عباس بن علی [illegible] نقل [illegible]

که بعد وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها علی مرتضی عقیل ابن ابی طالب برادر حقیقی خود را طلب کرد

او اعلم نسب آل عرب [illegible] بود [illegible] با وی گفت که برای من زنی تفحص کن از قبیله [illegible]

آن عرب باشد تا او را در نکاح خود آرم [illegible] فرزندان با فراست بوجود آید [illegible]

عقیل التماس کرد که نکاح کن ام البنین بنت حرام بن خالد بن ربیعه را که منسوب بسوی قبیله [illegible]

پدران او در عرب بشجاعت و جوانمردی مشتهر بودند پس حضرت ام البنین را در نکاح

خود آورد و از وی عباس بن علی بن ابیطالب متولد گشت او بغایت صاحب فراست

و صاحب شجاعت و بلند همت بود و نام او عباس است و کنیت ابو الفضل و

لقبش سقا گویند از بهر آنکه در جنگ کربلا مشک گرفته رفته بود تا آب برای امام

حسین رضی الله عنه آب آورد و دستهای او را در آن آب شربت شهادت چشید

در حرب کربلا و از حسین پنج پسر عقب ماند نخست اول عبدالله بن عباس است

که قاضی و حاکم بسته بود به وزیر عباس بن حسن شاعر امام حسن

آورد

چنانچه شیخ ابونصیر صاحب کتاب بخاری در کتاب مذکور روایت از

امام جعفر صادق رضی الله عنه می کند که ابن عباس

گوید ابن عباس

که آن عباس بن علی اعلی الله قدره است و مجاهده نمود همراه امام حسین در کربلا و جهاد کرد تا
شهید شد در کربلا و مرقد مبارک او همانجاست پس آن ولی یک پسر عقب ماند که عبیدالله بن امام
عباس بود که خطیب فصیح وقت خود بود و پسر دوم حمزة الاکبر حسن نام داشت و پسر سوم ابراهیم بن
حسن و پسر چهارم فضل بن حسن است صاحب زبان و روفصیح در عصر خود و در علم انساب یگانه بود و از نتایج او پسران گو
اولاد و بسیار شده است و اکثر اولاد السادات متفرق گشته بعضی در بغداد توطن شدند و بعضی در مصر شدند و
بعضی بکرمان رفتند و بعضی در شیراز سکونت نمودند و اکثر در دیار خراسان جابجا افتادند انتهی و وقتی در
خدمت والد بزرگوار خود بتاریخ دهم ماه رمضان سنه یکهزار بود و چهار پسر یکی که در علم متبحر و
خدمت آن حضرت بوده است استعداد تمام بهم رسانیده چنانکه تصنیف فرموده و حسن و جمال تمام داشت
و حیا با کمال داشت و والد بزرگوار خود حضرت شاه نعمت الله ولی بخصوصیتی بوده و در اطاعت و انقیاد
آنحضرت معمور بود و در شب بیست و ششم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار بود و بطبیبان در راه جانانه تنها و
روضه شد قطب الاقطاب شاه نعمت الله ولی مرقد منور که حضرت سید بزرگوار بحضرت مدفون است
تمام عمر بیست سال یازده ماه و هفده روز تاریخ وفات وی مولوی فضل الله شهید یافتی در رثیه گفته
منظوم نشست   آن ولی خدا محب الله   که بود ذات او سلالة الکون   درگذشت از جهان بفصل زمان
شباب   چون شده روح او بعلیین   چشم آن دو دیده مردم   شد نهان هم
چو گنج زیر زمین   هاتف غیب گفت تاریخش   اندر آن دم که بوده ام غمگین   از سر حزن گفته بسیار
سال آن جان خرد برین   رحمة الله علیه رحمة واسعة   در ذکر قدوة العارفین
برهان العاشقین قطب الاقطاب فرد الاحباب اسوة المقتدا الی اهل التوحید حضرت شاه ... شهید

بقطب الحق صاحب المجید قدس سره در سنه هفتصد و هفتاد جلوه در عالم نمود و همانگونه که شیخ بدری در تاریخ او
واقعه در سنه هفتصد و هفتاد و سه است که حضرت شیخ [illegible] فرموده اند که نور فقر در سینه [illegible]
ثانی در خاطر مرتب حضرت اعظم سکندر ذکر احوال خدا اعلم فرموده که جز مراتب خدا تعالی از زمان عرش
ملکی را الوجود آورد که مروج دین محمدی است یعنی وجود قطب العالم که مظهر اتم شیخ بدر الدین که آنحضرت بوده در بر
که اکمل مناسبات سبب الظهور آمده و باعث رونق عالم گشته و کنیت قطب الاقطاب ابو البرکات واقف بوده
و معلوم است میشود که نسب آنحضرت عطا و حضرت ابی سید احمد با کمال رسیده است و در خلافت او که
قطب الاقطاب از حضرت ایشان است مرقوم است و فرزندان دیگر که داده اند در این مرقوم ساخته اند
و تولد قطب الاقطاب در موضع منیر که حضرت من اعمال پرگنه الکلی مضاف صوبه بهار سرکار جونپور است
چون آنحضرت بزرگ گشت بموضع مذکور را گذاشته توطن در محله بازار بست من اعمال بلده
جونپور که در سنه هفتصد هفتاد و پنج جا شده نمود   تصنیف شیخ عبد الرحمن دهلوی
که مفصل حقیقت بنا و بانی بلده مذکوره در احوال امیر کبیر حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر
قدس سره مذکور است از آن مرقوم میشود و در تاریخ جهان آرای منسوب است که شهر جونپور بنا کرده
سلطان فیروز شاه است وقتیکه سلطان از طرف بهرایچ سوی بنگاله میرفت او را بزمین جونپور
در یا گومتی خوش آمد خواست که شهری باسم خود آباد کند اتفاقا جناب سلطان محمد تغلق شاه را که ابن
عم و خسر او بود در خواب دید و از وی التماس نمود که این شهر بنام من آباد کن نام اصل سلطان
محمد تغلق ملک جونا بود از این جهت بنام او منسوب ساخته جونپور نام نهاد و در تاریخ محمدی منسوب است
که چون سلطان فیروز شاه که در سنه ... از بنگاله فتح نموده مراجعت کرد و ...

قلعه آباد واقع شده در سنه [illegible] و هشتصد موضع کالوا را ویران نموده بر لب دریا گومتی در جانب

آبادانی این موضع مذکور قلعه عالی بنا فرمود و شهر جونپور آباد کرده و مردم خوب از مشایخ و علما و فضلا و غیره از هر دیار

انتخاب نموده در آنجا متوطن گردانید از آن جهت تا رونق شهر و صلاح آن دیار ازدیاد [illegible] حیثیت

در آنجا متعین می‌بودند از آن جمله شیخ عبد الجلیل لکهنوی وقتی که در این موضع تشریف آورده قطب الاقطاب را

[illegible] حضرت ایشان [illegible] بطرف قطب الاقطاب دیده فرمودند که عارف کامل و عالم و عامل

خواهد بود و [illegible] بسیار شادمان خواهد نمود و علم و عمل و عرفان قطب الاقطاب از ضمیر منیر حضرت ایشان کی قدرت

بر صفحه [illegible] که شمه از آن بتقید قلم آید و [illegible] ساخته می‌شود که [illegible] نموده باده طلب

سفر [illegible] قطب الاقطاب [illegible] سالگی [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] مرد آنی حضرت حاجی ادرانی [illegible] سلسله نقشبندیه حضرت شیخ ادرانی

محدث بود واسطه این اسامی حضرت حاجی ادرانی ابن شیخ حبیب الله ابن شیخ مبارک ادرانی محدث

[illegible] الاسرار [illegible] قطب المدار شیخ عزیز الله مداری خواجه مبارک ادرانی محدث

که از محول محدثان بود اول حال بوزارت شیرخان سور [illegible] و بعد [illegible]

نهصد و پنجاه و دو احادیث مشارق بترتیب حروف بود به ترتیب مصابیح الانوار

تالیف کرد مدارج الاخبار نام نهاده و در نهصد و [illegible] جهان [illegible] در قلعه [illegible] مدفون

است و پدر وی شیخ ادرانی [illegible] گذرانیده بعلوم [illegible]

[illegible] در موضع [illegible] که بطرف جنوب سوی بنارس در ساحل دریای گنگ واقع است متوطن

[illegible] مولد وی [illegible] از اولاد خلیفه [illegible] است از [illegible] اجداد وی آمده در بلد

محمد آباد و عرف نیارس سکونت کرده اند و بعد چند سال قطب الاقطاب بسی و هفت
سال حضرت سید شیخ محمد حسید مشغول گردیدند و در چهل یک سالگی نور و مو در حضرت پیر دستگیر در حسب علم
تا سه بعد بود حضرت پیر دستگیر و پیر و شیخ و خفت شدند و در صفر سن سی و دو بعث حیات
پیر فرمودند چون عمر قطب الاقطاب بشصت و یک ساله گشت حضرت شیخ غلام معین الدین
مشغول شدند و در سنه یکهزار و بعث و حضرت شیخ غلام قطب الدین موجود آمد چنانکه شرح از
احوال جو حباب گو حضرت قطب الاقطاب مشتمل قوم خواهد گشت انشاء الله تعالی و قطب الاقطاب برای
کسب علم در دایره اعلم علما افضل فضلا حضرت مولانا شمس الدین جان محمودی بود و تحصیل علم
مشغول بود مولانا در اله آباد و بعضی در نوکری پادشاه زاده در سر پری ماند چون از ای کان [illegible] استفسار العلم
کنانیده قطب الاقطاب نام کافیه گرفت درسش خبری بسیار نمود و قطب الاقطاب جواب داده و فرمود
در جواب سه ال امرا خجل گردیدند وقت طلب و جودت فکرت قطب الاقطاب شد و حضرت
مولانا بالجمله آنچنان خوشنود گشت که امرا از حضرت مولانا قطب الاقطاب شرح خواندن کرده تا ماندن مولانا تحوا
چون مولانا اراده رفتن اله آباد نمود قطب الاقطاب فرمود که پیش قطب الاقطاب بیا و از کمال اکمل حضرت
بنده یک شیخ محمد افضل خواهید خواند قطب الاقطاب امر استاد بزرگ حضرت [illegible] رجوع پیش کرده حضرت
فرمود که از حال [illegible] شیخ حبیب [illegible] رجوع چرا می نماید قطب الاقطاب عرض نمود که قبول نمی فرمایند
حضرت [illegible] فرمود که [illegible] قبول نکنید قطب الاقطاب عرض نمود که [illegible] حضرت [illegible] تبسم نموده
قبول فرمود قطب الاقطاب کافیه [illegible] اگر [illegible] کافی [illegible] چون [illegible]
بخدمت [illegible] شده [illegible] اول [illegible] بعد از آن قدم نموده [illegible]

ماه ... بعد از انقضاء [illegible] حضرت ... [illegible] بامام حضرت شیخ [illegible] قدس سره [illegible]

نیز از تصنیف حضرت میان فرموده‌اند یعنی وقت قرائت مطول [illegible] ملا محمود [illegible]

جبلی قطب الاقطاب بودند انگشت قطب الاقطاب بزبان مبارک آورده کسیکه [illegible] نقل [illegible]

رد خواهم کرد احیاناً اگر ملا محمود با حضرت [illegible] قطب الاقطاب [illegible] بود که [illegible]

حضرت میان [illegible] در وقت قرائت [illegible] حضرت میان [illegible] قطب الاقطاب [illegible]

ایشان [illegible] حضرت میان فرمودند [illegible]

و در درس حضرت میان در سبق قطب الاقطاب ملا [illegible] که عالم [illegible] حضرت میان بود

میان خوانده‌اند که درس [illegible] ملا گفت که سبق تمام شود [illegible] معلوم بود از قطب الاقطاب

و ملا [illegible] حضرت میان [illegible] قطب الاقطاب [illegible]

[illegible] که هرگاه [illegible] ملازم شدی [illegible] تذکره قطب الاقطاب

شفقت تمام بود که اول خوانند حضرت میان فرموده‌اند که اول کسیکه [illegible] سبق اول [illegible]

قطب الاقطاب [illegible] که در دائره می‌باشند [illegible] فرموده

کسی که [illegible] اول [illegible] وقت [illegible] قطب الاقطاب اول وقت صبح [illegible]

احیاناً [illegible] اگر [illegible] قطب الاقطاب [illegible] حضرت میان [illegible]

از وقت [illegible] مولانا [illegible] که عالم [illegible] تذکره [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب آمده [illegible]

قطب الاقطاب [illegible] خاطر [illegible]

و میان ما بحث مرد قطب الاقطاب آباده با هم نشسته بودیم در وقت مرتبه چهارم آمده جز ...

مبارک را دیده نشسته که این دو بیت از وی شنیدم از ایشان که بر وجه دل بیت من ...

حضرت قطب الاقطاب تمام نموده بسم ... نموده ... شنیده که مقامات

احوال ... حضرت یکی از قطب الاقطاب رسیده و ... یا ... قطب الاقطاب

روز ... در درس حضرت ... رسید ... که در ... نعیم

لطف قطب الاقطاب دیده فرمود که ... اگر ... نویسد ... قطب الاقطاب

که ... دیگر برای ... نسخه ... خود ... نموده

پسند نمود قطب الاقطاب از جای ... آورده ... تمام نمود

می بست احوال ... لطف ... فرمود که حق ... حضرت

میان از قطب الاقطاب ... می دانم ... احوال ... نمودم و قطب الاقطاب فرمود که ...

نزول فیض بسیار از سبب آداب حقوق بود الحال الله ... حق استادان با فرزندان ...

... فرزندان بجای آوردند ... بحال خود ها مانده ما فرزندان آن ... استادان

بجای آوردند لیکن حق فرزندان استاد ... نشنیده ... بجای آورده

و فرزندان ... حق استاد ... فرزندان ... اند و ... دیده ...

... حق استاد بجای آوردند و هنگام ... حق ... اند ... وقت

... حق بجای آرند بجای ... ماند ... دیده ... رسیده ...

قطب الاقطاب ... از آن ... که مرتبت ... قطب الاقطاب ... برای ...

...

برده بودند حضرت شیخ عبد الشکور نیز همراه بوده در اثنای راه نوبت به نورخان ... [illegible]

تمام با حضرت ... قافله را گذاشته کرده بودند و رود حضرت در آنجا کرده بجهت ... ماند برای مهمان

نوازی جهت منزل ... حضرت جای ... ساخته‌اند که ... [illegible] ... شیخ

عبد الشکور ... فرمودند که ... حضرت شیخ عبد الشکور ... [illegible]

... در جرگه ... قطب الاقطاب ... و مقدمات علوم ... بود ... تفاوت ... در

ناحیه ... ختم ... تمام ... شیخ عبد الشکور ... قطب الاقطاب در

خانقاه ... بود ... حضرت ... خانقاه ... ساخته‌اند ... بعد ...

... ساخته‌اند که ... قطب الاقطاب فرمودند ... برای ... ساخته‌اند برای ...

چرا که ایام ... اول ... آخر ... بار ... در روز ... نمی‌شود اگر ...

حساب کنند ... روز خواهد بود ... کار عاقل نیست که برای ... ایام ... سازد و ...

روز ... برای آن است که حفظ از آن می‌شود و قطب الاقطاب ... حضرت ... آورده

بودند در ... را ... خانقاه ... مسجد مردم

... که ... فرمودند که الحال ... کنند بعد ... فرمودند ...

... قطب الاقطاب ... کامل ... ساکن ... مسجد ... اعمال ...

... جاودان ... کان ... خیده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

همین سنه ابهی [illegible] قطب [illegible] برحلت [illegible] قدوة العارفین [illegible]

الوحید حضرت شیخ محمد حمید قدس سره عالم عامل و فقیر کامل بود در سنه یکهزار [illegible] و متولد شده [illegible]

قطب الاقطاب ابو سعید محمد حبیب فرموده و نام محمد حمید گفته شیخ [illegible] در سنه [illegible] در اوایل

نوکری های عمده فرموده و [illegible] داده آخر [illegible] و [illegible] نوکری را ترک

حالیکه در گنج رشیدی در [illegible] و [illegible] شده [illegible] مشایخ مبارک

عرض نمودند که مرزا اسحاق بجهت مردن شاه محمد حمید خواهند آمد حضرت [illegible] فرمودند که [illegible]

[illegible] را طلبیده گفته خواهند شد که شاه محمد حمید را نگذارند که [illegible] تمام شدند [illegible]

[illegible] تمام کارخانه [illegible] تعلق دارد و [illegible] محمد ارشد [illegible] مشغول می شدند [illegible]

خوردند و از فقر صحیح کار [illegible] قطب الاقطاب [illegible] اجازت جمیع سلاسل [illegible] قطب الاقطاب [illegible] حضرت شیخ

و حضرت میر شمس الدین و حضرت حاجی سید احمد مانکپوری و حضرت شاه [illegible] قدس [illegible]

داده چنانکه خلافت نامه که قطب الاقطاب از خط مبارک خود نوشته داده [illegible]

قطب الاقطاب [illegible] والد بزرگوار [illegible] رسیده در خلافت نامه مرقوم نموده لیکن [illegible] قطب الاقطاب

اینقدر مرقوم نموده که اجازت جمیع سلاسل فقر [illegible] محمد حمید و محمد ارشد دادم و اجازت [illegible]

شیخ و امثال [illegible] شیخ محمد رفیع [illegible] که خلیفه حضرت جمال الحق بوده دیده این عبارت مرقوم بود

[illegible] شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شاه شمس الحق قدس سره الی [illegible] شیخ الاسلام والمسلمین حضرت

جمال الحق قدس سره الی [illegible] شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قیام الدین قدس سره تا آخر سلسله [illegible]

این سلسله در فرزندان شیخ محمد و امثال جاری است و دیگر جا از هیچ سلسله از حضرت شیخ محمد حمید قدس سره

در چشم مرتب جاری مذهب [illegible] با علیه در این سلسله با اجازت قطب الاقطاب [illegible] داده با تو [illegible]

نامه که مرقوم شده اجازت بشیخ ارسال داده والله اعلم بالصواب   در تاریخ یازدهم [illegible] سنه یکهزار [illegible]

شیخ برادر ابراهیم نقل کردند وقتی که دایره [illegible] اشتر نواب سلطان بود [illegible] منعقد [illegible] از [illegible] هجوم [illegible]

[illegible] کردند نواب الطرف [illegible] شده [illegible] بود [illegible] حضرت [illegible] کار [illegible] هجوم [illegible]

از چند گذشته [illegible] در حصول [illegible] توجه و تاریخ حضرت [illegible] گشته [illegible] حصول [illegible]

[illegible] مخدوم زاده [illegible] کرده [illegible] که [illegible] از حضرت [illegible] مخدوم

زاده [illegible] شدم [illegible] در خدمت [illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible] ان شاء الله تعالی فتح [illegible]

که توجه حضرت [illegible] حاصل [illegible] این فتح [illegible] توجه حضرت مقبول درگاه [illegible] تعلق

[illegible] بهمین [illegible] نمودند   در تاریخ [illegible] ماه صفر سنه یکهزار [illegible] سعادتمندی [illegible]

[illegible] از کاری که [illegible] بود [illegible] شیخ [illegible] باجمال [illegible]

[illegible] کم [illegible] تمام [illegible] و [illegible] کشته [illegible] غرق شده [illegible]

هر کدام [illegible] نماند [illegible] شدند [illegible] باشندگان [illegible] اتفاق   [illegible] ارادت در سلسله حضرت

[illegible] قطب الاقطاب [illegible] از حضرت شیخ طلبیدند [illegible] آورده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از قطب الاقطاب [illegible] و اجرای آن توجه [illegible] نموده

در تاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار [illegible] که قطب الاقطاب [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] ارشاد [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب [illegible] شیخ [illegible]

وی جسم خود را فربه و قانعی را آورده فی الجمله که عالم شد و حاصل عمر بود برای ملاقات قلندر

جلباد وی بخشش بسیار نمود و اولاد الاولیا گویند که قطب الاقطاب [illegible] بشنید جواب داد و خود قاضی را

ازین معنی گردید خاطر و طبیعت آمده که خود متوجه گردیده بود از [illegible] بود قاضی گفت که شیخ

سیماش و شکل جوان [illegible] قطب الاقطاب قاضی [illegible] وی را نزد [illegible] مرد و [illegible]

قاضی گفت که کتاب را من دیده که ما حاصل تمام عمر ما را در نظر داشتند [illegible] وی قرآن

کرد و خط او [illegible] قطب الاقطاب بود و بسیار جلادار از تمام [illegible] برای خود از تمام

حسابی در [illegible] نمود وی در تمام [illegible] یاد نوشته داده و [illegible] برای والد خود بیان

طور و [illegible] که [illegible] در آن می آمد [illegible] آن دو [illegible] نمود [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب گذرانده وی آخلاق [illegible] وی [illegible] خواهان [illegible]

[illegible] وی رسیده حسب [illegible] سخن بر زبان آورده که هر [illegible] خوش [illegible]

[illegible] بسیار و [illegible] تمام [illegible] استماع نمود که [illegible]

متوکل آمده بود مردم [illegible] آمدن نمیدانند [illegible] آمده [illegible] وی [illegible] نمود

و در آن وقت [illegible] خود [illegible] کرده خلاص کرده آورده [illegible]

[illegible] آمده [illegible] کرد و در [illegible] قطب الله [illegible] وی [illegible]

حضور می نمود [illegible] را وی جمع [illegible] وفات قطب الاقطاب بعضی شعر خوانند

که دستار [illegible] بر سر وی بندند وی گفت [illegible] بزرگوار دستار [illegible]

نمی بینم که آن دستار [illegible] آورده [illegible] از آن [illegible] فرموده [illegible]

ولد [illegible]

دانسته بودند که در شبی برادران حضرت سید ابا سعید الحمد الله که نشد و بعد وصال قطب الاقطاب

بر در مسجد فقیر الله به صورت نشستگاه قطب الاقطاب نشسته و درس مشغول بود حضرت پیر دستگیر

هر گاه در آنجا تشریف می آوردند وی از آنجا برمی‌خاست و حضرت پیر دستگیر را می نشاند زیرا که چون

از حضرت پیر دستگیر کلان بود   دریافت سایر دستگیر را و صاحب راه زیشان

مشهور است میان محمد سعید و شاه محمد یعقوب گفتند که و هو معکم اینما کنتم

فهمیده می‌شود و در بعضی کارها نسبت فعل به بنده است و اعانت از حق و بعضی بعکس این و هر دو ثواب

میسر است اگر مطابق امر حق باشد و اگر نه عذاب و هر جا که عذاب است به اعتبار در کار منسوب الیه است

نه از معین فرض کنم کاهی که برای دیدن کارخانه عمارت پیر و نه معین دیدن عمارت قصد دارد مالک

ملاحظه معین می‌کند اعتبار کار از منسوب الیه است که می‌گویند دیوار عمارت معمار درست کند یا که مزدور از

خشت و گل درست باید از معین محمد انداز نسبت است   تا نسبت او درست و کار ازو آنچه می‌کند

این مثال کار حق و اعانت از بنده هست فاما پیر و را که نسبت خصوصیت حق دارد و بنده معین

الشفوم سبلی و انا آخر حیی که از بنده سهوی نیست که فعل نسبت دیگر فعل است

و اعتبار فعل از فاعل است نه از معین فرمود چنانکه بریدن که از آدمی می‌گویند و وقوع آن بی اعانت

آلت از کارد و غیره منصور نشود و نیز فرمودند که یک کار است که اگر آدمی هوای نفس کند هر چند

مشکل باشد هر دو آسان نماید و اگر با نیت امتثال امر کند با سایه مشکل شود انتهی و روزی حضرت پیر دستگیر

جد بزرگوار خود حضرت شیخ مصطفی قدس سره به بیرون مصافحه مبتلا به تشریف برده بودند در خانه

شیخ محمد فاضل که از مریدان قطب الاقطاب بود و نهضت مانده بار او تشریف حضور نقل کنان از

الی نموده در پای تربت شیخ بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک سنه چهار گری شب گذشته

هشتاد و شش جان بجان آفرین سپرده روز شنبه الثانی بعد از نماز عصر دفن کرده شد قطب الاقطاب پائین مقابل قبر شیخ که قطب ابدال مدفون گشت و عمر وی به بیست

تاریخ وفات وی قدس سره را شیخ فخر الدین نظم آورده

عامل علم و عالم دین شد بعزم طواف روضه جد آمد از جونپور به ملک روان

شیخ فاضل محمد اکمل الصدق معتقد بود شیخ را از جان گر منزل به لطف حق او

گشت از عقد مشکل پیشان هفت سه ماند چون بعزم وطن در مرض صوم کرد نقل مکان

مدت عمر او چو سیر شنید شد ز نقل مکان نقل روان نظم گفت تاریخش

کاو گذشت شد ز نقل مکان سنه یکهزار و هشتاد و شش از هجرت آخر تاریخ بر می‌آید

قدوة العارفین برهان العاشقین قطب العالم پیر دستگیر احوال تولد مبارک

بالا گذشت قدوة اهل الله المتین حضرت شیخ علاء معین الدین قدس سره تولد

وی هشتم ماه شوال سنه یکهزار و سی و سه گردیده تاریخ تولد ابو الوعظ ولی

محبوب قطب الاقطاب بود حضرت قدس سره که وی را محبوب از فرزندان وافر با احوال کسب

وعده وی اگر معدن جمله بدین رای می‌باشد و هرگاه بدان باو کشف نقطه الاقطاب سید اول

عظا مفید و بعد از ان بدیگران میداد در تاریخ سیوم ماه رمضان سنه یکهزار

و هشتاد و هفت در شب شنبه در عشره ششم ماه بود و شب جمعه مشغول در این شب علاء معین الدین رحلت نمود

الفاضل ... در نهم ششم ماه ... سنه یکهزار هشتاد و سه و هفتم ... ماه ... نقل

فاتحه ...

خلافت عطا کرده بود از تصنیفات او سه جزو نوشته که کودری که از نسخه نقل کرده بود از دست مبارک

خود هم آورده بودی عطا فرموده و وی را در ارادت سلسله حضرت چشتیه که قطب الاقطاب هم از

حضرت پیر دستگیر راجی سید احمد مانکپوری اند آورده با این حجره نه هیچ ارادتی برگردن خود شکسته

با وجود دیگر در حلقه بیعتی از مردم نقشبندیه تمام در ثبت   در تاریخ هشتم ماه رمضان سنه یکهزار و

حضرت پیر دستگیر بعد ادای نماز عصر با وقت پنج کتاب ماثره دستخطی مسمی

معتبره نوشته بدین غلام معین الدین داده بود از آن شرائح اوراد متبرک بود این در واقع قطب الاقطاب

بسیار جلد بخط خویش از قلم مبارک بود   در تاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و

چهارم مرقوم است که حضرت پیر دستگیر با این حقیر فرمودند که بعد ادای نماز تسبیح برخوردار خواهد گشت

که دیگر کاغذ بود در قلم آمد کاغذ نثار کرده آید تا هم نوشته شود

این وقت ورق از قلم فرموده بودند و هم از قلم خواهند ... از حلقه

از قلم ... مردم ... درود و طاعت ... وی

بر ... حق ... در وقت ... داده بود این که کرامت وی بوده

در تاریخ بیست و پنج ماه شوال سنه یکهزار و ... مرقوم است ... غلام معین الدین

... از اندرون آمده با ... فرمودند و بر زبان مبارک آوردند که ... حاجی ...

غلام محی معین الدین را ... بودند و فاتحه ... گره نمودند   از ملفوظ ...

که جامع آن ... بوده ... در تاریخ بیست و ... ماه شوال سنه یکهزار و ... و چهار ...

فاتحه حضرت خواجه معین الدین که روز ... محمد ... زاده مقبول ... غلام معین الدین

که در سال ... حاضر شده بود بعد از نماز عصر رفتند و افتاده ... شدند

بود و گریستند و می افتادند میان غلام محی الدین دادند و شروع در قطعه ملوکانه ...

در تاریخ بیست ... ماه جمید الآخر سنه یکهزار هفتاد و ... حضرت ... قدم

زاده عرفان دستگاه حضرت شیخ ... ارشد و ... غلام معین الدین ... مردم ... الفیای نظر ...

ولعیا نشا غلام معین الدین ... حضرت ... سوم ماه رجب سنه ... تاریخ بود ... از عصر ...

... آورده و از روز ... حضرت ... شده ... با امامت ...

او ... بود ... که ... خود امامت می کردند چون ... آمده ... او ...

کردند و ... بودند از ... بی ذوق شد قصد مراجعت کرده در ... شد یعنی

... تا حضرت ... عالم ... بسم ... الفیای ...

... طلب ... قصد ... حضرت ...

... حضرت ... مبارک آورده ... قطب الاقطاب ...

در ... بود در تاریخ نهم ماه جمید الثانی سنه یکهزار هفتاد و ... حضرت ...

میان غلام معین الدین ... مردم ... آوردن ... بودند ...

... می کردند در تاریخ سوم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و هفت ...

ولعیا نشا غلام معین الدین فرمودند که بوقت افطار حاضر شده ... و ... نماز عصر ...

... در تاریخ بیست سوم ماه جمید اول سنه یکهزار هفتاد و هفت

حضرت ... از میان غلام معین الدین ... بودند که ... نمودند عرض کردند که ...

[illegible]

از شکر دیدن خود گرانیده ام یک لقمه الطعام نموده از حضرت شیخ محمد ارشاد فرموده که فقیری باری

حسب الطعام حسب آن داده که هر کار که تا حال یاد نرسانده و کمان شکار نمی نماید که از خود بر آمده و شکار

نماید اثبات آن نموده اند فرمودند آدمی را باید که هر چیزی را که شروع نماید با تمام باید رسانید تا خصم

نگرداند   در تاریخ بیست و ششم ماه شعبان میان غلام معین الدین میان برای درس آمده بودند استفسار

از آداب نماز تهجد فرمودند عرض نمودند که نموده ام بر زبان مبارک راندند که بر دیدن نماز کرده آمدند نماز و هیچ

کسی نمی بیند که او بسر و بیدار از خواب است بهر وجه مصاف خواهد کرد نماز فریاد کرده آمدند نماز از

همین نماز کار است   در تاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتصد و هفت حضرت پیر دستگیر

بمیان وارث فرمودند که نیم روز به اتش مجمع بیمار بود میان غلام معین الدین روزه در [illegible] بودند

افطار نیز میسر شد اول فرموده نماز مغرب ادا نمودند   در تاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار

هفتصد و [illegible] نیز فاتحه حضرت امام اعظم رحمة الله علیه قسمت نمودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که

که در خدمت میان غلام معین الدین [illegible] یک [illegible] سرور نام ایشان که ان [illegible] غلام سرور ایشان

مانند   در سنه یکهزار هفتصد و نود [illegible] نماز فجر مخدوم زاده میان غلام معین الدین محی الدین میان غلام

نام درس گفتند فرمودند که حق فرزندان از حق دیگران زیاده است که در حیات نفقه [illegible] دارند [illegible]

مالک وارث [illegible] شوند   بتاریخ بیست دوم ماه محرم سنه یکهزار هفتصد و هفت [illegible]

[illegible] جنازه [illegible] میان غلام معین الدین [illegible] شده بود فرمودند از هر [illegible] خوش کنید [illegible]

[illegible] هر [illegible] خوش کنند حضرت پیر دستگیر [illegible] خوش شده فرمودند خوبی و سعادت است که

[illegible] خود [illegible] گفته اند [illegible] دامن و [illegible] میکنند [illegible]

یک طور و یکسان بودن بسیار خوب و معتبر و صحیح و جادار آن است که دو رنگ گوشه فرجی با قیز
نمی‌بند را آمده و در بوده‌اند مادام حب قیمتی دوخته نمی‌آید جمیع قطع کرده به پوشید دوی در مرض
موت قطب الاقطاب اکثر اکال می‌یافت در آن مرض اگر نمک بی طعام تناول نمی‌کرد حسب
او تناول می‌نمودند حضرت پیر دستگیر منظور بود که قطب الاقطاب فرموده‌اند که در شادی وی
حلوای کاشیده و الا بوده چنید از در فکر دیگر خواهند ماند بود چنید روز به قطب الاقطاب مرض
از همان مرض وفات یافت از بعضی بزرگان استماع نموده که هرچند وی در همه این نسب
و غیره هیچ از قطب الاقطاب فتوح خواست عنایت نمودند فرزندان دیگر را این رتبه نمود و قاضی حمید الدین
بعرض رسانیده قصد دارم که از شادی محمد محفوظ فارغ شوم قطب الاقطاب فرموده‌اند که بعد
شادی غلام معین الدین قاضی بعرض رسانیده که یک پسر دارم آرزو تمام است که تحویل
این شادی نموده بود از آن شادی با غلام معین الدین انجام خواهد یافت چون گفته
قاضی بعرض قطب الاقطاب رسانیده بعرض تمام بر زبان مبارک آورده که از قاضی هم تو
بگویند که شادی پسر هرکه از فرزندان ما پیش شادی غلام معین الدین خواهند شد فلاح
نخواهد دید باور نکنند از عرفه چنان فرموده که روز جمعه نزد حضرت شیخ محمد حمید نشسته بود
برخاسته دوید دست اتفاق بود وفات قطب الاقطاب قبل شادی قطب شادی محمد محفوظ
با صبیه حضرت شیخ محمد حمید گذشت سال نگذشته که اهل خانه محمد محفوظ وفات یافت بعد از آن که عقد ثانی
دیگر نموده از آن هم فرزند نمانده الله تعالی توفیق رفیق که حسب مرضی اولیاء الله بوقوع آرد
هرچند وی بعنوان سپاهگری مشغول‌اند اما استقامت از زیاده بر او فقرا نمید است

الحمد نمود

با بسیار با الطاف بود روزی از حضرت میگفت که مرا در سپاهگری رنج کشیدن میباید

اما وقتی که کمالات قطبیت از فقه تمام حضرت پیر دستگیر سالگرفت ند که مشهور شدن دم بزرگان

بزرگان نیست و هیچ وصف حضرت ایشان در خود نمی‌یابم و معمول حضرت پیر دستگیر چنان

بود که اگر کشف بدلا با مریدی شدی در آن وقت حاضر میبود و مقرر بودی که دل خوش

کرده بگیرد بعد از آن بدیگر خط مقرر بود و زبان مبارک می آورد که سنت پیر ما و وی بقرب

نوری بادشاه شاه عالم الف مرده بود همراه بادشاه در حیدرآباد بتاریخ بیست و ششم

ماه ذیقعده سنه یکهزار یکصد بیست روز یکشنبه بعد القضا شش گهڑی روز جهان بگذاشت قدس سره

از آنجا تابوت آورده تاریخ چهارم ماه ربیع الثانی روز یکشنبه سنه یکهزار یکصد بیست و یک بعد

نماز عصر در روضه منوره قطب الاقطاب متصل و منوره قبر پیر دستگیر حضرت خود دفن

گشت عمر وی پنجاه و هفت سال و یک ماه و سه روز تاریخ وفات وی حضرت شیخ غلام قطب الدین

فرموده و منظوم ساخته   حریف نفس را و لست قرین بیا   شهید زیاد فقر

بریش بس   فنا فی الله چون گشتی بیانت   شعیب الدین نمرا فرد معین بس

اسوه اهل الله المتین حضرت شیخ غلام قطب الدین سلمه الله تعالی و ابقاه بتاریخ یازدهم ماه

ربیع الثانی روز جمعه سنه یکهزار وصف و صفت مشغول شوند و جسم وی تاریخ تولد خود بر آورده

گفت یوم دوشنبه یازدهم ربیع الثانی   در تاریخ سیوم ماه رمضان شب جمعه

وقت سنه یکهزار و بشیاد و میان غلام قطب الدین ماهر مرید شدند ابتدای ارادت وی در سلسله

چشتیه قطب الاقطاب از حضرت شیخ طیب بن معین الدین صاحب گشت

در تاریخ بیستم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هشت مرقوم است که حضرت پیر دستگیر میان

غلام قطب الدین نام فقیر را دو حال پارچه خلافت و خلعت عطا فرموده بودند یعنی در وقتی که

کوه دریا [illegible] شیخ غلام معین الدین قطب الدین خلافت فرموده بودند در دل وی گذشت که مرا هم کوه [illegible]

خلعت شود و صحبت سعادت گردد [illegible] لطف وی دیده بالطاف نام فرموده که [illegible]

حضرت شیخ [illegible] فرستاده اند میان [illegible] بیاید چون موسی الیه [illegible] بود را

ملحق از دست مبارک کرده فرموده که از چندی یکی هر دو [illegible] داده می [illegible] غسل [illegible]

بود [illegible] کوه دری همین یکبار [illegible] کوه [illegible] بخشیده و از دست مبارک [illegible] چند [illegible]

[illegible] دلقه هم مبارک [illegible] از گشت یعنی [illegible] تمام [illegible]

[illegible] ارادت آورده [illegible] عذر نموده اما مردم اهل [illegible] در تاریخ [illegible] ماه

رمضان سنه یکهزار و هشتاد و [illegible] مرقوم است که دستار [illegible] از [illegible] مبارک بود حضرت

[illegible] پیر دستگیر میان غلام قطب الدین مرحمت فرموده در تاریخ [illegible] ماه ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد

[illegible] درشت است که میان غلام قطب الدین استفسار نموده اند اگر رضا [illegible] حاجی [illegible]

در تاریخ غره ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و چهار مرقوم است که میان غلام قطب الدین بار [illegible]

[illegible] میان محمد [illegible] گفتند که شما [illegible] با [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرموده اند که [illegible] اما [illegible]

[illegible] در تاریخ غره ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هشتاد حضرت پیر دستگیر میان غلام قطب الدین

[illegible] فرموده اند که از [illegible] تا وقت [illegible] چیزی نخورند [illegible] از [illegible] است

[illegible]

بانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت بعد نماز مغرب حضرت پیر دستگیر فاتحه تبرک خوانده در
میان قطب الدین مردم قصبه و اکابر را جمع فرموده از دست مبارک خود برگ تنبول بداد و آنگاه مائده طعام
طعام خورده مردم را رخصت نموده نماز عشا ادا کردند   سیزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد
و هفت حضرت پیر دستگیر حلیم صوم بمیان قطب الدین فرمودند شیر حلوایی طلبیده فاتحه نموده مقسوم ساختند
و افطار از شیرینی و مهی و دودال نموده اند   در تاریخ دوازدهم ماه جمیدی الآخر سنه
یکهزار و هشتاد و یک بوقت عشا حضرت پیر دستگیر بلبندی کمر مبارک مخدوم زاده میان قطب الدین
مرحمت فرموده اند امتی که این حضرت شیخ طیب بن معین الدین قدس سره القطب الاقطاب غوث
کرده بودند و وی جامع فضایل و فواضل و کمالات انفسی و آفاقی است در عصر بی نظیر و بی همتا است
و از صبح تا یک پاس روز در تلاوت قرآن و بوظایف اوقات بسر می برد و در مدح والد بزرگوار خود
اشعار فارسی و هندی و تاریخ وفات قطب الاقطاب اولیا وغیره بوجه احسن منظوم ساخته و اکثر نظم شایسته
ملفوظ پیر خود مطالعه میفرماید و میگوید از مطالعه این خود را مجلس قطب الاقطاب می یابم و تبرکا از
خود بوجه احسن در نظم آورده مرقوم گردد   بیچ مظهر اسرار سرمد   بیچ مطلع انوار احد
محمد افسر فرق رسالت   سرآرای اسلام و هدایت   باخلاق نبی بودی مثابه
ابو البرکات شمس الحق ملقب   ز نور مصطفی تابنده مهری   شعاع او سراج نیر
چه دولت آنکه اول بود دستور   کنون روشن شده نور علی نور   بتاریخ طیب شیخ پاک
محیط معرفت دریای ادراک   درآن دریا چو غواصی نمودی   ز هر قطره در شهوار بودی
بتاریخ تاج الدین و دنیا   بعرش افسر توحید ربنا   نشانان جهان زان سر نوشت

که ملک جاودان زیر نگین است یکی آنکه دین نور چه نگاشت مظهر ذات

غیب است فیض مصدر رمز العیش زبانش مظهر سر کما هی یکی شاه دنیا مامن الدین

رسیده از ره تلوین به تمکین درین عالم که نیرنگ صفات است یکی کو کرده خود را

ذات است یکی آن خسرو کرخ امام حسین است شهادت یافت انجام مجاهد بود چون

در راه بطحی شود منور ما فرزند زهرا یکی آن فرید فرد و الجاد منازل معرفت را

جوانمرد گشت غرق بحر عرفان جهان موج بود اکنون است عثمان یکی شمس حق خواجه

مبارک کلاه چار ترک بست تارک جو نجم الفقر گشت از وی هویدا مجرد شد زغیر

حق پیدا یکی خلعت خواجه محمد خلیل است و لایش همچو احمد بطور معرفت موسی او

روی کا شارنده درین عیسی زمانی یکی آنکه فتح الله نام است فتوح غیب از بالیش مدام است

زباطن کرد لایش نمائی زنگیدم صدور منبع کرامتی یکی کو طبیبی دردِ دلها است که صدر الدین

و هم صدر السرایا است جاریش رود قانون ارادت شفا دردم ز پیدا از کب سعادت

یکی آن نصیر الدین محمود چراغ دهلی نور العیان بود ز حق نور سرا یا شعلهٔ طور زتابش

مهر گردون شمع پرنور یکی آنکه محبوب الهی است نظام الدین و ملت بی تباهی است

کسی کو واله او گشت پیدا یکی آن فرید الدین مسعود بواجد دار رسیده فرد حق بود منور گشت

از انوار آن شهنشه کنون محبوب در پی رنگ شهر است یکی خواجه قطب الدین دنیا خود

طی مقام ماسوی را بملک لامکان ثابت قدم شد فلک گردان فرقش بی قدم شد یکی آن

معین الشریعة والدین امام العارفین سلطان حق آیین بجمع جامعیت بر ملاذ است

در خلا در شب همچو خواجه عثمان همچو اندات مبرا از حدوث و آفات و اضافات انیس خلوت

تسلیم بودی مبرا از تقیید و بیم بودی همچو خواجه کوجانی نقشبند را بکوی رفتگان بیت اللطیف است

ندیده خانه غیر از در حق بنه حدوث آخر قدم رسیده مهیانه همچو خواجه قطب الدین مودود

زهم اولیا اخیت و بوده صفات ایشان کافی و اولیا است سلطان چشتی بوده با

ذات اولی بوده همچو خواجه یوسف ولی بوده چو فقر جاه و دنیا از دو جهت فراشد بر سریر

ملک تجرید عزیز بر مصر فقر الفقر گردید همچو نقشبند خواجه محمد احمد را یافته از ذات احمد

نکرده فرق در تشبیه تنزیه همان تنزیه پیدا شد از تشبیه همچو خواجه احمد چشتی حق

ندیده در مشهد غیر مطلق زدوده صد غبار از لوح سینه اش تجسم دور همیان آن

در باب همچو خواجه اسحق آن به شام طلوع مهر حق را صبح ایام همتان نور

فیض پیدا از اعاشق حسبانی خورشید پیدا همچو پاک مطلق خواجه ممشاد نقشبند از تنزه بود آزاد

گهی بیچون و گه چون و چرائی همه بیکان و جمله آشنائی همچو انکه وی عین البصر بود نیز ناظر

نور النظر بود دو رنگی نیست در چشم بصیرت که صورت سیرتی گاه بصیرت همچو انکه حذیفه

صاحب شوق با وصاف صفا او نیست موصوف بعین العین چون غیری ندیده بجز آنکه را

ندید بدیده همچو خواجه ابراهیم سلطان چو تارک شد ز تاج و تخت کیهان سریر آرای ملک

فی ... گشت جهان بوده است اکنون جمله جان گشت همچو انکه فضیلش لا تناهی است

فضیل و منقل علم الهی است ... باعث نور ایمان ... عرفان ... نیست همچو آنکه

وحدت ... عبد الواحد و احد ... در میان ...

بذات خود همه فهرست افراد بحق آن شه کان علم لدنی لقب لی مع الله چون نبی

انبیاء بر شهنشه روی گرد بر بدا کنون شد شهنشه بدو پیدا بحق آن علی کو باب علم است

بیت دریا گوهر علم است هم آن علم که در ذات نبی بود بی نقطه تحت بی بود جا

والی ملک لافتی علی و هادی راه هدایت علی و لافتی تیغ کمالش علی با نور حسن

جمالش علی و صفدر میدان کفار علی و حیدر ابرار و اخیار بحق آن سر اسرار

لولاک که کرده پای اش بر طاق افلاک نخستین نوح کشتی بود داده همه

فرمانش اراده برنگ نور اول پیغمبر همان آخر شده ختم پیغمبر بهم بود آن سرور

وران دم که بین الماء والطین بود آدم کنون شد جلوه گر در ملک ایجاد ز غیب

باطن لطف نیا بنیاد همه مادر آدم زنم در مدح آن پاک که وصفش در خبر هست از دو لولاک

همان زینا لعجز خویش قائلم مناجات نجات خود سرایم نسیم خاتم کرده راجی شفاعت

دگر پس ما را بنای شفیع المذنبین و رفیع منزلت شفاعت کن شفاعت کن شفاعت

خداوند الوحدانیه خویش که بکنات بهشت شاه و درویش تو کردی آفرینش اشیا را

تو دادی نور بینش اصفیا را ولایت از تو حکمت از تو پیدا تو در ذات همه گردی هویدا

هم او شد منزه از همه عیب کرامت کرده اسرار لاریب کسی کو از همه ماند مهجور نشان

نه در قربت گشته دور ز هر سم عیب و ظلمات تو بود است تو هر را اندر وجود است

صفت موصوف شد لا غیر و لاعین نقش گشته کو شانی ریب و بی شین همه او صفت تو

صفات است صفات هر از اوصاف ذات است گرا باید انکه چون جزای اگر ذات است

درین شد گدایی چو برگی برگی شد نمودار چه رنگ سیب انگور انفت گذار هر چه محل بلاغت و فضل
که ممکن عیب جسمی با تعطل یکی شد غرق بحر لا تناهی دگر مهجور اسرار الهی یکی را ...
بوس جان دگر از بی نوایی گشت حیران یکی سرخ دارا چون نوشت دگر آواره دشت ...
یکی جانان برنگ جان در آغوش دگر مجروح از هجر و فراموش یکی در باغ جنت ... دگر ...
گل بیت عذاری یکی مست و الست دانایی دگر مجور و خس مانده خالی برنگ اصل ...
اگر گویی تو با خود چه سبب رباب و نی زرنگ چوب و هم خاک همه دون آید برنگ ...
نیم با خستگان از رشک خویش ... هیچم با خزان در دو بس ... خوبی از دو رنگ ...
شدم چون آینه نقصان حیرت ز رشک آن چون دو شاخ ارغوان شد رخ زردم بهار ...
خزان شد بپاره شد دلتنگ سر انگشت برنگ لاله گشتم داغ سینه فغان ... از سینه
ز دو خویش گریه در گلو چون شمع خاموش ندا کردم که ای مطلق ز تشبیه منزه از
همه شبل و تشبیه رهائی ده ز بی رنگ زمانه ز ما بیگان با خود کن یگانه می وحدت
فشان اندر سبوهم که آب خضر نیز ما از آید بخوهم ز هستی ... ایم ... چه ...
گویست ... اصل ... مدام اصل خود و خود کردم زبان از دست داده سود کردم
کنون بس کن عنادم این ماجرا را نشاید ... جرات گدا را از این جرات اعانت
از نوای بیت که بنده ... بحق آنکه ختم ... بود بفضل ... اول و لی
با حل خستگان درد زمانید جهان جان و هم جان جهانید ... کرم کن ... غفار
گنهکارم گنهکارم گنهکار ...

برابر باید چون نعش آن قبله‌گاه را از اوطاق گشتند بیک ماه بوده در تن از نماز زنانچه

بر جا بر داشته شده و در هیچ ایامی هم از نماز و تسبیح خود را فارغ نداشته تا بتاریخ شب دوم ماه محرم الحرام

سنه [illegible] بوده روز چهارشنبه تخمینا یک پاس و یک گهری روز باقی مانده بوصال الهی پیوستند

انا لله و انا الیه راجعون و شب [illegible] القضا رسید بعد نماز عصر بالاتفاق مولوی [illegible] و شیخ

امین الدین غسل داده و تجهیز و تکفین نموده و موافق وصیت نامه در نوشتن شجره از انگشت شهادت خود که

در وقت عشا که از دفن حضرت [illegible] مفضل حضرت شیخ غلام معین الدین مغرب نموده و وصیت الحمد بخط

خود نوشته و الحمد هر زبان‌ها این مرتب هیچ نبوده مرقوم شود و نقل وصیت نامه بخط خاص وی کما هو

کفن بر جا بر جبه از جمله یک جبه از خشت و نوی مرقد منوره حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس

سره شرف یافته و نیز جبه جا در خاص شجره والی که تمام سال بر آن دو قسمی گشته اند انشاء الله تعالی

و یک کلاه که در آن شجره داشته بر سر پوشانیده و دو کلاه دیگر که شجره داخل رسیده بر آن

پوشانیده و شجره که بخط مخدوم زاده شیخ محمد وارث و نیز شجره آن دستخط خاص مرحومی داخل

است مطابق معمول در طاقچه دارند و شجره منظومه بر سر و روی و سینه بالای کفن داشته نماز جنازه

خوانند و همان طور در قبر در اندازند تمام است که [illegible] استغفار [illegible] پیش کرده [illegible] گندم [illegible] و فرزند

باید هر جبه کفن به فقیر صالح دهند و هرگاه کسی توفیق فاتحه باید اول بنام مرحومی و اما فاتحه خوانند جمله

[illegible] خوانند و فرض برای طعام فاتحه فقیر [illegible] باید نه که باید در رسم ماتم نوحه [illegible] پرداز نه

و هیچ اکثر نوحه نکنند بجای آن کلمه طیب اخلاص خوانند و اگر حفظا هزار بار سوره [illegible]

و اخلاص فرزندان و [illegible] و اخلاص [illegible] خوانند مطابق [illegible] و [illegible]

در ربیع الاول سنه بگذارد و یکبعد وی پیش تحریر یافت حرره فقیر غلام قطب الدین محمد سبب مشغلی بود

اتفاق عبارت قدس سره و آنچه در باب این مرتب فرموده که نوبه نور را محمود فرموده که رشتهٔ ما بسته

معظمه را و تعالی الله شریفا و مکرما اغلب که در فرموده تا شعله قطع نموده در کفن خواهند ... پیش

عطای حضرت دیوان الحمید از آن جسم قطع نموده در کفن خواهند منها و جیب کرده و از ... بیاد نموده

بر پیشانی ... نگاشته و امام جنازه مرتب اهیچ گردید و قوم لنگی که جای گذری در راه

خلافت وی شیخ حضرت شیخ ... قدس سره و یک بیت که از حضرت دیوان ... رسیده که

خاطر در ... که نور ... نظام الدین احمد را مرید نموده و در حضرت دیوان ... تبرکات خود ... گردد

در وقت ... وصیت دیگر ... نور ... را از طرف من ... نموده تبرکات مذکوره و خلافت

از طرف من خواهند داد و الله تعالی ... از مرتب ... در او ... را توفیق

دهاد و فاضل ... قبلهگاه گردانیدند این مرتب العبد و تاریخ وفات وی ... بسیار گفته اند

بر تفصیل در خاتمه مرتب احقر آمده ... زمانه ... و عمر وی ... سال و ... و بار

روز دو ... از ... رحمة الله علیه ... در شوال

قدوة الاولیاء وارث الاصفیا مالک ... حضرت شیخ ... قدس سره

آنحضرت ... العارفین موصل طریقة الله الصمد حضرت ... شیخ محمد در سلسله حضرت

صغیر سن گشت وی ... حضرت ... شیخ نظام الدین ... و وی ارادت

در خدمت حضرت ... میان ... ارادت در خدمت ...

و وی در خدمت ... حضرت ... ارادت ... آخر ...

خلافت و اجازت حضرت چشتیه و حضرت قادریه و حضرت مداریه و حضرت سهروردیه از حضرت شیخ

نظام الدین قطب الدین بهاء الدین داشت و حضرت ایشان خلافت حضرت چشتیه از حضرت شیخ [illegible]

داشتند و حضرت ایشان از حضرت شیخ جلال والد خود داشتند و حضرت ایشان از حضرت [illegible]

و حضرت ایشان از چند کبرای مشایخ معروف جونپوری الی آخره و از حضرت شیخ [illegible]

دیگر نیز فواید یافته شد آنرا از مکتوب [illegible] که از مکتوبات [illegible] حقایق و دقایق

در تصوف و سلوک وغیره فواید در ماه رمضان [illegible] نوشته مرقوم فرموده مرقوم میشود [illegible]

فقیر در صغر سن [illegible] سلسله پیر دستگیر قدوة [illegible] شیخ محمد [illegible] نظام الدین [illegible]

[illegible] اند و بعد از وفات [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] من اثنی فقد رانی

[illegible] گشت الحمد لله علی ذلک بعد ازان چون مامور بتحصیل علوم بوده [illegible] از علوم خوانده [illegible]

پیر دستگیر رسیده [illegible] و بعضی جزها [illegible] دیگر [illegible] مامور شده باز تحصیل [illegible] در این اثنا [illegible]

کتاب [illegible] نامه از مصنفات [illegible] شیخ فرید عطار قدس سره [illegible] و در آن [illegible]

در انجا مرقوم بوده که [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] که این [illegible]

[illegible] همان لحظه [illegible] مرتبه دوم [illegible]

خدا را [illegible] دیگر متصل آنحضرت علیه السلام [illegible]

[illegible] آنحضرت علیه السلام آورده [illegible]

حضرت گفت آن [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible] من فرید عطارم [illegible]

علیه السلام را امر فرموده آنحضرت علیه السلام مرا [illegible]

و بود مرا اشکال در کلام آنحضرت علیه السلام رفع آن اشکال از ان سید نامور خواستم آنحضرت علیه السلام

اشاره بسوی عطار فرمود عطار فی الفور بیان نمود و رفع آن اشکال نمود و آنحضرت علیه السلام ساکت

و ساکت بود پس ناگاه بیدار شدم و شمع برای ادای نماز تهجد برافروختم آنحضرت علیه السلام نشسته بود

بر نفس من پس ایستادم و وضو نمودم و نماز ادا کردم و صبح من را دیده فقد رای الله اشهد و از نشست

از رفقا الرد اما کم با رجب امر پیر و دستگیر بعد مدت برای تحصیل علوم و خصیصت خود گردیدم ازما علماء

رشیدی بمکتب الحق حضرت شیخ قیام الدین مشرف گشتم با باخت پیران سر فراز ساخته خرقه خلافت

و مقراض عطا فرمودند یکی بادی در بلده ... بودم الحال از ما لا بد ... آنچه نام که کامل بود در مردان نمود

بادی با علما گشتم از آن ... خبر ... خواهش نمودم آن سید فرمود که شب استخاره نموده هر دو ا

بخشیم ابتدا حسب امر استخاره نمود و نماز مرتبه سوم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در رویا دیدم

که آن سرور علیه السلام پیاده با مردم گرد آن حضرت علیه السلام و من در آن هنگام آماده ... شدم

آنحضرت بوسیدم رسول خدا از دست ... نمود و رفع کرد سر من و گرفت مرا از دست مبارک خود و آنحضرت

علیه السلام بسوی قبله گشت و من همراه و مردم ایستاده شدند پس آمد سرور انبیا در خانه که در روی مغرب

رو به بود و ما ایستاده آنحضرت علیه السلام فرمودند ... فتح الله ... پس گفتم که ای رسول خدا

مدینه علم که این ... قفل بست و کلید آن ندارم که بدان وا کنم پس اشاره نمود که آنحضرت علیه السلام

بسیار ... فتح شد ایستاده پس داخل کردم ... در قفل ... آن حضرت علیه السلام ایستاده بود

بودند ... پس فرمود داخل ... نمود دیگر ای یار رسول خدا علیه السلام ... خانه ...

گفت آن حضرت علیه السلام پس برآوردم ... از در باب آن خانه ... حضرت علیه السلام پس

نشستم در اثنای حال آنکه چوب چینی بر پشت از زدن با شقف فایض گفتن آن علیه السلام حضرت

درتها ای رسول خدا علیه السلام نفس نفیس بر دوش سید امام علیه الصلوة والسلام دیدم

الحمد لله علی ذلک علی الصباح آن معامله را بحضرت آنچه گفتم نسبت فرمود شیخ فتح چه گذشت

گفتم بلی فرمود از و نصیبی دارید خود شان گشته نام ایشان نوشته گرفتند بعد ساعتی ایشان را

در آن حال به مبارک اله آباد نزول بود حضرت شیخ فتح الله برای ملاقات تشریف آورده

وقت نماز شام مشرف بملازمت او شدم مرا فرمود که سر من در دامن نماید نزدیک او بودم حسب الامر

و این ماجرا که دیده بودم گذشت او عرض نمودم چندی در خدمت او بودم از نصیب خود یافتم

بالتفات بارها و لطف بی اندازه مشرف شدم آخر روز دیگر فردای آن فرمود آنچه دیده

نماید آنچه دیده بودم حسب الطلب نمودم بعد از آن چند کجری از دست مبارک خود در دهن من نهاد و حضرت

فرمود این کرامت قدوه شیخ فتح الله این چشمه را الفتح الله گفتن با النبی والد ان بعد هر دم مکتوب

حضرت پیر دستگیر را در عین خواب دیدم و خط از دست مبارک وی یافتم بعد از آن پیر دستگیر

که حالا شما باشید با هر دو الماس کردم که حضرت بشر میدانید فرمود که حالا باشید

پیر دستگیر در معامله دیدم که قرص نان در دست مبارک آورده بر لب سوار بعد از آن فرمود

سر از دستار مبارک خود کشیده بر سرم پوشانده بر زبان راند الحمد لله آن قرص نان

فرمود دیگر دست مبارک دراز کرده نشست و فرمود الحمد الله شکر دم بار پیر دستگیر

سوار شده ... جای گفت من در آن جا ماندم در شب دیگر در خواب همین خواب کردم چیزی

که پیر دستگیر حضرت شیخ محمد از خانه شیخ عبد الرسول آمده کاغذی بدستم داده فرمودند

قالبی

قدس سره دعا نموده فرمودند که این نقطه را بغیر خوارقی داد آن مثال بود باز حضرت میر بزرگ توجه
روضه هندکی متبرکه شدند من همراه بودم چیزی بینم که از روضه مبارک یک راه برای آرزو از سر نو
را است بسیار کنند حضرت میر دستگیر اند در دروازه بابان حضرت شیخ عبد العزیز طالب العلم نشسته اند
نیت العلیه بوده است ایشان حضرت شیخ قیام الدین و حضرت شیخ فتح الله و نام بعض دیگر
خورد نشسته حضرت شیخ فتح الله قدس سره بمن فرمود که بران حاضر اند چرا چیزی بطلبی التماس نمودم برای
نفی خاطر دعا کنند حضرت شیخ محمد میر با تندرستی دعا کردند آن روز رنگ ... در ...
حضرت شیخ فتح الله قدس سره را حالات سماع در گرفت بعد از آن حضرت شیخ محمد برخواستند و دست فقیر
گرفته عقب روضه حضرت شاه بگشتند وجهی قطعه جایکه چال ایشان دیده بودم در همان وقت کدری
چند که نوشیده بودند را در همان کدری کناره گرفتند و چیزی دعا فرمودند نسبت اخفی معلوم نمودم
بعد از آن قصد پابوسی حضرت شیخ محمد کردم چون حضرت شیخ قیام الدین نزدیک بودند رفتم که رخصت حاصل
کنم بعد ملازمت این ماجرا را معروض حضرت ایشان ساختم حضرت ایشان فرمودند که شما خلاف این چیز را
نسبت بخاطر خطور کرده که خلاف خواب هم جایز باشد فرمودند در جواب خلاف هم میشود و بعد از آن
چیزی ذکر کرده ساکت شدند بعد از رخصت از حضرت ایشان قصد ملازمت حضرت شیخ محمد کردم
چند روز توقف واقع کرد یاد آخر ماه ذی قعده متوجه شده در روضه هندکی ... و در ... و
ایضا دفن شیخ محمد رسیدم که بعد از ترتیب پرستاره روی ماهتاب قصر جمیل آوردم آنحضرت بر خاتم
مکتوب در نظم بدست خاص خود مرقوم فرموده اند مرقوم میشود و شب نور دل شیر و محمد
بگذارد و سبز دوه و در معامله دیدم که حضرت شیخ نظام الدین نارنولی ... اند و حضرت شیخ عبد الجلیل

شد جوهری و شیخ نامی قیافی سید جوهری و بعضی مشایخ دیگر حاضر اند و برگ پلپلات

و آب وضو فقیر ریخت و آب وضوی فقیر را بر ان پلنگ نشانده و خجل زده وضوی مبارک کشیده

نهاده بود و بازو بسیار و بر این عنایت کرده فرموده بودند که ملک خود و تو داده ام و درین میان

قاضی مبارک سید جوهری گفت که سید جوهری ازاجی بوده فرموده بودند باز راجی را فقیر شد شیخ

شهر الله سید جوهری داده بوده و اکنون بسلطانی داد و دیب جوهری تمام ملک خود با دیگر

در خانه باشد و درین میان شخصی گفت که برای عرس حضرت فلانی گاو کشته فلانی بر دیگ

کرده فرموده بودند که گاو بز بسیار ذبح می کنند اما سیری هیچکس نمی شود فرموده بودند که تو برای

برای ما ساک بهر که با لب در راضی مراتبی و حضرت عالم عامل و عارف کامل بوده پیش

فقرا که رفیق محض بلا و دست مقصود بوده بند امتحان چنانچه از مکتوبات ایشان و در مکتوب شفقتم

مرقوم بوده مرقوم میشود و این فقیر روزی در خدمت حضرت قدوة السالکین شیخ نظام

بار بولی قدس سره رفت و طلب چیزی بخاطر خطور کرده بوده و آن مرضی حق بود و لیکن

غیر ذات او بود و یاران دیگر با امتحان پیش آمدند حضرت شیخ التفات نموده آنچه مراد ایشان

بود یک یک گفتند پیش او در دویده این فقیر چون طالب امتحان نبود و بسیار التفات نمودن

در حجره در دید فرموده بودند که اگر پیش فقیر برد دیده اول آنکه باید که اعتراض و امتحان در نظر

نباشد و از فقیر چیزی باید طلبید که هیچ پادشاه و نبایدشته باشد و اگر چیزی باید طلبید که

همه جا از همه کس بدر رسیم و دنیا در توانید یافت از فقیر چرا باید طلبید که او در هم در نه

خدا و چنانکه یاران طلب داشتند و این فقیر را فرموده اند تو طالب بودی اما ما

از فقیر

در طلب حیران منتظری که همراه اند و بالی فی الحال نیست منقلب نقش فرمودند و بعضی در
در خدمت نگاه داشتند روز ششم رخصت نمودند و رزقنا الیه العمل بها قال
وامونیه
در تاریخ پنجم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و هفت نیز همین قصه
مذکور است که آنحضرت در اکل و شرب احتیاط کلی داشت و سبحانه اهل ادراک طعام تناول میفرمود
اگر طعام شبهه بر زبان حضرت می آمد معلوم آن حضرت میگشت از آن اجتناب میفرمود
در تاریخ بیست ششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر
فرمودند ولی نعمی فقرا از خانه ملکی چیزی نمیخوردند تا جایی که از خانه خال من حضرت مولانا
شمس بسم نمیخوردند و ملک قبول نکردند   در تاریخ بیست ششم ماه ربیع الاول
سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر لطایف اشرفی مطالعه می کردند و بر زبان
مبارک راندند که حق سبحانه تعالی بدوستان خود طعام شبهه نمی خوراند و در وقت
خوردن ایشان را معلوم نماید به بعضی را انگشت از رگ می جنبد و به بعضی آن طعام
رنگ خون مینماید روزی طعام شبهه پیش ولی نعمی حضرت شیخ مصطفی آوردند گرم
گرم خرگین به نظر مبارک آمد از آن اجتناب نمودند چون تحقیق کردند معلوم شد که از شبهه
بود و بعضی دوستان خود را بدین موضع میخوراند که طعام پخته بوقت گرسنگی با کسی از غیب
لا معلوم می آرد یا فرشته از هوا طعام و آب برساند انتهی

و یکان الحارث بن اسد المحاسبی رضی الله

در تاریخ پنجم

در کنج رشیدی

انجام

[illegible]

عنه کان اذا قدم الیه شیء شبهة ضرب عرق علی اصبعه کام الی یزید البسطامی رضی الله عنهما بادوا

حامله بامی یزید لا تمد یدیک الی الطعام واخرنها وی فقال لم تورع واخرنها حد العصیان واخر

الطعام الیه وما واخرهی علیه سوادا واخرهی خضرة الی امثال هذه العلامات التی

حفظها اولیاءه واصفیاءه وکما روی عن شیخ الکاتب وانه الشیخ الموسوم بمصطفی

عبد السمار انه رأی طعام الشبهة کانه وقع فیه دودات یکون فی القدرة صحب والسمار

واعتبر عین ما رای فی الطعام رضی الله عنه الکاتب انه محمد رحمه الله عفی عنه

در طریق طعام وضیافت اگر از حق تعالی کسی را که از لقمه شبهه محفوظ کرده

هرگز ملوث نشکرد و روزی یکی از امرا الاحین که به نسبت حضرت قدوة الکبری الغوری معتقد

داشت ضیافت ایشان کرد و در روی بساط انواع ماکولات والوان مشروبات

حاضر کرد و در یک طبق جوزهای مرغ نهاد و پیش حضرت ایشان آورد و یکی از آن جوزه

که از ظلم گرفته بود و پیش اول آن حضرت ایشان نقید نمود حضرت ایشان جوزه مرغی که بود

حلال بود و بجانب اصحاب خود انداختند و جوزه مرغی که مشکوک بود و بجانب آن جما

رسید که آن مناسب شما است و این مناسب فقرا کسی را که خدا محفوظ دارد

هر روز سنگ جفا بر گهر نیارد و در ملازمت حضرت ایشان بارها معاینه شد که هرگاه طعام

مشکوک با ولقمه مغلوک ظاهر میشد انگشت پای می‌جنبید که معلوم حضرت ایشان میگشت انتهی

در تاریخ بیست هشتم ماه محرم سنه یکهزار و صد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند

که حق سبحانه تعالی گوید که اگر دشمنان از حرام سود و دوستان خود را جز از حلال نخورانم خلل

علم صحبت میفرمایند که حلال کجا باشد فرمودند اعمار اطالتی اسد بان انچه بر دیگران حرام باشد

بر ایشان حلال شود و بسلب عقل با حالت محمصه انهی و آن حضرت از موضع سکلای و طن خود

بن اعمال بر کنه ایمیتی اورده از دختر حضرت شیخ نور بغداد که موضع بهتر که حضرت بر دند که

خدای شود و سلسله نسبت حضرت شیخ نور بواسطه این اسامی بخلیفه اول صدیق اکبر رضی الله

تعالی عنه میرسد حضرت شیخ نور این شیخ عبدالقادر که کجا بود در موضع رحیم بود بر من اعمال

بر کرد چو بلی چو بود در خانه شیخ فرید از فرزندان حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس سره که زوجه

ایشان حضرت بابا بدری مشهور بود و اگر زنان و فرزندان ایشان بهم برسند بر مان صالحه

مشهور اند این مثل که شیخ زین الدین ابن حضرت شیخ نظام الدین ابن حضرت شیخ حسن الدین ابن

ابن حضرت شیخ احمد ابن حضرت شیخ جمال الدین ابن حضرت مولانا تقی الدین اودهی که صاحب

استغراق بودند   مولانا علی الدین اودهی بغایت متقی بود و کار او آن

بود که کباب و راوی و شت از امیگرفت و در آخر شب از خانه بیرون می آمد تمام او زنده جای

مشغول می بود و چون پاره از شب میگذشت بخانه می آمد آورده اند که ابدال بر مولانا آمدند

گفتند که تو میان ما باش مولانا گفت من بار زن و فرزند دارم با شما به خانمان را صحبت

بر نخواهد آمد آورده اند که مولانا تقی الدین کنیزکی خرده بود روزی آن کنیزک فرزندان خود را

یاد میکرد مولانا هم شبانه او را با خود برد و امان داد روز دیگر چون زن مولانا شنید

عتاب آغاز کرد قصار ابعد از چند گاه آن دادو با شوهر و فرزندان بیامد و در پای

مولانا افتاد و گریه میکرد و شما هم فرمود که ما به شما آزاد کرده ام رحمة الله تعالی علیه این

ابن حضرت شیخ نصیر الدین ابن حضرت شیخ صلاح الدین شیر و روی که قدس و حضرت دلی

شیخ صلاح الدین درویش قدس سره العزیز مرید و خلیفه شیخ صدر الدین حکایت

بزرگ بود و عالی رتبه با شیخ نصیر الدین معاصر و همسایه بود هنگام در جانب سلطان محمد بن تغلق شاه

به مشایخ از اذا و تکلف شیخ نصیر الدین آنچه را نوشت مشایخ بود تحمل میکرد و بسبب شب کلاه

شیخ صلاح الدین که سلطان مذکور سخت چشمش می‌آمد و روی ملتان مدعی الحمدی خواست طلبی

شد و وفات یافت مقبره او نزدیک شیخ نصیر الدین محمود است در حوض و بیست و دوم شب

صفر سنه صد جانی هست و در مروم که از مناجات شیخ صلاح میگویند و در سجا صفوت الهی

بحر هست تو هست و ساعت که صلاح درویش را قبل سعید نوازی الهی بحر هست تو هست و سا

درویش را در زیر درخت بر در مقام ابراهیم الله تعالی بقرار که السلام کفتی و امثال این کلمات

و دیگر نیز هست   که جوانی بر اسپ سوار میرفت و آن اسپ را بخوش شکل میدید و خوش

رفت ناگاه آن جوان بروی تازیانه زد و که آن زخم بر سرین اسپ نقش گرفت شیخ بر آن

جوان غضب کرد و وی از اسپ افتاد و چون نگاه کردند زخم آن تازیانه بر اندام شیخ صلاح الدین

نقش بسته بود رحمة الله علیه والله اعلم ابن حضرت شیخ بدر الدین ابن حضرت عبد الغفور ابن

حضرت شیخ عبد الشکور ابن حضرت عبد الحکم ابن حضرت شیخ هاشم ابن حضرت شیخ ابو القاسم

ابن حضرت شیخ عبد القادر قدس سره ابن حضرت شیخ مقصود ابن حضرت شیخ ابو الفضل و ربانی

مولوی محمد جمیل ابو الفیض و ربانی حاتم محمد که از فرزندان حضرت که در شهر ابو الفضل الی

حضرت عبد الغفور نائل ابن حضرت عبد الغفار ابن حضرت شیخ ابو الحسن ابن حضرت شیخ حسن ابن حضرت

از اولیاء دار الخلافه

در لاهور آمده

نقل

ابن

شیخ عبد الغنی ابن حضرت عبد الرحمن ابن قاتل الکفره والزندیق خلیفهٔ رسول الله بالتحقیق امیر المؤمنین

ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و آنحضرت در آن موضع متبرکه توطن نموده فرزندان در آن

متولد گردیده چنانچه احوال فرزندان مرقوم خواهد گشت ان شاء الله تعالی و آنحضرت عیال

و فرزندان را در آن موضع متبرکه گذاشته خود به بلده پورنیه مضاف صوبه بنگاله رسیده و توطن

اختیار فرمود و مروت خان برادر کلان الهیارخان که حاکم آن بلده بود اعتقاد و محبت

و داد و در خدمت آنحضرت پیدا نمود و آنحضرت را هم بروی شفقت زیاده از حد بود و یکدفعه

در واقعهٔ اختیار وطن آنحضرت به آن بلده بسبب حب وی بود روزی وی عرض نمود

که شخصی در این بلده رسیده استعمال تیر خان دارو که و دو سه تیر بر طاؤس از روی منقش

درستی مستو و امید دارم که از من هم گردد آنحضرت تامل فرموده گفت که شما هم فیض بنمایند

ان شاء الله تعالی شما زیاده خواهد شد خان حسب فرموده امر عمل نمود تمام سوره طاؤس

منقش گشت شیخ محمد رفیع الدین ولد حضرت شیخ عالم و عزیزان دیگر در محفل حاضر بود و بدیده

طبعیت مبارک از عزیزان نسبتیه گرامی روی نمود و از شیخ محمد رفیع مسرت بزبان مبارک

آورد که برادرم شیخ محمد رفیع در صحیح شمار رسیده باشد چون حکم باستقامت بلده

پورنیه بود الهی ما شد ایشان از سیر و الدین صاحب ولایت صوبه بهار وارد بلده پورنیه

مضاف صوبه بنگاله که در تحت ولایت حضرت ایشان شاه نور قطب عالم است لی حکم

و اجازت حضرت ایشان استقامت با شکل مضاید سر حضرت شاه عالم ان مقدمه معروض

حضرت شاه جهان ساخته حضرت مخدوم جهان فرموده که عوض شما باشند و باد مه مظفر در حجم

ایشان

شیخ احمد زین الدین نوری الجونپوری که شاگرد و خلیفه شیخ معروف بود تمام اوقات بتقوی

در زهد مستغرق بود و در شریعت راسخ و استوار در حالات طریقت و کمالات شریعت بی‌نظیر

مجموعه عالم بجمیع علوم بود از دیدار مشایخ بزرگ بود و در بین علما مسائل فقه نوشته از جمله

نصایح که بسیار مو در این بود و اسال العلماء فان الحق معهم والزم الفقراء فان الخلق

فیهم وی قدس الله سره از خانه هیچکس طعام نخوردی و از کسی طعام قبول نکردی سرمایه

بود که از پدر وی رسیده بود و از همین یک فلوس بطریق تجارت سود کرده مادام توکل بهم

فوت او در نهصد و شصت و سه بود موافق عدد شیخ احمد در موضع بهروده که متوطن او بود

مرقد وی است اتقی وفات وی غره ماه جمادی الاخر جماعت خانه در آن موضع مسرکه بنا

کرده و بیست مرتبه حج از بزرگان شنیده که در وقت بنا در انجا حضرت شاه عاشقان

حضرت بندگی میان معروف و حضرت بندگی میان نظام الدین انبهتی و وی حاضر بودند و از

ابدی مبارک گل در بنا در آن انداخته و از گل ها از زمین اولیاء بر بالای مبارک خود آورده که تا دنیا

خواهد ماند و علما و فضلا و عرفا از دستهای خود ساخته اند و تا حال که قریب دو صد سال

گذشته درست و قائم است و بسیار جای فیض است اکثر مردم بسبب ماندن همانجا بعلم و

رسیده اند بزرگ بود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی

... الکون والکوان ... علیهم

بكرة وعشيا كاس من الحبيب من كونهم محبوبهم واذاق احبهم كاسا بعليل سعد فلو سموهم المشوق لطال

نارا ويفيض عيونهم من الدمع مدرارا الليالي ونهارا ويشغلون بذكره سرا وجهارا ويشتعلون بنار

المحبوب علانا واسرارا ويطوفون حول سرادقات الوجه الكرام لا يزال سعيهم في كل

من يعرف في وجه نضارة العرفان وهو عطشان حيران في فضاء العشق والوله طرفان

مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيطير في فضاء الارض ابادة وفي

الافاق انواره بسابه نالوا بالحق وداعي للخلق المحادث بحلق لحرجهم من الظلمات الى النور

ويطهرهم ويحبهم الى الله الغفور والصلوة على المبعوث انوار ومظهر انوار وخصه المصطفى رسول

الله الرحمن المخصوص بخلافة ربه في مقام البعث وعلى خلفائه الاربعة واصحابه الكرام

البررة ابا بعرفان وحجة الانام الى انتهاء العلماء من اوثق وعايد الاسلام وكرم مشايخ

والاحسان على ما روي في الخبر عنه عليه السلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى الله

الذين يحببون الله الى عباده ويحببون عباده الى الله ويمشون في الارض بالنصيحة

كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني وانما تكون برعاية

اقواله وحفظ افعاله ورعاية احواله ثم ان الاخ الاعز الاكمل والصاحب الاعز

المتوجه الى الله الاحد المتوكل على رب الصمد جمال الحق والشرع المصطفى لما ورد باعطار

الى رضاء الله صحح قصد الفساد وحسن الحرفة شادة وسيرة في المحافل صحبنا ومقام على متابعة

على السلام وطلب وصحت ان يسير والى حيا بالدنيا وانما هيا وان لا يحضر في محافل

الطريق العادة وان لا يخطر باله سوى الله تعالى بالكلية وان يخلق باخلاقه امره

امره

خرقة الخلافة واجازنا كما اجازنا شيخنا وابونا ومرشدنا قطب الاقطاب تاج الحق والشريعة قطب الدين
قدس الله روحه وادام علينا فتوحه بالباطن الكريم وبالظاهر السني وارشاد جماعة المريدين وهو
مجاز من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم خواجه من عبد المعروف بشيخ ادن وهو مجاز من شيخه
ومرشده وابيه قدوة الطالبين سلطان المرشدين بهاء الحق والشرع والدين وهو مجاز
من شيخه ومرشده الشيخ محمد عيسى وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ فتح الله وهو مجاز من شيخه
ومرشده الشيخ فتح الله وهو مجاز من شيخه الشيخ صدر الدين وهو مجاز من شيخه الشيخ نصر الدين
محمود الاودي وهو مجاز من سلطان المشايخ الشيخ نظام الدين بن محمد بن احمد البداؤني
الى اخره اجاز له كما اجاز لنا شيخنا وابونا وهو مجاز من شيخه وابيه الشيخ بهاء الحق والدين
وهو مجاز من سيد السادات منبع البركات تحفة العاشقين راجي سيد حامد راجا المانكپوري
وهو مجاز من شيخه الشيخ حسام الدين المانكپوري وهو مجاز من شيخه قطب الاقطاب قتيل محبة
ملك الوهاب الشيخ نور علاء وهو مجاز من شيخه وابيه مخدوم العالم الشيخ علاء بن عمر اسعد الا
هوري وهو مجاز من شيخه الشيخ سراج الحق والدين عثمان اودهي وهو مجاز من شيخه سلطان
المشايخ نظام الدين بن محمد بن احمد البداؤني الخ اجاز له كما اجاز لنا شيخنا ومرشدنا
وابونا تاج الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه سيد السادات امير سيد جلال عبد القادر
الحسني وهو مجاز من ابيه سيد السادات سيد عبد القادر المبارك وهو مجاز من ابيه سيد مبارك
ابي وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ راجو قتال كبير البخاري وهو مجاز من شيخه واخيه قطب
العالم مخدوم جهانيان سيد جلال البخاري وهو مجاز من شيخه والشيخ ركن الدين ابو الفتح

وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه الشيخ صدر الدين ابو الفضل وهو مجاز من شيخه الشيخ بهاء الدين

بالقرشي وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ شهاب الدين ابي عبد الله محمد العراقي

وهو مجاز من شيخه ومرشده غوث الثقلين الشيخ محي الدين ابو محمد عبد القادر جيلاني وهو مجاز

من شيخه ابو سعيد المخزومي الى آخره   اجر باله كما اني مجاز من شيخي ومرشدي والي

الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم خواجه من ا

المعروف شاه ادين وهو مجاز من سيد السادات مير سيد شهاب الدين محمود الحسيني

مجاز من شيخه ومرشده مير سيد برهان الدين وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ

قتال كبير البخاري وهو مجاز من شيخه واخيه قطب العالم مخدوم جهانيان سيد جلال

البخاري ومجاز من شيخه ومرشده الشيخ ركن الدين ابو الفتح وهو مجاز من شيخه و

الشيخ صدر الدين ابو الفضل وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه الشيخ بهاء الدين

زكريا القرشي وهو مجاز من شيخه الشيخ شهاب الدين عمر السهروردي وهو مجاز من شيخه

الشيخ ضياء الدين ابو النجيب السهروردي وهو مجاز من شيخه الشيخ وجيه الدين وهو مجاز

من شيخه الشيخ عبد الله وهو مجاز من شيخه الشيخ احمد اسود الدينوري وهو مجاز من شيخه الشيخ

ممشاد علو الدينوري وهو مجاز من شيخه الشيخ ابو القاسم جنيد البغدادي الى آخره

اجر باله كما اني مجاز من شيخي ومرشدي والي تاج الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه وم

امير سيد جلال عبد القادر الحسني وهو مجاز من شيخه وابيه سيد عبد القادر مبارك وهو

مجاز من شيخه وابيه سيد مبارك محمد وهو مجاز من شيخه واخيه امير سيد اجل المعروف

بجاي

جهان و هو مجاز من شیخه و مرشده الشیخ بدیع الدین المعروف بشاه مدار و هو مجاز من شیخه و
مرشده الشیخ عبدالله الشامی و هو مجاز من شیخه و مرشده الشیخ عبدالله و ان و هو مجاز من شیخه و مرشده
شیخ الاسلام الشیخ امین الدین و هو مجاز من امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و هو مجاز من صاحب
الرسالت سلطان الانبیاء احمد المجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و اتباعه و سلم
مثال من قدوتی و مرشدی شمس الدین بن الشیخ قوام الدین مد ظله لکاتب الحروف مصطفی
ابن عبدالحمید عفی الله عنه در نهاوند عفی عنه اجازت بود در سلخ ربیع الاخر سنه خمسین
بود و نه من الهجره

ولی وقت و قطب زمان

بوده و جامع در ولایت و اوقات وی و والده وی و اکثری از وی فیض یافته اند و خدمت حضرت شیخ
عبدالقادر بن عبدالصمد که قاضی لشکر شیرشاه بود و از فرزندان حضرت قاضی محمد عرف
عرف شهید صدیقی که صاحب کمال و از خلفای کمل حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر
بود و کد خدا گردید از آن حضرت دو خلف صادق متولد گردیده قدوة اهل جذبا
حضرت شیخ مصطفی قدس سره احوال حضرت ایشان بالا گذشته زبدة اهل
الله الرحمن حضرت شیخ عثمان قدس سره نوکر پیا عمده سیر فقر و صلاح نموده و جان
در این کار داده و مدفن وی در بلده بود بنه بر جنوب تره براد در بزرگوار و دست مرتب احقر
از سر دست کر خود شنیده که والده حضرت شیخ مصطفی و شیخ عثمان صاحب کمال
بوده و اکثر دعاء ایشان مستجاب میگشت روزی بجناب مجیب الدعوات در خواست

نمودند که نجابه بمصطفی علم و خرقه تجاری باشد و نجابه عثمان شمشیر اثر و عادوی الی الان
جاریست و حضرت شیخ عثمان بسبب مصاهرت از سنگلاخی برآمده در موضع امیلی سکنی
نموده و شیخ نصر احمد قدس سره وی بسبب مصاهرت در قصبه سیهون بوده در محله مقولیان سکنی
نموده تا حال شیخ احسان نایب وی و شیخ محمد قیاس ولد شیخ شرف الدین عرف میمی از اولاد
وی در قصبه مذکوره در محله بودوباش مستقیم اند حضرت شیخ عثمان ابن حضرت شیخ زکریا ابن
حضرت شیخ سعدی ابن حضرت شیخ عارف ابن حضرت شیخ عبدالواسع ابن حضرت شیخ مجتبی
ابن حضرت بدری ابن حضرت شیخ عبدالملک ابن حضرت شیخ شمس ابن حضرت شیخ نصرالدین
قدس اسرارهم حضرت شیخ نصرالدین قدس سره را حضرت شیخ حسین که برادر خورد حضرت ایشان
و صاحب سجاده والد بزرگوار خود حضرت ابو محمد بخشی بودند خدمت روضه و سجده سپرده
فرموده که شما و فرزندان شما را کافی است از در دستگیر خود و فرزندان استماع یافته که از حضرت
مخدوم شیخ بخشی تا الیوم همه صاحب کمال شده آمده اند و سلسله ارادت و اجازت
جاری داشته جماعه را ارشاد و هدایت نموده اند

از مکتوبات شیخ مصطفی در رکوب لسب و نظم مرقوم است که آنحضرت ارادت و خلافت
از قطب الاقطاب حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء داشته و جد حضرت مخدوم از طرف
عربستان آمده در رکاب که مقامی است در روم سکونت کرده بستان بزرگوار در رکاب
گذشت بعده آن مخدوم از آنجا تشریف آورده در سنگلاخی که موضع است از اعمال برگه

ایشی

اعنی آقا نست فرموده و بقیه نعمت آن مخدوم از حضرت نصیر الدین محمود که خلیفه کامل حضرت

سلطان مشایخ بوده اند یافته اند و منقول است از حضرت شیخ عبد الکریم که خلیفه حضرت

شیخ نصیر الدین محمود بوده اند که حضرت شیخ نصیر الدین فرموده بودند که جنازه ما را بار اول

مخدومی شیخ بر خوانند و بست بر زمین خواهند ماند آن ایام چند حضرت مخدوم در بودگی حکم

خبر کردن نتوانستی چنانچه حضرت مخدوم در اشتش ماه ایام چند به فرزندان و خادمان

در پای مبارک زنجیر کرده نگاه میداشتند و شش ماه خلق را بدایت میسر بود بعد از آن

بعد خفتن وصال حضرت شیخ نصیر الدین محمود شد بعد تکفین جماعتی قصد برداشتن جنازه نمودند

نتوانستند تا یک پهر نگاه داشتند و آخر باز قصد کردند نتوانستند باز نگاه داشتن تا پهر چهارم

حضرت مخدوم زنجیر در پا رسیدند بسم الله الرحمن الرحیم گفته پای جنازه گرفته برداشتند

بعد صلوة جنازه دفن کردند وفات حضرت مخدوم شب پنجم ماه رمضان المبارک است

و مدفن در موضع متبرکه بنگلای ست برادر و متبرکه معمول ولادت حضرت مخدوم تا الیوم است

که در روز عقیقه فرزندان حلوه و نان حاک بنام حضرت ایشان فاتحه نموده با فرزندان و

احبا قسمت مینمایند و حضرت پیر دستگیر زیارت حضرت مخدوم مشرف شده اند و

بعنایت بعضی اشغال ممتاز گشته اند تفصیل وصال عطاهای بزرگان مرقوم خواهد گشت

انشاء الله تعالی

تحقیق

که احوال حضرت ایشان بالا گذشت

و فرزندان حضرت ایشان در بنگلای موجوداند

بسیار بزرگ و صاحب کمال و فضل بوده‌اند و فرزندان دیگر

شیخ محمد نعیم

حضرت ایشان مقتدا شده‌اند و نسبتی بزرگ و صاحب سجاده و والد بزرگوار خود گشته

ایام حضرت ایشان گروهی بادشاهی شد چون برادر کوچک‌تر برادر رعایای بود

و با بادشاه گذشته صحبت داشتند بادشاه جدید قصد ایشان کرد و ایشان از مقام خود هجرت

نموده‌اند چون تعصب ظلم که به برادران رسیده بود با ایشان نیز رسید حضرت ... و در

اندران مسلمانان کم بوده‌اند و آمده‌اند بعد چند روز آنجا به رحمت حق پیوستند برادران

هیچ کدام حاضر نه برای تجهیز و تکفین مشکل شد شب بود در وای از خدمتکاران سکوه کرد

کرد و گفت سبحان الله بحسن شیخ در جای این بود که برای غسل و قبر کسی پیدا نمی‌شود

که افتاده است آنحضرت برخاستند و فرمودند که روان شوند چون بخانه خود وارده

طلبیدند و روز جمعه غسل نموده‌اند و جامهای بزرگان که از پدر رسیده بود و خرقه نعمت

حضرت سلطان المشایخ و حضرت شیخ نصیر الدین محمود پوشیدند به مسجد نماز کرده با

برادران بخانه آمدند وصیت کردند که این نعمت بزرگان پدر به فقیر داده و شما با

که از ما کلان بوده‌اند داده از بهر آنکه امروز همراه بانگ زدور فرمود و جامها که در برادر

و این عصا و نعلین که از سلطان المشایخ قدس سره رسیده است همره در قبر ما خواهند

داشت بر و بعد قبر راست کنند و مسجد و روضه پدر به برادر کلان حضرت شیخ نصیر الدین

سپرد که خدمت این بشما تعلق و از دست شما کافی است چنانچه گذشت باری نعمت

بجادر دولت

چادر پوشیده خواب کرده‌اند و جان بجانان سپرده‌اند برادران ما که مامور نبوده‌اند گواه

اند و رونده می‌گویند که در وقت دفن نعلین از حضرت سلطان المشایخ که بود و پیدا گشته

عصا و سجاده نعمت بود و بقبر سپرده‌اند آن نعلین با آنکه جاروبی و اسب شیخ احمد نام پنهان کرده

که خدمت شیخ سالها کرده‌ام این سرگین پیش من آب باری بعد مدت که روز عید الاضحی

رسم بود که روز عید جامهای خلافت می‌پوشیدند و این نعلین چنانچه مامور بوده‌اند در پا

می‌کردند و عصا گرفته مصلی میرفتند آن عزیز که جامه تبرک که از شیخ یافته بود در پوشیده و

نعلین سلطان المشایخ قدس سره در پا کرد و روان شد همین که پا به نعلین کرده متصل یافت

و در روز عظیم الشیخ احمد را حق شد میگویند که در پا کرم افتاده رنج ضعف شد آمده بعد پس حکم

به برادران شد که نعلین حضرت سلطان المشایخ از شیخ احمد گرفته بسر با نهید تا او خلاص یابد

کردند قبر مبارک گشاده نعلین نهادند شیخ احمد جان بحق سپردند در زیر پای آنحضرت قبر کردند

رحمة الله علیه رحمة واسعة

حضرت سلطان نول ابن حضرت سلطان شیخ حسام الدین

ابن حضرت سلطان نظام الدین ابن حضرت سلطان شهاب الدین ابن حضرت شیخ

عبد المنان ابن حضرت شیخ عبد السبوح   در ذکر نعمت گشته مجاهده اول در وجد

مشاهده سالک ملکوت مشاهده عزت و جبروت نقطه دایره لا یعطی شیخ وقت سری

سقطی قدس سره   واز حاشیه عبد الغفور بر نفحات حضرت

از طبقه اولی است کنیت او ابو الحسن است و استاد جنید و سایر بغدادیان استاد ایشان

حارث محاسبی و بشر حافی است و شاگرد معروف کرخی است و از انکه از طبقه ثانی اند

بوی درست کمند جنید گفت ما رایت اعبد من السری اتت علیه سبعون سنه

ما رؤی مضطجعا الا فی علة الموت و هم جنید گفته که روزی بخانه سری سقطی درا

لا فی النهار و لا فی اللیل لی فرح　　فلا ابالی اطال اللیل ام قصرا　　فی شب

روز از بالا و ماه خواهی شب من دراز خواهی کوتاه　سری در وقتی که مختصر بود

جنید را گفت ایاک و صحبة الاشرار و لا تنقطع عن الله بصحبة الاخیار شیخ الاسلام گفت

که پیش سری سقطی بودم نشسته قومی بر وی درآمدند و نشستند پیری از ایشان گفت

بر در هیچ بیگانه نیست کفشم در روستی همچنین کار می خواهد گفت و مرا نخوان خواندم سری باو

در سخن آمد و دیر بماند و سخن جان ما رنگ شد که هیچ در نیافتم ... سخن اخر سری گفت

شاگردی اگر کردی گفت بهره ما استاد و بست که ذو النون نماز مرا وی باید اموخت اما

توحید او مرا تلقین می کند سری گفت تا این علم در خراسان بجای بود جای بود

چون انجا رسید ... بلی سری گفت معرفت از بالا فرود می اید چون مرغ بر دل کسی

تا دلی بیند که در وی شرم بود و حیا و هم او گفته ما انبه المعرفت تجرید النفس للفرید بالحق و هم و

گفته من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عز و جل و هم وی که در راه بیگانه

جمعی از کبراء حاجیان خراسان بعیادت می امدند و چندان بنشستند که من از ایشان فتوی

شدم بعد از ان از من استدعاء دعا کردند دست برداشتم و گفتم اللهم علمنا ادب

المرضی جنید گفته که روزی سری سقطی را دیدم مرا کاری فرمود و زود او را

دیدی

و بعض وی برخیزد و کاغذی پاره بمن داده در وی نوشته که سمعت حادیا یحدو فی البادیة

ویقول ابکی وما یدریک ما یبکینی ابکی حذارا ان تفارقنی وتقطع حبلی وتهجرنی

چون می گریم ز تو چه پندار دارم که بهر تو این دو چشم گریان دارم هرچند دلی بوصل شادان دارم

گویند در خانهٔ سری بگوشتم شنیدم که می‌گفت اللهم من شغلنی عنک فاشغله بک یکی از برکت
دعای وی حق سبحانه تعالی مرا چهل حج پیاده حلب روزی کرد وی امام اهل تصوف بوده
در اصناف علوم بکمال بوده دریا بود و در کوه در حلم و ثبات عجوبه بوده و در ورع و اشارت کامل
دختر زادهٔ مروت و شفقت بود و اول کسی که در بغداد سخن حقایق و تحقیقات گفت او بود و بیشتر
مشایخ عراق مرید او بوده‌اند و خال جنید و مرید معروف کرخی بود و حبیب راعی را دیده بود
ابتدا در بغداد نشستی در دکانی و در آن پرده در دکان آویخته داشتی هر روز هزار رکعت نماز
کردی یکی از کوه لبنان بزیارت او آمده پرده دکان برداشت و سلام گفت و گفت فلان
پیر از کوه لبنان سلام میرساند سری گفت در کوه ساکن شده است بس کاری نباشد مرد باید
که در میان بازار بحق مشغول تواند بود چنانچه یک لحظه از حق غایب نبود گویند که از خرید
فروخت از ده دینار نیم دینار سود طمع نداشتی یکبار بمبلغ شصت دینار بادام خرید
بعد از آن گران شد دلال آمد و گفت بفروش گفت بچند دلال گفت نود دینار گفت
قرار من نیست که از ده دینار نیم دینار سود بیش نخواهم دلال گفت من مال تو بنقصان نفروشم
شیخ گفت من عزم خود نقض نکنم نه دلال فروخت نه سری روا داشت گویند اول حال
سقط فروشی کردی یکبار آتش در بازار بغداد افتاد او را گفتند دکان تو هم سوخت گفت من

نیز فارغ شدم چون نگاه کرد دکان نسوخته بود و چون چنان دید هر چه داشت بدرویشان داد و طریق تصوف

پیش گرفت پرسیدند که ابتداء حال تو چه بود گفت روزی حبیب راعی بر دکان من بگذشت

من چیزی بدو دادم که بدرویشان صرف کن گفت خیرک الله تعالی از آن روز دنیا بر دلم

سرد شد روز دیگر معروف می‌آمد کودک یتیم همراه خود آورده گفت او را جامه کن من او را جامه

کردم معروف گفت حق تعالی دنیا را بر دل تو دشمن کرداند و ترا ازین شغل راحت دهاد چون

گفت یکباره از حب دنیا فارغ شدم به برکات دعاء او و کس در ریاضت او مبالغت نکرده که

او کرد تا جنید گفت هیچکس ندیدم در عبادت کاملتر از سری که نود و هشت سال بگذشت که

پهلوی بر زمین ننهاد مگر در بیماری مرگ گفت چهل سال است تا نفس من عسلی می‌طلبد

ندادم عسل چیست و گفت هر روز چند بار در آینه نگرم از بیم آنکه نباید که از شومی گناه رویم سیاه شده

باشد و گفت خواهم که هر اندوه که بر دل مردمان است بر دل من باستی تا ایشان فارغ

بودندی از اندوه و گفت اگر برادری پیش من آید و دست بمحاسن فرو آرم ترسم

که نام من در جریده منافقان ثبت کنند بشر حافی گفت من از هیچ کس سوال نکردمی مگر از سری

که زهد او را دانسته بودم دانستم که شاد شود که چیزی از دست او بیرون رود و جنید گفت

روزی پیش سری در شدم دیدم که میگریست گفتم سبب گریه چیست امشب کودکی گفت کوزه آب

ترا در آویزم از جای تا آب سرد شود گفتم شاید چنان کرد در خواب شدم حوری را دیدم گفتم

از آن کیستی گفت از آن کس که کوزه آب بر هوا در نیاویزد تا آب سرد شود پس کوزه را بر زمین

زدم جنید گفت سفال آن کوزه را دیدم که مدتی افتاده بود و جنید گفت شبی سحرگه تقاضا

بکو تو

بمسجد می‌شوم از خانه بیرون آمدم و روان شدم بر در مسجد شخصی حاضر دیدم بترسیدم گفت
جنیدا از من مترسی گفتم آری گفت اگر خدا را بشناختی از غیر او نترسیدی گفتم تو کیستی گفت ابلیسم
ام گفتم خواستم که ترا ببینم گفت آن ساعت که از من یاد کردی از خدای تعالی غافل شدی و از او
خبر نه ورا ز تو از دیدن من چه بود و گفتم خواستم که ترا بپرسم که ترا بر فقرا هیچ دست باشد گفت نه گفتم
چرا گفت از آنکه خواهم که بدنیا بگیرم بعقبی روند و اگر خواهم بعقبی بگیرم بمولی روند و مرا از آنجا راه نیست
گفتم اگر بر ایشان دست نیابی ایشان را بینی گفت بینم آنگاه که در سماع آیند در وجد و جنبیدن
افتند و انگه که از کجا مینالند این گفت و ناپدید شد چون در مسجد شدم پیری را دیدم در گوشه
مسجد سر بر زانوی نهاده سر برآورد و گفت دروغ گوید آن دشمن خدا که عزیز اینند که حق تعالی
ایشان را بحز حیل نه نماید یا با ابلیس کجا نماید جنید گفت یا پیری یا جمعی مختصان گذشتم بدل من وارد
که حال این قوم چون خواهد بود سری گفت بر گذر بدل من گذشته است که مرا بر هیچ آفریده فضیلت در عالم
جنید گفت پیش سری رفتم او را دیدم متغیر شده از آن حال پرسیدم گفت جوانی از پریان درآمد
و از حیا سوال کرد و جواب دادم در حال آب شده چنانکه می‌بینی آبی دیدم ایستاده
که سری خواهر دستوری خواست تا خانه او برود و اجازت نداد و گفت زندگانی کرا باین نکند تا روزی
خواهرش درآمد پیرزنی دید که خانه میرفت گفت ای برادر مرا نمیگذاری تا خدمت تو کنم اکنون
نامحرمی را دیدم که او روبد سری گفت ای خواهر دل مشغول مدار که این دنیاست که دوزخ ما سوخت
و از ما محروم بود اکنون از حق تعالی دستوری خواست تا از روزگار ما او را نصیبی بود
گوید چندین مشایخ را دیدم که هیچکس را بر خلق شفقت ندیدم که او را بود هر که سلامتش

کردی روی ترش کردی و گفتی که پیغامبر علیه السلام گفته است هر که سلام کند بر دیگری صد رحمت
فرود آید نود و نه آنکس را بود که روی تازه دارد من روی ترش میکنم تا نود و نه رحمت او
او را بود و اگر کسی گوید که این ایثار بود و در حد ایثار آنچه او کرد زیادت است گفتم برادر
را از خود زیادت خواسته باشد گویم نحن نحکم بالظاهر چنانچه روی ترش کردن را حکم ظاهر
کرد ما بر ایثار حکم کنیم تا از صدق بود و از اخلاق حق و باطن آنچه بدست او بود بجا آورد
گریکبار یعقوب علیه السلام را در خواب دید گفت ای پیغامبر خدا این چه شوریست که در
جهان انداخته چون ترا از حضرت حق محبت کمال است حدیث یوسف بیاور پرده ای برآورد
که با پیری دل نگاه دار پس یوسف را با وی نمودند نعره بزد و بیهوش شد سیزده شبانروزی
عقل افتاده بود چون باز بخود آمد ندا شنید که این جزای آنکس است که عاشقان درگاه ما
ملامت کند   گریکی را پیش طعامی آورد و گفت چند روز است که نخورده گفت پنج روز است گفت
گرسنگی بخل است نه گرسنگی فقر   سری خواست که یکی از اولیا را ببیند پس اتفاق یکی را
بر سر کوهی دید چون بدو رسید سلام کرد و گفت تو کیستی گفت او گفت خدا را ای گوی نعره
بزد و جان بداد جنید گفت سری روزی از من سوال کرد که محبت چیست گفتم گروهی گفته اند
موافقت است و گروهی گفته اند اشارت است و گروهی چیزها دیگر گفتند سری پوست دست خود
بگرفت و بکشید از دست او جدا نشد گفت اگر گویم این پوست در دوستی او خشک شده راست
گویم از هوش برفت رویش چون ماه سری گفت بنده رسد بجای در محبت اگر تیری یا شمشیر
بر روی زنند خبر ندارد و دراز آن چیزی بود در دل من تا آنگاه واشکارا شد که چنین است

چو خبر یافتم که مردمان پیش می‌آیند تا از من علم آموزند گفتم الهی تو ایشان را علمی عطا کن تا بدان مشغول گردند
من ایشان بکار نیاید من نخواهم که ایشان پیش من آیند که یکی شبی حال بر مجاهد ایستاده بود
گفت این بچه یافتی گفت بدعای سری گفت چگونه گفت چگونه گفت روزی بدر سرای او شدم
و در بزدم او در خلوت بود گفت تو کیستی گفتم آشنا گفت اگر آشنا بودی پروای مات نبودی
مشغول او بودی پس گفت خداوندا او را مشغول گردان چنانچه پروای کس نباشد من هیچ رها
چیزی در سینه من فرو آمد و کار اینجا رسید که بینی که در مجلس میگفت یکی از ندمای خلیفه
که نام او احمد کاتب با تجملی تمام و جمعی خادمان و غلامان در خدمت او گفت و در در آمد این حرف
می‌گوید در آمد بر زبان سری رفت که در هیژده هزار عالم هیچکس نیست از آدمی ضعیف‌تر و هیچکس از
انواع خلق خدای جهان عاصی نمیشود که آدمی عجب است از آدمی بدین ضعیفی که عاصی شود در خدای
عظیم این سخن تیری بود که از کمان سری بر دل احمد چنان بگریست که بیهوش شد گریان بخانه رفت
آن شب هیچ نخورد و هیچ نگفت دیگر روز تنها پیاده به مجلس آمد زرد و غمگین و روز سیوم جامهٔ پشمین
پوشیده به مجلس آمد چون مجلس تمام شد پیش سری گفت ای استاد آن سخن تو مرا گرفته است و دنیا
دل من سرد شده میخواهم که عزلت کنم و دنیا بگذارم تو مرا بیان کن راه سالکان طریقت گفت
راه طریقت یا راه شریعت یا راه عوام خواهی یا راه خواص گفت هر دو راه بیان کن گفت راه
راه عوام آنست که پنج نماز در پس امام بگذاری و زکوة مال بدهی اگر مال باشد از بیست دینار
نیم دینار و راه خواص آنست که همه دنیا را پشت پای زنی و هیچ دنیا را الیش و مشغول
نباشی اگر بدهند قبول نکنی تو دانی اینست راه پس روی بصحرا نهاد چون چند روز برآمد پیرزنی

پیش شیخ آمد گریان و سوزان گفت ای امام مسلمانان فرزندی داشتم تازه و جوان بک
تو آمد چنان و خرامان بازگشت گریان و گدازان اکنون چند روز است که غایب است نمی‌دانم کجا
تدبیر کار من بکن از بس که زاری کرد شیخ را رحم آمد گفت برو و تنگی مکن که هر چه نباشد چون فرزند
بیاید ترا خبر دهم که او ترک دنیا کرده است و اهل دنیا را گذاشته ثابت شد. و مدتی چون برآمد آن
پسر پیش شیخ آمد و گفت ای استاد مشفق چنانکه مرا در راحت افکندی و از ظلمات رهانیدی خدای تعالی
ترا راحت دو جهان دهاد پس شیخ خادم را فرستاد و مادرش را خبر کرد و مادرش با زن و فرزند او
آمد در پای احمد افتادند پسرکی خورد دستار او در پای پدر افتاد و بسیار بگریست احمد گفت
ای شیخ چرا ایشان را خبر کردی یا شیخ گفت از آنکه قبول کرده بودم که خبر دهم یا رب بسیار زاری
کرده بود پس احمد خواست که برود پس زن و فرزند او را پیش احمد در دو گفت اگر میرود
او را با خود ببر احمد در حال پیراهن حاجیه از تن وی در ربود و پیراهن دیگر وی پوشانید و
و برش تراشید و زنبیل بر دست او در پیش نهاد و مادرش چون چنان دید طاقتش
نماند و گفت او را چنین نتوانم دید پسر را در ربود و پس احمد برفت مدتی بر آمد برآمد شبی
در وقت نماز خفتن درویشی بخانقاه آمد و گفت مرا احمد فرستاده است می‌گوید که کار من
بآخر رسید مرا دریاب شیخ بجانب گورستان روان شد احمد را دید در گور خانه بحال نزع افتاده
است زبان می‌جنبانید شیخ گوش برداشت احمد می‌گفت لمثل هذا فلیعمل العاملون و وفات کرد
شیخ روی بشهر نهاد تا خبر دهد که اهل شهر را دید که بجای آمدند شیخ گفت کجا میروید گفتند امشب
از آسمان آوازی شنیدم که هر که میخواهد تا بر دوستی از دوستان حق نماز کند بگورستان شونیزیه

بودنقی

دو تو نفسی جهان درست کرد و ترا با جنس ری ببستد و اگر از دو جهان سید خواهی سوخت تمام است و گفت

ای جوانان کار بجوانی کنید پیش از آنکه به پیری رسید و ضعیف شوید و در تقصیر بمانید چنانکه من ماندم

و آن وقت که این میگفت هیچ جوان طاقت عبادت او نداشتی و گفت سی سال است تا استغفار

میکنم از یک شکر که آن بود که آتش در بازار بغداد افتاد دکان مرا گفتند که دکان تو نسوخت گفتم

الحمد لله شرم آمد که خود را بهتر از برادران خواستم در دنیا و از آن الحمد گفتم و از آن استغفار میکنم و گفت اگر یکی

از در درآید که او را محبت شد برگذران را قضا نباشد و گفت دور باش از همسایهٔ توانگر و قرّایان

بازار و علما و امیران و گفت هر که خواهد که دین او سلامت ماند گو که از خلق عزلت گیرد که اکنون

زمان عزلت است و روزگار تنهایی و گفت جمله دنیا فضول است مگر پنج چیز نانی که سد جوع کند و

آبی که تشنگی بنشاند و جامه که عورت پوشد و خانه که در آن جای توان بود و علمی که بدان کار کنی

و گفت معصیت که از سبب شهوت بود امید توان داشت بآمرزش آن و هر معصیت که بسبب کبر بود

امید آمرزش نبود زیرا که معصیت ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت و گفت اگر در بوستانی روی که

درختان بسیار باشد و بر هر شاخی مرغی بزبان فصیح گوید السلام علیک یا ولی الله و تو خود گویی که

مکر و استدراج است ازین بباید ترسید و گفت علامت استدراج کوریست از عیوب نفس مگر قوی است

ی عمل و ادب ترجمان دلست و گفت قوی ترین قوت آنست که بر نفس خود غالب آید و گفت هر که عاجز

آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجزتر بود هزار بار و گفت جمعی بسیار اند که گفتهٔ ایشان موافق فعال

نیست اما اندکی اند که گفتهٔ ایشان موافق فعال ایشان نیست و گفت هر که قدر نعمت نشناسد زوال

از آنجا که نداند و گفت هر که مطیع شود آنکه فوق اوست مطیع او شود آنکه دون اوست و گفت دل مانند

نور رجا در دل است و زردی روی تو اثر اوست و دلیل است بر روی تو پیدا شود و انچه در دل نهاد او را [illegible]

دلهای ناقص نیست و دل است مثل کوه که از جای بجای نجنبد و دل است مثل درخت

بیخ او ثابت باشد گاه گاه باد او را حرکت دهد و دل است مثل برگ که باد او را هر سوی می گرداند

دنیا از بهر آن خانه است در و برای مقربان حکم [illegible] است یعنی حسنات ابرار سیئات مقربان

و حسرت آن می بود که بر روی [illegible] هر روز [illegible] بر آن کار [illegible] شود از

ابرار آن بود که فردا بینند که ان ابرار با نعیم بهشت فرود آیند و اولیای ایشان بحکم

خاست بود با مسابقت و اما مقربان از چشم [illegible] بود و لاجرم هر که فردا بیاید هر که [illegible]

از محبت چون [illegible] فردا بیایند که ایشان را نیز [illegible] بهشت یاد کنند و گفت جهان [illegible]

نیز اگر در ان زهد و ورع بیابند فرود آیند و اگر نه باز گردد و گفت هیچ چیز نیست که [illegible]

اگر در ان دل چیزی دیگر بود خوف از حق تعالی و رجا از حق تعالی و رجا در حق تعالی [illegible]

خدا تعالی و حیا از خدا تعالی و انس بخدا تعالی و گفت [illegible] هر مردی در فهم خویش [illegible]

او بود بخدای و گفت فهم کننده ترین خلق آن بود که فهم کننده اسرار قرآن و [illegible] کنند در ان

اسرار و گفت [illegible] ترین خلق بود که بر حق صبر کنند و گفت فردا مستان را با عیان خوانند و نیکان و دوستان

بخدای باز خوانند و گفت شوق برترین مقام عارفان است و گفت عارف آن است که خوردن

او خوردن بیماران بود و خفتن او خفتن مارگزیدگان بود و عیش او عیش غرق شدگان

و گفت در بعضی کتب منزل است که حق تعالی فرمود که ای بنده من چون ذکر من بر تو

غالب آید من عاشق تو شوم و عشق اینجا بمعنی محبت و گفت عارفان آفتاب صفت اند که

بر همه تابند

بر همه نا بینا و زمین مشکل اند که بار کشش همه جهد و است بوده اند که میوه و لباس بر ایشان باشد و آتش مشعل

اند که عالم بدیشان روشن گردد و گفت تصوف نامی است سه معنی را یکی آنکه معرفتش نور

ورع فرو نگذارند و در علم باطن هیچ نگوید که نقض ظاهر کتاب بود و کرامات او را بر آن ندارد

که مردم را باز دارد از محارم و گفت علامت زهد را آرام گرفتن نفس است از طلب و قناعت کردن

بدانچه گرسنگی ببرد و از وی و راضی بودن بدانچه عورت پوشش بود و نفور بودن نفس از فضول

و بیرون کردن خلق از دل و گفت سرمایه عبادت زهد است در دنیا و مایه فتوت رغبت

از عقبی و گفت عیش مرد زاهد خوش نبود که او مشغول به خود بود و عیش عارف خوش بود چون از

خویش مشغول بود و گفت کارها همه بر دست گرفتم هر چه خواستم از وی یافتم مگر یک

و گفت هر که بسیار آید در چشم خلق آنچه در وی نبود مقتضا از لطف حق و گفت هرگز البسار مسکین

ست با خلق از اندک صدق است و گفت حسن خلق آنست

که خلق را سخنان او علم گشت بسی لطف و مکافات وانگشت اینجا برآورده شود تا نکشت
و کمال دوست آن است که دوست او را به عتاب و گفت قوی ترین خلق آنست که از خشم خود
برآید و گفت ترک گناه کردن بر سه وجه است یکی از خوف دوزخ و دوم از امید بهشت
پاک و سیم از حیا از خدا و گفت کمال شوق تا این نفس برسد آنست اعتنا نکنی
یکبار در صبر سخن می‌گفت کژدمی زخم بر روی می‌زد و هیچ التفات بدان نکرد بعد از آن او را گفتند چرا
آن را از خود دفع نکردی گفت شرم داشتم که در صبر سخن می‌گفتم و در مناجات گفتی الهی عظمت
تو مرا باز برید از مناجات تو و شناخت تو مرا انس داد و گفت اگر زاهد انسی از تو نبود مرا
یاد کن به زبان و اگر نه پس یاد کرد دنیا را تو در زبان من گنجد و زبانی که آلوده است به ذکر دنیا
آلوده گردد نقل است جنید را سری گفت می‌خواهم که در بغداد بمیرم از بیم آنکه نباید که زمین مرا قبول نکند
و رسوا شوم و مردم به نیک گمان برده‌اند نباید که ایشان را بد افتد جنید گفت چون سری بیمار شد
بعیادت او رفتم بادبیزن برداشتم او را باد کردم گفت ای جنید بنه که آتش از باد تیزتر
شود گفتم حالت چگونه است گفت عبد مملوک لا یقدر علی شیء گفتم مرا وصیتی کن گفت مشغول مشو به صحبت خلق از
خدا ای جنید گفت اگر این سخن پیش از این می‌گفتی با تو صحبت نداشتمی تا این زمان با او داشته‌ام
رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین از دنیا رفت رحمة الله علیه
تاریخ ... یکی از فقها و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که حضرت سری سقطی
که سی سال بود چون از دنیا فراغت یافتی گوشه در عبادت رفتی تا شب از
نماز و مناجات بودی شبی شیخ را در خواب دانست و در مناجات گفت الهی

نود که با من داری و با [illegible] قبول کنی شیخ الشیخ گفت کلمه [illegible] بگو [illegible] گفت من

گفت ای خواجه اگر محبت و توجه الهی بجانب بنده نباشد بنده کی تواند که از غفلت و کاهلی

بکار عبادت او شود [illegible] اگر بجانب معشوق [illegible] کشش [illegible] عاشق [illegible]

شیخ این کلمه را از وی پسندید و دعای [illegible] او را [illegible] چون [illegible]

که بجای [illegible] شیخ را از مفارقت اولیا [illegible] گشت [illegible]

روزی حضرت [illegible] کتابی [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] آب [illegible] کودک [illegible] چون [illegible]

ذوق [illegible] شیخ [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

دست گرفته بخانه [illegible]

این [illegible] المناجات [illegible] حالات [illegible] الهی [illegible]

[illegible] حیات او کرد

[illegible] حضرت [illegible] حضرت آن [illegible]

بزرگ بود [illegible]

گذشت [illegible] ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

دعوای بر آن ابان از فتح بصره و تخریب ... عثمان از ناحیه ... ابا ابان ... و روایت
از پدر خود و غیره از صحابه و با آنها رفاقت ... بود و قال بموت ابی الفوارس

ابان بن عثمان یقول فی صباح کل یوم و مساء کل لیلة بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم ثلث مرات لم تصبه فجأة بلاء فکان ابان قد اصابه طرف من الفالج فجعل الرجل ینظر
الیه فقال له ابان ما تنظر الی اما ان الحدیث کما حدثتک ولکنی لم اقله یومئذ لیمضی الله
علی قدره انتهی حاصل حدیث آنست هر که صباح و مسا بسم الله الذی الخ سه مرتبه بخواند
او را ضرر نرسد و اما ابان مرض فالج رسیده مردی بطرف وی بابن نظر نگاه میکرد وی
گفت حدیث صحیح است لکن مرا آن روز فراموش شد تا آنکه آنچه تقدیر جاری شده بود بابن مرض
مبتلا شدم ... اسماء الرجال للشیخ البخاری ... عبد الحق دهلوی قدس سره و ... ابان
ذکر ... الا انه ... بالاصم ... عبد الملک ... رسول الله صلی الله
علیه وسلم ... فی مدینه ... و ... فاصبت
... عثمان ... الی ... مات ... و ... نا
... و کان ... فی ایام ... عبد الملک
واصابه فالج ومات ... یزید بن عبد الملک ... فی الاندلس ...
... علیه ... عثمان ... الصالح
بنت ... و ... بنت ... و کان ... ان
عثمان خراسان و کان ... خراسان ... مساک ... ان

أبي جهل بن هشام وعبد الملك مات قبل الملك ... وأن ... الكبرى وأم

ناجية وأم السعيد أمه سعد لابنه وبالية تزوجها الحارث بن الحكم بن العاص ثم مات عنها وبعده

وأم أبان تزوجها مروان بن الحكم بن العاص وأم عمرو ابنا بابنة شيبة بنت ربيعة

العدوية ... وأم البنين ... ولد كان في رواية النصير ... المختصر في ... عمرو ...

عثمان تزوجها سعيد بن العاص ثم ... انتهى عبارته

۱۰۶

نسب وی در عبد مناف با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمع می‌شود

و به واسطه این نسب وی با حضرت در عبد مناف می‌رسد عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة

بن عبد شمس بن عبد مناف و مادر وی اروی بنت کریز بن ربیعه و مادر اروی ام حکیم

بنت عبد المطلب ملقبه به بیضا توأمان عبد الله بن عبد المطلب بود و پس جده امیر المؤمنین

از قبل ام عمه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم می‌شود و کنیت وی ابوعمرو و لقب ذو النورین است

دو دختر رسول صلی الله علیه و سلم را یکی بعد از فوت دیگری نکاح کرده بود و این ... نگشت

سوای او و حضرت علیه السلام فرمود که اگر چهل دختر داشتمی یکی بعد دیگری به وی دادمی

و ایمان وی بعد از بعثت یکسال بوده ... بود و عم وی حکم بن ابی العاص ... کرده

ایمان ... ایمان انواع ایذا ... که ... اسلام ...

و مسند ... جمع کرده و ... به اتفاق ... رسول علیه

السلام ... صدیق اکبر ...

از نقل او

اذن نبود و اذن گرفت خلیفه ثانی فاروق رضی الله عنه بعد از خلیفه اول اذن یافت و دفن

رضی الله عنه آمد و طلب اذن کرد و آنحضرت علیه السلام هر دو را آنجا [illegible] و اذن داد

حضرت عایشه رضی الله عنها بان اذن کرد که صدیق و فاروق رضی الله عنهما را [illegible] طلب

ذو النورین بعد رسول علیه السلام فرمود که [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] اگر [illegible] طلب [illegible] [illegible] جای [illegible] حضرت علیه السلام

فرمود که [illegible] رفیقی فی الجنة عثمان [illegible] رفاقت آن حضرت رضی الله عنه [illegible]

علیه السلام در جوار جنت [illegible] قطب الاقطاب حضرت شیخ [illegible] قدس سره [illegible]

آن قاضی [illegible] گفته اند که چون رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]

و طاعات [illegible] عبودیت بجا آورده [illegible] که [illegible] [illegible]

خواهند ساخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبودیت بود [illegible]

[illegible] بنا بران [illegible] که عثمان رضی الله عنه رفیق آنحضرت علیه السلام گردد که [illegible]

موصوف بود [illegible] حضرت [illegible] [illegible] خدا [illegible] رسول علیه السلام [illegible]

با علی عثمان [illegible] بامر رسول علیه السلام [illegible] [illegible] بود [illegible]

[illegible] حضرت علیه السلام دست [illegible] بیعت [illegible] و گفت [illegible] عثمان

[illegible] خدا و رسول [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] دست [illegible]

عثمان رضی الله عنه [illegible] دست دیگر مبارک خود نهاد و بیعت نمود که عثمان رضی الله عنه

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] دست راست بود [illegible]

است عجب دست آنحضرت علیه السلام در عثمان نیکو از ... آنحضرت آمده ...

و این فضیلت تمام است عثمان را رضی الله عنه و آن حضرت ... هر که ...

و وقت ... اهل السنه ... بهتر از آن ...

علیه السلام فرمود که مسجد تنگ است هر که ... آن ... بخرد و داخل مسجد کند

خدا بهشت او را ... بهتر از آن ... آنحضرت خرید ... و داخل مسجد کرد ... آنحضرت

علیه السلام بود بر کوه ثبیر که ... و با آن حضرت علیه السلام ابوبکر و عمر و عثمان ... بودند ... جنبید

کوه ... آنحضرت کوه را بپای مبارک ...

... عثمان ... آنحضرت علیه السلام فرمود ...

که ... خواهی ... آنحضرت ...

... رسول علیه السلام ... فرمود که خدا ...

... خلافت ... خلع ...

چون ... آنحضرت را محاصره نمودند ... صورت مبارک ...

... رسول علیه السلام ...

... حضرت ... امام حسن ... آنحضرت ...

... آنحضرت ...

در خواب دیده ...

همراه من افطار خواهی نمود و آنحضرت در آن روز صایم بود ...

رسول خدا افطار نمایم و جعده ملعونه زهر در شیر داد و زهر بایشان قطعه قطعه از جگر ایشان جدا شد و بعد از چند روز

آنحضرت وفات نمود و که هر کس شیر را خورد در زمان داده از دست بر آمد و جعده آن شیر را در میان

کرده مگر آنکه کشتن ایشان نمود و به شهادت رسید و قتل آنحضرت روز چهارم ماه صفر بود در میان

دو دوست و که آن قبیله ملعونه بودند و سید العابدین رفتند و بروایتی وفات

وی پنجشنبه و آن روز پنجشنبه و بروایتی هشتم ماه ذی الحجه و عمر وی چهل و هشت

و چند سال و بروایتی چهل و دو سال و بروایتی هشتاد و شش سال و بعضی گویند

سال نماز خواندن جمیع مردم و بعضی گویند چهل و بعد شهادت روز چهارشنبه تا روز

شنبه در خانه بود بعد از آن جسد را در جنت البقیع دفن نمودند و در جای او قبه او

بر سر قبر ایشان و در پایین حضرت سید اقدس بر پای ایشان مرحوم حضرت عثمان

بن عثمان رضی الله عنه هشتم ماه ذی الحجه بروایتی سال و در ماه ذی الحجه الخ

آنجا نقل یکی چنان خواستند

که حضرت عثمان را در حجره آنحضرت دفن کنند و او از حضرت عایشه در زمان حیات خود رخصت

گرفته بود جمعیان ازین سخن بالا او را دیگر گفتند که او را آنجا دفن کنند بلکه از آنجا که آوردن بود

دو قبر کردن آنجا آمده حضرت ابی سفیان که از اصحاب امیرالمؤمنین بود در آنجا آمده

ایستاد و گفت والله اگر اینجا این مرد را دفن کنم والا بیرون آنچه گفت رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم کنم بعد از آن دفن او را از آنجا برده که او را قتل کرده بودند

علیهم السلام حسن امام و بعد ابن زبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را در جنت البقیع

بود برداشتند و به بقیع بردند و از دیوار او در باغچه‌ای از ایشان بیرون بردند و بدین سبب که کوکب گویند

بود و در شرقی بقیع تعلق بابان بن عثمان داشت بردند بی‌حضور جماعه دیگر او را آنجا گذاردند

و به این موضع قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و دیوارهای آن بلند کردند و بان پوشیدند

و گفته‌اند این حش کوکب موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن بوی در وی کراهیت میداشتند

آورده‌اند که روزی عثمان بن عفان رضی الله عنه در آنجا ایستاده بود و در حش کوکب باشد که گفت

صالح هلاک گردد و در اینجا دفن شود و بدان جهت آنرا مدفن خود ساخت اول کسی که در آن جا دفن کرد

عثمان بود رضی الله عنه و بعد از دفن وی حال آنجا دیگر شد آن را داخل بقیع گردانیدند و گفته‌اند

علیه السلام بر سر قبر عثمان بن مظعون علامت گذاشته بود تا مردم در جوار آن قبر دفن سازند

و چون مروان بن حکم حاکم مدینه شد آنرا برداشت و بر سر قبر عثمان بن عفان نهاد و از آنجا مردم را گرد قبر وی

دفن کنند و وفات خلیفه در اول روز جمعه گذشت و دوازده سال و یازده ماه و بیست و چند روز خلافت

کرد و یا دو چنانکه گفت خلافت شد و گفته‌اند صد و چهل و شش احادیث از رسول علیه السلام روایت

کرده رحمة الله علیه و مسلمی است الامه و اولاد و حرمت و استحقاق ترتیب اعتقاد اهل سنت بزرگان است

کمتری که هر آن چه در خلیفه ثالث رضی الله عنه افتاده و آن را امام نجم الدین یافعی در آن کتاب مروارید

نهاده و هرگاه با مسائل ایشان شود آن کتب را بر آورده و آنجا نظر خوب شود و مجرب است

حضرت عثمان را هفده فرزند بود نه پسر و هشت دختر بود و عبدالله اکبر و مادر

او رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمرو و ابان و عبدالله اصغر و مادر او فاخته بنت غزوان

خالد و عمر و مادر ایشان ام عمرو بنت جندب بن عمیر بن کاشد این است و ولید و سعید

و مغیره

هند و ام عثمان مادر ایشان فاطمه بنت الولید بن عبد شمس بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و
عبد الملک مادر وی ام [illegible] بنت [illegible] بن حصین بن [illegible] هوازنی [illegible] و ام [illegible] و ام [illegible]
ایشان عاتکه بنت شیبه بن ربیعه بن عبد الشمس بن عبد مناف و ام [illegible] و ابان [illegible]
مادر ایشان [illegible] بنت [illegible] بن عمرو بن [illegible] بن حارث بود و روایتی دیگر مشهور است
که دختری دیگر بود [illegible] داشته والله اعلم بالصواب

ابن قصی [illegible] ب [illegible] مادر او [illegible] است کنیت او ابو عبد
و مناف نام وی است [illegible] و صاحب جمال بود و [illegible]
[illegible] و عبد الشمس [illegible] عطا نمود [illegible] بود و عمر وی [illegible] و هشت
سال بود و قبر وی در مکه معظمه   ذکر قصی نام وی زید و لقب وی قصی بهر آن
آنکه بیرون رفته و در قبیله قضاعه [illegible] انکه منزل گرفته بود او را مجمع گفتندی زیرا که
قبائل عرب که در زمان [illegible] متفرق شده بودند چون قصی آنجا آمد ایشان را از [illegible]
[illegible] و از ایشان را [illegible] جمع کرده و در این باب گفته اند   ابوکم قصی کان یدعی
مجمعا به جمع الله القبائل من فهر بعضی [illegible] در زمان که منزل داده و ایشان قریش [illegible]
بعضی [illegible] جای [illegible] و [illegible] شرف بود [illegible]
[illegible] که [illegible] قریش [illegible] جمع می شدند [illegible]
[illegible] جای [illegible] کردن است و مادر وی [illegible] بن [illegible]
[illegible] سال [illegible] و عبد مناف [illegible] و [illegible] سال بود [illegible]

و واقع نهاده و خزانهٔ حرم و حجابت خانهٔ کعبه بوی داده   در ذکر کلاب بن مره

بحرالانساب فرموده امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی کلاب است و نام مادر وی هند بنت

سریر بنت ثعلبه و چون بکبر رسید عمر وی چهل و هشت سال شد اینها بوی قصه با اطفال بود

یکصد و سی سال و فوت و دفن وی در طائف   در ذکر مرة بن کعب

کرم الله وجهه که نام وی مره است و مادر وی ... بنت شیبان بن محارب چون هشتاد و سال

شد اینها کلاب بن مره عطا فرمود و عمر وی یکصد و چهل سال بود و فوت و دفن وی در مدینه مشرفه

در ذکر عدی بن کعب از بحرالانساب گفت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه نام

عدی و مادر وی ... و چون بکبر رسید هشت ساله شد اینها مره بوی عطا فرمود و عمر وی هشتاد و نه سال

و فوت وی و دفن در مدینه است   در ذکر کعب بن لؤی از بحرالانساب گفت امیرالمؤمنین

کرم الله وجهه که نام وی کعب بود و والد او بود و نام او ... چون هشتاد سال گردید مره و عدی

و وی متولد گردید و عمر وی یکصد و بیست سال بود و در مدینه فوت شده و قبر او نیز در آنجاست

در ذکر لؤی بن غالب از بحرالانساب گفت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه نام وی لؤی بن غالب

ام مادر وی سلمی بنت عمرو چون بیست و نه سال شد قصه کعب را بوی عطا فرمود و عمر وی یکصد سال

و دفن وی در مکه است   در ذکر غالب بن فهر علیه السلام از بحرالانساب گفت امیرالمؤمنین

کرم الله وجهه که نام وی غالب است و نام ... علیه السلام و مادر وی لیلی بنت سعد بن ...

چون پنجاه سال از وی در ... متولد شد عمر وی هشتاد سال فوت و قبر وی در ...

در ذکر فهر بن مالک از بحرالانساب گفت امیرالمؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه

نام او فهر و نام مادرش جندله دختر عامر که پادشاه معظم بود و چون ... ساله شد در خانه وی غالب متولد شد

عمر وی ... سال و فوت و قبر وی در ... است

در ذکر مالک بن نضر از بحر الانساب

گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی مالک و نام مادرش عاتکه بنت عدوان و چون او

... ساله شد در خانه وی فهر متولد شد عمر وی ... سال فوت و قبر وی در ... است

در ذکر نضر بن کنانه از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نام او نضر و پادشاه ... و

شجاع بود و تیغ ... نام مادرش ... بود و باتفاق اهل عرب نام وی

قریش بود و قریش ... از وی ... چون ... ساله شد در خانه وی مالک متولد شد و

مالک عرب و عجم ... شد و عمر وی ... بود و ... سال فوت و قبر وی در ... است

گویند قریش لقب وی است منقول است که ... که قریش ... شده ...

نضر را قریش نگویند تا آنکه ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ... سوال کردند

که قریش کیانند گفت فرزندان نضر بن کنانه جمیع اهل ... و تواریخ برآنند که قریش لقب نضر بن

... و هر که ... فرزندان نضر ... او را قریشی نگویند ... و در ... انساب ...

در کتاب ... الانساب که بافوق ... منسوب بود و این استدلال خوب نیست زیرا که ...

در میان ... [illegible] ... و قریش گویند فرزندان نضر بن

خوانند و وجه تسمیه ایشان بقریش آنست که ... در حرم جمع شدند بعد از آنکه متفرق شده

بودند و تقرش ... یا بجهت آنکه ایشان اهل تجارت و کسب بودند و ...

... که ... بعضی گویند بجهت آنکه ایشان را قریش گفتند که ...

پنج خانه کعبه را ازدران قوم قضاعه حال نقل نموده و دولت ایشان را [illegible] بنا برین قریش [illegible]
گویی عمّ کس نیست اخوذ از بوده جانانه و گر بود گویند که قریش از روایت و دریا که [illegible]
دریاست از همه جانوران همه برابد و [illegible] در بیابان [illegible] هیچ جانور از بوی او [illegible]
وایشان بزرگترین و اقوی قبایل عرب بودند بلقب آن گشتند
کنانه بن خزیمه علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین کرم الله وجهه که نام او کنانه [illegible]
یمن بوده و مادرش [illegible] دختر [illegible] چون [illegible] سال [illegible] در خانه [illegible] متولد شد و عمر وی
نود سال و فوت و قبر وی در یمن است در ذکر خزیمه بن مدرکه از بحر الانساب گفت
امیر المومنین کرم الله وجهه که نام وی خزیمه و نام مادرش سلمی دختر اسد بود و او ملک حجاز [illegible]
بود چون بیست سال که شد [illegible] او کنانه و او عمر وی [illegible] و نود سال و فوت و قبر وی در [illegible]
در ذکر مدرکه بن الیاس علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین [illegible]
وجهه نام وی مدرکه و نام مادرش خندف دختر عمران بن حارث و او ملک مداین بود و چون [illegible]
سال شد خزیمه در خانه وی متولد شد و عمر وی هفتاد سال و فوت او در مداین بود و قبرش [illegible]
اما مدرکه که نام وی عامر بوده [illegible] و برادر که [illegible]
[illegible] دریافت [illegible] گرفت [illegible] پدرش الیاس [illegible]
و بعضی [illegible] آن [illegible] گفتند [illegible] داشتند [illegible] بوده [illegible]
[illegible] آشکار کرده بود [illegible] که [illegible] است [illegible]
در ذکر الیاس بن مضر علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین [illegible]

از نام او الیاس علیه السلام و نام مادرش ... نزار او ... چون ... سال شد در خانه

او در کلید نزار و عمر وی صد و بیست سال بود که فوت شد و در ... و قبر او هم در ... است

اما الیاس نیز از اجداد آنحضرت مؤمن بوده و او روایت کرده‌اند که وی از صلب خود آواز لبیک

نبی صلی الله علیه و آله و سلم در حج می‌شنید مضر بن نزار از زبدة الانساب گفته امیر المؤمنین علی

کرم الله وجهه که نام او مضر و نام مادرش ... بنت ... این عدنان بود چون مضر علیه السلام سی و ...

ساله شد در خانه او الیاس متولد شد و بعد از صد و پنجاه سال وفات او در شام و قبرش ...

در آن اما مضر بر دین اسلام بوده و از این معنی منقول است که گفت مضر بر ملت

ابراهیم بوده و روایت آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ... که او مسلم

او بود اول کسی ... در میان آورده و بعضی گویند اول کسی ... نبی بود و از آن

[illegible] ... کرده بود و ... که ... او بود ... صلی ...

... بسیار ... او گفت یا ... و ... دو کان ...

و در کرم ... بن معد از زبدة الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او

نزار و نام مادرش ... و دختر ... چون ... و ... ساله شد ... در خانه او ...

... سال ... و ... در ... ابو ... که ... چون ... خانه

... و ... داده ... و ... که ...

... که ... نزار ... داد — اما نزار گفت او ...

و ... این ... از ... صلی الله علیه و سلم ... که ...

معد و عدنان و نزار   در ذکر معد بن عدنان از بحر الانساب گفت

علی کرم الله وجهه که نام او معد بود و نام مادرش بنت کعب بن قحطان و در

باقی اسرائیل ملک بود چون چهار ساله شد و خانه او در آمد او معد و شصت سال

در شام و قریش نیز در آنجا از روضة الاحباب گفت معد او فصاحت

در ذکر عدنان بن اد علیه السلام گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او

و نام مادرش بلایه بنت مضر بن غسان و وی پادشاه حجاز چون چهار ساله شد

در خانه وی هزار و صد و نود سال و قبرش در طائف و قریش نیز در آنجا است

اما هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شمار جدان خود بودی بعدی که بعد

رسیدی تامل کردی و بگفتی که از عدنان تا اسمعیل علیه السلام در زمانهای اختلاف است

اما این بحر الانساب را راوی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه است و در روضة الاحباب است

از عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که من از حضرت رسالت پناه صلعم شنیده ام که

این عدنان قهرمان بود هزار سوار از عقب و روبروی پناه عدنان فی الحال ایشان

بوست اگر چه چهار هزار از ایشان بینداخت و اسپ عدنان بینداخت بعد از آن

دیگر پناه بجانب کوه ... سواران او را در یافتند عدنان از حضرت

حق تعالی پناه خواست دستی از کوه پیدا شد و او را گرفت و بر سر کوه پناه داد بعد از آنکه

عظیم بر سواران ... جمله را ... افتاد و گویند عدنان سلامت باند

حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که این ... بود ... زمان

ازجمله

معد بن عدنان بود که پیغمبر ما باشد و این عدنان یک تبار بود با شباهت و چون چهل و
پنج سال باشد بعد از زمانه رود برادر عمرو بن عمرو صد و نود سال و فوت و فیروزی در طایف

نسبت آنحضرت علیه السلام تا عدنان متفق علیه است در میان ارباب سیر
و تواریخ و اصحاب علم انساب و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار
است در عدد و تعیین اشخاص و ضبط اسامی بعضی میان عدنان و اسمعیل چهار عدد ذکر کرده اند و بعضی
زیاده تا بحدی که چهل عدد رسیده و همچنین از اسمعیل تا آدم نیز اختلاف بسیار است فی الواقع
عدد و اشخاص که میان عدنان و آدم است و در روایتی صحیح که خالی از تحقیق نیست
بثبوت نه پیوسته بنابر این سکوت از ذکر آنها انسب و اولی نماید و مروی است که آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم گاهی نسب خود را بیان فرمود و چون بعدنان رسیدی توقف کردی
و در روایتی آمده که گفت کذب النسابون الی ما فوق عدنان از عمر خطاب منقول است
که گفت ما نسب خود تا معد ضبط کرده ایم و بعد از معد ندانیم که نسبت بکجا میرود از اهل سیر
و تواریخ مشهور اند که ابراهیم و اسمعیل و نوح و شیث از اجداد کرام آنحضرت اند و قول ابو بکر
بن عربی که گفته که ادریس از جمله اجداد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیست ملک از بنی
اسرائیل بوده خطا است و استدلال او بحدیث معراج که ادریس با پیغمبر صلعم در بیان
ملاقات گفت مرحبا بالنبی الصالح و الاخ الصالح اگر از اجداد پیغمبر بودی بایستی که الابن الصالح
گفتی همچنانکه ابراهیم گفت تمام نیست زیرا که احتمال دارد که از راه سبیل تواضع و تلطف
گفته باشد و الله اعلم بالصواب

در ذکر اولاد او علیه السلام

از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام او [illegible] علیه السلام [illegible] نام مادر [illegible]

سلمی دختر حرب بن قحطان بود و او از برای آن او زنده او [illegible] و او بود [illegible]

میل او از او شنیدند [illegible] بود و چون هشتاد ساله شد [illegible] در خانه او [illegible]

و عمر او صد و نود سال بود و نعش در [illegible] و قبرش نیز در آن

در ذکر اود بن سبع از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نام او اود [illegible]

مادرش [illegible] دختر قحطان بود و این [illegible] و چهار زبان سخن گفتی و کتابت

چهار نوع خط نوشتی اول کسی که از اولاد آدم علیه السلام خط نوشت او بود و [illegible]

[illegible] را چون هفتاد ساله شد او [illegible] و عمر او صد و پنجاه سال بود که فوت شد و [illegible]

در شام است   در ذکر سبع بن یشجب از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین

کرم الله وجهه که نام وی سبع بن یشجب و نام مادر وی جاریه دختر [illegible]

بود و چون چهل ساله شد او [illegible] سبع [illegible] اولاد اسحاق [illegible] یافته بود

او پادشاه حجاز و شام و یمن بود تا قسطنطنیه و مصر رفت و زمین [illegible]

گرفته بود [illegible] که او را [illegible] کردی [illegible] و عمر او نود و نه سال بود

فوت او در شام و قبر وی نیز در آن   یشجب بن [illegible] از بحر الانساب

گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی یشجب و نام مادرش [illegible] دختر

عیلی بن [illegible] و چون صد و [illegible] سال شد [illegible] او را سبع [illegible] و عمر او

دوازده سال شده که [illegible] فوت شد و [illegible] و قبر او نیز در آن است [illegible] بود

[illegible]

اما جابر جعفی روایت میکند که او را نبت برای آن گفتندی که بنده او را اولاد اسحاق علیه السلام
کشته بود و نبت سوگند خورده بود که بسر کشنده خود را از اولاد اسحاق علیه السلام بکشد
همچنین هزاران را بسر بنده خود بکشت او را بر همین سبب گویند یعنی ریزنده خون

در ذکر نبت بن قیدار از بحر الانساب کعب امیر المومنین علی کرم الله

وجه نام وی نبت و نام مادرش ماهیل دختر کیلان بن سبا بود و چون نود ساله شد نبت را
عمر او صد و بیست سال بود و فوت او در مصر و قبرش نیز در مصر است اما فیض بن قابیل هذلی گوید نبت را
از برای آن نبت گویند که مادرش در راه میرفت نبت در راه متولد شد و مادرش بمرد و پدرش
او را بگرفت و در غار در آورد و خود نیز در آن دست افتاد بعد چهل روز پدرش نیز بمرد شخصی
در راه میگذشت نبت را از راه برگرفت و پرورد و او را نبت نام کرد یعنی پرورده شده

در ذکر قیدار ابن اسمعیل علیه السلام از بحر الانساب کعب امیر المومنین علی کرم الله

وجه نام وی قیدار و نام مادرش سلمی دختر حارث بن مضاض چون هشتاد و نه ساله شد و هشتاد
دوازده روز شده بود نبت بزاد و عمر وی دویست و هفتاد ساله شده بود که فوت شد تا ملک
عظیم بود و فوت او در شام است و دفن او نیز در آن است اما ابو الحسن طوسی و عامر مدنی روایت
کرده اند که این قیدار را از حضرت عزت جلت قدرته هفت خصلت عطا بود که در زمان او
کسی را نبود یکی آنکه آهو را نیک گرفتی دوم آنکه تیر انداختی هرگز خطا نرفتی سوم آنکه در دویدن
چهارم آنکه قوت عظیم داشت پنجم آنکه با هیبت بودی ششم آنکه شجاع بود هفتم آنکه در شکار
بر هفتاد زن رفتی و درمانده نشدی

در ذکر اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام از

از بحر الانساب گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نام او اسمعیل و نام مادرش هاجره رضی الله
عنها در خانه او در مکه بوده مولود و مبعوث او نیز در مکه چون هفتاد سال شد قیدار بزاید عمر او صد و
سی و هفت سال بود که در مکه رحلت نمود و دفن او نیز در مکه است ابو الحسن طوسی در شرح
روایت می کنند که هاجره رضی الله عنها ملک کوثه بساره بخشیده بود و در آن وقتی که کرامت
ساله کرده بود و نخانو که چون حضرت ابراهیم علیه السلام زمین کوثه رفت پادشاه کوثه حادق نام
چون او را احوال جمال ساره خبر شد ساره را پیش خود طلبیده تمنای صحبت ساره قرار کرده بار
دستش خشک شد و بعده این حادق از ساره دعا التماس کرد او دعا ساره دستش بحال آمد کنیزکی از
این حادق بود هاجره نام او در و بساره بخشید و ساره هاجره را با ابراهیم علیه السلام بخشید
و حضرت اسمعیل علیه السلام از هاجره متولد شد چون هاجره را با ابراهیم علیه السلام صحبت دوست گرفت ساره
را غیرت گرفت و گفت هاجره را از نزدیک من جای دیگر ببر که من او را نه بینم ابراهیم علیه السلام
هاجره را بزمین حجاز آورد در موضعی که امروز کعبه است بامر الله تعالی ابراهیم سه روز با هاجره در مکه
و مقام مکه خراب بود و بعده ابراهیم علیه السلام از وی بازگشت هاجره را با فرزند به الله تعالی سپرد
اما بعد از ولادت اسمعیل علیه السلام هاجره را تشنگی غالب شده بود و از حاجت او چشمه زمزم
بحجت ایشان ظاهر گردانید و قوم جرهم که اعراب یمن بودند مضاض بن عمرو جرهمی پادشاه ایشان
و بسبب آن ایشان آنجا ساکن شدند و اسمعیل علیه السلام میان ایشان بزرگ شد و زبان عربی
از ایشان بیاموخت و حضرت ابراهیم علیه السلام متواتر بر ایشان می آمد و بامر الله تعالی کعبه را
اسمعیل علیه السلام بنا کرد و سنگ از پنج کوه آورده اند و از کوه طور سینا

جرهم چون ازین کوه های سنگ در دو خانه ساخته شد مهتر جبرئیل علیه السلام ایشان را مناسک

حج بجا آوردن تعلیم کرد و در شب ترویه بخواب که فرزند را قربانی و یعنی اسمعیل را چون ابراهیم

فرزند را برای قربانی بیرون آورد الله تعالی گوسپندی را فدای او ساخت بعده اسمعیل علیه

السلام را زن خواست دختر مضاض بن عمر الجرهمی سیده نام بود و از و مهتر اسمعیل علیه السلام را

فرزندان بسیار شدند چون سیده بمرد سلمی دختر حارث بن مضاض را نکاح کرد و پیشتر زن

بود و عمالیق را از حجاز بیرون کرده بود و هر که بر شریعت ابراهیم و ملت حنفی بودند با ندو اسمعیل

بود که هاجره رضی الله عنها در پیش او نقل کرد و هاجره را در ان حجره نهادند و در جوار مادر خود آن حجره

نزدیک میزابست درین وقت زیر زمین است قبر ... اما اسمعیل احسن اولاد ابراهیم

بود و او را ابو العرب می گفتندی و لقب اعراق الثری است و مادر وی هاجره است چون ذبیح

ابراهیم شد ... دو ساله بود و اختلافست علما را که ذبیح اسمعیل بود

یا اسحاق قاضی بیضاوی در تفسیر خویش و امام نووی در کتاب تهذیب الاسماء اللغات و غیرهما

آورده اند که اکثر برآنند که اسمعیل بود و جمعی کثیر برآنند که اسحاق و هر طایفه بر مذهب خویش

و لکل وجهة ... واختلفوا فی الولد الذی امر ابراهیم علیه السلام بذبحه

قال بعضهم و هو اسمعیل علیه السلام و قال بعضهم هو اسحاق علیه السلام و روی عن علی و ابو هریره

و عبدالله بن سلام و عکرمه و قتاده و مقاتل و وهب بن منبه انهم قالوا هو اسحاق و قال عبدالله

بن عباس و عبدالله بن عمر و ابو بکر و مجاهد و محمد بن کعب القرظی و الکلبی انه اسمعیل

اسمعیل با پدر گفت چون مرا ذبح کنی دست و پای من محکم ببند ...

موجب نقصان آخرت بود زیرا که موت بسیار دشوار است و کارد خود را سنگ تیز ساخته [illegible]

خلاص شوم چون مرا بخوابانی روی من بطرف زمین کن زیرا که میترسم که چون در روی من [illegible]

شفقت پدری در حرکت آید و حایل شود در میان تو و امر خداوند و اگر خواهی که پیراهن مرا [illegible]

مادرم [illegible] ببری تا باعث تسلی خاطر او شود ابراهیم گفت نعم المعین انت ای بنی علی امر الله تعالی

پس اسمعیل را بنسبت آنچه گفته بود و کارد در حلق او نهاد هرچند که بیازید بریده نمیشد [illegible]

که کارد برگشت گویند که حق تعالی قطعه مس را بر حلق اسمعیل حجاب کرد تا مانع قطع شد چون حضرت حق

ابراهیم را در بذل فرزند و اسمعیل را در بذل نفس خود صادق و کامل در محبت یافت ندا کرد که [illegible]

تصدیق واقعه خود نمودی و فدای بزرگ بجهت اسمعیل فرستاده چنانچه میفرماید و فدیناه بذبح عظیم [illegible]

عباس گوید که فدای اسمعیل گوسپندی بود از بهشت که چهل سال در مرغزاری جنان چریده بود

در تاریخ [illegible] در ماه جمادی الاول [illegible] کتاب تاج القصص مطالعه میفرمودند [illegible]

قربانی حضرت اسمعیل علیه السلام بکبش [illegible] و غیره مینویسد چون حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت اسمعیل

روان شدند کاردی و رسنی با خود گرفتند مردم پرسیدند که کجا رفته اید گفتند [illegible] گوسپند [illegible]

برای بستن و ذبح کردن بکار آید چون ایشان نام گوسپند گرفتند قربانی از آن خبر آید و [illegible]

که این گوسپند همان گوسپند قربانی هابیل که مقبول شده در بهشت [illegible] بود در کلانی برابر [illegible] بود

و سر و هر چهار سم او از طلا و پشم [illegible] استخوان و خون ندارد [illegible] مشک [illegible] عنبر بود و آن

سر را [illegible] گفته که سر و چهار سم [illegible] برکت دست حضرت ابراهیم بود و پشم و استخوان [illegible]

که آنحضرت رنگ ریا و سمعه از خود دور کرده بود   چون جبرئیل علیه السلام

فدای

فدای او را از آسمان می آوردند و از خوف آنکه مبادا ابراهیم تعجیل کند و فرزند را هلاک کند تکبیر کرد و او را تلقین کرد
الله اکبر ابراهیم نظر کرد و دید جبرئیل است و فدا آورده گفت لا اله الا الله و الله اکبر اسمعیل واقف شد
و گفت الله اکبر و لله الحمد از این سبب در ایام وفات ذبیح یاد کار ماند عمر وی صد و سی و هفت سال چون
از دنیا رفت وی هشتاد و نه ساله بود و میان وفات او و مولد پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دو هزار
و شش صد سال بود و بعضی کمتر گفته اند والله اعلم بترتیب تقریر گفته است استقامت از حضرت اسمعیل است
نسبت حضرت ابراهیم احتیاج نمود که نور محمدی صلی الله علیه و سلم از حضرت ابراهیم انتقال نموده در پیشانی
حضرت اسمعیل بر جبین و چنانکه حضرت ابراهیم را در آتش انداختند و حضرت جبرئیل رسید و گفت آیا ترا
هیچ احتیاج هست با اینکه نسلها جبرئیل گفت بسوی پروردگار زیر بود و علمه بحالی کفی عن سؤالی با وجود
التفات کرده اما این همه استقامت نسبت نبی محمدی صلی الله علیه و سلم بود — در ذکر ابراهیم
علیه السلام دین از زاد بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او ابراهیم بود و نام مادر
الیه دختر حام بن ... بود و چون عمر ابراهیم علیه السلام پنجاه ساله شد خدای تعالی او را اسمعیل علیه السلام
داد و چون شصت و دو ساله شد او را اسحاق نبی علیه السلام داد و عمر او دویست سال بود که در
فوت شد و قبر وی نیز در قدس است اهل تواریخ عرب ابو الحسن طوسی و شیبه
کرده اند که روزی مردی از زمین کوثا یا سواد کوفه بود و چون بعد از طوفان تاج بر سر نمرود بن کنعان
کوش بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و این نمرود پادشاه مشارق و مغارب بود و بعضی
گویند که در نمرود در مملکت دعوی خدای میکرد و هلاک در دوران او بود چون وقت ولادت
ابراهیم علیه السلام نزدیک شد منجمان نمرود را خبر کردند که پسری از مادر زاید که ملک تو از دست او زایل

کیر و نمرود فرمان داد که جمله مردان از زنان پرهیز کنند حق تعالی ابراهیم را از صلب [illegible] در رحم
در [illegible] داد و حضرت صمدیت [illegible] قدرت و کمال [illegible] کردانید چون ابراهیم علیه السلام از مادر جدا شد [illegible]
[illegible] کنده بود او را دران غار پرورده کرفت چنین روایت کرده اند که نمرود [illegible]
سال هزار [illegible] که جهت دفع ابراهیم علیه السلام هلاک کرد و چون ابراهیم علیه السلام [illegible] ساله شد ناگاه [illegible]
دیدار مادرش پرسید که این فرزند کیست مادرش گفت این فرزند منست و ابراهیم [illegible] غار [illegible]
بتان محاوله کرد و با قوم بحجت کواکب و با نمرود بحجت [illegible] شکستن بتان [illegible] سوختن او [illegible]
تا در دامن کوهی کنده بودند [illegible] و چهل روز [illegible] آتش [illegible]
علیه اللعنه ایشان را تعلیم منجنیق کرده تا ابراهیم را در آتش انداختند مدت [illegible] روز گذشت نمرود علیه اللعنه
محلی بلند بر آمد ابراهیم علیه السلام [illegible] دید [illegible] فرمان داد تا ابراهیم علیه السلام را [illegible]
بیرون آوردند بعده نمرود دست از ابراهیم علیه السلام برداشت آنگاه [illegible] مدت چهار سال
تا هفت [illegible] رفت تا با آسمانیان جنگ کند [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
بر روی زمین [illegible] خراب شد و نمرود هلاک [illegible] ملک او [illegible] هفتاد سال [illegible]
[illegible] سبب [illegible] پشه [illegible] عذاب هلاک شد [illegible]
[illegible] هفت سال بود که هلاک شد [illegible] ابراهیم علیه السلام بعد بیرون آمدن [illegible]
نام [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
رضی الله عنها [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] لوط النبی [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] ابراهیم علیه السلام

[illegible]

تا هو المقصود و چون ابراهیم علیه السلام ساره رضی الله عنها را خواست ده ساله بود و در روایتی سی و هشت ساله بود

رضی الله عنها یک سال کم بود و اما بهر روایت ابراهیم علیه السلام هر چهار کس را یک جا کرده ساره را میان صندوق

انداخته بیرون آوردند وقت حال باز طلبیدند چون ساره از حسن وقت بیرون آمد خواستند

پیش نمرود برند حق تعالی تفاوت میان ایشان و او که هر یکی را سخن دیگر شد

نام کردند و ابراهیم علیه السلام از آنجا به شام رسید بزمین فلسطین ساکن شد بعده حق تعالی بیست صحیفه بروی

فرستاد و شریعت که از آدم و نوح علیه السلام منسوخ بود و در وقت ابراهیم علیه السلام منسوخ گشته بود

سنت که از حضرت علیه السلام سنت آن هر ابراهیم علیه السلام فرض بود و یکی آب در دهن کردن و در بینی

در بینی کردن سیوم مسواک و موی لب ستردن و فرق راست کردن و ناخن چیدن و موی

بغل کندن و موی زیر دامن ستردن و تراشیدن و موی قفا و استنجا بآب کردن و ابراهیم علیه السلام

چون هفتاد ساله شده بود آتش خشم نمرود گرد و اعراض جهان را نمود و نماز و روزه و حج و زکوة

نیز فرض بود و کعبه را بنا کرد صلوة الله علیه و سلامه   منجمان و کاهنان بسیار

ملازم وی بودند روزی با او گفتند امسال در مملکت تو پسری زاید که تغیر دین اهل بدین زمین کند

و در زوال ملک تو سبب وی باشد و گویند که در کتابهای چنین یافته بودند نمرود بر سیاست مولود

و در رحم مادر قرار گرفته باشد گفتند نی مرد از شهر بیرون رفت با تمام لشکر خویش حکم کرد

که همه مردان از شهر بیرون آیند و در ظاهر شهر منزل گیرند و هیچ مرد با زن صحبت ندارد و از

خوف تکون نطفه مولودی که وی گفته بودند پنداشت که با این همه تدبیر تقدیر الهی تواند کرد

و از مضمون اذا اراد الله شیئا هیی اسبابه غافل بود   قضای آسمانی را دگر کردن نتوان

نتوان عزل چون برین حال بگذشت اتفاقا نمرود را در شب هیبتی پیدا شد و حال آنکه آزر پدر ابراهیم از

ندمای نمرود بود وزیر او را طلبید و با وی همه در میان نهاد و گفت برای من تو احتیاط کن و بگذار این حوره

و همه ... تاکید ... سوگند ... که با اهل خویش نزدیکی نکند چون شب در آمد همه ...

با خود گفت اگر در دو اهل خویش را ببینم بهتر بود اندر خانه خود رفت و نظرش با اهل خویش افتاد و شهوت

نمود بار در چه خود صحبت داشت و مادر ابراهیم بوی حامله شد ابن عباس ... گوید و دیگر کاهنان با نمرود

گفتند کودکی که با تو گفته بودم امشب نطفه او در رحم مادر قرار گرفت پس نمرود امر کرد تا

تا پسران که دران سال متولد شوند بکشند چون محل ولادت ابراهیم رسید و آثار حمل بر مادر پیدا شد

شبی بود بگریخت صحرای رفت از خوف آنکه کسی مطلع شود و در ته چون که پاس شد و ابراهیم را بزاید و در

کوی پیچید و غاری نزدیک وی او را آنجا گذاشت و در غار را محکم کرد و بخانه خویش باز گشت

چند وقت رفت که از پسر خود خبری گیرد و دید که زنده است و انگشتان خود را یکی از یکی شیر و

یکی عسل و گویند جبرئیل می آمد از بر خویش شیر و عسل بوی میداد و گویند روزی بر ابراهیم چنان گذشتی که دیگری

ماهی و ماهی برو چنان بودی که بر دیگران سالی چون ابراهیم علیه السلام بسن تمیز رسید با مادر گفت

از این غار بیرون آر مادر وی را بیرون آورد و شبانگاهی بود پس ابراهیم نظر بر آسمان و زمین و جبال

کرد و در تفکر فرو رفت و دانست که اینها را صانع می باید با خود گفت آنکس که مرا آفریده و پیش

و طعام از زار داشت خالق همه اینها اوست و درین اندیشه بود که ستاره طالع شد گویند زهره

بود گفت هذا ربی انظر بران داشت تا آن کوکب بحد افول و غروب رسید گفت لا احب الافلین

از پی آن ماه را که طالع شد گفت هذا ربی چون این نیز غروب کرد و گفت چون پروردگار من م

را ...

راه راست ننمودی مرا هر آینه از جمله قوم گمراهان بودمی انگاه آفتاب را دید طالع شکافته گفت هذا ربی از جهت

ان نیر بزرگتر است اول و غروب دید گفت یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات

والارض حنیفا و ما انا من المشرکین اختلاف است مفسران را در معنی هذا ربی بعضی بر ظاهر حمل کرده میگویند

که ابراهیم در اوایل حال مسترشد و طالب توحید بود تا زمانی که الله تعالی او را موافق گردانید و در اوایل

مراتب استکمال نظر در ملکوت سما در مقام استدلال و چنین و طایفه این قول را انکار میکنند و میگویند که جایز نیست

که وقتی از اوقات پیغامبری گذرد

و مر الله تعالی را موحد نبود و حکم بر این مرتبه و درجه

کسی تصور نتوان کرد

که نبیان بوده و معصوم گردانیده باشد و حکم طلب ثابت و وی از کجا

وانانمود باشد چنانچه سفر ما ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین از حیثیت اول مر پیغامبری رسیده

که معنی آیه این است گفت چنین لا احب الافلین بر این مقدمات آیه را از ظاهر صرف کنند و تاویل نمایند و وجه

در تاویل آن گفته شد

ابراهیم خواست که استدراج قوم کند این قول و خطا ایشان را بیان

نماید چه جماعت تعظیم کواکب میکردند و انبار پرستش میکردند در زعم ایشان چنان بود که جمیع امور

بکواکب است پس ابراهیم علیه السلام بتدریج با ایشان نمود که هر چند قایل افول و تغیر است معبودی را نشاید

این قول از ابراهیم بر سبیل استفهام انکاری واقع شده و در آیه کریمه حرف استفهام محذوف است

ای اهذا ربی یعنی نیست این پروردگار من و این طریق در توبیخ و انکار بر قوم ابلغ است از انکه گفتی لیس

هذا ربی

این قول از ابراهیم بر سبیل احتجاج بر ایشان واقع شده یعنی این پروردگار من است

بزعم شما چون غروب کرد و غایب شد اگر این اله بودی بایستی که عمارت دنیا نگشتی

در آیه کریمه فعل محذوف است ای یقولون هذا ربی و محمد بن علی ترمذی رحمة الله علیه گوید

هذا ربی که ابراهیم گوید نه بود و الا از نفس می‌گفت هذا روح و دل زیرا که دل در روح را دلیل
نیست که بار روح و دل وی مخاصمت کرد و چون کوکب را دید نفس وی مر قلب روح را گفت
هذا ربی و همچنین تا به افول آفتاب رسد روح و دل با نفس گفتند این اشیا مثل مشغولی که اکنون
باشی بیرون رود از انهم واحد همچنانکه با مشغولی قوم حق و سیل به ایشی تعلق

در تاریخ بیست یکم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و چهار روز

مرقوم است ذکری و دینی افتاد که ابراهیم علیه السلام که آفتاب و ماهتاب را گفت هذا ربی چه بود
حقیر عرض کرد که با حضرت این قبل نبوت بود و یا بعد نبوت فرمودند که پیش از نبوت هم بود بیست و
به هر تقدیر چگونه شمس را گوید هذا ربی عنایت شد و در تفسیر دیدم می‌نویسد که آن شمس در قمر بود و یک عین
متجلی شده بود و گر گفت هذا ربی و ابراهیم چون طالب شهود بود و وایی بود و جویای مطلق از تقید شهود
را گفت لا احب الافلین یعنی دوست نمی‌دارم زایل شونده گان را بعد از این گفت انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض یعنی متوجه‌ام من آن ذاتی را که پیدا کرده است آسمان و زمین را یعنی
محیط است کل را   آورده‌اند چون ابراهیم با آتش نزدیک شد جبرئیل فرستاده شد
محبت و برابر حجاب اعتبار زنده دید در رسید و گفت الک حاجة ابراهیم ترا هیچ حاجتی هست گفت اما الیک
فلا یعنی حاجتی دارم که بنده را احتیاج سنگ نیست لیکن به تو حاجت ندارم جبرئیل گفت با کسی که
داری چرا نگویی خلیل گفت حسبی من سوالی علمه بحالی ابو منصور مباح گوید چون جبرئیل با خلیل
گفت الک من حاجة خلیل گفت من نفس خود را باز فروخته بودم و اکنون وقت تسلیم نمود
اکنون وقت آن آمد که حاجتی دیگر ندارم چرا که فروخته‌ام تسلیم مشتری نمایم و گوینده چون جبرئیل

باری

باوی گفت چرا با تو که حاجت داری نمی‌گوئی گفت چون دوست دوست را سوختن خواهد زمین نیز دوست

همان ساعت خطاب آمد چون دوست دوست را خواهد سوختن روا نیست و قیل لما قال جبرئیل الک

حاجة قال ابراهیم لیس من النفس شکوی و من الله دعوی و لا من بلوی و از رطب سوی الکوا که ما حق

خطاب فرمود چون خلیل از طبع خویش بیرون آمد تو نیز از طبع خود بیرون آی چنانچه میفرماید

قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گویند غیر از بند که بر دست و پای ابراهیم بود آتش چیزی دیگر نسوخت

ابن عباس گوید اگر خدا تعالی نگفتی بردا و سلاما هلاک شدی اورده‌اند که ملائکه بازوی ابراهیم گرفتند

و او را آهسته بر زمین نشاندند و الله تعالی چشمه آب عذب در میان آتش ایجاد فرمود و انواع گل و ریحان

و نرجس گرداگرد ابراهیم برویانید و جبرئیل پیراهن بهشتی در بر ابراهیم کرد

چون ملک برای قبض روح ابراهیم کردن آمد ابراهیم کردن ابا ابراهیم سوال کرد که یا ملک الموت چیستی

زیرا امر فاصبر لیقبض روح ابراهیم کردن آمده‌ایم وحی فرمود اگر اجازت فرمای قبض کنم گفت ای

ملک الموت مرا اسقالت میخواهم ان خلیل ان از خاطرم منقطع کرد و پرسیدن کدام دیده گفت یا ملک

الموت هل رایت خلیلا یقبض روح خلیله هیچ دوست دیدی که جان دوست خود قبض کند گفت یا ابراهیم

حضرت حق سبحانه تعالی میفرماید هل رایت خلیلا لا یرید لقاء خلیله هیچ دوست دیدی که ملاقات دوست خود نخواهد

چون این بشنید خود بتقدیر تعالی پیش آمد و گفت زود تر جان مرا قبض کن که هیچ بشارت ازین زیادت نی

چنین که عاشق و بیزار مرگ نباشد که مرگ بهتر از حیات ست

ان ابراهیم اختتن بالقدوم و هو ابن ثمانین سنة اول کسی که نعلین پوشید ابراهیم بود و اول

نعلین کو دست که حق تعالی وحی فرستاد با ابراهیم که تو گرامی ترین اهل زمینی نزد من چون سجود کنی

که باید سنت عورت تراشیدن ابراهیم علیه السلام بجا آورد و اول کسی که قتال المشرکین کرد و اول کسی
و غنیمت را قسمت کرد و در غزا المحاجرت نمود وی بود و اول کسی که فردای روز قیامت [illegible]
[illegible] نمود وی بود و گویند ده صحیفه بوی نازل شد و تمام امثال و مواعظ بود و از کلمات صحف ابراهیم
که عاقل را لازم که بعقل خویش بود و چهار ساعت می باید ساعتی که در آن مناجات با خدای تعالی کند
و ساعتی تفکر در صنع او کند و ساعتی که محاسبه نفس خویش کند و در آن ساعت و ساعتی که بحاجت نفس خویش [illegible]
از مطعم و مشرب حلال گویند که در روایت صحف ابراهیم علیه السلام مکتوب بود که الهی جزای من [illegible]
و جهه من مخافتک قال الله تعالی جزا او یا ابراهیم مغفرتی و جنتی و رضوانی قال الهی ما جزا [illegible]
والارملة قال جزا او یا ابراهیم ان اظله فی ظل عرشی قال لک الحمد یا الهی و در مدت عمر ابراهیم
صد و هفتاد و پنج سال بوده و اکثر بر آنند که دویست سال بود و کعب الاحبار گوید که چون ابراهیم [illegible]
رسید از غیب شخصی بصورت پیری بنزد وی فرستاد نزد ابراهیم و ابراهیم او را مهمان کرد و آن پیر چون طعام بخورد [illegible]
و آب دهن بر محاسن و سینه او میچکید و از غایت پیری نمیتوانست خود را محافظت کردن
با وی گفت دویست سال و ابراهیم در آن روز دویست ساله بود که صحبت از حیات در دل
وی افتاد از خوف آنکه او نیز مثل آن پیر شود و بانک ناگاه وفات یافت گویند از پیغمبران ابراهیم
و سلیمان صلوات الرحمن علیهم بفجاوت وفات یافته اند اکثر صالحان از دنیا همچنین بوده اند پیغمبر علیه السلام
فرمود که موت الفجاءة راحة المؤمن و دیگر وارد است که موت الفجاءة اخذة اسف و غضب
جمع بین الحدیثین آنست که گویند موت فجاءه راحت است صالحان و نیکان را و نشانه غضب
اشرار و بدان را والله اعلم گویند ابراهیم در ارض مقدس مدفون گشته و قبر وی معروف است [illegible]

خلیل مشهور است و در ترجمه مشکوة حضرت شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره از فصل اول باب بدء خلق و ذکر
الانبیا علیهم السلام در تحت این حدیث عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختتن ابراهیم النبی و هو
ابن ثمانین سنه بالقدوم نقل است که ختنه کرد ابراهیم حالا که وی هشتاد ساله بود و در روایتی صد و بیست
ساله بقدوم بفتح قاف و تشدید و تخفیف دال نام موضعی است از شام و در مختصر نهایه گفته که به تخفیف
و تشدید نیز صحیح است و در توربشتی گفته که بقدوم بتخفیف دال است و نام موضعی است از شام
و بعضی از محدثین به تشدید میخوانند و آن خطاست و بعضی مردم گمان میبرند که ختنه کرد به قدوم
که تراشیده میشود بدان چوب و این غلط است چنانچه گمان من نیست که این به تشدید است انتهی
عبارته   در تاریخ شانزدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و نه فرمودند که ذکر
کرده در کتاب تاج القصص مینویسند که سنگ در دست ابراهیم علیه السلام چو موم می شد تا بر قدر که خواستی
کرده میشد بی آلت ای دوست   از کجا رسیدی در تاریخ نهم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و هفتاد
و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند که مهمانی خوب کار است که سنت حضرت خلیل الله است و حضرت شیر
صدیقی که بجانب او رفته است و چون بر خوان نشستند و فرمان آنحضرت بنام خدا شروع کردند
تناول کردند و جهان موافقت نکرد آنحضرت گفتند که شرط خوردن روزی گرفتن نام روزی
رسان است   گفت ما طریق نگیریم بدست   گرفتند از پیر آنچه که دیدست آنحضرت دانست که
که بیست از بر خوان برخاست حضرت جبرئیل امین پیک رب العالمین فرود آمده وحی رسانید که ای خلیل
سال روزی را رسانیدم و بدان بی ادبی گاهی نراندم امروز که تخواه او بر خوان تو کردی یک
نوبت خدمت هفتاد سال در یاد او دی آنحضرت محروم ساختی و عتاب شنافته آن کبر را با

[illegible]

گرد آنید که آزر را اذن و باز گردانیدن از تعجب سید خلیل و جان را بیان فرمود که را خلاق الهی را
ملاحظه نمود و گفت که چون پروردگار تو چنین هست بوی بجان او در روم خلیل علیه السلام تعلق کرد
نمود که کلمه گفت و مسلمان گشت   در تاریخ و سه ماه رجب سنه هزار و هفتاد و دو
پیر و ستگر فرمود که چون حضرت ابراهیم را لقب خلیل الله شد و فرشتها امتحان بصورت
در صحرای که حضرت ابراهیم گله ها بانی کردی آمدند بسم الله با واز بلند گفتند حضرت ابراهیم
انها آمدند گفتند باز نام چیست را بگوئید ملائکه تا بانی کرد حضرت ابراهیم گفتند تمام گله شما را دادم
ملائکه گفتند باز فرمود که هرچه متاع خانگی دارم بگیرید باز بگوئید ملائکه گفتند بعد از این ملائکه گفتند ما را
ما را انبیا بکار نمی آید شما اگر بدید ما برای امتحان خلت شما آمده بودیم شما را کامل یافتیم
در ذکر تاریخ خوف از زن تاجور علیه السلام از تحرز انساب گفت امیر المومنین کرم الله وجهه که نام او
تارخ و نام مادر مش سلی دختر حومیان بن نفطان بود و تارخ نام نهاده پدر است و برادر حقیقی
نمرود و مادر تارخ را خزانه خود تسلیم کرد و از نمرود یافت و برادر حقیقی او ز خان اگوئید و برادر حقیقی او را
مهمی است به روایتی او را نام صانع بت بر زبان عبری چون تارخ پنجاه ساله شد حضرت ابراهیم
او را ابراهیم را داد و از وقت آدم علیه السلام تا تولد ابراهیم علیه السلام دو هزار و نهصد و هفتاد سال
گذشته بود و عمر او صد و هفتاد و هفت سال در وقت او در مصر مدفن نیز در دمان و در ترجمه حضرت
شیخ عبدالحق دهلوی قدس الله سره بر مشکوة در باب افضل ترین خدمت عن ابوهریره عن النبی
علیه السلام پیشین کی اند ابراهیم علیه السلام پدر خود را که نام او [illegible] است روز قیامت تحقیق [illegible]
علما رحمهم الله که قائل اند ما را که امام حضرت علیه السلام والصلوة همراه [illegible] شرک و کفر با

دارد

و سیزده اند انست که از عمر ابراهیم علیه السلام بیست که بما انداز پدر خود و نام پدر وی

تارخ است از این جهت مقید ساخت او را با خود و پیش وی می آید پدر خود را ابراهیم که او بت

ودر ذکر تاجور بن شاروع علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی مرتضی

کرم الله وجهه که نام او تاجور بود و معنی اسم تاجور روزی را گویند یعنی او در روزی فراخ بود و نام

مادرش ملکه بنت اجیل بن غوبلیم بود و چون او چهل ساله شد تارخ بر او عمر او دویست و هشت و چهل

سال شده بود و فوت او در کنعان و مدفن هم در آن   ودر ذکر شاروع بن ارغو

از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او شاروع و نام مادر وی عروه بنت کوک

بنت غوبلیم و شاروع علیه السلام پیغمبری صالح و عابد و ذاکر بود و علی الدوام در عبادت مشغول

بوده چون عمر او سی ساله شد الله تعالی او را تاجور روزی کرد و عمر او دویست و سی سال شده بود

و فوت او در مداین و قبرش نیز در آن   ودر ذکر ارغو بن فالغ علیه السلام از بحر الانساب

گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او ارغو و نام مادرش انه دختر سقر بن غوبلیم بود

چون او دویست و نه ساله شد خدای تعالی او را شاروع علیه السلام داد و عمر او شش صد و هفتاد

و نه ساله بود که در مداین که در مداین فوت شد و قبرش نیز در انست   ودر ذکر فالغ بن

عابر علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام وی فالغ و نام مادرش

عروه بنت صقلاب بن غوبلیم و تولد فالغ بعد طوفان چهل سال بود و از عابر منقول است که چون فالغ

صد و سی سال داشت او را ارغو علیه السلام تا مدت ... هشتصد سال و عمر او صد و هفتاد و سال ...

نبوده ... و قبر او در شام   ودر ذکر عابر بن سالح علیه السلام ... گفت امیر المومنین

علی کرم الله وجهه که نام او عابر و این عابر جد پیغمبر علیه السلام بود و نام مادرش کعبه بود و عمر

عوبلم بن سام چون عمر وی صد و شصت ساله شد حق تعالی او را فالغ بدو داد و عمر او چهار صد

سال بود که فوت شد و قبرش نیز در شام است و در ذکر شالح بن ارفخشد از بحر الانساب گفت

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او شالح بود و نام مادرش ... دختر ... بن ...

شالح صد و سی ساله شد حق تعالی او را عابر داد و او علیه السلام تا آنکه عابر چهار صد

سال گذشته بود و عمر وی چهار صد سال شده بود و قبر او در شام است و قوت نیز در آن

و در ذکر ارفخشد بن سام علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که

او ارفخشد بود و نام مادرش ... دختر ... بن ... و ... که ارفخشد دو سال بود بعد

آدم علیه السلام تا تولد ارفخشد دو هزار و دویست و چهل چهار سال گذشته چون ارفخشد صد و سی و پنج

ساله شد حق تعالی او را شالح عطا کرد و عمر او چهار صد و چهل و چهار سال که رحلت کرد و فوت او در شام و قبر او نیز در آن

و در ذکر سام بن نوح علیه السلام ... امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که نام وی سام بود و نام

مادرش عمروت دختر ... الملک بن ... متوشلخ النبی علیه السلام و در میان فرزندان نوح ...

بود نوح علیه السلام در میان سه فرزندان خود قسمت کرده بود سام را و حام و یافث را اقلیم

و ترکستان و شمال برای یافث داده بود و اقلیم را سودان و جنوب برای حام داده

و عرب و عجم بود و اقلیم را سام داده بود و العرب جزیره من جزائر ... عرب و داخل ... گویا که

اقلیم ... عجم ... سام ... چون سام صد و دو ساله شده بود خدا تعالی او را ارفخشد عطا کرد و عمر او

ششصد سال بود که رحلت کرد و فوت او و تربت به شام است و قبر او نیز در آنست

در ذکر نوح بن لمک علیه السلام در تجارب [illegible] گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که مادر نوح علیه السلام

مادر [illegible] دختر راکیل بود و چون نوح علیه السلام صد و پنجاه ساله شده بود حضرت حق قدرته بر او

وحی فرستاد اما نوح علیه السلام در زمان ضحاک مبعوث شده بود نام بتان ایشان یغوث و یعوق و نسر الود

نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت کرد اما صحیفهای آدم و شیث و ادریس علیه السلام را

هیچ کس از ایشان ایمان نیاورد و در نهایت [illegible] شد حق تعالی بر ایشان عذاب فرستاد یعنی در طوفان و آن کشتی

نجات یافت و مدت طوفان ده سال بود و در [illegible] هفت سال اما ابونصر یکی گوید از چهار پسر نوح

علیه السلام سه پسر در کشتی بود و [illegible] در سفینه [illegible] شد و نوح علیه السلام را یک دختر بود و چهار نفر

در کشتی بودند نوح را گفتند اگر [illegible] با تو در کشتی راست کردن یاری کنم

نوح علیه السلام را یک دختر بود و فرمان رب العزت شد که دختر خود را در حجره کن و ماده سگی

خود با او و کسی را نیز در حجره کن یکجا با دختر خود چون صبح شد از یکجا گروهی چهار دختر یک صورت

شدند که نوح علیه السلام دختر خود را نشناخت در کشتی نوح علیه السلام با چهار [illegible] و چهار دختر

درست بودند با همه عالم از ایشان متولد شده اند که حق تعالی [illegible]

آدم و حوا علیه السلام نیز در کشتی بود و عالیق تابوت ایشان را از کشتی فرود آورده در زمین

دفن کردند و [illegible] یافت اند و نوح علیه السلام را که نوح میگویند سبب آنکه

بسیار نوحه میکردی عمر او یک هزار و چهارصد سال بود و که رحلت کرد و قرار او در شام است

اما نوح علیه السلام [illegible] بن لمک بن متوشلخ بن ادریس گویند

[illegible] گویند [illegible] نوح گویند که نوحه [illegible] بسیار کردی چون ایشان

در سبب نوحه او اقوال است بعضی گویند که نوحه بر قوم خود کرد و بر ایشان بدعا کرد تا [illegible]

که از اهل زمین [illegible] بر روی ایشان گفت ای نوح تا کی کار کردی از برای من اگر نه بنده شاکر منی جمیع مردمان [illegible]

کرد چون نوح از وی این سخن بشنید گفت یا ربّی [illegible] [illegible]

نبود و دعا کرد بعد از آن و ایشان تا سخت بر روی و نوحه کرد و بعضی گفته اند که نوح نوحه [illegible]

که روزی از آن میگذشت بر سگی که [illegible] زمین بر سگ [illegible] و در مقابل وی بایستاد

و در سوال [illegible] جمیع خدای تعالی سگ را خدا تعالی در گفتار [illegible] گفت اگر [illegible]

بیاورد روایتی است که حق تعالی وحی بدو فرستاد که ای [illegible] بسگ [illegible] نوح [illegible]

نماید و با شفقت و توبه مشغول گشت بعد از آن پیوسته توجه کردی و بعضی میگویند که سبب [illegible]

آن بود که در شأن کنعان مراجعت کرد و با خداوند تعالی گفت ان ابنی من اهلی [illegible]

مخاطب شد بخطاب انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسالن ما لیس لک به علم [illegible]

سبب آنکه انساب بنی آدم همه روی زمین بدو منتهی میشود [illegible]

که شریعت [illegible] در میان [illegible] بود و شریعت او [illegible] شریعت [illegible] خداوند تعالی [illegible]

و [illegible] ساخته بود زیرا که عمر وی از هزار سال بیشتر گشت [illegible]

[illegible] و [illegible] نقصان نیافته بود

[illegible]

[illegible]

[illegible] طوفان [illegible]

بعد درست شدن کشتی زمان رسید که یک از حیوانات برای بقای نسل و ترتیب شان و در سوختن نگه کند

حضرت نوح به هر یک از پسران گفت یا بنی ارکب معنا جواب داد ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال

لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم باران از آسمان و چشمه ها از زمین شد و در موضع بیت الله سنگی نهاده

تا محفوظ از آب طوفان ماند کشتی در مقام بیت الله رسیده طواف کرد و تا جبل جودی بر سر کوه جودی

قرار گرفت و آب طوفان از کوه ها تا چهل گز بالا گذشته تا ساق عوج بن عنق که از زمان حضرت آدم

رسیده و خوراک او در مدت طوفان ماهی بود که گرفته با آفتاب بریان کرده میخورد و عمرش

چهار هزار سال رسید بیش گویند فردای قیامت حضرت نوح به او دعا رب لا تذر علی الارض من الکافرین

دیارا که بسبب طوفان غرق عالمی شد خجالت باشد بدان نتواند که در مقام شفاعت ایستد

گفته اند در ابقای عوج بن عنق حکمت آن بود که انبار کند مردم را آنچه مشاهده کرده

گفته اند جهت آنکه اعانت کرده بود نوح را در کشیدن چوب کشتی غرق نشد   که کشتی نوح

مطبق بود و هوا چنان تاریک و ظلمانی که روز و شب از یکدیگر ممیز نمی شد حق تعالی دو مهره نورانی

بر دیوار کشتی نصب فرموده بود که یکی مثل آفتاب و دیگری مانند مهتاب حرکت می کرد و از حرکت

آنها روز و شب و اوقات صلوة معلوم کردندی مدت طوفان شش ماه بود چون بعد از

تمام کشتی شد که هر صنفی از اصناف حیوانات جفتی در درون کشتی در آید نوح گفت الهی حیوانات را چگونه

جمع کنم خطاب آمد که جمع کردن آن به ماست الهام کرد حیوانات را تا جمع شوند پیش نوح و جمله مطیع

شدند گویند که هر حیوانی را جمع کردند نوح و جمله مطیع و منقاد گشتند تا بدست خویش آنها

بعضی را بعضی میگرفت و بکشتی در می آورد و در ... نوح گفت الهی چگونه شیر و گاو و گرگ

وگوسپند و مانند اینها خطاب آمد آنکس که میان اینها عداوت بجا آورد دست قادر است بر

الفت میان ایشان   از ابن عباس رضی الله عنه آخر حیوانی را که نوح در کشتی در آورد

خر بود در حالتی که ابلیس دست در دم وی زده بود می کشید نوح بر جست گفت در آ

در آ که خر در نمی رفت نوح به تغیر گفت در آی اگر چه با تو شیطان باشد در آ که چون در آمد

بود نوح چون شیطان را در کشتی دید گفت ای دشمن خدا ترا که آورد گفت تو گفتی

اگر چه با تو شیطان باشد   که نوح با وی گفت وای بر تو که مثل تو مردم را هلاک کردی ای نوح

در توبه من پیغمبر ای مرا نوح گفت نقرب چون خدا تعالی گفت اما توبه بی را قبول کند نوح از

حق تعالی درخواست که توبه شیطان را قبول فرماید خطاب آمد که توبه او آنست که سجده

او در کند که توبه تو وقتی قبول افتد که سجده تابوت آدم کنی ابلیس گفت فرمان که زنده بود آدم را

نکردم اکنون که مرده است سجده او خواهم کرد   که طول کشتی نوح سیصد گز بود و عرض

هزار و دویست گز بود و بقولی سیصد و شصت گز و عرض آن سیصد و سی گز و بقولی پنجاه گز و بلندی

آن بقولی سی گز و بقولی چهل گز بود و بیرون و اندرون را بقیر مطلا کرده بودند و در ... انداخته کشتی

نوح سه طبقه بود و طبقه اعلی جهت طیور و طبقه اوسط جهت ... و میان طبقه اسفل جهت دواب و وحوش

تولد نوح علیه السلام بعد وفات آدم علیه السلام هزار و صد و بیست و ... سال بود و ده ... و پنجاه

سالگی بود که به پیغمبری مبعوث گشت و بعضی گویند که پنجاه ساله بود و بعد از طوفان دویست سال

زندگانی یافت و بقولی سیصد و پنجاه سال و سالی است که گویند عمر وی بعد از بعثت و پیش از

طوفان نهصد و پنجاه سال بود که از نص قرآن معلوم میشود و فاما پیش از بعثت و بعد از طوفان

نوح ...

تعالی داناست که بیست آن از زنده اند چون وفات وی در رسید جبرئیل بوی آمد و گفت
یا اطول الانبیاء عمراً چگونه یافتی دنیا را این جواب گفت مانند خانه یافتم دو در که از دری
درآمدم و لحظه در میان خانه توقفی کردم و از دری دیگر بیرون رفتم و در دامنی است که
این سؤال ملک الموت بوی نمود و این جواب شنید چون نجاست در کشتی بسیار شد
حق کرید او کشتی را [illegible] کرد و انبیا نوح علیه السلام و اهل آن از آن متأذی شدند بحضرت حق سبحانه تعالی
شکایت نمودند خطاب آمد که دست بر روی فیل فرود آورد و قدرت ما را مشاهده کن فیل [illegible]
فی الحال دو خوک بزرگ ماده و نر بیفتاد و نجاست کشتی را بخوردند و اهل کشتی آسوده شدند
در بود و نوح که هیچ حیوانی با جفت خود جمع نشود و موش [illegible] با جفت خود جمع شد و در کشتی
موش فراوان گشتند و بسوراخ کردن کشتی مشغول شدند حضرت نوح علیه السلام دعا کرد و از
میان دو ابروی شیر [illegible] چنان کرد و عطسه زد فی الفور دو گربه [illegible]
موشها را بخوردند و کلب بر مخالفت فرمان نمود و با جفت خود جمع شد گربه دیده بود نوح علیه السلام
آمد و از واقعه واقف گردانید نوح علیه السلام در غضب شد سگ را دست کرد و سگ منکر شد گربه
را بدروغ منسوب نمود و چون روزی چند [illegible] سگ باز بر خلاف فرمان نمود و با جفت خود جمع شد
گربه باز همین واقعه کرد نوح علیه السلام را طلبید تا ادب کند باز سگ منکر شد گربه [illegible]
نمود گربه باز منفعل شد از انفعال [illegible] گفت خداوندا تو عالمی و میدانی
که من راست میگویم [illegible] که کلب مرا بدروغ منسوب ساخت [illegible]
سگ کرت سوم [illegible] مشغول شدند برای پاسخ [illegible] که حق سبحانه تعالی [illegible] سگ را

اتفاق ساخت که نوح علیه السلام را خبر کرد تا سنگ را بدین حال خبر بود و در میان مردم غیب

و پرنده در پدید گشت و بعضی گویند راست مثل سنگ بحضرت خداوند جل و علا و گفت خداوندا

مرا سوا کرد در میان خلق پرورد را بدید والی تو قادری بسوالی که تیرا و را فضیحت کنی چون [illegible]

دعا او را اجابت کرد و او را حاجتی داد که هر وقت که خواهد مباشرت کند چو و را فضیحت کند [illegible]

و شب که مراد در نواحی ایشان بود به حال ایشان مطلع گردد و این واقعه عادت ان پرنده و [illegible]

بشارت تمام است و اشارات علوم و نظرات الی جل و علا نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد بعد از آن [illegible]

بفرستاد تا از کیفیت آب خبر آورد و ان کبوتر برفت و بدان مشغول شد و از خبر آوردن غافل گشت [illegible]

بر وی نفرین و لعنت کرد و چنین فرمود که حیث سیاه گشت و روزی وی از چیزهای ناپاک و [illegible]

مقرر الحالت لی ادمیان را با او و او را با ایشان نیز اتفاق اجابت ان دعا در حق او ظاهر گشت بعد

کبوتر را فرستاد کبوتر نشانی از رفتن آب آبهای [illegible] سر [illegible] برگ زیتون در منقار گرفته باز

بیامد انبیا و کبوتر را و بر رون خبر در حق وی دعا خیر فرمود که پیوسته مطبوع طبایع [illegible] در جای

امن و امان شاد و خوش زید باشد اثر ان دعا نیز در وی ظاهر گشت چون از کشتی بیرون آمدند

و دست چون چشم و بواسطه تاریکی کشتی و روشنائی آفتاب خیرگی بیکرد الکحال فرمود و این درد

ان صاحب کشتی علیه السلام را بکار آمد و بعد از آن فرمود تا قریه در پای ان کوه بنا کردند و

نام [illegible] کشتی یا شهر [illegible] و بعد [illegible] تمامی ایشان [illegible]

بود دیگر نوح [illegible] ایشان [illegible] تمامی [illegible] ایشان [illegible]

در [illegible] گفت [illegible]

مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث علیه السلام و این ملک ملکی بود از شام و حجاز و عراق که

در سلطنت او در آمده بود و مر او را فرزندی بود نام یارد بود با او دوست داشتی و آن فرزند

بیش از قوت شد و بر بسط بساخت بر مثال فرزند خود و در کردن خود دنیا و بخت و میوه

و کلیسی چون بگذشت هزار سال شد او را الله تعالی فوج داد عمر وی صد و هشتاد و پنج سال بود که فوت شد و فوت

وی در شام بهشت و قبر وی نیز در آن

در ذکر متوشلخ بن اخنوخ علیه السلام پیغمبر گفت ابو جعفر

و صبر کرد وی بن اخنوخ علیه السلام پیغمبر قوم بود چون هفتصد سال شد ابرار و فرزندی لمک نام بود او را و

متوشلخ بر شریعت انبیا علیهم السلام بود و عمر نهصد و شصت سال شد و بود که رحلت کرد و فوت او در زمین

عراق بهشت

در ذکر اخنوخ بن یرد علیه السلام پیغمبر گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام

وی اخنوخ بود و نام مادرش برکنه بنت سیان بن ادم علیه السلام و لقب او ادریس از آن گویند

که درس بسیار کردی پیغمبر مرسل بود و بر وی سی صحف منزل شده بود و آن صحف در علم توحید

و وعظ و در صحف در علم نجوم و در صحف در علم رمل منزل بود و اول دعوت به توحید و وعظ

نیکو و حکمت بسیار کردند و بعد از ادریس علیه السلام معجزات خود را بعلم نجوم و رمل اثبات کرد و همه مردم

به جز او ایمان آوردند و باتفاق اهل یونان نام او در یونانی هرمس گویند و جمیع حکما و اهل یونان حکمت از او

گرفته اند و لقمان حکیم گوید رمل مخرج نبوت او بود و ابو معشر بلخی گوید مراد از ادریس علیه السلام در فرزندی

بود و در غایت علم و خرد و ماهر و بیش او نقل کرده بود و از جهت آن که در حرج بسیار کرد حضرت

حق تعالی او را بفراز آسمان زنده برد و میان اهل زمین عمر او ادریس علیه السلام

در زمین بود و اختیار گرفت سیصد و شصت و پنج سال عمر یافت بعد از مرگ دوباره حیات یافت

برسبیل امتحان و تجارت اهل رحمت بود و بیست و ... سال حق سبحانه تعالی قوم شانرا

فرزند و روی ایرد او ادریس علیه السلام بکتب خط علی و روی حیا مشغول شد و اول جامه که دوخت او

اول کسیکه خط نوشت او بود و عمر او سیصد و پنجاه سال بود که رحلت نمود

ادریس علیه السلام پسر برد و گویند یارد بود و مادرش اشوب نام و سنه تولد وی در

بلاد قوج است نام و نام اخنوخ یا اخنوخ بود و جمهور بر آنند که ادریس و اخنوخ هر دو یک شخص است

گفته اند ادریس لقب است بنا سمی از درسنا کثرت درست الصحف فعیل و از ولی هم زیرا که از حدیث

غفاری که از خاصیر حال انبیا را برسید و چنان معلوم میشود که نام ادریس سریانیست فانه

در حدیث صحیح نیست و در آن لفظ ادریس عجمی نام زیرا که ثابت که در آن دو نام بوده ادریس

پس توان بود که ادریس لقب بود و اخنوخ عجمی باشد لیکن یا فقر این امر در کلام عرب غیر منصرف

بران سلسله که عجمی باشد زیرا اسبابی علت جز سبب دیگر نمی‌توان یافت غیر از علمیه مگر آنکه

بتقدیر عدل در دو و ابناء کو گویند ولادت در زمان او بوده و بعضی سال پیش از آنکه او از

دنیا برود و قول آنست که آدم وفات یافت از عمر ادریس سیصد و شصت سال بیشتر

آدم گذشته بود و جمهور برانند که او را چیا پیغمبری که بعد از او مبعوث شد نوح بود و نوح هزار

سال بود و بعد و پنجاه تا قیامت که در عرب و او اول کسیکه پاس پوشید و وی جو پیش از

گوسفند می پوشیدند و لفظ او اول کسیکه نظر در علم نجوم و حساب کرد او بود و اول کسیکه

... او بود و او اول کسیکه کشتی ... در زمان او بود و جنگ فرزندان قابیل

با ایشان ... و ... که قائم اللیل و صائم الدهر بود و ... گویند حق

...

وکسب خویش بغیر از صدقه روا ندیدی و گویند اول کسی که جامه دوخت و پوشید ادریس بود و پیش از وی مردمان پوست حیوانات میپوشیدند

بنی آدم بود کردی خیاطی کردی و هر بار که سوزنی بکار بردی تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و توحید

حق سبحانه تعالی ادا کردی عمل او رفیع گردید و جای بخیر در شان وی میفرماید و رفعناه مکانا علیا بعضی از

مفسران بر آنند که مراد رفع مکان است با آسمان چهارم و این قول ضعیف است و بعضی میگویند که مراد رفع

بهشت است و هیچ مکان علیا نبود و روایت از نابغه جعدی رضی الله عنه که گفت نزد رسول خدا صلعم

در حق جنت گفتم که از ابیات کلمه این بود بلغنا السماء مجدنا وسناؤنا وانا لنرجو فوق ذلک

مظهرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با من گفت الی این یا ابا لیلی گفتم الی الجنة پس قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

فرمود نعم ان شاء الله تعالی و قصه رفع ادریس به بهشت آنست که گویند چون ملک الموت را اطلاع بر حال

عالیه کرد که او را با آسمانها می برند واقع شد حضرت عزت حق او را طلبید که بزیارت وی رود و با ادریس صحبت

نماید چون با زمین گشت بصورت آدمی چند روز با وی مصاحبت نمود و ادریس چون دید که او را عادت کرد

که وی از جنس بشر نیست دید که هیچ نمیخورد و نمی آشامید و شب و روز بعبادت حق مشغول

بود از وی پرسید که تو چه کسی گفت ملک الموت ادریس گفت حاجتی بتو دارم روا کنی ایزا گفت بی حجت

آن ادریس گفت حاجت آنست که مرا قبض ارواح کنی ملک الموت بعد از اذن حضرت حق وی را قبض روح کرد و پس ازان

لحظه روح را به بدن او باز آورد و آنگاه ادریس از وی حاجتی دیگر خواست که دوزخ را بوی نماید

ملک الموت بامر خدا تعالی دوزخ را بوی نمود و بعد از آن تماشای بهشت کرد ملک الموت با

فرمود حق تعالی بر پر خویش برداشته با آسمان نهم برد و در بهشت در آورد و ادریس نظر کرد و

بدید که مشغول گشت ساعتی در بهشت گشت ملک الموت با او گفت بیا تا بیرون رویم

ادریس متعلق شجره از شجار بهشت شد و گفت والله که بیرون نروم تا خدا تعالی در
کند ملک الموت مناجات میکرد که بیرون رود و ادریس ابا می نمود حضرت حق تعالی ندا آمد
باشد ان ملک پرسید که حال چه بوده نوع است ملک الموت قصه باز گفت ادریس
میگوی گفت میگویم خدا تعالی فرموده کل نفس ذائقة الموت و من موت را چشیده ام و دیگر گفت
میگیم الا واردها و مرا وارد دوزخ واقع شد و در شان اهل بهشت گفته و ما هم منها بمخرجین
نبرد و تا هرمانی که مرا خدا تعالی بیرون کند ایشان شنیدند که گوینده از غیب میگفت با وی
فذلک معنی ورفعناه مکانا علیا شیخ ابن حجر رحمة الله علیه در شرح صحیح بخاری از طبری نقل کرده
کعب الاحبار با ابن عباس رضی الله عنهما میگفت که ادریس را دوستی بود از ملایک درخواست کرد
داز وی تا مرا بر خویش بر دست و با آسمان برد و چون چهارم رسید ملک الموت
کرد دست ادریس بود و از قابض ارواح سوال کرد و از عمر ادریس کجاست گفت با من ملک الموت گفت
ان جند اتفاقی عجب مامور شده ام بقبض روح او کعب الا گوید نیست معنی ورفعناه مکانا علیا شیخ
ابن حجر میگوید این حکایت از اسرائیلیات است والله اعلم بصحته و بعضی گفته اند که ادریس بعد از آنکه با سمان
رفت و احوال دور افلاک و طالع کواکب و خواص آنها معلوم کرد و باز بدنیا آمد و آن معراجی بود
وی را و بوده که چون او را رفع کردند چهار صد و پنجاه سال از عمر وی گذشته بود و بقولی دیگر زیاده
بوده و بقولی کمتر.

و انوش یک هزار زیست و چون او را رفع کردند مردمان مختلف شدند و هر گروهی شدند تا زمان قینان بن انوش

در ذکر قینان بن انوش علیه السلام چنانکه گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که نام

وی قینان و نام مادرش ... دختر ... بن شیث علیه السلام بود و در ایام وی خلایق متفرق شدند و هر کسی دینی اختیار

کردند القصه بعضی از ایشان زمین ... و بعضی از اهل فساد خواندند و باتفاق ملک کیومرث نام ملک کردند و او

چهل سال ملک بود و قینان با اهل فساد چون هشتصد و ... سال گذشت چون اجل او را در رسید وصیت کرد و

... دیگر از دوازده ... بعد از ... نقل کرد و ... در طالب ...

در ذکر یارد بن

مهلائیل چنانکه گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که اسم او یارد و نام مادر وی ... دختر مهلائیل بن ...

ابن شیث علیه السلام بود و این یارد ملکی بود با حشمت بسیار و لشکر ... کردی علی الدوام و در فضل ... ان

بودی چون یارد ... ساله شد در خانه او ... متولد شد عمرش ... و چهل سال بود و رحلت کرده و قبر او در

در ذکر مهلائیل بن قینان علیه السلام چنانکه گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نام او مهلائیل

و نام مادرش ... دختر ... و این مهلائیل با اولاد خویش ... زمین ... فساد ... و

مشغول شد و فرزندان مهلائیل با فرزندان قابیل در ظلم و تعدی و جباری می بودند از ظلم و

جباری ... زمین ... فرزندان شیث علیه السلام ...

و چون ... فرزندان دیگر با جمیع باتفاق ... اجماع کردند و ... شیث علیه السلام ...

خود پادشاه کردند و لشکر انبوه ساختند ... و انتقام ازین ... و زنان و ...

از آن مهلائیل ... ساله شده بود یارد متولد شد و عمر مهلائیل ... ساله بود ...

... که اول ... فرزندان آدم علیه السلام ...

نامند اول ایشان انوش بن شیث بود که او را کافر گفتندی بعد از آن ادریس علیه السلام شدند امامت ...

علی کرم الله وجهه چنین است که وصی شیث بود و عمر او چه داند

در ذکر قینان بن انوش

منها گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام او قینان بود علیه السلام و نام مادر وی ... دختر ...

علیه السلام بود چون انوش نهصد ساله شده بود حق سبحانه تعالی قینان را امر و حفظ کرد و این قینان

علیه السلام قوم خود را دعوت کرد و فرزندان خود را وصیت کرده بود که از اختلاط فرزندان قابیل ...

ایشان ... و ظالم ... اول ... و فساد ... که در زمان ... از فرزندان قینان ...

... شد عمر او نهصد و ... سال ... روز جمعه ... شعبان بود ... ده سال گذشته بود ...

علیه السلام

در ذکر انوش بن شیث علیه السلام منها گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام

انوش و نام مادر وی ... بود چون شیث علیه السلام صد و ... ساله شده بود که حق تعالی او را انوش داد و این انوش ...

و ساعات و ... و تواریخ ... و در ... قوم خود را دعوت کرد انوش ... فرزندان ...

تعلیم کرد ... تا نوبت ... آدم علیه السلام ... از آب طوفان ... عمر او ... سال بود ...

سال ... ماه ربیع الاول ... حق سبحانه تعالی ... عمر او ... سال ...

در ذکر شیث بن آدم علیه السلام منها که نام او شیث بود و شیث بزبان عبری

... بود ... نام بود ... چون آدم علیه السلام ... ساله شده بود

الله تعالی ... آدم علیه السلام ... کرده بود ... ساعات شب و روز و علم ...

و ... صحیفه ... نازل شده ... بود و روز ... کرده ... سال ...

خلقت ... آدم علیه السلام گذشته بود ... بر ... زمین ...

در باب فرزندان بعد از آدم بوی منتقل شد گویند چون آدم را وفات نزدیک رسید شیث را وصی خود ساخت و تعلیم

داد او را که خلوتی [illegible] ساعت عبادت [illegible] و امر کرد او را که علم خود را از اولاد قابیل اخفا کند تا حسد بر وی

نبرند محمد بن جریر که از اکابر مورخان است گفت انساب تمام بنی آدم امروز به شیث منتهی میشود زیرا که نسل

از اولاد آدم منقطع شد در ایام طوفان نوح ابن قتیبه در معارف خویش آورده که شیث اجمل اولاد آدم

و افضل ایشان بود و آدم او را از سایر فرزندان دوستتر میداشت و او [illegible] بوده تا [illegible] از فرزندان گویند ولادت

شیث بعد از قتل هابیل به پنج سال بوده و وی را بعد از فوت پدر [illegible] ملوکی [illegible]

کردند و ریاست خلق بعد از وی [illegible] انوش منتقل شد والله اعلم

در ذکر آدم علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند

که حضرت صمدیت جلت قدرته آدم را از حوا چهل و یک فرزند کرامت کرد و در هر بطنی [illegible]

پسران را با دختران توأمان [illegible] و در بطن [illegible] شیث علیه السلام تنها متولد شد زیرا که حق تعالی

آدم علیه السلام را داده بود [illegible] آدم علیه السلام چنین بود که [illegible] مقدم بود بر برادر [illegible] داد

[illegible] و صحیفه بر آدم علیه السلام نازل شد و [illegible] از بهشت فرود آمده در [illegible]

[illegible] بیت المعمور گویند تا آدم علیه السلام در حیات بود [illegible] فرزندان را

در آن خانه [illegible] اول خانه که بر روی زمین ظاهر شد بیت المعمور بود [illegible] اول بیت وضع

للناس [illegible] امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه است که آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] بیت المعمور [illegible] بیت العتیق [illegible]

آدم به بیت المعمور [illegible] آدم علیه السلام فرزندان [illegible]

آدم علیه السلام در سر اندیب بود و حساب شش هزار آدم علیه السلام نزول بود چون عمر آدم علیه السلام به

رسید نسل بسیار و از پس هابیل هفتصد سال تا هابیل مقتول شد چون هابیل کشته شد شیث پیدا شد گویند

و فقان حوا هر سال دو شکم ... و یکی خنثی آمد اورا اولاد بسیار شدند تا در طوفان نوح علیه السلام

در صحیفهای آدم علیه السلام حرمت میسر و ظلم حرام بود و آنچه ما یحتاج معاش او و فرزندان او بود از

حل و حرمت و اما ... اسرار حکمت افلاک و ... بود و هر روزی نزول بوده و در ... کشف فرزندان

بعدی شده بود که در جهان ... شده و سال لقای آدم علیه السلام هزار سال و حوا رضی الله عنها

سال فوت او در ... تشریق ... و فوت آدم روز جمعه ... در ...

ربیع الاول و فوت حوا در شب جمعه ... هفتم از محرم بود تابوت ... نوح ...

در زمین ... جبرئیل علیه السلام فرود آمد بر آدم علیه السلام دوازده بار و بر شیث ... یکبار و

بر ادریس چهار بار و بر نوح ... ده بار و بر ابراهیم ... و بر موسی ... بار و بر ...

و بر عیسی ... بار و بر محمد صلوات الله و سلامه ... بار   اما آدم ...

... از پیغمبر ما صلی الله علیه السلام پرسیدند ... آدم آن حضرت ...

ابو البشر و ابو محمد است ابن عباس رضی الله عنه گوید که وی را آدم گویند بجهت آنکه از ادیم زمین یعنی از روی

زمین مخلوق شد و بعضی بر آنند که او را آدم نام کرده بجهت آنکه او گندم گون بود و بر قول اول آدم از

ادیم و بر قول دوم از ادمت ماخوذ بود و بعضی گویند که وی را از آن جهت آدم گفتند که طینت

از آن خاک مخلوط بود ... خلط ... این کلام ...

آدم اسم عربی است و ...

از ابو المنصور اللغوی نحوی نقل کرده که نام وی بعبرانی عزازیل الاحبار بوده و حکایت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم موید این قول است آن عباس گفت حق تعالی ... و از ائمه تفسیر آمده که تعلیم اسما همه اشیا کرده او را حتی القصعة
بعضی گفته‌اند تعلیم کرد او را اسم ملائکه و مالکیت تا زود زمین آورده‌اند که اول کسی که از ملائکه سجده نمود
اسرافیل و جبرئیل بود حق تعالی جزای آن محافظت لوح محفوظ با اسرافیل تفویض نمود و جبرئیل را امین وحی ساخت
بعد از آن همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که ابا نمود و سجده نکرد لاجرم طوق لعنت ابدی در گردنش انداختند
ان علیک اللعنة الی یوم الدین ملزم شد او را از بهشت بیرون کردند فاخرج منها فانک رجیم و این دلیل است
بر آنکه هر که عالی نسب حقارت بنگرد و از غیر خود ممتنع باشد و موافق شیطان گردد تا شد حال ابلیس
و گفته‌اند علم آدم بسیار بیرون آمد از حضرت که در روی عالم بود علم و غیب ایشان بیاد که آدمی
نسب ملائکه ... ان تعلیم ایشان بوده ... توفیق جبرئیل و اسرافیل ...
که مقصود بیان ... و آیات ... که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من اکرم عالما فقد اکرمنی
و قول ائمه مفسرین آنکه تعظیم آدم از جهت نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بود و از اینست که در نعت حضرت علیه السلام گفته‌اند
در آدم بود نور از وجودش دگر گه ملک کرده سجودش و کنیت ابلیس ابو مره و نام وی
بسریانی عزازیل و بعربی حارث و چون آن نافرمانی از وی صادر شد اسم و صورت وی تغیر گشت و او را ابلیس گفتند
از ابلیس ... ای ابلیس من رحمة الله ولهذا میگویند ابلیس عجمی است و گویند خلق آدم در روز جمعه واقع شد
در ... حدیث ... از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نصیحت ... بعد از آن ابلیس نزد آدم و حوا آمد و گفت ای آدم
... ترا ... از ثمرات ... بهشت ... و ملک ... از تو زایل نشود و مراد او
آن ... که ... ایشان را از آن آدم ... از وی ... سوگند یاد کرد که من شما را

از جمله ما قصه آدم در این بیت از قصه بیت کو با هم ایشان سوگند وی قرار نهند کنند زیرا که گمان آن نداشت

که کسی سوگند خدا دروغ خورد و گویند من ترا نصیحت کنم مگر کسی که اعتماد بر وی دارد اما وی در شب آن

خطای در معصیت کردن تو بود و هر تقصیر و اجتهاد که بر شیطان آدم را در خطای معصیت کرد و حقیقت خطا نبود

بلکه چون اجتهاد کرد با اکل از آن شجره بعد از آن آدم نهی را فراموش کرده و نیز بخورد

فرمان شد شیخ اگر بپرسند که اکل آدم شجره جهت آن نداد که ابلیس بوده که گفت حق سبحانه تعالی بقربت آن شجره نهی

کرده به اکل آن پس آدم این خاطر خواهش کرد و از آن شجره دور باش و نه منهی چگونه نهی الهی را

ساز دکه هم و عصیان آدم او بر اقبال ... کرد عداوت ابلیس را که چون حق سبحانه تعالی با آدم گفت

هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی این ماجرا را آیه خوانده و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد

له عزما فرموده اند ... عداوت ... عرض کرد که ابلیس آمده قسم خورد که انی لکما لمن الناصحین

قسم بر اکل شجره که در ظن آید که قسم الله چگونه کسی دروغ خورد و ...

اگر ... بر آن جرات بر اکل آن فرموده بعد از آن حدیثی از ... نقل کنند که مضمون آن ...

پیش چون از آدم جمیع فرزندان ... چهره مبارک او علیه السلام آدم را ...

... که این فرزندی از فرزندان تست که داود نام دارد ... عمر ...

چهل سال آدم ... سال از عمر خود بخشیدم چون آدم علیه السلام ... چهل سال رسید ...

حضرت آدم رسیدند ... عزرائیل ... عمر ... سال ...

خود داود بخشیدی آدم علیه السلام انکار کرد پس انکار کردند ذریات او

باید که از وجه عصا و حیثیت آنچه تیر آن بموصل باید که اگر قدسی نقیح متوجه شدند نیم اگر آنها صحبت آن زاد
خود که با حضرت آدم علیه السلام شده کرده در آنجا متوجه شدم من با حضرت آدم علیه السلام نیز شده هم که خلیفه در
هستم بابت فرموده نیست که اهل آسمان برقدم و چه آنها تحمل اهل زمین و خلیفه بوده آنجا در کار هستی که حب
دو قدم شده وصل کردم که معنی یک قدم و دو قدم چه حضرت اغیاث شد که اهل آسمان مرتبت قدم اند سعادت از
اطاعت و اهل زمین هر دو قدم که احتمال اطاعت هم دارند و احتمال عصیان هم پس خلیفه می در کار است
که هر دو قدم را احتمال و اگر سر اسرار باشد خلیفه در کار نیست فافهم باز شیخ مغفور باید من سوال کردم از حضرت آدم
علیه السلام اسمای که حق تعالی ترا تعلیم کرده و بر ملائکه عرض نمود کدام اسما بوده آدم علیه السلام فرمود چون حق مرا
تعلیم کرد در احقایق موجودات را و کیفیات و اسامی و حروف و مرکبات اسمی عرض کرده آن حقایق مرکبات بر ملائکه که بگویند
و آنکه آگاه سازند از حقایق آنها ای ملائکه بعجز قایل شدند و گفتند ای رب ما علم نیست مگر آنچه تعلیم کرده و این
علم جز آنست چه ملائکه که هر حروف را مسمی دانستند و اسامی آنرا می فهمیدند و لی از کیفیت مرکبات و اسامی و
قایل بودند چون بعجز قایل شدند بعد حق سبحانه تعالی حکم فرمود با آدم علیه السلام که آگاه سازد ایشان را از حقایق
اشیا که هر یکی را از اسامی مسمی سازد پس آدم علیه السلام هر حرفی را گرفت و صورت مسمیات ساخته و گفت که هند
از هر حروف و بگیر را گرفت صورت آدمی ساخت و فرمود شد انسان علی هذا القیاس ملائکه اطلاع از حقیقت
هر کس ایشان با هم حیرت زده بودند از اسامی آن و آدم علیه السلام از حقیقت آن همه خبردار خبردار بوده و از
اسامی آن نه اینکه ملائکه حقایق را نمیدانستند و از اسامی جاهل بودند بعد از اطلاع حقایق بر فهمیدند اسامی
چندان عرض متعلق نیست و نشاید اسامی را اطلاع است
باز پرسیدم از حق سبحانه تعالی سوال کردم که در علم تو نبود که من سجده نخواهم کرد حق سبحانه تعالی فرمود که در علم من

من بود ابلیس گفت اگر سجده میکردم همین بود لازم آمد و بوارث پیغمبری حق تعالی موجود …

بگویش که آیا از سجده تو اعلم بود که آیا از سجده در علم من باز بود گفت پس آن …

نبود پس برای چه سر افکندم که آیا تو از سجده بوده که در علم من بود و ملک …

و انکار بود   تاریخ بیست دوم ماه محرم سنه یک هزار و هفتاد و هشت از هجرت

حضرت سید المرسلین فرموده است که چنانکه طاوس زیبا شکل و بهشتی بود مار نیز …

و پاهای چون پاهای شتر در بهشت ابلیس ملعون از دخول بهشت که کلید در بهشت رضوان …

اول و دوباره پیش او آمد ابلیس گفت مرا بگذار در بهشت بر طاوس گفت از من نشود از مار بگو مار پس او آمد

در دهن کرده در بهشت برد از شتت ابلیس آب دهنش زهر شد و از غضب پاهایش بریده شد

و طاوس نیز در جزای او و بعد آوردن ابلیس پاهای زشت شدند مار بلا بعد غضب آدم و حوا …

تا آدم را در سرندیب و حوا را در جده و مار را در اصفهان و طاوس به کابل و ابلیس را بابل …

انداختند و گویند شیطان به سمنان و طاوس به زمین کابل افتاد و محققان بر آنند که غیر از یقین … آدم

الصحبت … و عادت صد سال آدم بگریست بعده حضرت حق … را حکم شد تا این آیه ربنا

ظلمنا انفسنا الایة بنا مخرجت از برکت خواندن آن عفو شد و نیز حدیث خوانده …

آنکه هر مار را نباید کرد باید گذشت خصوصاً مار یکدم و ازین خانه اگر و راه نشنید و اگر در خانه بیند بگو

سه بار بگوید که محمد رسول الله صلعم از بیمار دور برود چون از در نشنید گویند حتی تعریف مار شده بود …

گشت چون دیگر اورا گرفته پیش سردار خود که سلمان بود و در ایام … رسول صلی الله

علیه و سلم و بسماع قرآن مشرف شده بود برد و گفت که من از پیغام خدا شنیده ام …

ادی

چیزی شستی شود و قضا او ساقط شود و یک جوال به مرده و کرم داد و خوبصورت بار شده بود و او شستی

ماه ربیع الاول سه شنبه یکم هفتاد و پنج حضرت پیغمبر بودند حضرت جبرئیل پنج فرشته

هر پنج طعام آوردند عصا موسی پیغمبر آدم از آنکه چون از بهشت افتاد چون مر و نخاله کرده بود پیدا شدند چهار

جبرئیل عصا آورد تا آن از آن بزند حضرت آدم پیش شد به انبیا چرا هر یا بگو گرد به انقصه بعد از آن شد ماندن

مستقیم از دم گفت از آن تا قیامت از نسلها ماند و هم آن و قضا آن به وقت ادعا ماند که از و هم پیدا شد و از نسل و

از وقتی می و دو روز درباره بلا مرکب و شاد و تمام عصا که حضرت موسی رسیدند و بودند سوای عصا هر

لوح با سنگ حضرت موسی که باقی ماند از دم یک انگشتری حضرت آدم که هم در سلطنت باقی ماند بود و

سلیمان آورد و سیوم هم سیرت ها آتش شد حضرت ابراهیم آورده و تمام پیراهن که حضرت یوسف

رسیده از آن افتاد و خیاط شد چهارم کبشی که برای حضرت اسمعیل آورد دوم ماه محرم سنه

یک هزار هفتاد و شش حضرت پیغمبر فتوحات مطلقه مبارکه ببرند از آن قسم بودند هبوط آدم و ابلیس و

هر یک مثل اما چون اصل آدم خاک بود و اصل ابلیس نار بود پس این هبوط در حق آدم و اولاد او و ابلیس هم از

اوشان سیم ماه جمادی الثانی یک هزار هفتاد و پنج حضرت پیغمبر فرمودند و در طلب حضرت آدم ماده خلق کار

بود از پشت آن خلقت می شد چون آن ماده در بطن فرزندان انتقال کرد آن حضرت مرطبه الطبیه صافیه

خود با ما صفی است آن تا نیز با رحمت شیطان به کرد و از اسم خدا شد چون ضعف قلبی آن چون صفای

و لطافت طبیعت آدم به نسبت از طبیعت ولدان اثر معصیت مستقر ماند پانزدهم ماه شعبان

یک هزار هفتاد و شش حضرت پیغمبر فرمودند به سبب شاخ گندم آدم بر زمین افتادند و گفتند هم اخطه

جمع فرو رفتن از بهشت اصل آن سبب فرو رفتن و فرود آمدن آدم از بهشت شیخ جماری کاشف شدند و

آدم در زمین هند افتاده بود فرمودند بلی در سراندیب افتاده و قبل قیام قیامت — باب چهل و ...

سر بکشد از جشاء و حوا در جده ... فرمودند که ... افضل فرمودند که خاک ... زمین آدم

حضرت ... زمین بود آنرا عزرائیل چون قبض روح ... مرده ... و زمان مرده که گشته شد چون

مجاز است ... قبض روح او ... بعزرائیل شد — باب ... آدم

و ... شد آدم بعد از ... و این ... و روز ... شد حضرت

از اینکه آدم ... آمد در ... غلبه یابد ... و اثر آن ظهور یابد چنانکه ... که ...

آثار خون ... انگشت ... گویند ... مخلوق شد تمام زمین را ... گردید ... اول

خاک ... قدم او شد ... و ... الواح ... از احکام دین

از ... یافت ... و در آن ... حضرت عیسی علیه السلام ... تورات ...

... خدا ... کنند ... پس ... سال ... تورات قبل از خلقت آدم

گفت قبل از چند سال آدم علیه السلام گفت ... در آن ... که آدم گناه کرد پروردگار خود را

کرد ... علیه السلام گفت بلی ... و در ... آدم علیه السلام گفت ...

... گفت رسول صلی الله علیه و آله ... غالب آمد آدم بر موسی

آورده اند که موسی علیه السلام ... آدم ...

آدم یک خطبه کرد ... خداوند تعالی

... علی ... از ابوبکر ... چه حالت ...

... آدم ... گفت ... الا ...

...

در زمین شیطان مسلمان گشت   هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت پیر دستگیر در جواب [illegible]
در سجود فرمودند اول این کار از ملائکه آمد که چون بامر فاسجدوا لآدم سجده کردند بعضا
دیدند که دیگران عزیز و سجده آنچه باز ماندند به سجده بنهادند این را قبول درگاه الهی شد شکر کردند
و اقتدای با امام همین حکم است و نیز گویند چون ملائکه از سجده سر برداشتند ابلیس را بر حالت انکار استاده
دیدند بشکرانه توفیق و سلامتی از عذاب باز سجده کردند   هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت
ذکر از بخشش حضرت آدم چهل سال از عمر خود بحضرت داود و انکار آن آخر عمر آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند
از شیخ اکبر نوشته اند که انبیا معصوم اند چه طور شد که انکار بردند گفتند و گوید چون انبیا و اولیا را
دلیل اولیا بشریت بیز رو نیست مراد اجر عمل چهل ساله باشد که بخشش کرده شد [illegible]
تاریخ بیستم ماه محرم سنه یکهزار و هشتاد و هشت بعد از نماز عشا جای او [illegible] آمد فرمودند که اول
[illegible] آن بود که ابلیس در بهشت فتنه کرد که خوردن او [illegible] آدم [illegible] حاجی جلال گفتند که [illegible]
که روح در قالب [illegible] آمد چون [illegible] فرمودند چه خوب شد که [illegible] افتاد
[illegible] خوب است که [illegible] و قبید نمود   تاریخ چهارم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هشتاد و
بیان شیخ محی الدین پرسیدند که [illegible] آدم [illegible] بود [illegible] فرمودند [illegible] گفتند که
این قصه [illegible] در بیان [illegible] شیطان [illegible] خود [illegible]

گفت ای بی‌جای بی‌چون در این بیت فهمیده شود که ظهور آدم بیرون نباشد اگر گفته شود که آن حضرت تجلی باشند ظاهر [illegible]

[illegible] مشکوة تصور نباید [illegible] فی الحقیقه مرآت ما شاء الله [illegible] مرآت است که خلق و ظهور آدم [illegible] است و حال آنکه [illegible]

در آنکه خلق و ظهور [illegible] وادی نقصان است [illegible] لطف [illegible] و بعد از [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] حال [illegible] فافهم [illegible] گمان [illegible] مشهود [illegible]

[illegible] مشکوة است بتاریخ [illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] که اول حضرت آدم علیه السلام [illegible] اول [illegible] وضع للناس الذی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] بتاریخ [illegible] ربیع [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عالم علوی [illegible] عالم [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

فی العبد ... مقربان را ابلیس لوحی ... که ایشان را ... سبحانی شلطانی سنة الله

بر ان جاری شده که بانیدگان خواهش خویش از انبیا و اولیا مواخذه نمی نمایند و خطرات واقع سود دل

از جهت قرب و منزلت که نزد حضرت حق دارند اگر اینقدر از عادت ها و تنبیه ... نشنوند آورده اند که

در آن زمان که ابلیس اما نمود گفت من سجده آدم نکنم من به از وی ام که مرا از آتش آفریدی و ویرا از

خاک آفریدی کریمه زبان خبر به خلقتنی من نار و خلقته من طین دلالت بر معنی نکند تحقیق قیاس علم ... اول

کسی که قیاس نمود ابلیس بود و خطا کرد و ابن جوزی گفته آنست که قیاس مقابل نص باطل است زیرا که چون امر را که خدا فرمود تعالی

بود آنگاه قیاس مغرق گشت با آنکه امر وی برو واجب و لازم است هیچ بدانکه قیاس فاسد بود زیرا که خاک را بر آتش

از چند وجه تفضل و ترجیح است اول آنکه در جوهر خاک سکون و وقار و حلم و تانی و حیاء و صبر است این صفات بود آدم

را بتوبه و تواضع و ... گشت مغفرت اجتبا و اهتدا و ان ... و سرشت او تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه ... تحقیق ...

دو جهه دوم آنکه در وصف بهشت وارد شده که خاک اش مشک است و معمول نیست که آتش در وی بود سوم آنکه آتش سبب

عذاب است بخلاف خاک چهارم آنکه خاک مستغنی است از آتش و آتش محتاج است بخاک تا مکان او گردد پنجم آنکه

سبب عمارت جمع و التیام اسباب است و آتش سبب خرابی و تفریق و حد اشتدان است و عمر آدم نهصد و شصت سال

و در روایتی هزار سال بود و گویند آدم یازده روز بیمار شده و در ایام مرض موت شیث را وصی خود ساخت و در روایت از ابی

ابن کعب رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که چون آدم محتضر شد حق تعالی کفن و حنوط از بهشت بملائکه فرستاد و ... نزد

حوا ملائکه نزد آدم دیدند خواست که نزد آدم در آید آدم با او گفت که برو از بار ... بگذار ... من که ... رسیدم بالجمله رسیدم

بالاست ... بمن ... الا ... چون وفات یافت ملائکه ... تجهیز و تکفین و غسل او شدند القصه جبرئیل

علیه السلام بر وی نماز گذارده و در روایتی آنست که شیث جبرئیل را گفت که نماز گذار بر آدم جبرئیل گفت تو پیش

و هر بدر خویش نماز گزارد پیش رفت و نماز گزارد از شیث آدم فرد گفت بابا از ابدا [illegible]

گفتند که این سنت شیث اولاد او است و گویند آدم را در کوه ابو قبیس دفن کردند بموضعی که آنرا غار الکنز گویند و بعضی

آدم علیه السلام در روز جمعه واقع شده چون بعد از آدم بعد از یک سال وفات یافت او را حوا در پهلوی آدم [illegible]

گویند از زمان آدم تا زمان بعثت نبی صلی الله علیه و سلم شش هزار و [illegible] سال و [illegible]

سال و غیر این نیز گفته اند والله تعالی اعلم و گویند آدم از دنیا نرفت تا چهل هزار کس از اولاد و احفاد خود [illegible]

و از فرزندان صلبی وی چهل عدد بود بیست پسر و بیست دختر و [illegible] بود و دختر والله اعلم فایده بدانکه [illegible]

آنست که چون آدم بزمین آمد درازی قد وی بمرتبه بود که سر وی با آسمان [illegible] بود چنانکه [illegible]

آواز تسبیح ملائکه از آسمان می شنید حق تعالی قامت وی کوتاه ساخت تا شصت گز شد [illegible]

[illegible] حدیث صحیح است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده [illegible] خلق الله آدم

علی صورته طوله ستون ذراعا یعنی بیافرید حق تعالی آدم را بر صورت خود حالانکه درازی قد وی شصت گز

بود چه از این حدیث معلوم میشود که در ابتدای آفرینش او طول وی شصت گز بوده شراح حدیث را اختلاف است

که مراد از ذراع آدم است یا ذراعی که بین الناس متعارف است و قول اول را ترجیح کرده اند والله

اعلم [illegible]

حق تعالی در آیت فسویته و نفخت فیه من روحی یعنی تسویه و اعتدال در عناصر آدم و نفخ کردم در وی از [illegible]

[illegible] آدم بالکلیه تکمیل موقوف بتعدیل و آمد و اعتدال قوای شهوت [illegible]

و ذکر [illegible] شهوات و [illegible] اشتغال و [illegible]

بعد از حضرت ... روی الله ... قدس سره و ذکر جهار ... افزاده و ... حضرت ...

... شیخ و ... وصل

در ذکر ارادت حضرت ... قدس سره و الکویت ... حضرت ...

ارادت ... و ... و ... خود و قطب الاقطاب حضرت ... محمد ... قدس سره ... عالیه

حضرت ... که قطب الاقطاب از طرف حضرت ... سید احمد ... الله ... آورده حضرت

... قطب الاقطاب ... بود و از صبح تا وقت ... مشغول می بود و ... آمده

در ... و ... چنین ... چه ... بود و اگر سایل ... می ... و ... مبارک می آورد ...

سایل ... و از وقت طلوع تا ... وقت ... و ... گشته بود که ... نماز

از فضل خدا ... که حضرت ... امام و ... برای ... و ...

... حضرت ... تغیر ... می گردد و ...

را ... کشتی گشتند وقت ... آن حضرت ... و ...

... کس ... و چون کشتی کلان و آب ... مقام ... رسیدن ... کنار ...

برای ... ملاح ... در ... بود ... نماز ... جمع جماعت ادا فرمود

و ... ادای صلوة در اول وقت ... شده ... بود که ... از اول شروع ...

از ... و ... در ... که اول رضوان ... و آخر ... عفوان

... مک ... و ... شیخ ... بگفتند که میر سید محمد فرموده که ... از ...

که چون وقت ... بی ... انتظار ... جماعه ... وقت ... حضرت ... و ... که در

... و ... حنفی و شافعی متفق اند که اول وقت ادا کنند و ... امام شافعی ...

وقت آن [illegible] مغرب نهند و حنفي با خير [illegible] صفت و در باقي ما [illegible] مستكو نهند اما چون افضل

تعجيل مرين است كه در اول وقت از حديث رضوان معلوم ميشود و در آخر وقت عفو است

رضوان حق را از دست داده عاصي شده طالب غفران بودن خوب نيست چه بدل از

تعجيل بر قول حنفي ميرود و مطابق حديث فوق رضوان بدست مي آيد انتهى

مدارج [illegible] يك جزو [illegible] وقت كلي جهد ادا كي فرائض [illegible]

كه اداي نماز اول وقت بهتر يا تأخير وقت كرده اند مگر روزي كه مغفرت [illegible]

دوم بار او آخر اوقات غير معروف كرده اند تا جهد او حتي وقت [illegible]

شود   در باب اوقات صلواة از فصل اول عن عائشة قالت ما رسول الله صلى

الله عليه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتين حتى قبضه الله تعالى رواه الترمذي از مرقوم

حضرت شيخ اگرچه واقع شده است آنحضرت را كه گذارده است نماز را در آخر وقت

اما زياده از يكبار نبوده است   از باب مذكوره در فصل ثاني عن ابن عباس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امني جبرئيل عند البيت يعني خانه كعبه

مرتين فصلى بي الظهر حين زال الشمس كانت قدر الشراك وصلى بي العصر حين صار

ظل كل شيء مثله وصلى بي المغرب حين افطر الصائم وصلى بي العشاء حين غاب الشفق وصلى

بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله

وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه وصلى بي المغرب حين افطر الصائم وصلى بي العشاء الى

ثلث الليل وصلى بي الفجر فاسفر ثم التفت الي فقال يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك

الوقت فانه يعني الوقت رواه ابو داود والترمذي — در باب نماز جماعت

نماز شام تاخیر آن اخر الصلوة عن الوقت فقط عند الله — فی الباب الثانی

و تو کرده بقول صلی الله علیه و سلم الجماعة سنة من سنن الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و در مشکوة

فی الترغیب فضلها من فصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة الجماعة تفضل

صلوة الفذ بسبع عشرين درجة متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي

نفسي بيده لقد هممت ان امر بحطب فيحطب ثم امر بالصلوة فيؤذن لها ثم امر رجلا فيؤم الناس ثم اخالف

الى رجال وفي رواية لا يشهدون الصلوة فاحرق عليهم بيوتهم والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم

انه يجد عرقا سمينا او مرماتين حسنتين لشهد العشاء رواه البخاري ولمسلم نحوه من الفصل الثالث

عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لولا ما في البيوت من النساء والذرية اقمت الصلوة

وامرت فتياني يحرقون ما في البيوت از فتوحات مكيه للشيخ محي الدين عربي رضي الله تعالى عنه در فصل جماعة

اما من اوجبها على من يسمع النداء ام لا فمن قائل انها سنة ومن قائل انها على فرض الكفايات

ومن قائل انها فرض متعين على كل مكلف اذا وجد الى ذلك سبيلا

بتاریخ بیست و هشتم ماه محرم سنه یک هزار و سی و چهار حضرت ... فرمودند باید که

نماز جماعت ... که همه مذاهب نماز درست آید از شافعیه و حنفیه ...

اقامت الجماعة سنة واجبة لقوله عليه السلام الجماعة من سنن الهدى لا يتخلف

عنها الا منافق وقيل واجبة وسميتها سنة لوجوبها بالسنة ... فهي فرض الكفاية

وعند بعض اصحاب الشافعي والطحاوي احمد بن حنبل فرض عين كذا في البخاري

بتاریخ بیست و ششم ماه ... حضرت پیغمبر فرموده که ...

فرموده که حرکت است. دوم ... جماعت ... ان ...

جست از پنج امام امامت نموده بعد فرا گرفته از حضرت پیغمبر فرموده ...

در خواب ... که با ... ان خود ... این نقل از زبان مبارک ...

بود نفی امامت میکرد ... میرسد که این ...

کی ... شنید ... امام نماز کرده اند ولی ... چون قبول نماز او موقوف بر

نماز ... قبول نماز ... بعد از آن ...

نفی ... نموده امامت میکرد

بجانب مولانا عبدالله ... مولانا فخرالدین نماز جماعت گذارد ...

اگر چه ... شده و نماز ... قبول است و نماز دیگران بطفیل ... قبول ...

و حضرت پیغمبر فرموده اند ... که نماز ... نشوند و ... آن ...

می نمایم آنچه تارک نماز اند ... رسول علیه السلام فرموده که من ترک

الصلوة متعمدا فقد کفر ... کفر و ... این ... است

که جامع ... محمد ... ماه ... [illegible]

که در ... از محمد بن اسلم منقول است که حدیث من ترک الصلوة ... من ...

ای ... ترک الصلوة ... که در ... تاویل کرده اند ... [illegible]

[illegible]

نازل کنم هم کفر به ترک [illegible] بعد [illegible] بخوانند شد اما چه شرائط العموم [illegible] فرموده که
فوائد آنست که شرک [illegible] از جماعت ارکان [illegible] ایشان [illegible] شود و [illegible]
که محمد بن اسلم گفته که توحید این طریق گفته شود [illegible] نماز [illegible]
ان الله لا یغفر ان یشرک به [illegible] من الف [illegible]   من [illegible]
خارج [illegible] نماز [illegible] از [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] زنده [illegible]
برای غسل [illegible] از [illegible] سیاه از [illegible] بود [illegible]
[illegible] جدا شده [illegible] نعش [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که تو از [illegible] خدا تعالی
[illegible] غسل از [illegible] جدا شود [illegible] نعش [illegible]
[illegible] از [illegible] جدا شده [illegible] نعش [illegible]
[illegible] شده که وجه این عذاب چه بوده [illegible] کدام عمل [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] نماز [illegible]   فی باب عذاب القبر
روی [illegible] ان [illegible] بغداد [illegible] فاذ [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] علی [illegible] فی ذلک [illegible]
[illegible] امر الله تعالی لکن لا [illegible] من [illegible] حتی [illegible] علی [illegible]
[illegible] الی [illegible] علی [illegible] فی [illegible]
[illegible] الثالث [illegible]
[illegible] کانت [illegible] وقتیکه [illegible] نموده [illegible]

نمی‌خوانند و در حدیث عمل به اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا فرموده‌اند و منع کرده‌اند [illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند که [illegible] خطاب [illegible] کرده بود [illegible]

قرائة فاتحه [illegible] الصلوة [illegible] خلف امام [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

خوانند حضرت پیغمبر فرموده‌اند [illegible] [illegible] شنیده [illegible]

در نماز حنفیه نمی‌خوانند و شافعی سورة فاتحه می‌خوانند عمل بر این حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب

و شیخ بخاری هم شنیده‌اند مقتدی سورة فاتحه خواند

حنفی منع می‌کنند و می‌گویند که مقتدی پس امام خواندن او بخاک برکنند [illegible] حدیث لا صلوة

الا بفاتحة الکتاب نخوانند و شما حنفی آمده بخوانند و [illegible] از عالم باید پرسید هر چه او بگوید بگویند و تقلید

کنند خداوند او [illegible] که کاری می‌کنند [illegible] ازین [illegible] [illegible] می‌گذرد که درین امر [illegible]

منع نموده‌اند استغفار خواندن خود منع نموده‌اند و حضرت پیغمبر فرموده‌اند که بعضی علما گویند که [illegible]

قراءة فاتحه کنند دندان ایشان باید شکست یا دهن او از سنگ زده و خاک بر [illegible]

که امر این قبول است و این قول نیست که موافق حدیث نبوی و [illegible] بعضی علما نکرده‌اند

فی باب القراءة فی الصلوة الاول عن عبادة بن [illegible] قال رسول الله صلی

الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب متفق علیه

اختلفوا فی قرءة الماموم خلف الامام

وقال الشافعی رحمة الله علیه بقرءة [illegible] من شرح [illegible] الموتم و فی اصل القراءة خلف

فی صلوة لا جهر فیها و اختلف فیها المشایخ بعضهم قالوا الا یکره [illegible] الامام ابو حفص و بعضهم [illegible]

اعلی قول محمد لا یکره و عند ابی حنیفة و ابی یوسف یکره [illegible] احتیاطا

فی فضل القراءة و تحسین سبیل الاخبات فیما روی عن محمد [illegible] و ذکره عند تعالی فی [illegible] الوعید

فی باب القراءة و ذکر شد [illegible] من قرء خلف الامام [illegible] و قبل [illegible]

بتاریخ شب هفتم ماه رمضان سنه هزار و [illegible] حضرت [illegible]

از زبان [illegible] فرمودند [illegible] اگر امام [illegible] قوم امامت او [illegible]

جماعت [illegible] و فرمودند [illegible] کامل

حضور [illegible] کنند و فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بدترین سرقه امت من سرقه در نماز است

آنکه ارکان را تمام نکند و چون کسی در نماز [illegible] دو فرشته [illegible] او [illegible] اگر با خشوع تمام

دعا ها در حق او کرده نماز [illegible] و اگر [illegible] از کثرت [illegible]

و الا [illegible] زنند

فی الفصل الاول از صفة صلوة [illegible]

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس فی ناحیة المسجد فصلی ثم جاء فسلم

علیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم و علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل فقال فی الثانیة او فی التی

بعدها علمنی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء ثم استقبل

القبلة فکبر ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع حتی تستوی قائما

ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها متفق علیه

بتاریخ نوزدهم ماه شعبان سنه

یک هزار هفتاد و چهار [illegible] که همراه [illegible] نماز نخورند فرمودند که برای اجابت

و [illegible] اگر نخورند [illegible] حضرت [illegible] قدس الله [illegible] قبل سوره فاتحه [illegible]

تسمیه نخوانند [illegible] حضرت [illegible] فرمودند که قرائت تسمیه قبل سوره فاتحه

[illegible] سوره [illegible] رسول علیه السلام فرموده [illegible]

چنانچه در زبان مبارک فرموده‌اند که تسمیه در سوره فاتحه موافق مذهب صاحبین و مذهب

حضرت امام اعظم رضی الله عنه نیست قطب الاقطاب معروف فرموده‌اند که این مذهب

ما نیست صاحبین است بهر آنکه حضرت امام اعظم نص صاحبین فرموده‌اند که اخفا نموده شود

مذهب صاحبین داخل مذهب حضرت ابی حنیفه گشته است گویا این حجت بالای مذهب است

[illegible] فی التجنیس [illegible] یسمی ای یقول بسم الله الرحمن الرحیم وذلک فی کل رکعة عند محمد و روی

عن ابی حنیفه رضی الله عنه و هو قول محمد رحمه الله الخلاف فی ما بین الفاتحة والسورة ای لا یسمی بین الفاتحة [illegible]

خلاف المحمد رحمه الله علیه فانه یسمی [illegible] ان [illegible] الصحیح [illegible]

[illegible] الفاتحة والسورة حضرت [illegible] و [illegible] بود [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] طرف صفوف مصلی [illegible] نشستند [illegible] تسمیه [illegible]

و شمال [illegible] و بعضی از [illegible] مناجات فرموده [illegible]

[illegible] سلام [illegible] [illegible]

فی فتوی الحوادر [illegible] بالتسمیه [illegible]

[illegible] التراویح [illegible] ان [illegible] بالدعاء [illegible] بالدعاء فقال [illegible]

[illegible] بالدعاء [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم یقول [illegible] لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت [illegible] ذو الجلال والاکرام [illegible] الخیر و هو علی

کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم

لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر [illegible]

از جوانب الاربعة ان اليوم و الليل بالليل و اذا صلى المغرب يصلي ركعتين بعد المغرب

و تجعل بينهما فاصلا ثم يرجع جميع النوافل على ترتيب الاوقات ست حسن بوده قاضي مجد بوده و معلوم

که در ملفوظ قطبات قطب معمول کرام قوم ست خفته اند بعبارت مرقوم معلوم شود بعد السلام متوجه

صف مقتدیان گشته مناجات فرموده اند و این طریقه مشهوره حضرت شیخ قدس سره بعد از

نماز فجر فریضه متوجه صفوف مصلیان میشوند چنانکه توجه مستقیم قدری بسوی راست که تا بین مشرق

و شمال است می نشیند. توجهی که حضرت ایشان بعد فراغ نماز بطرف شرق میکنند منقول بطریق است که

ناظران نظاره گذشته است که بعضی اگرچه در صورت برو زیادت مرکز قول جهت مستطر المستوی ام توجه

نحو معه که صورت بسته نشود اما در معنی انما تولوا فثم وجه الله متوجه هر طرف است چون در قیام بسوی

مغرب چون در رکوع و سجود است متوجه زمین چون در سجود است تشهد است آنگاه بسوی آسمان

و گاه از سجود بسوی قیام میکنند دال است بر توجه بسوی فوق و در سلام بسوی جنوب و شمال

تا بعد از فصل نظر بخلق از نمازیان برای مناجات متوجه میشوند تا حاجات تمام گردد و قدری میل

جانب نماز است که صورت تمام بسوی خلق ظاهر نشود و توجه الامام توجه المقتدین تمام قرار نه

و تنم نیز متعلق حضرت رسالت پناه صلعم همین بود فی باب الدعا بعد التشهد من

الفصل الاول عن البراء قال كنا اذا صلينا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم احببنا ان

نكون عن يمينه يقبل علينا بوجهه قال فسمعته يقول رب قني عذابك يوم تبعث او تجمع عبادك رواه مسلم

تاریخ سه شنبه هفدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و شیخ حافظ

نور الله سر مشغول بودند که بعد فرض و مغانقه سنت فرموده اند که امروز ... است که هنوز

نموده اند و در ... شما اول وقت خواننده را در حال در ... با مشایخ خود خوانده فرموده اند که

حمد اصلی الله علیه و آله و سلم بعد فراغ الصلوة اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام فحینا ربنا بالسلام

و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام هر چند که این [illegible]

خوانده باید [illegible] که [illegible] خواندن [illegible] و [illegible]

باین [illegible] فی آداب الدعوة فی الفصل الثالث عن [illegible]

الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یرفع یدیه فی الدعاء حتی یری بیاض ابطیه [illegible]

ابن عباس قال المسألة ان ترفع یدیک حذو منکبیک او نحوهما و الاستغفار ان تشیر باصبع

واحدة و الابتهال ان تمد یدیک جمیعا و فی روایة قال و الابتهال هکذا و رفع یدیه

و جعل ظهورهما مما یلی وجهه رواه ابو داود و فی الفصل الثانی عن مالک بن یسار قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم و لا تسألوه بظهورها و فی روایة ابن

عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم و لا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم رواه ابو

داود [illegible] که [illegible] باشد [illegible] امام در دعا [illegible]

[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] علیه السلام این قول را [illegible] دعا خیر [illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] که بعد [illegible] مغرب [illegible] دعا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] نوشته [illegible]

در [illegible] دعا [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] دعا [illegible]

[illegible]

و چنین بخاطر می آید که چون حق تعالی جهت و جا معین ندارد و توجه بنده بی جهت باشد شاید

باید که در توجه بحق در نماز جهتی را مخصوص نگردانند ملکت بیشتر چنانچه توجه نماید خدا یابد و در وقت

توجه بکعبه امام و در رکوع و سجود بکعبه گفت در سلامی که تعلق به شمال برای و جنبه از کعبه

مختلف متوجه میشود و در هر دو آن بسبب استقامت عشق توجه نماید انتهی

مستوفی مادر ابا الیسری که مدت آمده الفت مسلمی گرسنه که بعد از هم خوش بنسق از

سنة دعا و مناجات و دست از حضرت پیر دستگیر فرموده چون از مناجات [illegible] فارغ شد

فرموده منع کلام است که عبارت است از کلام دنیاوی نیست نه دعا و مناجات که از طلبا و اصحاب حضرت

پیر دستگیر قدس الله سره بخاطر میرسد بود که در حین مجبوب بلی نماز مکانات [illegible] نماید طعام

با سالکین در ذکر طعام خوردن روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال اجتمعوا

علی طعامکم یبارک لکم فیه و روی جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم

انه قال احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی و روی عنه علیه السلام انه قال الاکل مع الا

خوان شفاء و روی عنه علیه السلام انه [illegible] [illegible] [illegible]

بر سفره می آوردند حضرت پیر دستگیر ابتدا طعام و اختتام به نمک میفرمودند در ذکر طعام

خوردن و آن ابتدا با ملح و اختم بالملح فان الملح شفاء من سبعین داء و منها الجذام

والبرص و وجع الاضراس [illegible] بالملح [illegible] لما له من فوائد العوائد

پیر دستگیر بعد نماز فجر بعد مناجات و قدری وظایف خوانده فاتحه قطب الاقطاب

حضرت شیخ محی الدین [illegible] در مسیره بلا نام میخواندند و اگر روز عرس بزرگی یا اشنای با

می بود بنام آن بزرگ و آن اشنا میخواندند و اگر خبری از [illegible]

موافق حضرت آیت نه که چه باید شیخ طلبیده باشی نمودند و مثل قطب الاقطاب شیخ [illegible]

روزی حضرت میر دستگیر قدس سره الخطیر از اخوند تحصیل میسر [illegible] که الطف [illegible]

کامل شیخ [illegible] نمود که شغل [illegible] خود در حضرت نمود که [illegible]

که کسی را نماید و از احدی حکایت درس نماید سر و پا گرفت و گفت تو را خواندن [illegible]

ابتدا از این جناب فیض [illegible] حضرت میر دستگیر از دست مبارک خود بستند و بودند [illegible]

تعالی سبب اعتقاد داشتی تو اند گفت حضرت میر دستگیر [illegible] شغل مبارک خود [illegible]

عنایت نمودند [illegible] الوقت خشک [illegible] بر آن حلقه [illegible]

تفنگ در جنگ [illegible] رسیده اند چون حلقه و بکمر گذر نمود [illegible] اثر تفنگ [illegible]

نشد یاران حیران [illegible] حضرت میر دستگیر [illegible] مظهر [illegible] شیخ محمد [illegible]

میر دستگیر را حکایت برای جنگ رفته [illegible] حضرت میر دستگیر [illegible] نمودند که [illegible] خواهد

یافت خواهد شد آخر [illegible] حضرت میر دستگیر وجع البطن و وجع الراس [illegible]

کذا فی فواید الفواد و حضرت میر دستگیر [illegible] صبح [illegible] مناجات و [illegible] و خلایف خوانده [illegible]

قطب الاقطاب حضرت شیخ محمد رشید قدس سره الخطیر [illegible] میخواندند و اگر روز [illegible]

[illegible] حضرت میر دستگیر [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حضرت میر دستگیر رسید [illegible]

آمده اند [illegible] حضرت [illegible] حضرت شیخ [illegible] محمد [illegible]

حضرت میر دستگیر [illegible]

[illegible]

حضرت پیر دستگیر الله اکبر بر زبان آورده داخل مسجد میگشت بمجرد استماع این کلمه بر تمام بدن خشوع از
لرزه می افتاد چون پس کم میگشت چون مکرر این برهان قوی دید از اراده افعال قبیحه نادم گشته
توبه کرد و بد مخلص پیر باشد حضرت پیر دستگیر از بسیار لطف می آوردند و قصه آورده اند قاضی محمد نام
الدین که از مریدان آنحضرت بودند در منزل اتفاق در آن شب آتش بخانه قاضی افتاد و شعله در جستن آمد
آتش باب بیره بلند شد حضرت پیر دستگیر بر حسب خبری خوانده اند خشمناک شده آتش شعله
فرو گشت واقفا و آتش بالکل منطفی شد ملا محمد امین و غیره کثیره حاضر الوقت شعله تجلیم بچشم خود ها
دیده معاینه نموده اند و شیخ فتح محمد ملتوری برای قصد نوکری سردارخان اله اباد در خدمت با
طلب نمود بر زبان مبارک آوردند که راه همان است وی باز مکرر عرض نمود بر زبان مبارک
همین جاری گردیده چون او نفهمید یکی از برادران بزرگ وفا بیگ نام گفت
از مرضی حضرت نوکری شاه عالم است آخر او پیش سردارخان در اله اباد نوکری
رجوع نمود مفید نشد از آنجا برخواسته نوکر شاه عالم گردیده و نیز جناب سید عبد الحی اخوی در بلده
لودیانه بتقریب زیارت جد بزرگوار رفته بود میر سید علاء الدین ساکن آن بلده لب بزرگ کشاده
حضرت شیخ محمد حمید قدس الله سره ملاقی گشتند از این مرتب نقل میفرمودند که نام حضرت پیر دستگیر قدس سره
را بسیار شنیده که درین بلده تشریف آورده بودند روزی مرا طلب نمودند در آن ایام طبیعت من با
حسن بوده چون اندک گرمی بهم میرسید دوران سر میشد که هوش برجایی ماند نوبت برخود
نمیگشت بامتثال امر خدمت رسیدم حکم شد که سر برخاک نموده انداز بدعوض نمودم که طاقت ندارم
فرمودند که انداز بد فرصت خواهد شد حسب امر حاضر الفقر کردم بالکل دوران سر همانجا رفت
رفت ازان روز الی یومنا که زیاده از سالها گردیده است نشد و از حضرت معاینه نمودم

داراست را انشا بنده کرده‌ام روزی در شب سوار در خدمت حضرت سید [illegible] فرموده بودند که شب

شروع خطرم می‌آید حالا که آن شب از خدمت با خود داشتم کاری شوقی افتاده بوده

بوده‌ام عرض نموده‌ام که [illegible] مرشد آنحضرت فرموده که شروع خطرم می‌آید بخلاف آن

عرض نموده‌ام چون [illegible] رسیدیم خواستم که شب [illegible] دادم چون خود [illegible]

و ندادن [illegible] این خبر با حضرت رسید برای [illegible] بدیدم تشریف آورده بودند

که من نگفته بودم که از شب [illegible] شروع [illegible] مشغول نموده‌ام [illegible] حق دانم و خلاف

آن هر زمان [illegible] و در دل [illegible] و خلاف آن [illegible] حضرت پیر دستگیر قدس سره روزی

از روضه متبرکه [illegible] تشریف می‌آوردند [illegible]

[illegible] رفته می‌آمدند در اثنای راه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جامع [illegible] می‌آمدند در خاطر وی [illegible] توفیق [illegible]

پس این بیچاره چه کند [illegible] فرموده بودند [illegible]

روزی حضرت پیر دستگیر قدس سره [illegible] تشریف از [illegible] بیرون می‌آمدند جامع

[illegible] در اثنای راه چنان [illegible] حضرت [illegible]

رفع نمودند [illegible] خوردن [illegible] فاتحه [illegible]

روز خانقاه بودند [illegible] جامع [illegible] در خاطر وی گذشت که اگر [illegible]

خود حضرت پیر دستگیر قدس سره [illegible]

خود تناول فرموده [illegible] حضرت [illegible] تشریف آورده

فوری دارد

خبری کند بدانست و معلوم نمود که اگر چیز علت ال دارند و بد و معالجه بی بود بدینجهت آن قدر که
مهیا نبینند بحضور حضرت ... گشته با و بیش نمود و ... بنوشته با آنحضرت داد و جهت آن قبول
نازیبا و هیئت آمده است انحصار هیبت آن نمود آنحضرت فرمودند مرا یاد ... نبات
و در پارچه مبارک که مشتمل بدن مبارک می‌بود عجب خوشبوی نشانه بمشام رسیدم گشتم
و آب برای گردم از دست مبارک خود و در دست ... الفقه و خوبی آن آب بیخ آب با
بمشام رسید و در اجابت دعوت و صلوة جنازه اکثر پیاده می‌رفتند و در معمولات با
قطب الاقطاب عمل مستمر بود و ناغه نمی‌بود و اگر کسی حرف بی ادبانه بر زبان مبارک می‌آورد
در جواب آن حرف چنان ... و نرم سلوک بود و خاطرشکنی او نمی‌نمودند خاص و عام ملازمت آنحضرت
مشرف می‌شدند خوش و خرم بر می‌گشتند با وجود بلکه دو کس با خود ... ملازم می‌شدند اما از دو
خدمت آنحضرت بودند و از مخلصان و محبان و معتقدان ... دست ... که حسب الحکم
از دیگران زیاده ... نسبت و طریقه نبوی و مشرب مرتضوی و نسبت قطب الاقطاب ام
ملازم حال آنحضرت بود با وجود بلکه با خاطر همه کس می‌نمود اما دقیقه از دقایق ... فوت نمی‌نمود
و ذکر و اوراد و کار ... و صلوة و سلوک ... اکثر مستمر بود و تعلیم با کثر طالبان می‌نمود و ... تمامه
و معموری وقت که ان چیزیست در خارج از طوق بشریت نفس اماره را مایل و مطیعه ... ساخت
و هوای وی نیز چنانچه از ... آنحضرت ... می‌آید ... و مجرب ... ساخته ...
و تمام ... او را و او کار ... بهار ... آنحضرت گشته بود که هرگز بر بدن مبارک ثقل نبود و
... قطب الاقطاب چنان مشغول بود که صورت و مشرب یکسان بوده و ...
نبود و در ... حالات که قطب الاقطاب ... با آنحضرت ... و آنحضرت ... امور ...

قطب الاقطاب در حال خلوه و چه بوده و چه حال اقدام نمیفرموده

شب نماز تهجد بود و اراده چه حضرت پیر دستگیر را حالت استغراق شده بود و مرحوم حاجی جلال میان انگشتند

حضرت پیر یک رکعت و دیگر او اکر ده سلام گفتند بعده حاجی عرض کردند که چهار رکعت شد

فرمودند نماز دو رکعت شد　　بستم ماه ذیحجه سنه یکهزار و دویست و ... تحفه ...

حضرت پیر دستگیر مشغول اشتغال چنان شدند که بعد از یاد هر رکوع کردند و در بعضی جهار ...

حالت شده حاجی جلال یاد و از بلند الله اکبر گفتند از آن حالت باز آمده اعاده فرض کردند

لهذا حضرت اکثر نماز نوافل نشسته ادا می کردند که در قیام حالت طاری میشد و همچنین محمد ولی بودن

در بنگاه حضرت شیخ محمد ارشد را حالت میشد اعنی القدر نگاه یکی وای دیده است که در وی از آن

در خوت و مکث حضور شدند ماحصل کلمه از قطب الاقطاب فی طلب ارشد رشید و نوشته ام شده

مضمون این شعر　　من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی　　تا کس نگوید

ازین تو دیگری من دیگرم　　بشارت یافتند ملا محمد شیخ سالک موضع ... که ... و یک سال ...

در شادی ... پیر ... حضرت پیر محمد ... حضرت پیر دستگیر ... بحضور حضرت پیر دستگیر گفتند ...

کمال سر قطب الاقطاب آمده بود و گفت که از شما چقدر خواهد ... که شما ازین جهان چه گفته ... خواهد گفت ...

قطب الاقطاب گریه بسیار نمودند بعد از آن فرمودند دست ارشد را خود گرفته پیش پروردگار خود

که همین را آورده ام سبحان الله ملاحظه باید نمود که پیر مرشد وی در حق وی چنین فرموده باشد از آن

کمال چه خواهد بود حضرت پیر دستگیر استماع نموده سر زیر نموده استماع نموده سکوت نمودند از آن

معلوم میشود که درست گفتند اگر چنین نمی بود حضرت پیر دستگیر کمالات بسیار نموده اند

که منع نمودند که فرموده اند اما چون تحقیق بود چیزی نگفتند و سکوت نمودند حضرت فضل و کرم قطب ...

در حق حضرت پیر دستگیر کمالان بود و همچنین حضرت پیر دستگیر را هم حق از الطاف قطب الاقطاب

اگر نیاید بود و توجهی تجاوز و تفاوت راه نیافته و در ذکر قطبیت آن قطب الاقطاب مشغول بوده

این را از عبادات دیگر بهتر میدانسته اگر کلام یا مرقوم قطب الاقطاب کسی خلاف نمیشد چه

میان حضرت پیر دستگیر مشغول بوده‌اند میگفتند آنچه قطب الاقطاب مرقوم فرموده‌اند ما آن عمل را

نموده‌ایم و همان را حق میدانسته‌اند روزی حضرت پیر دستگیر وظیفه میخواندند ذکر قطب الاقطاب نشان

آمد و وظیفه را موقوف نموده در ذکر قطب الاقطاب زبان گشودند و فرموده‌اند که درین وظیفه

چنین مقرر بود که تا تمام نشود سخن درمیان نباید گفت اما چون ذکر قطب الاقطاب در میان آمد این را از آن

وظیفه بهتر دانسته در ذکر پیر خود مشغول گشتم و حضرت پیر دستگیر را اخلاق تمام بود و اگر کسی سخن

میگفت هیچ منع نمیفرمودند و در دل هم نمی‌آوردند و اصل فقیری بود و یکی از مریدان حضرت پیر دستگیر

او سخنان نامناسب گفته شد به حضرت پیر دستگیر بسیار میگفت اصلا بخاطر راه نیافت روزی زاد

السالکین تصنیف قطب الاقطاب لوحی تعلیم میفرمودند آن کتاب را از دست خود بکسی او دادند

از آن روز حضرت پیر دستگیر بر آن بسیار ناخوشی فرموده‌اند و سخن نمیفرمودند و فرمودند که ما را سخنی گفته

بود و میگفت چیزی ما در خاطر نمی‌آوردیم اما کتاب پیر ما را چنین نمود تاب آن ندارم ملتفت نشوم

اگر مریدی که هیچ وقت کار نمیگذارد و اندک دردی میخواند اما محبت پیرش در دل

وی بسیار باشد و اعتقاد بخدمت پیر یکبار به از شیخ بود و مریدی دیگر باشد او در اطاعت بسیار باشد شیخ

و اوراد بی اندازه جمع کرده اما در محبت پیرش قصوری باشد میان این هر دو بهتر کدام باشد فرمودند

که محبت و اعتقاد شیخ است و بعد از آن بلفظ مبارک راندند اگر محبت و اعتقاد شیخ باشد وقت او در همه

اوقات اگر مشغول نیست لطف و اعتقاد در دل او اهتمی ندارد و دفع اعتقاد را اثر تمام است

در ابتدای [illegible] حضرت شده الکبری مشغول بوده جای در بادیه [illegible] ارادت [illegible]

[illegible] باده [illegible] روده [illegible] کار [illegible] حصار [illegible] گردی [illegible]

[illegible] بقیه [illegible] اکابر [illegible]

اطلاع بحال وی یافتند [illegible] نام و [illegible] نام القضای [illegible] کردند [illegible]

عابد استغفار حال وی با می خواستند [illegible] و دم [illegible] شیخی [illegible]

نموده دامن شیخ گرفت و عرض کرد تا اظهار حال خود نمی کند دست از دامن [illegible]

به تکلم درآمد و گفت چه می پرسی گفت از [illegible] حقیقت [illegible] نسبت ارادت [illegible]

داری گفت نام من عبدالصادق است و [illegible] شیخ [illegible] در [illegible]

گفتند عنایت کرده شیخ خود را ملاقی [illegible] که [illegible] شرف [illegible]

هم شرف شوم گفت [illegible] قدرت [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] همراه من خواهد [illegible] دیگر [illegible] شد [illegible] دعا [illegible] از [illegible]

نسبت ارادت [illegible] متحیر شده در [illegible] افتاده که در [illegible] مردم [illegible] جواب [illegible]

[illegible] خوابش [illegible] که شیخ [illegible] میگوید که [illegible] دامن [illegible]

مرید وی شو چون از خواب درآمد خورم شد علی الصباح [illegible] شد در راه [illegible] دامنش [illegible]

[illegible] بخاطر [illegible] حکم آن بود که [illegible] اکنون [illegible]

[illegible] گرفت البته [illegible] نخواهند [illegible] شد [illegible] عظیم [illegible]

بران سبقت التزام گرفت [illegible] خدا [illegible] عاقبت کار [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نخواهد [illegible] گفت [illegible] گردد چون

[illegible]

روز جمعه که دو مرد از طرف گنبد و شفا بعد از مهمانی که نشد بدخاطر شیخ لطف از استغناء آن حال ها

منغص شد گفت باقی مدت صحبت آمدن عشرت تا دیگر بود او بعرض رسانید فرموده بوده بودند که پیر خود را

التفات بخواهم و خاطر شیخ الکریم از او عهده وفا بقاء آن بکنند بعهد خود وفا نمایند گفت خوش شد

حاجت جمیع کنیز همراه او روان شدند این عابد متفکر در راه برفت که آیا این جماعه من چه خواهند گفت

که من مرید خار چند شده ام چون نزدیک نهالچه خار رسید ناگاه نظرش افتاد چه بیند

که در نهالچه خار سبز طبق طبق نشسته اند و سبز طبق طبق گسترده اند و بر دکان جمعی

نورانی مجلس ... از سفید نشسته گفت الحمد لله از خلق رسوا نشدم چون نزدیک

رسید بان جماعت گفت که آنکه پیر من نشسته است سر در قدم وی آورد جماعت

همه پا سر در قدم آوردند و تعظیم ... باقی سخن مناسب تصوف گذشت اقوال مقرر بود که

من بر اثنی خواهم دید کسی را که داعیه ارادت من باشد لعبد الصدق که مرید چلهٔ من است از دست

ارادت ... قبول کردند به نور دگر چون صحبت روانه شدند صورت مشغول شدم محبوب تر از

نظر غائب شد و عبد الصدق دامن شیخ گرفت و از احوال خود عرض کرد پیر گفت که این صورت

صادق تو ام خدا تعالی کار تو با نجام رسانید هم محو بود از آن متفکر باش و کاری میکرده باشد

گر چه مشغول نماز باشی و مرید را باید که مجموعه افعال پیر خود را محبوب خود دارد و هیچ فعل او را

ممنوع ندانند ... کل ما یفعله آن محبوب افعال بوسطه حب مرغوب نماید و اگر ناگاه

امری غیر محبوب نماید بحسب اجمال اندازه آن کند خود اندیشه که در این حکمت خواهد بود که از احاطه

علم من بیرون است و در واقع مرا با آن چه کار است و در مجاری فیض نشود و اگر استغفار را

همین معنی گفته اند ... محبت پیر از خلیفه فرزند پیر تعظیم باید بود که این همه اثر حب پیر است

حضرت ... ام ... ملحوظ ... در حضرات ... و حقیقه بر ...

در ... بر ... این التفات ... نمود ... در نقطه ...

آمد ... بزیارت مشایخ حضرت ... الکبرا ... که ... این قوم ...

... باشد ... حضرت ... الکبری ... و ... که ...

... بیش ... الکبر ... القاب ...

... نموده ... نقل شده ...

... و همین ... که ... اگر ...

نماز ... که در محراب ... شد ...

شیخ محمد ... حضرت ... شیخ ...

... موافق ... علامت ...

حضرت ... که ... جابر ...

... موافق این ... بودند اما این ...

با ... شیخ محمد ...

... سیاره افق ... متصل اقترب الناس ... ان ...

گویند ... [illegible] ... اعراب ...

موافق ... و ... شده و فی التفسیر البیضاوی ... آن ...

ان بعثت ... بن کعب ...

... الاسم ... [illegible]

كذا في الكشاف وفي شرح المواقف وفي جواب جلبي الكشاف بأن هذان لساحران على
لغة الموصل الف والالف في التثنية والاسماء الستة في الاحوال كلها لغة لقبائل من العرب
نحو قوله ان اباها و ابا اباها قد بلغا في المجد غايتاها وعلى هذه اللغة قرأ اهل المدينة و
العراق في هذه الموضع وفي شرح المقاصد متعلق بجواب هذا الطعن انه صواب كما بين في العلم
الاعراب انتهى   در لطيفهٔ ششم حضرت قدوة الكبرى بسيار مذكور بود كه مقوله
شيخ عين مقولهٔ حق دانند اگر توجي در مقولهٔ شيخ [illegible] افتد بقصور فهم خود حمل كنند بعيد از صفا و
ادراك بيان سخن بكمال صواب خواهد رسيد نقلست بسيار مذكور بودند كه حضرت مخدومی مذكور بودند
كه حضرت شيخ نظام الحق والدين طاب مثواه وعلا از پير خود حضرت شيخ فريد الحق والدين اجودهنی
بودند بحسب حكم فرموده پير در عوارف آورده بودند و سبق ميكردند ناگاه لفظی [illegible] غلط
می بود هر چند علمای نحوی مبالغه ميكردند بغير اعراب ميشود بدانسان نمی كردند [illegible]
يكی ديگر [illegible] شد كه اعراب اين لفظ غلط است فرمود اگر من اين غلط بدانم پس پير خود را
بنسبت غلط كرده باشم بدانچه ليكن از تحقيق لفظی [illegible] نحوی هر باب معلوم كردند همان لفظ
صواب بود كه حضرت شيخ خوانده اند   گر طالب سالك راه خدا باشد   دم از غلط شيخ
نزند هر از حق باشد انتهى و مدان صادق گفته پيران صادق [illegible] شرح [illegible]
قرآن كرده اند   لطيفهٔ ششم حضرت قدوة الكبرى میفرمودند كه مردی [illegible]
الطائفه [illegible] ذكر كرده كه طريق سلوك و سبيل مقصود [illegible] حضرت سيد
الطائفه میفرمودند اگر طالب صادق [illegible] رسول الله چون طالب صادق بود [illegible]
نشان [illegible] مطلق حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و سلم

من یکی از کمینه خادمان درگاه و کمینه جاروبان بارگاه و لکن الیقین با اعتقاد و تحقیق لقب او [illegible]

الله خلیفه حق شده‌اند اگر [illegible] مقرر بوده‌اند که مرید را باید که مراد خود را عین شیخ بود و مقصود و مطلوب [illegible]

خود شیخ بود چون حق تعالی متجلی بصورت شیخ است زیرا که [illegible] صفت حق تعالی است شیخ

در معنا از حق [illegible] بی وضع تشنگی تشنگان آب کنند [illegible]

کنند حاشا که کند غرض [illegible] لیکن [illegible] پرده [illegible] کنند

چنانکه [illegible] قطب الدین [illegible]

و لازم باید [illegible] فرزند شده [illegible] که خواجه معین الدین [illegible] را فرموده [illegible] الله

رسول الله بگو آن مرید چون اعتقاد [illegible] گفت معین الدین رسول الله حضرت [illegible]

محمد رسول الله است از برای اعتقاد [illegible]

جمیع انبیا و اولیا [illegible] هر که [illegible] شد از صدق خود [illegible] پاک شد از کدورت [illegible]

الصدق [illegible] که [illegible] صدق [illegible]

شیخ [illegible] شیخ [illegible] کلام الله [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] حضرت شیخ شرف الدین فرماید [illegible]

[illegible] او کرده [illegible] دان [illegible]

مظفر بلخی [illegible] شرف الدین [illegible] اگر [illegible]

شرف الدین [illegible] نظام الدین اولیا [illegible] اگر [illegible]

بصورت شیخ [illegible] حضرت شیخ فرید فرموده [illegible]

حق تعالی روی نماید بصورت [illegible] خواجه قطب الدین [illegible] نظر کنم و گرنه [illegible] خود [illegible]

[illegible]

فاهر ترتیب نیکند و گاه انچه در قوم است که صحیح ولی را از پیر خود و پیر خود بهتر بداند و در باب
هدایت ارشاد و نسبت خود را دوست چنانکه از کلام قطب الاقطاب که نوشته ایم باشد این
و دوستان خود در قوم فرموده اند مستفاد میشود عبارت آن در قوم نیکرده چون
بیعت کند و دست بپیر بگیرد که منزله توبه است جمیع امور را که امر و اجازت پیر نباشد
بر خود حرام کند والله اگر بگوید و بداند که پیر دستگیر من مظهر کمالات حق و هدایت این
از جمیع مخلوقات موجوده بزرگتر است انتهی والا نه بعضی اوقات را در خاطر می آید که از پیر
افضل است چه چیزی دیگر است در کسی از پیر محبوب تر خواند بود والله اعلم بالصواب
حضرت مدوّه الکبری بارها حضرت شیخ مطلوب شمس بلخی با ما منظور بودند و غالبا تعین ارواح ایشان بودند و مشغول بودند
چند هزار از این مریدان منظور روی ما و نه گفته است اگر در رنج هستی تو تجلی در جلوه گاه فردوس منظور است از آن
جلوه نکند هرگز نه بیغم فردوس چه کار آید اگر یار نباشد و محبت پیر خود از همه باید
ورزاند چنانکه مولانا ابوبکر نسفی آمده ازو پرسید که تو شیخ خود را دوست ترداری یا امام اعظم را
وی گفت شیخ خود را مولانا و عقیدت شده بود از آن مولانا رنجیده بود آن شخص گفت چون ادب
عقب تو چیزی نگفتم من پنجاه سال در مذهب امام اعظم بودم بر و از فیض با مرشدی بار تربیت دار
و چند روز بیعت ملازمت پیر خود از خود بیرون کردی با آن قدم و در دل تو صحبت تجلی می یابم از آن
جنس که از ان کمال کسی است خود بهتر منزلت در ... و طرایف چاشنی است مولانا پیر خود بود اند
و چند خواجه یسا کرد ایشان مرتبت احتیاج به تماس از بعضی آنها بود حضرت شیخ بلخی مطلوب شمس در دریا طریق نیک
لمسجد النبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیست کرت داد و گرفته چون پیش مخدوم جهانیان شیخ جلال
الدین وا و گرفته بیرون آمد مخدوم جهانیان پرسید که بیعت رسول علیه السلام بود چرا انگرفتی گفت

سیوای بیت شما را دو هیچ وقت روانی نگشتایم انتهی

شیخ شمس الدین از مولانا روم بدین التماس کرد مولانا چو هم خود و بیت گفته و نیشان بود

حضور مولانا شمس الدین فرمود که این خواهم جانا من بیفتا نگفتن بسیاری هیچ و الامر

فرزند سلطان ولد در پیش آورد او فرمود فرزند من بیت اگر فوری فرا بیت بعد از دوری بیکار

بیرون آمد سیر کرده از فهم چون آن آورد مولانا شمس الدین فرمود بنا بیت شیر بیعت مولانا گفت

بیگانه هم از هیچ گویند زیاده جوان است و بیت برانه گرفته و روانه شد بعد از ماه در خلوت تا

پیش و بنا نشسته کسی را زهره نبود در خلوت ایشان در آید

برای صاحب رکن الدین فایده بدان ای برادر مرید چون ایشان تکرار مانده بود پیر چون مطلع صلی الله علیه

واله وسلم باید تا گوید فاطمه سنا صدری الا فرصت صد ای مرا عیش نبود از دل بعد

گوشی و زبان را خبر رفق پیر با عالم بود و هرگز چنین پیر دیده و چنین مرید شنیده نشود و

گویند مرید پیر حقیقی بود می باید اگر حرکات و سکنات تو لقمان پیر است مرید باشی مرا

اگر بلعو و را دوات مرید او خود را کسی ز مرید پیر را خود را از رکاب پیری بهند

تا باز رهانند مذلت ارادت بهند. اجماع است این طایفه را اگر پیری کاری فرماید مرید را که خلاف

دل است اگر مرید حنیف وی خود بکند که اعتقاد پیر چو مرید بود پیر را اگر خلاف میزان بزرگ

بود چون طریقت وی آن رود مرید بعد فرمان خود را به مرید پیر را از بیخ اگر گفت و ظاهر او گفت

در نظر نطق داران حقیقت او گرده گرده حق دان مرا نفس را حز با اعتقاد طبیب همی

راه طبیعت و برای پر ساده که طبیب حکیم کند برای آن دو دواده این دو اده ضمن از دو

بدارد اگر تو را بینش بودی خود با طبیب چه حاجت خود را خود طبیبی کردی اوّل طبیب
چه حاجت بودی اگر چنین حاجت به پیری رانت [illegible] ملک او بعمر درین معلول است و محتاج
بطبیب آدمی بسیار که دیگری را طبیبی کند پس معلوم شد که همه خلق در کار اند و راهی نیست مگر بدو از آنکه
مریدی جست پیر داند که پیری جست خلق بر حسب مجروحی حقیقت عیب کرده اند این را پیری و
مریدی نام کرده اند چه جهالت و ضلالت است و همه هلاک [illegible] هلاک در میان هیچ نخیابد قابل بود

هیچ مدرکان اخیذ بی نکس هیچ مدرکانه اخیذ خس اگر مانی که مرید

افعال پیر را منزّه دیدی عقل بعلم خود پیر نحیدی او را خود مریدی لایق نبودی که پیر خود عاجز دیدی از حمل بودی
که منزّه دیدی حرف او تحفه را یخود که منزّه دیدی عقل یکی با فعل پیر سجده نخود منها اینکه کمال
بس اندکم کمال این نوع ارادت نشده این زر و احل سعادت را گفته اند چو جنید بغداد پیر ابن
یک کاره مرید که اگر کاری فرماید مرید را بخلاف دین مرید خلاف کند بموافقت فرمان پیر

خواب نگفت چو کجا گفت   جو چه او گفت راز مطلق دان   جو چه او کرد کرده حق دان

تا جاهلی و بیگانه با حضرت الهی در گنجینه پیش آید این سخن بر اندازه جو صله او است اگر در حضور
این بیچاره کی رسیده است و در فهم و جواب این طایفه علما
القطب رحمة الله علیه گفته است   به رجی کو پیر را خویشتن گیرد فرو به اسلام باد
اندیشکون سر نی   ای برادر مردان بوده که خود را جز پیر ندارد و الا ارادت ترک اولی است
این بود از جهت بخوم کنند این بیرون آید به مارا از بوت و تر ده [illegible] اگر ده اعرافی او دا
باقی مانده بود با بخومی فنون و خود را جهل او کجای خود در شب تو ده مرید پیران اصحاب انکه

گوینده مرید پیر نیست مانند گفته رسیدست توانند بود

[illegible] می‌بست ایمان و دوستان که حضرت ... خدا ... یاد دارد

اگر پرستیدن ... سپاسکاری و خدا پرستی ... مالوس نیست لوس ... خود خدا تصور کرده ...
... مستدل است ... که خیال ... بر ... منعقد ... خود ... شعر ... نظر ... [illegible]
... مرم راز ... ترجمه ... گمان ... [illegible] ... گفته‌اند ... بنده و ... [illegible]
لالاکوبای ... جاودان او ... و ... گویند کویند ... خاطر می‌آید اشعار ... نموده که ...
کوره اتصال ... فایده ... اتصال باید نمود و ... گرفته ... جواب ...

انکار ... اتصال ... طبیبان است و ... ضلال ... فان ... قرآن ... چون ...
من القرآن ما هو شفاء ... اندازه ... مرض ... علت ... اختلاف ...
تبدیل کرده ... بلا ... کلمات باید ... جمال ... که ... از ان ... کلمه الحکمه ...
فرمان ... اندازه ... گویند ... مقدار علت ... دوا فرمایند ...
کنند ... اعتقاد دارند ... اگر ... مویی چون ... در باطن تو جای مانده بود ...
مرید ... پیر ... گفت که ... در خواب دیدم ... خبری ... گفته‌ام ...
و گفت اگر در بیداری ... در باطن تو جای نمانده بودی در خواب ... که ...
... می‌شود ... بنده ... اگر ... حفظ ...
... کار ... کار است ... این را ...
... اگر ... باید ... باید ...
باید ... ان ... اگر ... موجب ... و ...
... اگر ... کامل ... باید ... علاج ... و اگر ... ناقص ...

صح الطالب

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشاید بعلاج او نمی توان پرداخت و مطلب مرید سبب
از پیر بیعتی همین است که او با پیر او شفاعت مرید گنهکار نماید پس اگر چنین فرماید که باعث کفر و غلو و نار گردد
پس فقرا آن مرید را چگونه خواهند گفت که فرموده پیر نماید و اینکه مرقوم است که اجماع فقرا است که مرید
خلاف دین حسب فرموده پیر نماید از آن مراد پیر کامل و اند که بعلاج توان پرداخت چنانچه طبیب کامل
که مریض بزهر دهد پس علاج رفع آن خواهد بود چنانچه عبارت فواید رکنی مشعر آنست که سوای پیر کامل
هلاکت است و عبارت انیس العاشقین تصنیف حضرت مخدوم شاه حسام الحق مانکپوری قدس سره مصرح است
که پیر کامل باید و الا ضلالت است مشایخ گفته اند تا درویشی صاحب ولایت بر سر او معترض را ند
و قبول نکند او را مرید نگویند کما قال حسن البصری رضی الله عنه المرید لا یکون مریداً ما لم یاخذ الشیخ صاحب ولایت
بالمعترض من اشعار رسم و اگر از شخص صاحب ولایت که خلاف او متفق علیه است مجاز نباشد و عالم باحکام معترض شود
او را احترام است که معترض بر کسی باشد که فضل و اصل کرده انتهی اما موافق لطایف اشرفی و رفیق العارفین ملفوظ
حضرت شیخ حسام الحق مانکپوری قدس سره معلوم میشود که پیر ناقص که سلسله وی تا حضرت علیه السلام منتهی می گردد
بشفاعت مریدان میتوان پرداخت و پیری و مریدی صحیح می شود در لطیفه دوازدهم اما صحیح آنست
که ارادت آوردن و بیعت کردن مشایخ از زمان رسول صلی الله علیه و آله وسلم الی یومنا منقول و متفق آمده است
و اولی آنست که ارادت صوری هم بکسی آرد که رسیده درگاه الهی و برگزیده بارگاه نامتناهی و سلسله او مسلسل
بحلقه نبوت رسیده باشد اگر تخلل در سلسله و اجازت او باشد دست نزند و آنانکه سلسله اجازت ایشان جانب
بایشان هم ارادت آوردن و از دست ایشان شربت توبه چشیدن جایز است اگرچه بسر حد کمال رسیده باشند
حضرت قدوة الکبری مشعر بودند که فایده سلسله صحیح آنست اگر سعادتمند در میانه و استظهار در خور استعداد

دانند خود اعتقاد به پیش خود به پیر نیز بود منتها غایة الی النهایات الفنیه کی بود که باستغاثه او رب

که شخصی او در حین موت عقبی دشوار آمد به روحانیت پیر توجه کرد او از آن نا نمود تا به روحانی شیخ گویند

گردیده که شفیع حال او گشته — در فصل ارادت فرمان شد که مرید کسی شود که او را سلسلهٔ ارادت

عن عن متصل تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مستقیم و صحیح باشد احتیاط باید کرد — فرموده‌اند که

مریدی بود فوت شده در جنازه او حاضر آمدند تا دیر ایستاده بود و در تعجب الحمد لله فرموده و دفن کردند کسی

ای شیخ این چه سر بود فرمودند بر این مرده عذاب نازل شده بود چندانکه دعا کردم قبول نشد بعده پیر من حاضر آمد

دعای ایشان مستجاب شد او را امرزیدند شکر خدای تعالی بجا آورده شد و در محل بر زبان مبارک فرمودند اگر سلسلهٔ مستقیم

اگر دعای یکی مستجاب نشود از آن دیگری مستجاب شود و اگر نعوذ بالله دعای همه قبول نشد آنقدر اجتهاد

نگذارد و دعای حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بی شک و شبهه قبول افتد پس هر حال سلسلهٔ مستقیم باید و فرمودند که

ناقص سلسلهٔ مستقیم و صحیح دارد از رسیدن و حصیدن و رنجانیدن او همه پیران برنجند — بتاریخ

ماه ربیع الاول سنه کهیر از هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر سلسله درست باشد و در آن دروغ داخل

نباشد نقصان متوسل نباشد آن دعوت آن بار که انتهای او به پیغمبر و در دست پیغمبر دست خدا است — الدین

انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و الشیخ فی قومه کالنبی فی امته پس پیر مجاز و متوسل السلسله در حق مرید

نیابت نبوت دارد هر چند وسائط در سلسله زاید قوت سلسله زاید — خواجه

پیری بزرگ بود شب خوابی دید که گویا حق را سجده می کنند و آن که در عقبه خواجه افتاده و ظرف

یافته صد مرید در روم رسیده ترساچه را دید عاشق گشته هر چه او کنانید کرد و خوکان چرانید مریدان

در خانه خواجه فرید الدین عطار ملاقات شد کیفیت گفتند فرمودند شما چرا ایمان دین اختیار نکردید ای

چه اندر گشتیده خواجه با مریدان روان شد پیر را دید از حال گشته و دگرگون شده خواجه زاری و مناجات کرد در خواب دید خواجه عالم را صلی الله علیه وآله وسلم فرمان شد ای فرزند پیر تو بخشیدیم بعد خواجه پیر را از آنجا آورد و در حوض غسل میداد و اندام می مالید و عرض میداشت که بندگی حضرت مخدوم فرموده بود که شیخ را او ازین بود یاد می آمد بجز یک کلمه همه فراموش شده بود و قفل گشاد و توحید روزی شد و دوگانه ادا کرد و هم روان شد در ترسا بچه شنید که شیخ میرود و عقب دوید و گفت ای پیر دل من کجا میروی و ایمان آورد و مسلمان شد شیخ دعا کرد که خدا او را این برآورد و بستان فی الحال بمرد و شیخ روان شد زهی حضرت بی نیازی که برای هدایت ترسا بچه چنین شیخ را گمراه گردانید و باز خرید انتهی

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود … در کمالش هر چه گویم بیش بود

شیخ بود اندر حرم پنجاه سال … با مریدان چارصد صاحب کمال … هر مریدی کان او بود ای عجب … می نیاسود از ریاضت روز و شب

هم عمل هم علم با هم یار داشت … هم عیان هم کشف هم اسرار داشت … قرب پنجه حج بجا آورده بود … عمره عمری بود تا میکرده بود

خود صلوة و صوم بی حد داشت او … هیچ سنت را فرو نگذاشت او … شیخ او در کعبه یاری جسته بود … در ارادت دست کلی شسته بود

بود بس بیننده و بس راهبر … زو نبودی شیخ را آگاه تر … شیخ چون از کعبه سوی شهر … او نبود آن جا که حاضر نگر

چون مرید شیخ باز آمد بجای … بود از شیخش تهی خلوتسرای … باز پرسید از مریدان حال شیخ … باز گفتندش همه احوال شیخ

کز قضا او را چه شاخ آمد ببر … وز قدر او را چه کار آمد بسر … سوی ترسایی بیک موی بست … راه بر ایمان بصد سو بسته است

عشق میبازد کنون با زلف او … خرقه گشتش حرقه و حالش محال … دست کلی باز داشت از طاعت او … خوک بانی می کند این ساعت او

این زمان چون او بسیار دره … در میان زنار و چار کرد … شیخ ما در دین یا کرده شتاب … آتش کفر کیش می تواند تاب

چون مرید این قصه بشنید از شگفت … روی چون زر کرد و زاری درگرفت … با مریدان گفت ای تر دامنان … در وفاداری نه مردان نی زنان

یار کار افتاده باید صد هزار … یار ناید جز چنین روزی بکار … گر شما بودید یار شیخ خویش … یاری او از چه نگرفتید پیش

شرمتان باد آخر این یاری بود / حق‌شناسی و وفاداری بود
چون نهاد آن شیخ بر زنار دست / جمله‌تان زنار می‌بایست بست

از بر شیخ عمدا بایست شد / جمله‌تان ترسا همی بایست شد
این نه یاری و موافق بودن است / کانچه کردید از ... است

هر که یار خویش را یاور شود / یار باید بود اگر کافر شود
روز ناکامی توان دانست یار / خود بود در کامرانی صد هزار

شیخ چون افتاد در کام نهنگ / جمله رو بگریختید از نام و ننگ
عشق را بنیاد بر بدنامی است / هر که زین سر سر کشد از خامی است

چون شنیدند این سخن از محرم خویش / بر نیاوردند یک تن سر ز پیش
مرد گفت اکنون از این خجلت چه سود / کار چون افتاد برخیزیم زود

لازم درگاه حق باشیم ما / در تظلم خاک می‌پاشیم ما
پیرهن پوشیم از کاغذ همه / در رسیم آخر به شیخ خود همه

جمله سوی روم رفتند از عرب / معتکف گشتند پنهان روز و شب
بر در حق هر یکی را صد هزار / گاه زاری گه شفاعت بود کار

همچنان تا چل شبانروز تمام / سر نپیچیدند هیچ از یک مقام
جمله را چل شب نه خور بود و نه خواب / همچو شب چل روز نی نان و نه آب

از تضرع کردن آن قوم پاک / در فلک افتاد جوشی سهمناک
سبزپوشان در فراز و در فرود / جمله پوشیدند از ماتم کبود

آخرالامر آنکه بود او در پیش صف / آمدش تیری دعائی بر هدف
بعد چل شب آن مرید پاکباز / بود اندر خلوت از خود رفته باز

صبحدم بادی درآمد مشکبار / شد جهان کشف بر روی آشکار
مصطفی را دید می‌آمد چو ماه / در بر افکنده دو گیسوی سیاه

سایهٔ حق آفتاب روی او / صد جهان جان وقف یک یک موی او
می‌خرامید و تبسم می‌نمود / هر که می‌دیدش در او گم می‌شود

آن مرید او را چو دید از جای جست / گفت ای نبی الله دستم گیر دست
رهنمای خلق از بهر خدای / شیخ ما گمراه شد راهیش نمای

مصطفی گفت ای به همت بس بلند / رو که شیخت را برون کردم ز بند
همت عالیت کار خویش کرد / دم نزد تا شیخ را در پیش کرد

پس اگر چنین پیر ناقص مرید کامل کلمهٔ کفر بگوید که بگو و اعتقاد بر آن دارد و جان را بر آن اعتقاد بر سر آن که باعث غلو ناکرده اگر بگوید مرید بر بنا شد اگر بگوید غلو و نا نصیب او گردد و در خاطر مرتبهٔ اعتقاد ... چنین می‌آید گرام بحری که کینه که جو عصیان نمود نباید که بر او شفاعت خواهد نمود تا شفیع المذنبین خواهد گشته و اگر کلمهٔ کفر گوید که باعث غلو و نا ...

عرفا می فرمایند که در جواب بگوید که من معنی اصطلاح شما نمی فهمم پس بر مرید چیزی نیست مثلا اگر بلفظ عربی گوید و مرید
معنی آن نداند پس بر مرید چیزی نیست و اصطلاح در میان فقرا است   در لطیفه دیگر حضرت
قدوة الکبری فرمودند که حضرت شیخ نجم الدین کبری مرید خود را نزد شیخ فضل الله مجذوبی فرستادند تا معلوم کند که علت
کدام می باشد چون رفت فرمودند که چیزی نیست مرید گریان شده نزد حضرت شیخ نجم الدین کبری آمده عرض نمود حضرت
بسیار خوش شده فرمودند که معلوم گشت که بر ملت حضرت موسی علیه السلام است چه بود از قوم حضرت موسی
حضرت شیخ رفیع الدین حضرت قدوة الکبری که بر ملت کدام نبی است منکر قلی را نزد حضرت شیخ نجم الدین فرستاد
چون منکر قلی بخدمت حضرت قدوة الکبری رسید فرمودند افتاده است تو در چه کار است منکر قلی بخدمت حضرت قدوة الکبری
وگفته حضرت شیخ نجم الدین را عرض نمود حضرت قدوة الکبری خوش شده فرمودند الحمد لله حق تعالی مرا قدم عیسی
وکار بفعل مسیحی انجامید چنانچه از حضرت قدوة الکبری احیاء اموات و اماتت احیا بوقوع می آمد
پس در حق پیر ناقص که مرید را فرماید بکاری که باعث خلود نار باشد فقرا فرمایند که عمل نکند و همین گوید که من نمی فهمم
اصطلاح حضرت را و اگر مرید عامی و مجذوب و مجنون باشد که حواس خود را در محبت مرباخته پس مجبور است که مجنون و عشاق
تکلیف نرفته پس مجبور است بر سر او لعل قوت جنون [illegible] خواهد و باید چون پیر کامل بر مرید ناقص اجازت داده
ذمه مریدان بر ذمه خود گرفت پس این شفاعت خواهد نمود تا پیر او قبله گردیده چون از بعد تحری بطرف غیر قبله
نماز کند با وجود یک توجه بطرف قبله شرط است بعد نماز خطا معلوم کند و اعاده نماز نکند و بر آن قبله باشد که
در حق وی معتبر گشته در واقع قبله نموده پس این خطا در حق وی صواب گشته پس همچنین مرید که بعد تحری دست بر گرفته
کو که پیر خطا او نموده پس در حق مریدان صواب گشته و باعث مثوبت گردیده که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته
ناطق باین معنی است و قول حضرت شیخ فریدالدین عطار مریدان حضرت شیخ صنعان چرا ایمان خود را [illegible]

که فرمان ورع چه مرید را اختیار باید شود چنانچه لسان غیب حضرت خواجه حافظ شیرازی می فرماید ما مریدان روی بر

چون آریم چون رو بسوی خانهٔ خمار دارد پیر ما پس مرید را اطاعت پیر از جمله واجبات است و باعث دخول

خروج از نیران که نشفاعت مرید نسبت پیر ناقص گشته خواه خود شفاعت کند خواه پیر او لیکن واسطه

یقین قصور اعتقاد باعث هلاکت و خذلان و حرمان است و این راه را عیب است که راه مستقیم است اگر

باعث فتوح می شود و نکته نوشتم اگر مرید بی پیر است و اگر بی پیر مرید شود که از فرموده من لیس له شیخ فشیخه الشیطان

برای نوشتم کلمه جای کس حیث که حرف پس است مخدوم شیخ سعدی شیرازی میفرماید هر که او عاشق

بره روی پیر هرگز نشد از محنتش ولیذیر سعادت بخواهی ارادت بجوی بچوگان ارادت توان برد گوی

هر که دلش سوی ارادت گشت خانه کارش بسعادت گشت هر آن کار می کن باستاد با یقین میدان که

در آمد دانه در راه ارادت اگر می بایدت تخت سعادت هر جا که در ممالک عالم سعادت است تحقیق شد مرا که

خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود هر کرا پیری نباشد پیر او شیطان بود دست پیری در دل مرید

تا شود حاصل ترا نور الیقین عقل و عقیده مرترا دارد فریب که سوی بالا کشند که سوی نشیب هر که در زندان

شیطان افتاده بند او تا ساطعا نتوان گشاد قال المحقق شرف الملة والدین فی مکتوباته خواهی که شود در

پیری طلب ای جوان عاقل خود را بر کاب پیری بند تا باز رهانیدت از این بند تا پیر نیست عادت خویش

و ز منافقی و درویش بس کن ز حدیث عشق بس کن والله یقول الحق و یهدی السبیل کجا می یارای من عاجز

حرمت اگر که بتفصیل احوال حضرت پیر دستگیر قدس سره پردازم اقل قلیل انچه دانسته نگاشته بعد از ان از کنج

انچه تقریبات حضرت پیر دستگیر قدس سره دران مرقوم است مرقوم می نماید که آن هم از جمله ملفوظ حضرت پیر دستگیر

هشتم ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت پیر دستگیر از حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند آنکه میگو

آب آید تیمم به خواست چه وجه دارد که زوال الطهارت بحدث است و حضور آب محدث نیست حضرت میان شیخ محمد ارشد فرمودند
طهارت تیمم حاصل بخلافت است چون اصل که قوی است پیدا شد اثر موثر ضعیف باطل شد فرمودند طهارت حاصل از ضعیف است
از قوی بحدث زائل میشود و باز کتاب بهای حدیث الطیبه از مشکوة فرمودند که چنان معلوم میشود که آن تیمم خوب است
و وضو خوب تر است   از ظاهر عبارت این حدیث در فصل ثانی از تیمم است مستفاد میشود عن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم وان لم یجد الماء عشر سنین فاذا وجد الماء فلیمسه بشره فان ذلک خیر
رواه احمد بعده فرمودند دو کس سفر رفتند آب نیافتند تیمم نماز ادا کردند چون آب یافتند یکی وضو کرده باز ادا کرد و
دیگری بهمان اکتفا نمود بخدمت آن سرور رسیده حضر و حال نماز خود را بیان نمودند آن سرور یکی را فرمودند نماز تو درست
سنت ادا شد و دیگری را مرتین ثواب تکرار حاصل شد در فصل ثانی در باب تیمم است این حدیث عن ابی سعید الخدری قال
خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوة ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا فصلیا ثم وجدا الماء فی الوقت فاعاد احدهما
الصلوة بوضوء ولم یعد الآخر ثم اتیا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فذکرا ذلک فقال للذی لم یعد اصبت السنة واجزأتک صلوتک
وقال للذی توضأ واعاد لک الاجر مرتین رواه ابوداؤد و باز فرمودند اگر وضو باشد در وقت نماز تجدید وضو کرده نماز بکنید

نماز خوبتر است

حضرت شیخ محمد ارشد سوال فرمودند که عجب است که با بدن العاقل با تنوین میخوانند فقیر گفت که در کتب شروح التنوین را
اصلا متعرض نشده اند اگر می بود البته شارحان متعرض میشدند معلوم شد که نیست آخر حضرت مخدوم فرمودند منقول است
خود در عبارت شرح لباب و شرح مفصل باید دید شاید تنوین باشد و ظاهرا برای این می آرند که صورت مرفوع بشود
با وجه مرفوعیت العاقل که تابع اوست باعتبار لفظ ظاهر نشود   در تاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی سنه [illegible]
بعد نماز عصر در میان وظیفه حکم شد که میان محمد ارشد را طلب نمایند بعد فراغ وظیفه توجه نموده منافع معانیات را در بازار

عنایت فرموده‌اند از آنجا آنچه یاد دارند در حیز قلم آورده حکایت کردند که چیزی از صوت و حروف هم ...

گفته شد که فرموده‌اند که پس آنکس که زید قائم شنید اگر منکر شود و سوگند خورد که من از زید ...

درست باشد گفته شد که در تعارف مجاز غالب است که چون لفظ دال را محققا شنید مدلولش را مجاز گویند ...

که قائم شود گر تحقیق آنست که چنانچه محسوسات را مراتب در لطافت و کثافت است حواس نیز معنی زید قائم ...

در لطافت تمام است که احتمال چندین عبارت دارد چون به تقید و تعبیر عبارت مخصوص یافت پس کثیف شد ...

احتمال ندارد پس مرتبه سازد که در عین کثافت است حرف و صوت را درک کند مرتبه دیگر که بالاتر است معنی مخصوص ...

خاص ادراک کند مرتبه بالاترش معنی لطیف عاری از قید لفظ خاص را علی هذا القیاس فقس حواس الباقیه واگر گوئی ...

حواس در مرتبه لطافت ادراک معنی لطیف کند تعطیل عقل لازم آید جواب آنکه حواس هر چند که مدرک لطیف ...

اما جزئیات را درک کنند و عقل مدرک کلیات بعد از آن مذکور می‌شد فرمودند ان الله تعالی یحب الصائمین از ...

در مخلوق مرتبه عبودیت و ربوبیت و بسیار کرد جانب ضعیف مناسب عبودیت پس الله تعالی جانب ...

دوست دارد و عبد مرتبه خود را لهذا اگر میلان بنده بطرف چپ می‌شود و توجه او بهمین جانب میکرد و عرض کرده شد

چنانچه دل آنکس هم بطرف چپ است عنایت کردند که دل بهر طرف باشد لیکن بشکل صنوبری خود بطرف چپ نهاده

که حضرت یقین و بسیار فهمیده نمی‌شود که نسبت اگر نسبت خود است چگونه شود که یقین بسیار ...

بلکه داخل او و این نسبت خود غیریت درکار است و اگر نسبت دیگر است این هم چگونه درست شود گاهی ...

و گاهی بسیار کسی عنایت شیخ که یقین را نسبت وحدت و چنین است که ایشان را واحد کثرت گویند و این ...

مردمان منسوب‌اند که باعتبار مجموعه واحد و باعتبار اجزای کثیر است همین طور است و لیکن معنی غیر این است بلکه ...

که ایشان را در هر اعضا تمام و کمال است و در جمیع هم الحکم و کات لله اگر دست کار می‌کند می‌گویند که زید ...

واگر

و اگر چشم می‌بیند نمی‌گویند که زید دیده و حال آنکه دارنده و بیننده بجز چشم و دست دیگر نیست پس بدین بسیار
زیست و چه می‌گویند که انسان تمام و کمال و رو درست و اعضا و اعضاء هم علی هذا القیاس و اگر نیک بنگری بسیار
خوش گفت شیخ حمید الدین که در شرح عقاید نقل کرده می‌گوید ید زید نه عین زید است نه غیر زید است چون مردمان
نمی‌فهمند تحصیل میکنند حقیقت این است که اگر گوید کسی که ید عین زید است چگونه گوید که زید خود در اعضاء است و دست
باقی نیست اگر گوید که غیر است چگونه راست آید وقتی که دست زید چیزی بر دارد و می‌گویند که زید بر داشت و نمی‌گویند
که دست زید چنین کرد پس وقتیکه زید از دست کاری کند یا از چشم می‌بیند تمام زید در دست و چشم می‌باید و خود
در سایر اعضا هم کامل است چنانچه در حدیث است که ان الله ینزل الی السماء الدنیا یعنی خدا نازل میشود بسوی آسمان دنیا
خدا چون همه جا است و هو معکم اینما کنتم چه معنی دارد که نزول میکند معنی این است باعتبار صفة العلی که دلالت می
نزول میکند با وجودی که همه جا است برای همین خدای متکبر می‌گویند که دلالت می‌کند بتکلیف با وجودیکه تنزل کرده
و آنچه می‌گویند که صفات نه عین ذات است نه غیر ذات است مثلا سمع اگر بگوییم عین ذات است باید سمیع باعتبار همین قوه
بصیر هم باشد و حال آنکه چنان نیست و اگر بگوییم غیر است این هم نیست که سوای ذات چیزی دیگر نیست همان است که قوه
سمع گرفته بعد از آن عنایت شد که بکمر بند فقیر در نشو نما بود در خاطر گذشت که آنچه در حدیث است القرآن ظهر و بطن
و للقرآن سبعة ابطن موافق عقل هم درست می‌شود و صدق رسول الله صلی الله و آله وسلم می‌باید که قرآن صفت
حقیقت این است که کلام تا که در مرتبه عرش بوده مرتبه وحدت داشت بعد چون ده بسوی او اخر و نو
چون از کرسی فرود آمد تقسیم شد اگرچه چنانچه در حدیث است که خدای تعالی دو قدم را خود از کرسی اول کرده یعنی
از هما تجا بظهور آمده بعد از فرود آمدن از کرسی هفت افلاک که در عالم باطن است گذشته در مراتب عناصر که ظاهر
افلاک چون شفاف است محسوس نمیشود و بنا بر آن داخل باطن گشته چون عناصر چهار اند ظهر قرآن هم چهار

یکم لغت دوم صرف سیم نحو چهارم معنی بعد از آن هر قدر که معانی دیگر فهمیده می‌شود و حمل البطن …

در هر مرتبه که علو دارد در احاطه نیست مرتبه ما نازل … قدری که آب محیط است خاک نیست و قدری که هوا …

آب نه و قدری که آتش محیط است هوا نه و قدری که فلک اول محیط است آتش نه و علی هذا القیاس فلک ثانی و ثالث

الی السابع زیرا که محیط عالی با نازل را هم محیط است و ذات محیط را هم پس شخصی که وصول او با افلاک است …

درک می‌تواند کرد و کسی که به افلاک ثانی رسیده مرتبه فلک ثالث را نداند و … ادراک معنی … و لغت

و برخی را از لغت به صرف و گروهی را تا به نحو و قومی را تا معانی و جماعه را … تا بالا تا بطن هفتم …

فرمان شد که حضرت شیخ در تصنیف می‌نویسند که عقل دو قسم است یکی فطری است دوم خلقی عقل فطری همان عقل است

ای کسی … پیدا شده آن عقل موقوف بر بلوغ نیست دیگر انسان را هم می‌شود و سایر حیوانات را بعضی …

فرموده کل مولود یولد علی فطرة الاسلام اشاره به عقل فطری است و عقل خلقی از اغذیه حاصل می‌شود که موقوف بر بلوغ

و تعلق این عقل با اجسام است حکما مقید شده عقل فطری را نوشته اند بنا بر آن درک ایشان به سوی اجسام …

فرمان شد می‌گویند حکما که تمام ماهیت زید انسان است و کلی من حیث هو هو زید موجود است و باز می‌گویند که کلی …

موجود نیست تعجب است و علی هذا القیاس به تقریبی حضرت شیخ محمد ارشاد فرمودند که عالم تمام جواهر است …

که عالم اعراض است بعد از آن حضرت محمد … عظمه الله تعالی هم عنایت فرمودند که … عالم جواهر اعراض …

فرموده می‌باید که جواهر باشند که سوای ذات حق چیزی نیست و ذات او خود جوهر است فرمان شد که بعضی ماسوی

اعراض است حضرت شیخ محمد ارشاد فرمودند که ماسوی الله که این ذره انعکاس کرده که باعتبار ذات …

از ماسوی الله است ما سوی الذات … با این حیثیت که همراه است جواهر هم … بعد …

این ذره برخواست و رخصت شد چون پای‌بوس شد از زبان مبارک عنایت شد که … دریافتی …

نا به وی کف و شستن قال الطاهر و اثبات بسیار خیر تا معلوم می شود و در بیداری و در خواب ... ریف وقت در کار معلوم

اگر خیر معلوم می شود در بیداری و هم در خواب نیز   در تاریخ هشتم ماه ذی حجه سنه یکهزار و پنجاه و دو در روز

حضرت پیر دستگیر حضرت جمال الحق مصطفی قدس سره بود با همه فرزندان و همه عزیزان طعام و ترک تناول می کردند که آن

کس در مجلس که مدت شوربا ندان نداده و را باید که رعایت یمین جو کند اگر رعایت یمین اهل مجلس هم کند جا دارد

دو کس مقصود ما این کار شوند تا رعایت یمین بجا آید حضرت مخدومی عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد گفتند در هر جا تعیین

و درک سلاطان از بدن بیت چرا بطرف چپ نیست فرمودند در این نکته است که گویند چون آن ساکت شوند خود فرشتو

با موجود یمین باشید   در تاریخ دوم شهر شعبان سنه یکهزار و پنجاه و دو از حضرت شیخ محمد ارشد در کفارت یمین

و اطعام عشره مساکین عوض روزه فرمودند که حسنی ما حسنی ... پیدا نباید ... که سبب کفارت ... فرجات

استحقاق عقاب شود بعفو و کفارت ازان خلاص یابد و در ان ترک تعظیم الهی باشد پس در اطعام که اطاعت

استطاعت قلم بطعمی امان تعظیم باشد و تحسین در صیام که الصوم لی و انا اجزی به و اعتبار عدد عشر تا آنکه

عدد جمع باشد و سه تا آنکه در سه مرتبه وجود خود از عالم اجسام و برزخ و ارواح خالی شده   بتاریخ دوازدهم

سنه مذکوره حضرت مخدومی عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد وجه جواز حج وارث از مورث با عدم جواز قضا صیام و صلوة

پرسیدند حضرت پیر دستگیر فرمودند که در اول بر وارث حرج نباشد از آنکه باسانی می تواند که تمام عمر یکی از خود ادا

دیگری از مورث قضا نماید بخلاف صوم و صلوة که از تعدد و کثرت آن با لزام اداء قضا در حرج افتند پس مجتهدان دفعا للحرج

حکم بجواز نکردند و فرمودند که صدر درا استخاره ضیافت کردند و ط قبول کرده شد که در مجلس حضور فقیر سرود و نخواند

و قوالی نگویند و چند ساعت نشسته بخانه آمده نماز ادا نماید باز فرمودند مؤمن را باید که بخوف ابتلاء بلا تضرع نماید

به رحم رحیم مطلق در امن باشد اما باید که صابر باشند   بتاریخ سیزدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و پنجاه و دو

حضرت شیخ محمد ارشاد کردند که حدث در اثنای وضو مانع اعتبار غسل اعضا شود یا نه فرمودند که ناقض وضوست

مانع اعتبار را نا القول انست که از سر گیرد باز مخدومی گفتند که غذا را اول زکوة خوردن کرامت حرام است فرمودند

اهلاک من فقیرست حرام باشد زیرا که نفس تحمل کرامت نمی تواند ساخت فرمودند صوم وصال را بعضی

نهی کرده و خود داشته فی الفصل الاول از باب الصوم عن ابی هریرة رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم

عن الوصال فی الصوم فقال رجل انک تواصل یا رسول الله قال وایکم مثلی انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی

شیخ اکبر می فرمایند روزه طی که گرفتیم مرا خدای تعالی طعامی خورانید که وقت صبح از بوی آن طعام معطر مجلس شد

برسید چون صاحب حال بود که کیفیت با او گفتیم وا دیگران از این است که رسول خدا یسقینی و یطعمنی گفت

بیان نظر بود که اهل اسباب سیری و سیرابی منحصر در خوردنی و آشامیدنی عادی می دانند و بس و خاص

بقدرت کامله و عقل شامله دارند منحصر نمی دانند و بغضب خود و زنگی و نفسی را نفی و شاکر شدند باز فرمودند

در فوت عیال بهترست از ساختن حوض و چاه و غیره اسباب رعایت حال که اول فرض است و دوم تبرع

و باز فرمودند که دل آدمی میان نفس و روح او باشد و هر که غالب شود تابع و محکوم خود گرداند آواز

فرمودند کسی خبر آرد اول میان ظهوری آمده ند که قوال میرود بعده میان ماهر و فرمودند اعتبار سابقان راست

قال الله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون مخدومی عرفان دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشاد کردند

چون شنیده شد که در بنارس جزیه می گیرند فرمودند که این چه نوره است ضعف شکوه مسلم یعنی ضعف رسیده

جزیه نباشد فرمودند آنچه مدل الاول ذمه از هند و گیرند و بدان او را ذمی گویند و آن در سالی از ظاهر الصباحیه

بوزن ... از فقیر معتقل دوازده و از متوسط بیست و چهار طلب کنند و ذمی بدست خود نهاده ...

دست خود را بالا نکند و عامل دوش او را جنبانیده گوید اعطی الجزیه یا عدو الله تاریخ ششم ماه رمضان

سنه یکهزار و هشتاد و پنج مخدومی حضرت میان محمد ارشد پرسیدند که در بازیدن العاقل باقی فقه چه باشد فرمودند که از شیخ

موهبت و نصب حقیقی پس این را متابعت صورت منسوخه کافی باشد باز فرمودند که روز شنبه چرا تعطیل از درس

فرمودند بمصیبت وفات امام اعظم رضی الله عنه و در روز جمعه بعد و فرصت عبادت و شنبه روز ترتیب اسباب غسل و

از غسل ثیاب که متعلقان بار چه بدست خود می شستند و غسل و حکم وصول مسجد و در ماه رمضان بکثرت تلاوت و

عبادت شب و روز حتی که در ماه رمضان قدمارا شبیه فرصت فطار میسر نمی آید از همه ماه شعبان افطار میکردند و در وقت

این همه باقی نمی شود فرمودند در روز بعد نماز مغرب و آل و غیره خورده شد اما بصورت رخصت بود که در خلال اینها محو

باز عرض نمودند که درین زمانه در میان مخالطان میان پیرزن سعید اما بسبب میان شیخ فیض الله هیچ کم میسر

دیگر را تجویز نمی فرمایند و ایشان منتظر باشند فرمودند خوب میکنند که استاد و ناحکی کتاب بدگرفت سل سوداوی را ازین

این شدن آن شد بتاریخ چهارم ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد و پنج تقریب نسبت پسران حضرت شیخ محمد ارشد بود

از دو خانوادگی و دنیادار و دوم خانواده عالی در نسب و حسب صاحب اعتبار فرمودند که نزد یک فقیر دنیا بحصل اعتبار است

و عنایت خانواده عالی اگرچه فقیر اند موافق الفقر فخری احسن و اولی است بتاریخ بستم ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و پنج

ذکر ادویه و غیره بود فرمودند که چون حضرت آدم از بهشت بزمین رسیدند تخم هر چیز بدست داشتند چون

واکردند شیطان دست خود بر دست آدم نهاد از تخمها تاثیر نفع کم شد شیخ معین الدین پرسیدند که تخمی از دست

شیطان سلامت مانده مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که شاید حبة السودا رسیده شد

از کجا رسیده فرمودند از آنکه او وارد شده که حبة السودا دواء لکل داء بچهارم ماه جمادی الاولی

سنه یکهزار و هشتاد و یک الماس و چشم زیاده شد مرقوم پرسیدند که از چه شد فرمودند فقیر معتقد قول اطبا نیست

که میگویند از سردی هوا یا گرمی دوا است مسبب الاسباب خداست هر چیز را بهر کیفیت که خواهد بکند و هر کیفیت هر تاثیر

خوانده شد از عرض آنحضرت شد و می عرفان و دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشد جیو می کردند حاجی جلال گفت

و تحریمه ایشان یکی کنند انتظار اتمام اقامت نیفرمایند از بس تاکید در تحریمه فوت می شود فرمودند فقیر هم

نگویند بعد از شدن اقامت تحریمه می گویند و قبل آن انی وجهت وجهی الآیه خوانند   تاریخ ماه مذکور

عرفان و دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشد بودند حضرت فرمودند که حاجی جلال نیکو و تعجیل تحریمه می کنند

اقامت انی وجهت وجهی خوانده تحریمه گویند ایشان از ادب جواب گفتن متوجه شد این حقیر گفتند که حاجی گویند

مطابق روایت فقه هست برای صادق گردانیدن قول مؤذن قد قامت الصلوة هست عرض کرده که من

که فعل حضرت ایشان مثال از وجهی خواهد بود   غره ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و یکصد و بیست فرمودند که

که آب خوردن و دیدن این حقیر حاضر بود فرمودند که عرق بید مشک داخل کنید که خوشبو کند مخدوم عرفان دستگاهی حضرت

محمد ارشد فرمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم طیب بسیار دوست میداشت از آن رسالة محبوبات دنیوی شده

که حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة شیخ بخاری معنی قرة عینی فی الصلوة پرسید

فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خستگی چشم کنایت از راحت در نماز می شد چنانچه در وقت نماز اشاره

اکثر وقتی فرمودند ارحنا یا بلال یعنی اذان بگو از نماز راحت یابیم محمد محفوظ برضای برسر کرده نماز می کردند فرمودند

فرود کرده نماز کنید انتهی   در ذکر این حدیث و چه نقد هم از زبان فیض ترجمان حضرت پیر دستگیر شنیده

رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین بودند نفع عام را مقدم فرمودند طیب را بر عطر و جهت آنکه بسیار

دیگر یکبوی از آن برسد نفع هست و در نساء هم نفع عام هست قرة عینی فی الصلوة که خاصه آنحضرت

بیستم ماه مذکور سنه مسطوره بخشی به میر سید امان الله که با پوشش پوشیده در صحن جامع ایستاده بودند

در خدمت حضرت پیر دستگیر رسیدند بخشی شکایت از میران کردند میران گفتند شما را اعتراض بر سید صاحب

معلوم باید کرد صحن را داخل مسجد کرده باشند چ ازان بار فرموده تاکید نمایند که صاف دارند یا شخص نفیند که منع

بوسیده آمدن کنند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند هرگاه که احتمال است که داخل مسجد باشد بقصد و قول ترک

و تلبیس توهست مسجد که عصیان هست لازم باشد و اگر صحیح حلال نباشد پس باید که در تصفیه و احتیاط کوشند انتهی

از پیر دستگیر خود شنیدند که پاپوش برآورده در صحن مسجد داخل میشدند گو زمین نجس یا آلوده گشت ازان بیان پاپوش

داخل مسجد و هم بیت ... ماه مرتبه میان شیخ جیارنی گفتند که حضرت حق تعالی حیا نموده فرمایند که بی صاف شود در روز

کنند که فرصت دارد حضرت میان فرمودند که والا بود مجذوب بود خاموش نشستند و گرد آلوده می باشد وقت اذان

مردمان سگ کشیدند که گناه بدان اگر دانسته نشوند می گفت که او فرصت که نشوید وقت عصر برای نموده حضرت مخدومی شیخ

کلام مجید را بجانب حاجی جلال فرستادند حضرت پیر دستگیر فرمودند که در فرستادن مصحف خوب که بخاطر آمد

که در اعتبار سفر و اقامت معتبر حال بزرگواران و مقتدای جماعه باشند و مقتدای ما کلام الله است

سنه کیفر از اعتقاد و جهت در جواب شیخ فیضی نوشتند از فقیر کاری بر نیاید مگر اگر چندی را تعلیم کنند شاید درین جا

عالم العمل بود که سخاوت این فقیر بود و علاوه آن ملاحظه تصدیعه صاحب خانه بار خاطر می شود و انجا جهت فقیر جا بوده

ذبح می کنند و خویش و قبایل را جمع نموده اسراف در ضیافت مینمایند این همه امر مرضی این فقیر نیست و غیره را انجا

به آب چاه میسر می آید که از طهارت آن خاطر جمع نمیشود و نمازها اعاده کرده می شود خصوصا چاه های سرای که بشهیار

آید خود را در احتیاط می اندازند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که در دیهات جهت رفع حرج عمل حرج برفتوی

حضرت امام شافعی کنند فرمودند باید که جهت رفع حرج در باره حالی که در و نجس باشد بطهارت حکم کنند ازان عوض کردند

دفع حرج نماوان گرفتن نعمت آب از نجس کننده باشد فرمودند این مسئله دیت که دفع حرج نماوان کنند مثلا آب چاه

که نجس در و افتاده این است که بعضی هر دو را نجس گویند و بعضی هر دو را طاهر بحال خود دارند خوب نمی شود این محض

مثل سبت که آب پاکی را وی پاک حدیث شده ورده را صاحب مصابیح می نویسد که روایت آن اصلی ندارد

عدم سرایت نجاست داده که با وجود حجاب نیست نه که با عدم حجاب   بتاریخ بیستم ماه ذی حجه سنه

مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که در قلعه رفته بودم معتقد خان دعا کرده اند و معنی تمکین و تلوین

گفته شد که تمکین در تلوین که حصول اول در ثانی تمکین نیست حضرت پیردستگیر فرمودند اینچنین نیست میان شیخ نور الدین

تمکین بعد تلوین باشند   التلوین تنقل العبد فی احواله وهو عند الاکثرین مقام ناقص وعند طائفة الکمال

وحال العبد فیه حال قوله تعالی کل یوم هو فی شأن التمکن عندنا هو التمکن فی التلوین

در باب اصطلاحات تصوف مذهب شیخ اکبر آن است که هر چند در تلوین ملاحظه کثرت و انتقال است اما فرق بعد الجمع

رجوع بعد الفناست مرتبه شیوخ کمل است و بنابر مذهب دیگران التلوین العرض والطلب المقام الاستقامة والتمکین

فی الرسوخ والاستقامة انتهی   که جامع آن قاضی محمد مودود غفرله در تاریخ بیست و هفتم جمادی الاولی

سنه یکهزار و هشتاد و چهار مسطور است رسیده شد که چون صاحب حال تلوین و تغیر دارد و او را ترقی از حال است اما صاحب مقام

که از تلوین خارج است او را باید که ترقی نباشد حضرت پیردستگیر فرمودند ترقی منافی مقام نیست از آنکه مقام باقی باشد

و بر آن چیزی مرتب شود و صاحب حال ممنوع می شود گاه در خنده و گاه در گریه صاحب مقام آن است که جامع خنده و گریه

در یک آن باشد   شانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد

پرسیدند که بر دوش حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دو چشم بود که با آنها حال جماعت عقب می دیدند فرمودند

تمام جسم آنحضرت چشم بود و آثار شیرین از جای آمده بود وقت افطار شکسته قسمت کردند فرمودند افطار از میوه

میان برخوردار گردن کج کرده نشسته بودند فرمودند تغیر خلف الطبی لی پاد لی است عضوی که راست مخلوق شده کج

هفدهم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت پیردستگیر فرمودند که چون میان محمد ارشد جانید وجد و نگهد

هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند یک سجده و دیگر ارکان دو دو یکی است
تکبیر که در قیام بود به کمال تواضع سجود شد شیخ محی الدین گفتند بخاطر فقیر میرسد که به اول اشارت است که خاک آدم
انسان است و دوم ایمای آنکه قرارگاه همان است باز حضرت پیر دستگیر فرمودند بعد رکوع تکبیر دو را از آن گویند تسبیح
خطاب الهی وانند و بعد از آن مقام مخاطبه و حضور است در مناسک الحمد گویند و از تکبیر ابای جبلت ساکت مانده چون
رکوع مدرج میان قیام و سجود و بعد از آن قیام مسنون شد تا به انتقال آن عجز و تواضع آید و بوجود در سجود پایها را
ایستاده دارند تا شرکت سایر اعضا در سجود از مصلحت خلیفت خود که قیامت تام خالی نماند چون ابتدای سجود اول سر بر دارد
دستها نیز بر زانو نهاده سجده دوم کنند تا از دستها هم دو سجده بر وجه اتم آید لهذا از زانوی فرو نهند تا اثر
بقیه باز نمانند و شبیه به سجده نشود و باز فرمودند چون سبحانه تعالی بنده را بعطای نعمت حیات و کرامت مظهریت صفات
مکرم و از حضیض ... ارا ماست کشیده خود به دست خویش که او را با چنین کرامت می کند از شناسائی این است با حق ... و از
که مظهر انعامات الهی است می شود   که جامع آن فاضلی شیخ غلام محی الدین عرف شیخ گو
ساکن مصطفی آباد عرف جهدادی در تاریخ بیستم محرم الحرام سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند
که شیخ اکبر رضی الله عنه وجه دو سجده فرموده که هرگاه انسان مظهر کل است و هم جزو لیکن برای کلیت دو
برای جزویت ذات خویش کند و در خاطر فقیر میرسد که چون قیام هیئت تکبیر تمام است و در رکوع که نشیه آن الا لیق انسانیت
هرگاه در نوع قیام مکسوع تکبیر و عظمت بنابر آن سجده حکم کنند که لایق ذات این است که با خاک برابر باشی لیکن
برای تمام قیام و یک برای نیم قیام که رکوع باشد لهذا میان هر دو فصل از جلسه واقع شده تا دلالت کند که یک برای
قیام است و یک برای رکوع لهذا سجده قیام از قیام تام و سجده رکوع از قعود که قیام نصف خود است
پنجم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و نه مخدومی کمالات پناهی عرفان و آگاهی میان شیخ محمد ارشد عرض کردند در خواندن

اهدنا الصراط المستقیم که کلام الهی است و مسالت از ذات واجب غیر مقتضای حیثیت مقام این مطلع

خود مخاطب باخویش گفتگو دارم   تاریخ پنجم ماه [illegible] سنه یکهزار [illegible] و پنج حضرت عرفان پناهی میان [illegible]

فرمودند که ظرفی پر آب باشد و در آن جا کسی کنند آب ریخته نگردد و چون شکسته شود و مظروف مساوی [illegible]

در کثیف در آید و از آن مقدار زیاده نیز در آید پرسیده شد وقت ظهر شد میان [illegible] محمد گفته شد فرمودند [illegible]

از سمت الراس طرف یکی فرمودند اگر متوجه مغرب شده ملاحظه آفتاب کنند کجی کرده از سمت الراس ملحوظ نشود و باید [illegible]

ملاحظه نماید که این کجی محل نشود   بیست و ششم ماه شعبان سنه یکهزار و صد و بیست [illegible] کوره آمدن اعتقاد خان [illegible]

مرزا همین یار بود حضرت پیر دستگیر فرمودند که چون خبر او خواهم یافت که متوجه از شما رسید این طرف گشت [illegible]

دهم ماه مذکور اعتقاد خان آمد و ذکر تسویه میان مفید و مستفید در وجود بود و که شیخ محب الله الله آبادی در رساله

ثبت کرده اند در میان آورد حضرت فرمودند ای عزیز چیزی را که می نویسد فقیر معتقد آن نیست [illegible] پرسید [illegible]

هر چند حضرت موسی نرسیده باشند چرا حضرت موسی را رویت نشده و انبیا را می شود فرمودند تا دیده مقید به [illegible]

عنصری است تاب دیدار ندارد چون روح مجرد از بدن و تعلق بان شود در برزخ موعود دیدار باید اما اهل بصیرت

بنوعی ادراک می شود که بعضی تعبیر برویت کرده اند باز عرض کرد که شیخ مالک البسیط می گویند بچه معنی فرمودند من [illegible]

دیده ام اما این قدر دانم که ما سوی الله مرکب است باز گفت فتوحات [illegible] فرمودند حقیقت محمدی و محی عرفان [illegible]

از حجره جلدهای فتوحات آوردند میان [illegible] میان عبدالحکیم حاضر بودند بنابر تفحص شود [illegible] حضرت فرمودند

این سخن بلمعت انجنس چیزها از فتوحات بر می آید کشف الحال بر می آید ان شاء الله تعالی برآورده می فرستیم فرمودند

باز فرمودند اگر شیخ هم نوشته باشند باصطلاح خود گفته باشند نه باصطلاح ما سد حکما و غیره ملاحظه اکثر اعتقاد و [illegible]

آنحضرت می نهاد و بر چهره خود می مالید چون رخصت شده رفت حضرت فرمودند عجب آدمی است تمام خفیف خودی

و ذکر کردند که من از ده سالگی شیعه بر مذهب آبا و اجداد خود بودم باز سنی شدم الحال هم در مذهب امام حضرت آیة

محمد جمیل که در آن مجلس حاضر بودند می فرمودند که مطلب اعتقاد خان بدعت میان شیخ محب الله بود وی گفت که می گویند حضرت

که در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظهور یافته بود ما هم ظاهر گشته تحصیل مقدمات در فن شیخ و کلف و اعتقاد قطب

می رسید قطب الاقطاب میفرمودند که آنچه موافق شرع است حق و خلاف آن باطل است چون می برخواست همراه آمد

تنها آنحضرت در خانقاه ماندند من چند قدم رفته باز مانده معروض ساختم در حق میان شیخ محب الله چه می گفت فرمودند

کجا استعداد فهمیدن کلام میان شیخ محب الله است وی نویسند که بعضی چنین اند که چند صدیقان باز زندیق گویند او را و واقع

صدیق اند مثل ملا محمود و ملا رکن الدین و غیره علما ایشان را زندیق میگویند فی الباب الخامس السعید الیمانی

قال الجنید سید هذه الطائفه لا یبلغ احد درج الحقیقة حتی یشهد علیه الف صدیق انه زندیق الی آخره و نیز من واقع

فرمودند که خان آمده بود و خواست که از من چیزی اورا بگویا نه بخانه رفته در رنگ مناجی بود و صحبت کلام گرفته بگوید

بس عذاب کلام من باو آن نیستم که بحضور تحصین و دم چنین سخن بر زبان آرم مرتب احقر از بعضی بزرگان استماع نموده که بعد

مبلغ خطیر از اشرفی در و چند فرستاد و قبول نفرمودند و گفتند بکار من نمی آید باز گفته فرستاد که جو خرد بود و صرف

فرمودند این قدر جای داشتن چه ندارم چون ایام تمام شود چون از ین شهر خواهند رفت طلبیده چیزی خواهیم گرفت چون

دیره شما بشهر بود گفته فرستاد که ایفاء وعده فرمایند یک بار طلبیده گرفتند و حضرت شیخ محمد جمیل عفی الله فرمودند

بتاریخ ششم ماه رجب یکهزار و یکصد و بیست و دو معتقد خان از گذرانیده بود و بعرفان و آگاهی حضرت شیخ محمد افضل

فرمودند که بابا شما چرا آمدید این لائق شما است حضرت ایشان بر سر گرفته قدمبوسی کردند انتهی آن گویند حضرت

در عید این می فرمودند چون کهنه گشته بر بالای آن جا ترتیب شکر روضه منور که حضرت شیخ مصطفی قدس سره ملفوف

بنشستند دران انداخته گذرانیدم مرتب احقر کاهی بودم عیدین تبرکا و تیمنا الیس مینماید بتاریخ

و بیست و ششم همین این احقر در خواب دید که در خدمت حضرت پیر دستگیر مردم هجوم برده‌اند و شادی‌ها عرض می‌کنند
و دستار خود را بر سر عرفان پناهی حضرت شیخ محمد ارشد بسته‌اند و شال بر سر ما بخشیده‌اند
در مجالس روزی پیر دستگیر بباغ خود به هوا تشریف می‌بردند و مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد هم که بباغ
نزدیک باغ بزبان هندوی عرض کردند اور کچه در کار ناهیں چندانی استقامت حضرت پیر دستگیر فرمودند که
استقامتی مخدومی می‌گفتند از آن وقت هر خطره که بود برطرف شده زهی کرامت   بتاریخ چهارم
سنه یکهزار و هشتاد جلال خان از دهلی یکجفت موزه بنذر گذرانید حضرت پیر دستگیر موزه سابق ملبوس خود را
بحضرت مخدومی شیخ محمد ارشد مرحمت نمودند مخدومی بر سر داشته بعد از آن پوشیدند   بتاریخ
سنه یکهزار و هشتاد و سه حضرت پیر دستگیر ترجمه سعدیه را بحضور مخدومی شیخ محمد ارشد می‌خواندند کسی آمده پرسید وقت
میان محمد کامل گفتند که شد بعضی مردم افطار نمودند حضرت پیر دستگیر بسبب غبار اندکی توقف فرموده افطار نمودند
و میان محمد کامل فرمودند که شما صایم هستید گفتند شما چه اعتبار جائی که میان محمد ارشد باشند شما را امیر
سبحان الله با وجودی که قطب الاقطاب با ایشان اشارتی فرموده بودند اما بعد وفات حضرت حضرت شیخ محمد
حرکت نامناسب بسبب حرکت بعضی بوقوع آمد متنبه نگشتند   بتاریخ دهم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هشتاد
حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد سعید و بحضرت شیخ محمد ارشد فرمودند شما یان در ایاک نعبد و ایاک نستعین وقف
باید که وقف نکنید چنانچه متعددی فهمیده خوانند وقت عشا بعد اذان می‌گفتند یک اذان از آن میران
گفتند در آن جملی که اشهد ان لا اله الا الله فرمودند اشهد ان لا اله الا الله باظهار همزه آن بگویند باطل
و میان شیخ مجاهد را فرمودند الله اکبر وقف کنند و قاعده این است لا توقف الا علی الساکن ساکن را متحرک کنند
بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و هفت در نماز مغرب حضرت پیر دستگیر بحضور دو رکعت

مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد و دیگران گفتند سلام بعد دو رکعت شد مجرد شنیدن رخصه یک رکعت ادا کرده بعده کروند

و چون دو رکعت تمام حضرت پیر دستگیر برخاستند مخدومی از سر نو اقتدا کردند و یک رکعت بجماعت ادا کرده و دو رکعت تنها

ادا کردند و آنها که همراه مخدومی گفته بودند از این بعد نماز گفتند که شما این نماز را باز ادا نمایید حسب الامر بجا آوردند

بتاریخ بیست هفتم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر نماز عصر و مغرب بسبب کسل طبیعت بعده محمد شیخ

امام فرمودند   بتاریخ هفتم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار حیاطه برای دو خشن باره حضرت شیخ محمد ارشد

کشی گفت که امروز تاریخ نهم حضرت پیر دستگیر فرمودند چه شد شنبه و اول روز جمعه است   بتاریخ بیست نهم ماه جمادی الاولی

سنه یکهزار و هفتاد و نه حضرت پیر دستگیر قبای خود بحضرت شیخ محمد ارشد عطا فرمودند که شما بپوشید که مبارک است

بتاریخ سیم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و چهار اسپ مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد بسبب خوف دزدان در جای قید بستند

حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر ازین چیزها ندارد و مثل میدوی بسته مشکی هموزین جایگاهی که نگوردند   بتاریخ دوم ماه رمضان

سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر این فقیر را فرمودند که میان محمد ارشد بگوئید وقت کفن کردن بسم الله الرحمن الرحیم

بر پیشانی شاه عبد النافع از انگشت خود بنویسید   بتاریخ هفتم ماه مذکور مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد عرض نمودند که

مردم نقید نکاح میان بیهقی نیز این ماه و ارند و اگر در ماه چیت نمیشود و مرضی صاحب خانه چیست که بعضی حضور بزرگان حکم کرده

حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر فقیر نقید نماید و چیزی پیش آید مردم عوام الناس در زبان باز از بعضی نمایند و موهومات حقیقی شوند

باعث گمراهی شود   بتاریخ بیست ششم ماه مذکور مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که چند صوم تا مردم قضا باید نمود

بسبب مرض کمر باور کرانی سر کرده است بسبب مرض حضرت پیر دستگیر استماع نموده آن گاه حکم مریضا او علی سفر فعدة

من ایام اخر خواند میان جمهوری می پرسید که این روزها که بسبب مرض کمر باورد و مرض که نگاه داشته بودند باز خواستند

حضرت پیر دستگیر فرمودند که وضو بر وضو نمایند حضرت امام اعظم رضی الله عنه سه بار نماز ادا کرده بودند که کدام مقبول بارگاه الهی شود

فمن قابل الصيام ان صاماه وقع واجزاها ومن قابل [illegible]

عدة من ايام اخر والذي اذهب اليه انهما ان صاماه فان ذلك لا يجزيهما وان عليهما ايام اخر

واخرج عليه بن حميد عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عمر امر رجلا صام رمضان في السفر ان يعيده

ان الفطر الجائز للمسافر يحل هو في سفر محدود او غير محدود ومن قابل الى الفطر في السفر الذي يقصر فيه الصلوة وذلك

اختلافهم في هذه المسئلة ومن قابل الى الفطر في كل ما ينطلق عليه اسم سفر واقوال جامع از حضرت پیر دستگیر شنیدم که اطلاق

یک کروه هم آمده چنانچه حدیث در شد الرحال اربع السفر ولو کان میلا رسول خدا فرموده این معلوم شد

اطلاق سفر بر میل گشته پس مسافر را قصر صلوة در سفر یک کروه موافق حدیث است اما در قول شیخ اکبر رضی الله عنه

وموافق قاعده لغت وعرف بر اینقدر مسافت اطلاق سفر نمی توان شد چنانچه در فتوحات مکیه

السفر في اللغة قطع المسافة والمراد ههنا قطع خاص يتغير به الاحكام   سفر بالفتحتين بریدن مسافت

مسافت دوری و بعد در خاطر قاصر مرتبت حضرت خطور می نماید که هر گاه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صریح حکم که بر

قصر صلوة و رخصت افطار صوم بود در دو منافه پیر حقیقی امام اعظم و امام محمد رضی الله عنهما قدر بر سفر قصد سه روزه فرموده

وحضرت امام ابو یوسف رحمه الله تعالی قصد سیر دو روزه واکثر روز ثالث وحضرت شافعی رحمه الله علیه قصد سیر یک روز

قدر سیر نمودند و باعتبار لغت معنی سفر قطع مسافت و معنی مسافت بعد و دوری است بنا بر این شیخ اکبر رضی الله عنه

عرفی قدر سیر کروه دو در قصد سیر چهار کروه بقضای صوم حکم نموده والله اعلم بالصواب   بتاریخ دهم ذی الحجه

سنه [illegible] حضرت پیر دستگیر یک مسافر شالی مجدد وحضرت شیخ محمد ارشد عنایت کرده حضرت

بر بالکی نشسته بعید گاه تشریف می بردند   بتاریخ بیست و پنجم ماه محرم سنه [illegible] حضرت

و مردم دیگر حاضر بودند حضرت پیر دستگیر فرمودند در فرض سفر [illegible] النجاسات چگونه نموده شود حکم جواب

خود فرمودند که یکی در رکعت دوم بعد رکوع داخل شده التحیات اول امام خواند قعده رفت و اخیره التحیات دوم خواند

وا امام سهو بود التحیات سیوم بعد سجده سهو خواند باز امام سجده تلاوت بود سجده تلاوت ادا کرده برای سلام

بعد التحیات چهارم خواند باز این کس در قعده اولین التحیات پنجم خواند و در اخیره ششم و هفتم سهو و هشتم سجده تلاوت خواند

جمعه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت میر دستگیر از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که جنابی

کاشمیر شرح سنت نماز دوست فرمودند بلی است مرتضی حضرت میان این تمام شرح دیده شده است و بالا بوس حضرت شیخ

و مشایخ دیگر نیز دیده شده است یکی آمد ملاقات کرد پرسیدند از کدام قبیله اید گفت چشتی از فرزندان خواجه معین الدین

فرمودند از حضرت شیخ معروف شنیده شده که حضرت خواجه را فرزندی نبود و همچنین خواجه قطب الدین و سلطان المشایخ و شیخ نصیر الدین

شما از قبیله چشتیه از فرزندان بزرگان این سلسله اند که بالا تر بوده چنانچه حضرت خواجه مودود چشتی حضرت مخدومی

عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد پرسیدند که حضرت خواجه سید اند فرمودند که می گویند باز گفتند صاحب سجاده در چشتیه

سید اند فرمودند که صاحب سجاده خواجه خلیفه و صاحب سجاده اند چنانچه میر سید اشرف جهانگیر را

سنه یکهزار و هشتاد و هفت معمای با هو میان حسن محمد جانشین حضرت میان دوست و استفسار از این معما خواندند

گر همی خواهی که دانی نام آن آرام جان ای محاسب با تو می گویم رمزی بس نهان نصف جذر نیم ده یکی زن بعد از آن

جذر ده در کرده ضعف جذر دو دستان گفتند حل این معما کسی نمیگوید هر کاغذی نوشتند مستخلص آنکه معما نام میر حیوب

و طریق استخراج این است که نیم صد و جذر آن ده نصف پنج که حرفش ها ست از ده یکی که چهل ست ضرب کنند تا دو صد

حاصل شود و حرفش راست ها و را جمع با اگر با لفظ ظاهر شود و دو عدد ده است و حرف آن یا و عدد ده

و جذر ده است و حرف آن جیم پس جیم را با یا جمع کن و ضعف جذر دو که شش است و حرف آن واو بعد جیم یا زیاده کن

میر حیوب شود میر برده کاغذ نوشته حواله فقیر نموده که نزد مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد ببر مخدومی دیده فرمودند جواب

بتاریخ بیست و هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و هفت دو شانه نذر آمد یکی را استعمال کرده و دیگر را …

کردند بتاریخ همین بیست و یکی بحضرت شیخ محمد ارشد عنایت کردند بعد از آن از زبان حضرت برآمد …

مصریانی قاضی علام رسول خواندند   به دیگر وصل با بار رو آید و مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که …

دار شانه شکان همراه باشند حضرت پیر دستگیر فرمودند که این از قبیل امثال است که یعنی آن مقصود …

سنه یکهزار و هفتاد و چهار مخدومی حضرت شیخ محمد حمید استفسار این بیت از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد کردند   مادر اول …

مراد می از خدا میخواستم دل و من و دو دان میخواستم   به دو مونی همراهی کنم تم برکوه طور این دعای کرده …

حضرت پیر دستگیر فرمودند که شاید موسی دل را گفته باشند   بتاریخ چهارم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار …

مذکور است شده فرمودند ملا تا گفته اند که تکبیر شنیده سنت بکنید و بعضی سنیان در نماز فجر با مبادا نکه در رکعتی …

میکنند حاجی جلال پرسیدند که بعد فرض سنت بکنند حضرت همان فرمودند که نوشته اند لیکن فقیر را از فرموده …

که بعض فرض میسر نیاید بعد فرض ادا کنند میان نماز فجر و از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که بعد فرض سنت قضا کنند

فرمودند در کتابها نوشته اما ما این نمیکنیم و این نیز گفته اند که بعضی حیان مشغول که تا طلوع وقت فرض دانند …

تاخیر کنند که تا آخر وقت مشغول باشند و هیچ سخن نگویند   بتاریخ بیست سیم ذی حجه سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت

از حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند تارکان نماز و روزه و دیگر عبادات که به بیماریهای طولانی گرفتار شوند و آنها

در خدمت مولای خود بعبادت مشغول باشند فرصت تعجیل می شود و چنین معلوم شد که بیماری کفارت ذنوب است

چون این ذنوب بسیار باشند تکفیر این طولانی باید بخلاف صاحب عبادات که تکفیر آن بعبادات کرده …

بتاریخ نهم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و چهار حاجی جلال گفتند که میر ابراهیم خرید چوبی بجهار …

حضرت پیر دستگیر گفتند چوبی بنده اقلی نکرده اند کسی گفت که از آنکس میگویند حضرت پیر دستگیر فرمودند عجب است که …

میان شیخ منصور میگفتند حضرت شیخ محمد افضل فرموده بودند نشست و منع کردند حضرت شیخ محمد ارشد گفتند یاران مردم [illegible]

چنانچه در بیت [illegible] مسجد پیر دستگیر فرموده بودند لیکن اقتدا [illegible] که [illegible] باشند مسجد کنند [illegible]

سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر با حضور حضرت شیخ محمد ارشد فرموده بودند که بجا [illegible]

ذالک من طلع [illegible] انگشتری بود [illegible] مرتبت [illegible] استعمال نموده که چهار سجود قطب الاقطاب داشتند یکی [illegible]

و ذالک من طلع بارشید [illegible] دوم [illegible] سیوم محمد رشید [illegible] چهارم بارشید اول [illegible]

حضرت شیخ محمد حمید عطا فرموده بودند دوم بحضرت پیر دستگیر عطا فرموده بودند سیوم بحضرت شیخ غلام معین الدین چهارم بحضرت

غلام قطب الدین مرحمت فرموده بودند و سجود که قطب الاقطاب بحضرت پیر دستگیر عطا فرموده بودند تا الیوم نزد احقر

موجود است بتاریخ یازدهم شعبان [illegible] حضرت شیخ محمد ارشد گفتند که شیخ محی الدین عربی می نویسد که صوم

شانزدهم ماه شعبان حرام است فصل فی صوم سادس عشر من شهر شعبان صوم عندنا من الایام المستثنی التحریم

وهی هذه الیوم یوم عید الفطر و یوم عید الاضحی و ثلثه ایام التشریق خرج الترمذی عن ابی هریره رسول الله صلی الله علیه

اذا بقی نصف من شعبان فلا تصوموا قال ابو عیسی هذا حدیث حسن صحیح بتاریخ چهارم شعبان سنه یکهزار و هشتاد

حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که فقیر امروز نماز فجر بتاخیر ادا نمود [illegible] بتاخیر ادا نموده [illegible]

از حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و [illegible] بعد نماز جمعه حضرت پیر

بحضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که میان شیخ محمد ماه بفقیر گفته فرستاده بودند که بعد نماز توقف خواهید نمود [illegible]

خواهم رسید [illegible] من بزیارت شاه عبدالقدوس میروم که در سال [illegible] افتند یازدهم ماه ذی حجه [illegible]

کسی آمده عرض نمود که [illegible] از خانه علاء رکن الدین آمده حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد ارشد

که درین [illegible] مقدمات فقیر دخل ننماید بگوئید که [illegible] میان محمد حمید صاحب [illegible]

از میان شیخ محمد خلیل و شیخ محمد خلیل رسیده کار کنید نهان کنند که مردم تعجب

میان شیخ محمد ارشد احیاء العلوم آورده از کتاب احیاء العلوم فرموده اند که حکایت ثقات نقل است از

غسل و تکفین نمیشد نعش او همچنان در همه جا رسانید از امر غسل و کفن فارغ شدند هیچکس بر جنازه نماز نکرد در نواحی
عابدی

در آن ایام مشغول العباده بود که زینهار بیرون آمد آواز داد و برای نماز جنازه که پس آن زنی

و آن زاهد بیرون آمد منتظر نماز جنازه ایستاده ماند چون رسید از نماز فارغ شد از نعش احوال او پرسید گفت

خمر خوردی و بدیگر وجوه فسق بگذرانیدی اما چون وقت نماز میرسید برخاسته قبل از وقت با جبینستی وضو و غسل کرده

ادا می کرد و از عصیان توبه می نمود و که روزی هر چه تمام می کرد و دو سه یتیمان را طعام می داد و در خویهای

و باز مشغول لهو و لعب می شد چون زاهد کیف از برکت نفیه نماز با این مقبولیت رسید باز فرمودند

روایت است از ابن عمر رضی الله عنه که چون بزیارت پدر خود و پدر روضه منوره رسیدی گفتی السلام علیک یا رسول الله السلام

علیک یا خلیفه رسول الله ابوبکر و السلام علیک یا امیر المؤمنین عمر پشت بسمت قبله و روی بطرف قبر نموده می نشست

و عمره می خواند باز می نویسند که میت از زائر خود معلوم نماید که بزیارت او از نسبت باز فخر شنیدم بعضی گویند

تا فراغ از فرض آن بزیارت نروند شیخ مبارک محی الدین آمده تحقیق بعضی احادیث کرده رفتند فرمودند

که حدیث می نویسند و باز آمده تحقیق میکنند این چه بی از برکت اشتغال حدیث است حسب امر پیر دستگیر مخدومی حضرت شیخ محمد

بخانه میرزا محمد شریف برده میان شیخ محمد ماجد را اخلاص کرده آورده و یک اسب رنگ سرنگ شوده

میان غلام معین الدین رفته بود و بعد از آن باز فرستادند حضرت پیر دستگیر فرمودند الحمدلله

که مطلق از رفتن اسب ناخوش و باز آمدن خوش شدند فقیر را همین طور باید که می آید

بنام حضرت جواد معروف که حرم که دربان حضرت امام علی موسی رضا علیه الصلوة والسلام بود فاتحه فرمودند

فرموده اند که
بتاریخ نهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که حضرت پیر دستگیر نام والد ابو محمد ضیاء الدین
والده امة الجبار فاطمه ثانیه   بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و هفت بعد ضیافت بخانه میان شیخ
محی الدین تشریف برده بودند وقت مغرب مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد اذان گفتند و حضرت پیر دستگیر امامت نمودند
بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و هفتاد و نه بوقت عشا حضرت پیر دستگیر استفسار از آمدن طفلان که برای شکار رفته بودند
فرمودند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد عرض نمودند که شکره ایشان برده رفت اصلا بخاطر هیچ نیاورده بودند حضور [illegible]
قطب الدین که هیچ بخاطر نه آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند که میان محمد ارشد میروند بتعظیم و تواضع ایشان میکنند و میان محمد حمید که [illegible]
چون هیچ کرا اند تعظیم ایشان نمی نماید   بتاریخ بیستم شعبان سنه یکهزار و هفتاد و پنج مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد باین حقیر فرمودند
که قرائت در نماز چنان باید خواند که معنی آن ملحوظ شود و تاثیر بخشد   بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و هفتاد و [illegible]
مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد بسیار خوب اند حضرت پیر دستگیر تسلیم نموده فرمودند که میان محمد حمید و میان غلام معین الدین نیز خوب اند
از ملفوظ حضرت قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد مودود غفر له اند بعد نماز جمعه برای سواری مخدومی میان شیخ محمد ارشد
[illegible] شد که اسپی [illegible] دو اسپ جانه آورده بودند در خدمت حضرت پیر دستگیر عرض کردند که در نظر اشرف
در آمده بر سر بازار ایستاده شده فرمان شد بعد نماز جمعه [illegible] هر دو اسپ دیده یکی را تجویز فرمودند
در نشستگاه مکرم تشریف آورده بودند   بتاریخ بیست چهارم شهر شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار پیش از نماز عصر
[illegible] شد حضرت اندرون محل تشریف داشتند و برای بر داشتن تختهای سنگین برایوانی که نو برای [illegible]
نماز [illegible] تشدید می شدند هر شخصی از سعادت اندوزان که میرسید باین سعادت سرفرازی ساختند الحمد لله
[illegible] برداشتن سنگها با یاران شریک شد شخصی از آن میان از روی تواضع گفت که شما بگذارید
خواهم برداشت فرمان شد مشغول [illegible] ساعت [illegible] پنج شش سنگ برای برداشتن [illegible]

تا با نام و نشان نیامده اند و نقش نگار چها بون مراقب جمال بود از درون نشست

ختم ماه ذی قعده سنه یکهزار هشتاد و هشتم شیخ عبد العالی

شیخ عبد العزیز فرمودند که بعد ماه ذی قعده فقیر عبد الخواهد شد که نام وی محمد رشید خواهد بود و الهام شد که به ده شد

و تعریف کند از این حضرت پیر دستگیر بود و تمامی مرتب احقر از پیر دستگیر خود شنیده که در وفات ... العلماء حضرت

شیخ محمد افضل قدس سره در الهٔ آباد پیر ... حضرت شیخ خواجه قدس سره فرموده که ... قطب ... وفات ...

حضرت شیخ محمد رشید نامی خواهد شد آن حضرت مرید والد بزرگوار خود قطب الاولیا جمال الحق حضرت شیخ مصطفی قدس سره

و خلافت نیز از آن حضرت یافته چنانچه بعینه از دست مبارک مرقوم فرموده مرقوم می شود الحمد لله علی ...

علی سنة الکبیر ... والد ... فرزندان فقیر محمد رشید و اخوان و محبان و مخلصان باشند که فقیر محمد رشید مرید والد بزرگوار خود

شیخ جمال الحق مصطفی عبد الحمید است و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محمد بن بندگی میان نظام الدین

و حضرت ایشان مرید والد خود و حضرت بندگی میان نظام الدین امیتهی اند و حضرت ایشان مرید حضرت شیخ الاسلام والمسلمین حضرت

میان معروف اند و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام والمسلمین حضرت بندگی شیخ الهداد اند و خلافت از حضرت ...

هم دارند و حضرت ایشان مرید السیدات منبع البرکات حضرت راجی حامد شاه مانکپوری و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام

والمسلمین حضرت مخدوم شیخ حسام الحق مانکپوری و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام والمسلمین قطب العالم حضرت شیخ نور

والدین قطب عالم اند و حضرت ایشان مرید والد بزرگوار خود شیخ الاسلام والمسلمین غوث العالمین حضرت مخدوم شیخ علاء الحق

و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ سراج الحق والشرع والدین معروف باخی سراج اند و حضرت ایشان

مرید شیخ الاسلام والمسلمین قطب العالمین حضرت مخدوم شیخ فرید الحق والدین گنج شکر تا آخر سلسله چشتیه قدس سره

SUBZPOSH GORAKHPUR

بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هشتاد و پنج شیخ جمادی را بسلسله ارادت حضرت پیر دستگیر فرمودند فقیر مرید پدر خود حضرت شیخ مصطفی در سلسله چشتیه و اجازت اجرای سلسله قادریه چشتیه این فقیر از خدمت

راجی سید احمد حلیم الله و میر سید شمس الدین کالپی ذکر بر این آمد فرمودند در خاندان چشتیه ادب بر این بسیار کلاه ارادت

که پوشیده بطهارت خانه نروند و بر این باقسام باشند که چاک در گریبان بوجهی دارد که در استعمال معنی بیس پیش ... پیشینیان

این فقیر و چنین بر این علامتی میکند تا ادب پیش و پس از دست نرود و دیگر کلاه ارادت حضرت شاه نور قطب عالم پوشیده

و آن بی اذن خلافت نمیدهند و خلیفه او را هیچ بیاب بدل نکند در اوقات ایام متبرکه پوشند و بس

در سنه هزار و دوازده بتاریخ دوازدهم رجب بزیارت قدوة العارفین

حضرت مخدوم بخشی قدس سره کرده بودم شب معامله دیدم که بزیارت روضه مقدسه ایشان مشرف شدم نزدیک قبر ایشان

کتابی و بخچه پیش فقیر رفته آن بخچه را کشاد و یکی از جمله برادران که در خدمت روضه بود و نگاهبانی حضرت شیخ نشست تا نگذارد

شما هم دست به بخچه سید فقیر گفت اگر از فقیر خواهید بود خواهید گرفت و الا چه حد دارید چون بکشاد و دید کتاب اشتغال بود از آنکه

مال کسی باشد نام پدر فقیر باین برادر نمود و گفت که میراث بفقیر رسیده و بخچه کشاد دستار و پیراهن تنک کهنه و مرقع چند بود

فرزندان فقیر محمد سعید و محمد رشید جعلهما من کلاب الجناب حاضر بودند یکی مرقع و دیگری دستار و پیراهن بحکم حضرت شیخ

پوشانیده الحمد لله علی ذلک شکر بجا آورده که باری میراث باین بنده زاده ها رسید لک الحمد و المنة و علی حبیبک الصلوة اولا و آخرا

در مدت طفلی کلاه ارادت با یک خرقه اجازت و خلافت از دست والد شریف خود که شیخ عصر و مرشد دهر بوده اند رسیده

ابتدای لباس و روزگار رها کرده اخص انجا قطب الاقطاب بخط خاص خود بعبارتی مرقوم میشود و اسم شریف قدوة المتقین

امام الصالحین جمال الحق الشیخ مصطفی بن عبد الحمید العثمانی مرید حضرت بندگی شیخ محمد بن بندگی شیخ نظام الدین امیتهی نسبا

و اجازت خلافت سلاسل از حضرت شیخ الاسلام و المسلمین حضرت بندگی قیام الدین قطب ...

و از اکابر دیگر نیز فواید گرفته و فقیر عبد الرشید بعد بدست شریف والد خود جمال الحق الشیخ مصطفی کرده ...

شجره پیران این است الفقیر عبد الرشید مرید والده جمال الحق الشیخ مصطفی عبد الحمید و هو من الشیخ قیام الحق والدین ...

تاج الحق الشیخ قطب الدین و هو من ابیه الشیخ من اعد المعروف الشیخ ادمین و هو من ابیه الشیخ بهاء الحق والدین و هو ...

السادات سید عبد الله مدراجی و هو من شیخ الاسلام مخدوم العالم حسام الحق والدین قدس الله اسرارهم اجمعین و والد قطب الاقطاب

از حضرت شیخ نعمت الله جلال اجازت سلسله حضرت چشتیه بیعت اجازت آن قطب الاقطاب داده و قطب الاقطاب ...

و قطب الاقطاب برادر خود حضرت شیخ محمد ولید که از مجاز بوده داده اند و ایشان اجرای این سلسله نموده اند ...

در بلده پورنیه که رفته بود شجرات که مریدان خود داده بود و خلیفه کرده بود قطب الاقطاب سلسله سهروردیه ...

از قطب العارفین حضرت شیخ تاج الحق والشرع والدین بهیوسی مجاز است چنانچه حضرت شیخ محمد حمید قدس سره مرقوم ...

بعبارته مرقوم می شود بیست و دوم ماه شعبان سنه ... و این اضعف عباد الله الحمید محمد حمید ...

حضرت شیخی والی پیر دستگیر عرض کرد که در سلسله سهروردیه که از جانب حضرت شیخ الاسلام والمسلمین بندگی شیخ تاج الدین ...

بحضرت مجاز بالا اسم مبارک حضرت بندگی شیخ تاج الدین قدس سره اسم مبارک حضرت نوشته شود و در میانه واسطه ...

حضرت شیخ الاسلام والمسلمین بندگی شاه طیب معین قدس سره نوشته شود یا نه از شاه فرمان شد که روزی بخدمت ...

حضرت بندگی شیخ طیب معین قدس سره ما التماس کردیم که اگر شخصی خلیفه بزرگی باشد و مستخلف آن شخص خلافت از طرف ...

بزرگ مرحمت فرماید آن شخص را نوشتن نام آن بزرگ در میان خود و مرشد آن بزرگ می رسد یا نه فرمودند که اگر ...

بزرگ در حق آن بزرگ این گفته باشد که من توام تو منی یعنی در میان خود و خلیفه خود اتحاد ثابت کند می رسد ...

و خلافت سلسله علیه سهروردیه ما را از طرف حضرت بندگی شیخ تاج الدین کرده بسیار خوش شده اند و خلیفه ...

و فرموده‌اند تو و این من توی ست تو توی ست من گوشت تو گوشت من مقبول تو مقبول من مردود تو مردود من پس ای حبیب ...

من تو شدم تو من شدی تو جان شدی من تن شدم تا کس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری و تا زمان وی او را در کنار داشت تا وقتیکه

از دنیا رحلت کرد و انتقال حضرت قطب الاقطاب در زمان خود و حضرت شیخ تاج الدین بانی قدوة المتوحدین حضرت شیخ حبیب الله

قدس سرهما در سلسله عصر و دهر دیدم در این عهد استاد الاستاد و الاعالین ملاذ الاولیاء و الصالحین زبدة الاخیار و عمدة الابرار

محبوب قلوب الشطار صاحب الارشاد و السداد المتمکن فی مقام الارشاد قدوة اهل التجرید و التفرید میان شیخ عبد الرشید

ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤوس المعتقد و المرید که فرید عصر است و وحید دهر و در شریعت استاد است و در طریقت جیلانی ارشاد

مخزن حقایق است و منبع دقایق طالب مجاهده و صاحب مشاهده است قطب ولایت است و یگانه زمان غوث وقت است و قبله جهان

و با وجود این همه کمالات اعتقاد جماعه فقراء صوفیه آن قدر دارد که هر کجا نام فقراء می‌شنود بلا توقف منزل وی می‌رود و

ملاقات وی میکند فی الجمله هر صاحب نعمتی که او را دیده قبول فرموده و هر نعمتی که خود داشته و هر طریقی که داشته بخشیده

و از آن اعلام نموده مشایخ وقت نور عین است و فقراء عصر را راحت کونین خدمت وی کاملان سعادت خود میدانند

و اطاعت او را واصلان سرمایه دو جهانی می‌شناسند هر چند در لباس قیدی دارد اما آن معمور وقت و شده مجاهده صوفی دارد

خارج از ظرف بشریت است نفس اماره را تابع و مطمئن ساخته و هوای او پرداخته تا که از خود فانی مطلق گشته وی از آن است

که هم او ... و اذکر الله وی سلمه الله تعالی قبل از اختیار این طریقه مدتی در تحصیل علم گذرانده و بعد فراغ تحصیل از کتب متداوله

و درس حمایة اما ذوق این طریقه تمام داشت نعمت حریه در سینه مبارک وی مودع بود و خزینه عشق در دل او مخزون

و در عهد طفلی کلاه ارادت با خرقه اجازت خلافت از دست والد شریف خود که شیخ عصر و مرشد دهر بود پوشیده

و لیکن از لباس در رو گذارده تا کرده اما در حیات والد شریف خورد سال بود بطریقه صوفیه مشغول نشده لیکن داعیه تمام داشت

و طلب مرشد کامل می‌نمود در آن زمان که حضرت ... در جونپور تشریف فرموده بود و ملاقات با وی نموده اما آن ...

و او بشغل ... بعد از آنکه سفری گزیده در موضع ... و بملازمت حضرت ایشان مشرف شده و در خدمت ایشان [illegible]

محبت ایشان در وی اثر کرده و تعلق قلبی وی زیاده گشته و شوق سلوک این راه در وی پیدا شد خواست که چند روز در صحبت [illegible]

علوم بگذارد حضرت ایشان را ... پسندید و بعد از چندی وی را رخصت ... فرموده تا که ... در علم ... [illegible]

سبق یاران گفته باشد که این هم عبادت است وی موجب فرموده عمل نمود و ... ملازمت می بود تا محبت [illegible]

و اعتقاد وی زیاده گردید اکثر برای ملازمت حضرت ایشان ... می آمد و بانواع فیوض و برکات ... مستفیض [illegible]

مبارک ... بخدمت حضرت ایشان رسیده بود و در عشره اخیره ماه مذکور در مسجد اعتکاف کرده و درین اعتکاف عجایب [illegible]

دیده ... از حضرت شیخ ... وی عنایت فرموده بعد از آن او کار ... سلسله ... [illegible]

حالیان نموده رخصت ... فرموده ... حواله نمود ... حضرت ایشان [illegible]

و اقسام برکات حاصل ... اجازت ... سلسله ... و خلیفه مطلق [illegible]

سلمه الله تعالی علی رؤس ... آنچه برین ضعیف از کرامات و خوارق عادات او ظاهر است اگر ... [illegible]

و فقیر را بعد از رحلت حضرت پیر دستگیر ... رجوع کمال ... و وی را شفقت ... و توجه بسوی احوال ... [illegible]

بجای حضرت ایشان می دانند ... [illegible]

وی ... در عین اضطراب ... [illegible]

تصرف ... و فقیر در اکثر اوقات وی را با احوال خود واقف می یابد ... [illegible]

و وی در باب یاران و مریدان خود کمال شفقت دارد و صحبت او را اثر تمام و همت او را قوت کامل مریدان وی [illegible]

رسیده اند و وجود مقصود ... سلمه الله تعالی علی رؤس المریدین و المعتقدین بحرمته و فضله آمین ... قدوة المتورعین [illegible]

شیخ ... ملقب بقطب الاقطاب ... فرموده اند ... درس و تدریس بوده [illegible]

چشم دارم که حق تعالی او را در روز بینی هر از رحمت که خلق از ازل می شود فستماع و تتبع مستفیدان للعلماء والمتقین و انتفاع

بجمیع الخلق ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و تلمیذ شمار الله ذره نوخیز فنون شود که در این تفصیل کرده

و پرده از دل که از غفلت بسته بدر رود و کرده و انجلی
می خواهد که از برای شما فرمان تو ساطع ثواب از ما و شما

طلب نماید تا شما درین بنا رسم استقامت نموده درس فرمایند که درین کار کفر رواج اسلام شود و انجلی مرتبت از انجی

استماع نموده که جای اعتکاف قطب الاقطاب جناب مرشد شیخ طیب قدس سره حجره جنب مسجد ایشان که بنای او از نمودن بود

بود مرتبت از بعضی اعزه استماع نموده که چون آنحضرت را بعد اعتکاف از حجره مذکوره برآورده بخلافت و برکات

مشرف ساخته بر زبان مبارک حضرت شیخ آورده که دل تو دل من و پوست تو پوست من و گوشت تو گوشت من و معقول تو

معقول من و مردود تو مردود من بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند من تو شدم تو من شدی تو جان شدی

من تن شدم تا کس نگوید بعد ازین تو دیگری من دیگرم قطب الاقطاب جناب مرشد خود بدرس و تدریس تا آخر عمر مشغول بوده

قطب الاقطاب اجازت مرشد خود یافته و کتب از استادان خود خوانده بتفصیل بخط خاص مبارک خود مرقوم ساخته بعبارت مرقومه

فقیر حقیر خادم اهل توحید محمد رشید مصطفی عبد الحمید را از مشایخ عظام رسیده و بدان باد وق الخلق الالیم

ماذونیت به قدوة المرشدین جاذب الخلق الی الحق شیخ طیب معین الدین طیب الله سره خرقه و مثال سلسله حضرت چشتیه

و خرقه و مثال سلسله حضرت قادریه و مثال سلسله سهروردیه و مثال سلسله مداریه و اذن عمل و اوراد حضرت شیخ

و اوراد دیوبیه که مسمی بتاج الاوراد است و اوراد شهریه و ذکر اسماء چشتی و ذکر جهاریه و ذکر پاس و ذکر نفی و اثبات

و طریقه سلسله چشتیه و شغل سه پایه قدوة الواصلین و نقیب السادات حضرت میر سید شمس الدین بخاری ساکن مقام کالپی قدس الله

خرقه و مثال حضرت قادریه و مثال سلسله مداریه و طریقه توجه بجانب مقبره غوث الثقلین و وظیفه گنج سلسله قادریه

و طریقه صلوة فی الزوال از باب سلسله مذکوره و طریقه تهجد و ورد آن و اوراد اوقات خمس و اذکار سلسله قادریه بتفصیل

نفی و اثبات ذکر اثبات و ذکر اسم ذات چهار ضربی ذکر اوراد و ادعیه که مقصد آن تو... سند صلوات مقبو...

الی حضرت رای سید احمد مجتبی با کیوان سلطان الاسلام تعالی خرقه و مثال سلسله چشتیه و خرقه و مثال سلسله قادریه اجازت سلسله

بندگی شیخ کلاه و ذکر جهر بتمام نفی و اثبات و اسم ذات و شغل سه پایه و ذکر ... که آن اجازت نیز گویند

خرقه و مثال سلسله از کار شغل بعضی اسرار و رساله حضرت مخدوم شیخ حسام الحق قدس سره که ...

و بعضی چیزهای دیگر حضرت بندگی شیخ عبد الله و سید محمد ولی شاه قطب الدین ... ولی ... قدس ...

اجازت و شغل دو شغل ... وی ... و ذکر جهر پاس انفاس ... ذکر نفی و اثبات از ذکر الا الله ... اثبات

اثبات ضرب گوب ذکر اسم ذات مجرد و ذکر دل که ... و ذکر ... کند ...

و مثال سلسله ... بعضی اشغال و اذکار مشطاریه از خدمت بندگی شیخ عبد العزیز مشطاری ...

و کلاه ... پیشین بر دوش ... فقیر محمد رشید قدوة المحققین سید السادات حضرت میر سید شمس الدین محمد آبادی ...

نهاده اند و دعای استقامت و فاتحه خوانده اند و یک جزو ... ... شریف خود عطا فرموده اند

احتیاط و اهتمام در ذکر ... باید که هیچ جزو از اجزای آداب و شرایط ذکر و ارکان آن ... ذکر از حبس نفس ... و ...

... و گذاشتن سر ... و ... و گذاشتن نفس ... حبس آن و رعایت ... تکلیف ...

و محافظت جلسه و مراعات کند ... متروک ... عبارته قدس سره قطب الاقطاب اجازت اوراد و فاتحه

میر سید شمس الدین کالپی قدس سره ... اوراد و فاتحه که حضرت میر سید جعفر ... اجازت داده ...

که اجازت این اوراد فقیر را ... حضرت میر سید شمس الدین کالپی قدس سره ... اجر ... بعضی ...

که حضرت میر سید شمس الدین کالپی قدس سره ... شریف ... قطب الاقطاب ... و ...

... گشته ... که خدای تعالی ... و ...

خواطر

آنچه دانسته به قطب الاقطاب علاء الدوله تشریف برده   بتاریخ هفتم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و ... حضرت پیر دستگیر

و نموده تا یک شغل سرپا از مولوی شیدا بفقیر رسیده   بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و ...

بخرقه و قمیص ذکر کردند حضرت پیر دستگیر فرموده که از پارچه دوخته طبیعت خوش میشود که از نصف ... قطع دو وقت

خلاصی می یابد و فقیر را اجازت پیر طریقت است و در لبس قمیص اشعار تقمیص گفته است قطعه

برای حلقه که پیران ما می پوشند آنرا برای خرقه می گویند این مفهوم میشود که خرقه اشارت قطع است

کسی پوشد که انقطاع ما سوی الله کرده باشد و توجه بحضرت الوهیت آورده باشد و پیران که در ابتدای حال این جامه ...

و پوشیدن امر میکنند برای تشبه که من تشبه بقوم فهو منهم و تفاول میکنند و بدان ترغیب میدهند تا در کار [illegible] سعی

و بتدریج در مراتب درویشان کامل رسد چنانچه گفته اند من طلب شیئا وجد وجد هر که طلب کند و جهد نماید بیابد   توبره ...

ازان نموده اند در هر که زده این در که بره و گشوده اند   در لطایف در لطیفه دوازدهم حضرت قدوة الکبری

اگرچه در اصل خرقه بیعت گونه بوده است لیکن در جریان روزگار هر کسی از مشایخ خرقه بنوعی اختراع کرده اند و آن از حد

خارج است و دودمان چشت و خاندان اهل بیت برای اختیار کرده اند حضرت قدوة الکبری می فرمودند که خرقه پوشیدن

پنج قسم است ملمعه و مرقعه و سیاه و کبود و هزار میخی اول کسی که صوف پوشیده آدم علیه السلام بوده و بعد از او

علیه و آله الصلوة والسلام نیز صوف پوشیده و صوفی را با صوف نسبتی تمام است تمامی حروف صوف معنی معروف دارند

که هر که موصوف بان بود سزاوار آن باشد یعنی که صوف پوشد باید که در کثرت ریاضت و مجاهده چنین طبع [illegible]

صفات کمال در وی سرایت کند اگر این صفات در وی نباشد اسمی بود بلا مسمی حضرت ... که لفظ صوف مشتمل

بر سه حرف است الصاد صفاء القلب عن کدورات غیر الالوهیت الواو الولوله بشوق الربوبیة الفاء فناء البشریت

بمشاهدة الوحدانیة چنانچه در انیس العاشقین در حروف تصوف در اشاره حروف مزبوره بدین مرقوم نموده اند ...

که صوف معنی معروف دارد چنین باشد تا موصوف باین معنی نباشد نباید پوشید   طبع اگر هستند بوده

اما اگر نفس خود مشوده دارد معنی حروف تو و را موصوف سازد و اگر کامل بوشد باید که جهد نماید تا ملک و ملکوت

و از بدایت سلوک تا نهایت منزل بمنزل و مقامی بمقامی کامل بتفصیل شامل باقیه و لمعه از لمعان غیبی

است باید که بنور از لمعان انوار تکمیل شده است   طبع آن کسی در پوشیدن باید که برتابد همه لمعان انوار

بوده باشد نیک کی بباید اندرین کار   اگر پوشد باید که در دل عزم جزم کند که این مرقع از بعد از آن

از آدم و حوا علیهما السلام و بوصف حروف او موصوف بوده از حضرت قدوة الکبری شخصی پرسید که چون لباس معانی

صورت حرفی چه کار آید فرمودند تا ممتاز از عوام و این صفات که از جوهر حروف او مستفاد شوند اگر در صوفی باشد

در قیامت انیس اولیا و جلیس انبیا باشد و با ایشان محشور گردد و الا از لباس اولیایی و انبیایی بی بهره گردد و از ایشان

خصم جان او باشد   اگر پوشد باید که چو فلک از کار یک ساعت خود را فراز و آرام ندهد و از گردون دوار هر تحقیق

که رسد رضا داده باشد و نفس او از زرق و ریا آزاده و خم استعداد خود را از نیل معارف کند که هر حوادث روزگار

یکرنگ بر آید   این همه نیرنگهای پر نیرنگ   خم وحدت کند   هر لباس که می بینی اشارتیست بر حاله پس باید که اول

پس باید که اول بآن صفت خود را موصوف کند آنگاه بران لباس دست کند و این لباس تعلق باهل مصیبت دارد و روز

جامه سیاه پوشیده و گفت مصیبت سه طایفه پوشیده ام یکی علماء دوم فقرا سیم امرا که اهل غزا اند حضرت

از سرای فانی چون رخت بکار روان سرای باقی بست از میراث سه چیز گذاشت یکی علم دوم فقر سیم تیغ علم علما

باده غرور و تحصیل جاه و سروری ساخته و در جدل و معاندت افتادند بزیان با دمی بر آمدند و فقر فقرا اختیار

معاش و آلات غنا گردانیدند و تیغ اهل غزا اختیار کردند آنچه حق جهادست بجای آرند و بر حکم شریعت جهاد می کنند

هر سه طایفه باصل کار نمی کنند گویا مرده اند پس من از جمله مصیبت این سه طایفه پوشیده ام   سیاه آن کس پوشد از جرم

که او در ماتم کسی نشسته باشند تا این تار سیاه از سر نیفتد جز به جیب خود دانسته باشند هر که به تنهایی
از جمله معاصی مناهی تایب شده باشد و غم دنیای خود را بصابون انابت شسته حیث قال علیه السلام خیر الشباب
و صحیفه دل خود را از نقش اغیار و هوای اشرار پاک کرده و صافی شده و تحت التوابین و یحب المتطهرین اهل اشارت
درین مقوله مقالات است ای تطهیر الباطن بپاکی ظاهر هیچ کار نیاید باسینه پاک شسته چه سود زه و شستن سر و جسم
چو خار دل پیوسته درین کوه دمی اگر بپوشد باید که وجود خود را از ضرب مجاهده و ریاضت مجروح کرده اند جز آنکه
شربت زهر ناکامی هر لحظه نوش و نشاط خود را بسوزن نامرادی بر دوزند و خرقه و فاقه بهم بر زنند کسی کشته به هر خود
هر آنیچی که بر هوای دل خود هزار میخ زند بصد هزار صلابت مراد دنیا را زند چو فرعون و آنکه بکار هیچ زند
بتاریخ بیست و دوم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هشتاد و چها
بسعادت مبارک بیده غره همایون سرفراز گشت درین هنگام فرجی زمردی و دستار شال طوسی بود غره جمادی الثانی
سنه مذکوره بجلالت مشرف گشت لباس درین هنگام فرجی زمردی چادر سفید بر دوش یازدهم ماه مذکوره
لباس مبارک درین هنگام فرجی ست زمردی و دستار ست باکو نرنج بتاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار
حضرت پیر دستگیر میان شاه عبد النافع فرجی ملبوس خود عنایت نمودند
اگر فرجی و لباس لباچه بپوشد باید که پیراهن وجود خود را از عشق تعالی چاک کرده بود و بعهود شریعت طریقت و فاکرده
از تحت امر و نهی نزده و گوید هر که مرا گوید سر او پوشیده دارم و هر که را بت باطلبه پناه دهم و بدین خرقه
برادران خود را بپوشم سجاده و بساط و قبیت که با تمامت برعیب می نهند
ارشاد فرمان شد که هر مرید الحمد نگین چنانکه جای که مریدیشان تقوی بست یعنی مرید در حال
وقتی ترقی میکند و وقتی فرود افتد و جامه سیر ایشان ماتم ست یعنی مرید ماتم روزگار خود دارد و جامه سفیدان نگین

و چادر نعل نشان عنایت بسیار لایق بمناسبت مقام هر کسی جامه عطا کنند   هر فقیری را که برادر و دهند جامه

بتاریخ هفتم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر اکثر در خدمت حضرت

ذکر و در نوافل از حضرت میر شمس الدین گرم یافته و اجازت صلوة نماز معکوس از حضرت میر شمس الدین گرفته

فرمودند که بعضی گویند نماز معکوس حضرت ادهم کرده‌اند از حضرت شیخ ابوالخیر منقول است که چون شنیدم که نماز معکوس

خبر کرده است سنت و سنت بتعجیل ادا نموده‌ام حضرت پیر دستگیر فرمودند نقل میکنند که این نماز را پیغمبر صلی الله علیه و

حضرت عایشه رضی الله عنها دیده‌اند و رواج فرموده‌اند اکنون که گنج شکر یافته بار مرحبا گفته در دیلی نزدیک کالا حضرت

از چاهی که حضرت گنج شکر آویزان شده بوده است

بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و چهار لباس مبارک در این ایام دستار پشمین و جامه سفید و گلیمی

بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هشتاد و چهار لباس مبارک در این ایام دستار و جامه سفید و یک

بتاریخ سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و پنج حاجی جلال الدین تقاسم یک بندی داده‌اند و اجازت

فرمودند یک بندی بستن کار آن است که در بندگی باشند نه تر و برای معاش که در خویش و بیگانه زنند و فقیر را از میر شمس الدین

حکم فرمودند کاهی بنظر اطاعت کرده می بندد و کاهی بعدم لیاقت خود می کشاید   بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی

مذکور میر سراج الدین بوده ملبس در این لباس فقرا پوشیده مثل اغنیای بودند حضرت پیر دستگیری فرمودند که

با این لباس ملی چسپیده‌اند و اینک میگویند که چنین بسبب حرکت مردم می شود و معتبر نیست اگر تعین مردم کرده که صحبت

هر که چنین میبیند و فقرا یاد نیست که کاهی فقیر بخانه دنیادار بر این یا گدری پوشیده رفته باشد اگر رفته است

دیگر پوشیده رفته است   بتاریخ ششم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هشتاد و پنج پیشتر از شریف

متوجه شده گفتش را با مدد کرده یا می پوشند میان عبد النافع برسیدند فرمودند فقیر را با لباس فقرا

و جای اغنیا رفض خویش می‌نماید انجا فقرا می‌نشستند نجا آمده اخیر روز در اطعام نجا و نشسته و فرمودند که ...

تقید بعد نبود ازار بند بعد وضو وا نموده باز بستند فرمودند که فقیر بعد وضو ازار بند می‌بندد تاریخ هفتم ذی‌الحجه

سنه یکهزار و هفتاد و پنج میان مسعود طالب العلم فرمودند که شما چیست کمر را کشاده دارید یا بفراغت و نشاط است و کمر بستن اشاره

باقامت و تهیه خدمت است و بر صف نعال نشسته فرمودند سالک را در صف نعال نشستن تا خود را ضعیف دیده و فروتنی نماید

و شیخ در صف صدر نشیند تا متوجه نعال نشینان شده سعی در تربیت و صلاح و ترقی ایشان باشد لیکن چون این فقیر را در محل

نشستن و صدر می‌شود دست نمی‌دهد که متوجه و منتظر و ناظر آینده باشند تا شتاب تعظیم برخیزد تاریخ نوزدهم شوال

سنه یکهزار و هفتاد و پنج مخدومی میان شیخ محمد سعید پارچه برای قطع جامه آنحضرت آوردند فرمودند بشوا می‌سازند تا بند گوا

فی الصلوة یاد و پیدا ازین است که هر کار سلف را وجهی باشد که کوتهی دامن و آستین اشاره باشد بکاهیدن و نیم است خدمت که در حرکت

محتاج مالیدن و برچیدن نیستم و آستین کشاده کنند تا بی تکلف در وضو برداشته شود میان طاهر و نوربایی سجده را بپای را

فرمودند مصلا هست ادب نیست گویند عزرائیل ازین مانده شد که مصلا را پا راست می‌کرد تاریخ هفدهم ذی‌الحجه

سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند بدترین بیماریها است که از کاهلی هیچ کاری تمام و درست آید و در ایام سرما

در روی ... بس می‌رسید هر کرا ... می‌دیدند جلد روی نموده پس ... احقر از بعضی ثقات استماع نموده که

سالک را می‌باید که در سفر ظاهر نیز رو باشد و ترقی خواهد که ظاهر دلیل باطن کرده و هم ترتیب نیز از بعضی بزرگان شنیده که نماز

قطب الاقطاب خوانده از خود متوجه حضرت شدند و ... کرده ... می‌شد اول وقت ظهر کاهی حضرت شیخ

در وضو می‌یافت و گاهی بعد وضو گویا شخصی منتظر شخصی نشسته پس حضرت شیخ نماز ظهر ادا فرمودند در همه کارها ... قطب الاقطاب

... را راه می‌داد و نقل خلافت‌نامه

حضرت آخوند مولانا محمد در خدمت ایشان مصحف خوانده و بندگی شیخ کبیر نور قدس سره

در خدمت ایشان کافیه و لب لباب ارشاد خوانده و پاره صرف میر بندگی شیخ محی الدین سهارنپوری قدس سره …

پاره لب لباب ارشاد و پاره غیاث خوانده بخدمت حضرت شیخ محمد عالم سهارنپوری پاره کافیه خوانده در خدمت …

شیخ قاسم سلمه الله تعالی در خدمت ایشان یک دو سبق شرح ملا خوانده و پاره ارشاد تکرار کرده در خدمت …

سلمه الله تعالی در خدمت ایشان پاره کافیه و ارشاد و شرح ملا خوانده حضرت بندگی نور محمد … سلمه الله تعالی …

یک دو سبق کافیه خوانده خدمت بندگی میان شیخ محی الدین عبد الشکور سلمه الله تعالی در خدمت ایشان شرح ملا …

خدمت میان شیخ عبد الغفور عبد الشکور در خدمت ایشان چند سبق شرح تهذیب عبد الله یزدی خدمت بندگی میان شیخ حبیب …

در خدمت ایشان شرح ملا قریب دو سه جزو حاشیه ملازاده خطائی تحصیل نموده خدمت میان جمال کرمی در خدمت …

حسامی تا مبحث امر قراءت کرده سبب خدمت مولانا محمد لاهوری در خدمت ایشان فارسی حیثیت تا آخر …

در خدمت میر سید عبد العزیز … قدس سره چند سبق شرح هدایة الحکمة بسماع کرده در خدمت میر سید عبد العزیز …

قطبی خوانده در خدمت میان شمس نور سلمه الله تعالی شرح ملا از بحث مبنی و حاشیه کافیه با شرح میان الهداد …

و قصیده برده و پاره اداب مصنفی و بقیه حسامی و مختصر با حاشیه و شرح وقایه و هدایه و تلویح و توضیح خدمت میان شیخ …

سلمه الله تعالی و ابقاه در خدمت ایشان قطبی با حاشیه میر و شرح عقاید و مطول با حاشیه میر و شرح مواقف و مقدمات …

و عضدی و تفسیر بیضاوی و مشکات و شرح چغمینی و موجز طب و اجازت احادیث از صحیح بخاری و مصابیح …

از حضرت شیخ نور الحق ولد قدوة المحدثین اسوة العارفین حضرت شیخ عبد الحق الدهلوی البخاری یافته حیاته و …

بر اجازت درس حدیث حضرت شاه یس ارقام ساخته مرقوم می شود و از شیخ الاوحد الافضل جامع الکمالات …

المتوجه الی الله الولی الاعظم الشیخ یس خلیفه قدوة المتورعین الشیخ طیب بن معین الدین مسمی العمارة …

و حفظنا المبتداة السلسلة الشریفة مع الی … و کان الاعتذار الی احرفی والیق من الاجازة لکن لما کان …

واجبا علی وکان اخر من هذا الطریق مما اوحی الی الشیخ اجبت وله واجزت رفع الله شانه ان یروی هذا الکتاب

کما اجاز لی الشیخ الاتقی الاعظم الشیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری سماعا وکتابة وانا الفقیر

المفتقر الی الله الوحید المدعو بین الناس محمد رشید بن الشیخ المصطفی الجونفوری موطنا والعثمانی نسبا والچشتی ارادة والقادری

والنقشبندی والسهروردی مشربا والمرحوم من الشیخ الاوحد ابی المعالی بن صالح وفاته بعد الله رضی صلاحه و کان ذلک

فی ذی قعده سنه ستین والف من الهجرة النبویة انتهی و قطب الاقطاب ارجوکیان نیز بعضی جلسها رسیده چنانچه از دستخط

در قوم ساخته بعینه مرقوم می شود که فقیر را رسیده است رسانیدن یکدست به پا و دیگری به نشست

علی المعاقب بالطرفین فی المجلسة ووضع الراس علی الارض مع اطالة الیدین الی قدام بتعد

ابهامی الرجلین وایصال احد الرجلین الی الاذن ثم الاخری کذلک و قد توضع الراس علی الرکبة مع اخذ ابهامی الرجلین

بالیدین و قد یوضع المرفقان علی الرکبتین بوضع القدمین علی عصبی الرجلین مع وضع الیدین علی الرکبتین تحت

باطنهما اعلی مع اخذ ابهامی الرجلین من خلف بوضع احد الرجلین علی الرقبة مع اطالة

الرجل الاخری بوضع الرجلین علی الرقبة بر یک پای استاده شدن و پای دیگر بران پیچیدن و دست

بالا کردن یکی بدیگری پیچیده بوضع عقب احد الرجلین تحت الخصیتین والاخری فوقها نباید

هست چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و دو ذکر آنست که شیخ بنارسی بود جهد روپیه کرده فرمودند شاید خواند هم

شیخ بنارسی پرسیدند لفظ عربی هم می فهمید فرمودند روزی فقیر اسم ذات را پرسید نفهمید شاید عربی نمیدانست گفتم نام

که بالای از آن نام می باشد گفت ما و شما همین یک نام داریم و زنان آمده دندوت کردند گفتم شما چو نمی گویید گفت

تو کو هم گفتم منع چرا نمی کنید گفت اینها العبودیت نمیکنند بلکه تعظیم است که در مذهب آنها حسن و واجب است و میان شیخ حسین

حسن اوحد مرادش تنها می بود واو کور بود حقیقت کور شدن خود می گفت که من از شیخ خانه ... کرده شد

در یک جماعت وحشی خود زی نمائی من نی توان با کمال اقبال برآمد و گراینی ادا و اولیای من ...

فقیر سیل درگشته بود گویند عوالحال الفقیر سن واریم و هر چه انکی آن بود که تا هم می بود و هم ضبط می کرده ...

بالنفس از دست داده ایم قطب الاقطاب هر کس چیزی از کمالات می بود و عمل بر مقتضای صفتی ...

در بر می داشت و گاهی تنگ می پوشید و وقتی مثل حضرت بشر حافی پای برهنه می رفت و آن مثل جنید ...

و کفش می پوشید و گاهی با لبس کهنه و گاهی در کمر با شمشیر و قید می بندی سوای تن را داشت و در ...

امارت مطلق می نمود   بتاریخ چهاردهم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و ... حضرت پیر دستگیر ...

پیراهن خود ش می آید از کک باشد پیراهن کفایت کند احتیاج ازار و غیره نباشد   بتاریخ ... ماه محرم ...

حضرت پیر دستگیر پیراهن پوشیده بود و فقیر را خوش آمده بود و در خاطر گذشت که اگر عطای این پیراهن کرده ...

همان پیراهن را از راه تفضل عنایت کردند   بتاریخ بیست سوم سنه یکهزار و یکصد و چهار بعد نماز فجر حضرت ...

بتقریب فاتحه پیراهن پوشیده بالای آن کمر بسته و کلاه دستار بالای آن جامه دیگر پوشیده و فوطه بر آن بسته و دان ...

بندیده و دو پته دیگر می و عصا و نعلین چوبین و بارانی همراه گرفته نماز اشراق ادا کرده و بر اسپ سوار گشته ...

راهی شدند   بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و شش روز جمعه بوقت عصر حضرت پیر دستگیر جامه ...

پرسیدند که اول کدام بند باید بست کاردانی چنین طور باید می خواهد بود و هیچکس جواب نگفت این فقیر اول بند زیر ...

بعده در میان بود و متصل کردن بعده بند بالای ناف بسته اتفاقی عبارت در خاطر مرتب گردید الحمد لله ...

محتمل که اول بند کمر با بشارت آنکه کمر خدمت بستم بعد از آن بند سینه بجز آنکه محل انوار الهی را از وسواس ...

بعد از آن بند گردن که بر رقبه بنده عبودیت بستم بعد از آن بند ناف که مثل ... الصلوة برای عبادت ...

حاضر گشتم   بتاریخ بیست دوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و چهار بعد نماز اشراق ... گرسنه ...

متوجه نماز گشتند و فرمودند قاعده فقیر است که بعد نماز فجر میرود و لیکن بسبب رفاقت میان شیخ محمد ارشد توقف امامت نماز

بمیان محمد ولی مقرر فرمودند   بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار وقت عشا کسی گفت صاحب بیرون

بستر خواب نشستند حضرت پیر دستگیر فرمودند در فقر آسانی است که قید پوشش باید و قید بیش نباید گاهی لنگ گاهی پیرهن

نباید داشت میان شیخ اسمعیل گفتند حضرت دیوان جیو کار نمی فرمایند حضرت پیر دستگیر فرمودند که حضرت میان

شیخ محمد افضل هیچ کارهای خود می کردند تا که چراغ حجره خود روشن میکردند و کتاب از حجره خود می آوردند و فقیر هم دست

از دست خود راست نموده درست می کند و کتاب از حجره می آرد و آب از برای وضو خود می گیرد فرمودند تا کار خود

می توان کرد بدیگری نمی گفتن خوب نیست در صحبت یار نشاط باید نه بار خاطر   بتاریخ دوازدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار

و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند تخت پوش بر زمین آید برای خواب چون آورده شد بر آن گودری فرش کرده فرمودند

تخت پوش تنگ بود گودری فرش کرد که فقیرانه شود   بتاریخ بیست و دوم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و دو میان

میر محمد کوثری در گلو داشتند پرسیدند که این از کجا دارید لباس فقیران از گدری و جامه رنگین و غیره پوشیدند

گفتند متکا از قدیم طریقه فقیران است اگر مشغول می بودند از پیش خود را جمع کرده اند کسی میخوابیدند و غلطیده بخواب غفلت

خواب کم می کردند و بر جهه رنگین بدانکه فرصت شستن و استعداد نو ساختن کم می یافتند این سیلی در گلو انداختن الحال مبتدع

می گفت شاه پیر محمد لکهنوی سیلی در گلو داشتند و مریدان هم فرمودند ایشان هم فقیران زمانه اند و مریدان خوب نمی کنند

که اقتدا و متابعت پیر می کنند   بتاریخ سیوم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که گودری انگرکه

که چندان زخم سوزن که در گودری میشود آن قدر زخم ناحق در جسم آن کس نمی شود و تحمل کند   بتاریخ بیست و یکم ماه ذی قعده

سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند که ما گفتیم در پیراهن و جامه میتوانی بی تکلفانه و غریبانه می پوشیدند و در بنگاله جامه

داود که ملازمت اختیار شده میان عطاء احمد گفتند که سلاح بستن سنت است حضرت پیر دستگیر فرمودند وقت حرب

ودر کوچه و بازار باز گفتند اگر کسی دشنام دهد و از غیرت انتقام خواهد آن وقت سلاح حرب شود و فرمودند که مسلمان را

باید که انتقام از قاضی کند فرمودند بواسطه این نسبت با درشتان شیخ فتح الله بخانه میان شیخ محمد رفتند گفتند شیخ

و دیگر کسی نشسته می باشند   تاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و هشتاد و چهار با شیخ از آب وضو آلوده

باید نشست هرچند موافق فتوی آب آن طاهر است اما تقوی نشستن با مبتوا است   تاریخ ... ماه ربیع الثانی

هشتاد و پنج در جواب استفسار مجلس شادی میان شیخ نیس معامله کردند که گودری پوشیده بالای ...

در مجلس بروند نشستن چون شیخ قطب الاقطاب در پارچه و رنگ اصفیا داکل بود   تاریخ ...

سنه یکهزار و هشتاد و پنج برای رنگ فرمودند رنگ گل ارغنی و رنگ مغیلان که در این لباس مشابهت جوگیان است

رنگ فستقی خوب است   تاریخ نهم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و یک شیخ عماد الدین استفسار از جامه کرد

بطرف چپ می باشد که آن را اما عین بندی می گویند می پوشند حضرت پیر دستگیر فرمودند فقیر در نماز همین طور دست

و دیده ایم کفن میت چنین پوشند که اول بند چپ پیچند و بالای آن بطرف دست راست وضع متقدمین همچنین بوده

همین می پوشند دست راست بر دست چپ شرقی هم هست   ششم ماه مذکور حضرت پیر دستگیر

سفید پوشیده بودند طلبیده با حقیر از دست مبارک خود پوشانیدند   تاریخ دوازدهم ماه رجب سنه

هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر تحفه فرمودند جامه پوشیدن که رشته‌ها با آب داده و در جیب

تاریخ هفدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و شش گودری حضرت پیر دستگیر از دریا میان

پارچه‌های شال آلوده اند   تاریخ بیستم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و ... میر سید قیام الدین حضرت

دیدند که یک بندی از پشم خرگوش بسته بودند فرمودند فقرا کسیل پوشی از آن اختیار می کنند که خود را در لباس

جانوران است و در آمده و از غربت و مسکنت یاد آمده اما استعمال پشم خرگوش که مکار کردند ...

بیست و پنجم ذی حجه سنه یکهزار هفتاد و هفت حاجی جلال گفتند در باغهای شاهجهان اباد سیب اند بوده با

با آنکه شاخ یکی می شگافند و دران شاخ دیگر درمی آرند میوه خوب می شود فرمودند در کودری که دریک پیوند رنگ دیگر

درمی آرند آن هم خوب می نماید چون درخت پیوند اشاره بآن کنند که سالک شاخ هوای خود را پاره کرده دران شاخ اهل الله

مولی و عربی درمی آرند و ازان میوه لذیذ و نافع بهم میرساند   بتاریخ ششم رجب سنه یکهزار هفتاد و هشت مبارک شیخ

محی الدین شیخ بهاری گفتند که در سرا اباسهای بیراهن سپید چند حضرت پیر دستگیر فرمودند بلی اما در شیخ پوره سپید سیاه

کسانیکه انجا صاحب سلسله چشتی اند و بیراهن ایشان اشاره خلافت دادن باشند و هر کسی را لایق خلافت می یابند و بیراهن

زیر می پوشند و بالاقبا را ازین سبب که ادب میدانند ظاهر نمی دهند   بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و شش

حضرت پیر دستگیر فرمودند این بزرگان خرقه و بیراهن سپید چند محض برای تبرک می دهند و لباس صلحا را داده از صلاح باشند

و پوشنده را شرم می آید ازانکه در لباس صالحان عمل می نماید از خواجه بایزید بسطامی شخصی خرقه تبرک طلبید خواجه فرمودند جرم خود

اگر جرم خود را ازین جدا کرده بپوشانم چه شود کار دیگریست و بر عمل آن   سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار هشتاد از بوعلی جی

بوندوار براورده پوشیده فرمودند فقیر را جامه بوندی خوش می آید چرا که بوندی پوشیدن اگر خوش نمی بود خدای تعالی

محبوب خود را نمی پوشانید و در ترکیب آدمی که احسن تقویم است بوند چند نمی شدند این بیراهن بفقیر میان شیخ لیس داده بودند

بتاریخ نهم جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند که درین ایام فقیر شال میپوشند که شال عزت

کودری کم می بود الحال زیاده شد و لباس فقرا چنان باید که دران نزدیک اهل عزت ظاهر کم باشند و مردم اهل ظاهر بسیار

بسیار می پوشند شرم می آید که داخل این جماعه گردد   بتاریخ سیم ماه شعبان سنه یکهزار هشتاد حضرت پیر دستگیر

میان عبد الهادی پسر شیخ محمود فرمودند که هر دو کناره فوطه را برابر آویزند تا در نماز پیر دو برابر و در سجود شریک شوند

کی یا دراز و دیگری کوتاه وضع او با ایشان بسیار خوبست و شیخ بهاری فرمودند که شیخ ناصر خطیب گویند که دستار کوتاه ساعید

هرگاه حق سبحانه تعالی مراد دهد و اگر قول آن فرموده دست خطاب بلند بیت حضرت قطب الاقطاب لباس معنی آن ...

موصوف باین معنی بوده حضرت تفصیل لباس می‌خواهد باشارات ... مرقوم ساخته ... اگر مستحضر باشند حضرت ...

همین معنی دارند و حق آن لباس بجا آرند انه ولی التوفیق و قطب الاقطاب احتیاط تام در وضو و نماز داشتند و ...

تا با فنی آب دریا می‌فرمود و اگر بضرورت می‌بود اعاده نماز با آن آب وضو نموده می‌فرمود بتاریخ بیست ...

سنه یکهزار و بیست و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند تا آب دریا میسر باشد فقیر وضو بآب چاه نمی‌کند اما مریدان ...

آب دریا منع از آب چاه نمی‌کردند درین هم متابعت سنت باشد که روزی از زبان مبارک حضرت پیر دستگیر شنیده که ...

صلی الله علیه و آله و سلم کار مشکل را بر خود می‌گرفت و تیسیر بر امت می‌فرمودند بتاریخ غره ماه ذی قعده سنه یکهزار ...

حضرت پیر دستگیر فرمودند که در ... وضو بآب چاه میسر می‌آید که از طهارت آن خاطر جمع نمی‌شود و نماز را اعاده کرده ...

بتاریخ دهم جمادی الاول سنه یکهزار بیست و پنج حضرت پیر دستگیر وضو شروع نموده آب از چاه معلوم کرده تحقیق فرمودند ...

تاخیر شد فرمودند آب یا جوابست ... آب از برای وضو بودن طبیعت بی ذوق میشود تقوی بسیار مشکل است اگر آب ...

تیمم نمودند انتهی معمول قطب الاقطاب چنان بود تا که وضو فرمایند تیمم می‌نمودند من المستحب اذا فرغ ...

ان یتیمم الی ان یبلغ الماء فیتوضؤ و روی عن ذی النون المصری انه کان علی شط النیل فتیمم فقال رب ... الموت قبل

ان توضؤ کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تیمم مع القدرة علی الماء قبل مضی ساعة از مفتاح الجنان از اقوال حضرت ...

بدو چیز توان گفت آب و خاک پس تو بهر دو طهارت کن تا چون قیامت شود آتش دوزخ بهر دو توان کشت

در فصل ثانی باب الامان الحرص ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یبول الماء فیتیمم بالتراب فاقول یا رسول الله

ان الماء منک قریب یقول ما یدرینی لعلی لا ابلغه بود که آنحضرت که ... آب یعنی بول میکرد پس تیمم کرد ...

وضو باشد پس گفتم من ای رسول خدا آب نزدیک است یعنی قادر بودی که بآن تیمم توان کرد می‌گفت آنحضرت ...

یعنی چه واقع شاید که زرسم نه باران آب یعنی چه بود و نا کند و فرصت نماز که وضو کنم بار دیگر وضو طهارت تازه حاصل شود

یعنی بود که بعد نقض وضو تیمم کردی پیش از آنکه وضو سازد زیاده است تحصیل نوعی از طهارت و این تیمم از جهت آنکه تجدید

کند بود این نماز گذارند اخص و عمل پیر دستگیر قدس سره العزیز همچنین بوده که بعد نقض وضو قبل از وضو تیمم می نموده

بتاریخ یازدهم از گنج رشیدی فرمودند آب گرم در ظرف کلان که هر وقت یافته شود که فقیر چون بر می خیزد از کسی طلب می نماید

و حق نیکو باید اگر یابد بهتر والا نه با آب سرد وضو می کند   بیست و ششم ماه مذکور شاه عبد النافع آب تو هستند فرمودند

که در آفتاب است بگیرید فقیر هم از این آب وضو می کند اگرچه فقها کراهت وضو می گویند بعلت احتمال برص فقیر

بتاریخ بیست و هم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و پنج حضرت پیر دستگیر وضو فرمودند از دهن مرحی طاهر شد فرمودند

بچه مرحی این است یا خون با ز وضو باید کرد و فرمودند الوضوء علی الوضوء نور علی نور گویند فقیر وضو ساختن را شکسته وضو

چراغی بر چراغی فایده ندید و از نقل در فریضه تحصیل زیاده تواب است   سنه یکهزار و یکصد و پنج بتاریخ

آب وضو خواستند و رآوردن تاخیر شد برخاسته سنت ادا کردند   بیست و ششم ماه ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و پنج

حضرت پیر دستگیر فرمودند چون کسی جمعیت خاطر با احتیاط وضو کند نماز هم جمعیت میسر آید و اگر در وضو احتیاط نکند

نحو آب وضو قطب الاقطاب صلحا و فقرا از دریا می آورده بود و در ایام سرما برای گرم نمودن آب هیزم نیز فقرا و صلحا

سعادت دانسته می آورده بودند و آب با وضو گرم می نمودند اگر بی وضو معلوم می شود تعرض میفرمودند چنانچه از گنج رشیدی

مفهوم می شود و واضح خواهد گشت   بتاریخ شششم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و پنج این فقیر آب از دریا آورده

پیر دستگیر فرمودند که ابتدا آب از دریا بجهت وضو فقیر میان شیخ محمد نعیم و میان شیخ مبارک محی الدین و میان شیخ اسمعیل

لوطا می آوردند میان شیخ مبارک گفتند که الحال نوبت آن رسیده ایشان می آرند   بتاریخ بیستم رمضان سنه یکهزار

یکصد و پنج میان حسام الدین گفتند که ما گاهی در خدمت مرشد خود آب دریا می آوردیم

کسی را که بتدارک سر نماند فرموده‌اند دندان را بچوب زیتون کشتی مسواک کردن سنت که ارشاد و علامت

مقصود است از انکه آب این سبو را بر سر کدام بزرگ و علامت تصور مخالفت در جان خود چنان کنند که مخالفت

مخل در آن نباشد   بتاریخ سیزدهم ماه مذکور حضرت پیر دستگیر از زبان مبارک چنان فرمودند که تا آب وضو گرم

باید که شتابی در وضو فقیر وضو کرده گرم نمایید و زیور می قسمت خود دید گفتند بلی فرمودند فقیر تا حال نخورده ام ادب

صحابه و هر کار مراقب حال حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم متابعت می کردند   چهاردهم ماه مذکور از زبان

که گاه برای افروختن آتش جهت گرم کردن آب وضو کجا می آرید از جهت طویله فرمودند از فقیر اجازت گرفته بود

گرم کرده شما وضو نخواهید کرد بار دیگر باز دیگر از طویله نگیرید اگر میخواهید که گرم کنید خود بدیده از جنگل بیارید

بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت حضرت پیر دستگیر فرمودند چون رنگ آب دریا متغیر شد وضو از آن

امام شافعی درست نیست پس بخاطر می آید وضو با آب چاه کرده باحتیاط آب دریا کنید و حکم نیز ختم کنند تا حتی الامکان عمل بر جمیع

باید و جای بازید بود سکونت نماید که انجا آب آن حوض میسر آید اما بتعصب ساخته باشند از آن جهت وضوئیت یکرد

بتاریخ ششم شعبان سنه یکهزار ارشاد حضرت پیر دستگیر فرمودند که جبرئیل علیه السلام مرا برای مسواک چنان تاکید نموده که

که دندان من شکسته نشوند   در فصل ثالث مسواک از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما جاءنی جبرئیل

قط الا امرنی بالسواک لقد خشیت ان احفی مقدم فی بار دیگر این آمد که از سه درخت مسواک باید نمود انار و

که از این کرم در دندان می افتد   بتاریخ بیست و دوم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت حضرت دستگیر مبارک

این حقیر حرم تیار کرده خواست که بر سر گیرد که میان محمد کامل گفتند که آب نیکاری می باید که بر دارد حضرت فرمودند

نام نیکاری گرفته از آن که بان حرم کرده شود و فقیر وضو نخواهد کرد که نام وجه حرام در میان آمد هر چند ذات خود حرام

نیست چنانچه یکی از امام مالک پرسید خنزیر بحری حرام است گفت حرام هر چند صید بحر مطلق حلال بر مذهب امام بسبب

حرام فرمودند بتاریخ سیوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار هشتاد و دو بار حضرت پیر دستگیر که حضرت شیخ محمد ابن خطاب

فرموده اند شیخ اکبر در نوشته بزرگی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخواب فرمود که استعانت بغیر در وضو نکنی بر آن

کار فرما غسلوا از غسل است نه اغسال خلاف و زیادتی باشد و بعضی بزرگان غیر را دخیل کرده اند حضرت شیخ ... هم

باستعانت غیر وضو نموده اند شاید نیتی کرده باشند که بدان جایز باشد یا از جهت رابطه آن را عضو خود دانسته وضو

نمودن از خود برکتی می یابد و استعانت نیست آن برکتی بجا ماند مرتب آنچه از زبان فیض ترجمان حضرت پیر دستگیر شنیده

که در مرض موت قطب الاقطاب برای حضرت وضو آب کرده استاده و آن حضرت بطرف مستقر که استعانت در وضو

تأمل کرده فقیر در دل خطره آورد که در حدیث آمده انت و مالک لابیک از نور باطن بر آن خطره مطلع شده فرمودند

هات دست و اکرده فقیر سعادت وضو یافت تاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار هشتاد و ... حضرت

پیر دستگیر موضع ... تشریف فرمودند این حقیر آب برای وضو آورد فرمودند آب از چاه است گفتم بلی فرمودند

موضع ازان وضو نمازی که کرده شود اعاده باید کرد و فقیر همان عمل را معتبر دانند که هر جا مذهب درست باشد چنانچه

بعضی مذهب صوم در سفر ممنوع است و سفر را چنین چند گفته اند که شب بازنه آید ... نماید فقیر روزه را هم قضا خواهند نمود

مجددی حضرت شیخ محمد حمید بسیار سبو آب از دریا طلبیده حواله حقیر برای وضو حضرت پیر دستگیر نمودند

تاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هشتاد و شش یکی پرسید آب تالاب پر شده بعضی از جریان پاک است اهل تقوی

تا جریان معامله پاک نباشد اما اهل فتوی بطاهر و بینند تا آنکه نجاست زمین آن بالیقین گیرند از آن که متقیان وضو با

چاه نکنند و مفتیان از طاهر گویند تا یقین نجاست تاریخ هشتم ماه ذی قعده سنه یکهزار هشتاد و شش

حضرت پیر دستگیر فرمودند بخاطر می آید که هر روز نماز فجر بغسل ادا کنند از آن روز این حقیر پیش از صبح آب می آورد آن حضرت

هر روز بغسل نماز فجر ادا می فرمودند بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هشتاد و شش بخاطر این فقیر رسید که

در پیش ما حضرت پیر دستگیر از آب سرد وضو می نمایند ما عرض نمودیم الصدا می شود اگر به آب گرم نمایند گرم نموده

پیر دستگیر از راه مهربانی وضو نمودند فقیر سعادت حاصل ساخت بتاریخ دهم ماه شعبان بحضرت پیر دستگیر

با این حقیر فرمودند جزیره و جنوا از دریا شسته بیارید قاسم گفتند نشسته بیارید فرمودند ما اول احتیاط

بعده این احتیاط که تقوی بسیار کار مشکل است که بعضی متقیان و صحت جامه دیگر پوشیده میروند تا کسی از جامه

بجامه نمازی نشینند میان شیخ محمد ماه در بیماری خود دیدیم نماز می کنند همواره وضو می کنند حاجی جلال پرسیدند اگر

بر جامه افتاد و جای آن معلوم نیست چه کنند فرمودند مطابق قول امام اعظم تحری نموده جای آن بشویید و بخاطر فقیر

احتیاط و معمول حضرت پیر دستگیر چنان بود که لنگی بسته و جامه در بدن بستن فرموده و طاقی بر سر داشته بجای

می بردند بعد وضو جامه و پاجامه و دستار پوشیده نماز می نمودند اغلب که عمل قطب الاقطاب عمل نموده

می کردند و قطب الاقطاب در غسل پا مسح هم می فرمودند و اکتفا بر مسح نمی نمودند تا که بر طریق مخالف هم می کرد و

پیرهن بود بتاریخ بیستم محرم سنه یکهزار ... حضرت پیر دستگیر

کرد می باید که مسح پا و غسلش هر دو لازم باشد نه مسح بطرزی که مخالف می گویند یعنی از سر انگشت خط کشیدن تا ساق پا

آید یعنی غسل پا ادا آید و در تمام رجل درست نباشد چه پا را اگر کسی بی آنکه دست به ساق بشوید و خواهد که تمام

چه رجل جاهای متخلخل دارد که انجا دست رسانیدن لازم است بخلاف اعضای دیگر فاما قسمی که مخالف میگویند از

چه حق سبحانه تعالی غایتش بیان کرده تا کعبین معلوم است و میان مسح الی الکعبین اصلا مناسبتی نیست نه نسبتی

بلکه مناسب الی الساق بوده پس معلوم شد که مسح تمام پا باید تا الی الکعبین درست آید بجای عرض داشت

عطف ارجلکم بر روسکم بر سکم می شود و بدخول پا می گردد و بعد از آن که مدخول باشد چنانچه در آن است مسح بعض راس

برین قیاس جواز رجل هم باید که بعض را مسح نماید غایت تخصیص نسبت رجل است که ساق ... داخل است

بیهم بوده بعد مسح الی الکعبین بیان کرد و چهارم عرض داشت که حضرت جناب چو رسیدن با مراد بوده باشتغال [illegible]

هم وقتی بحیثیه خفیفه با ابجا هم مسح لازم بوده جناب شیخ ایجا مجرد خطاب نفوذ می کند [illegible] تسلیم این [illegible]

اگر ما و میان لی [illegible] الله [illegible] نساء و امام و صاحب [illegible] اما و [illegible] که [illegible] حکم [illegible] باعتبار اکثر [illegible]

قلیل و [illegible] در جمیع افراد انسان موجود است [illegible] حکم مسح پا کرد و جناب شیخ بعض [illegible] گویند میان [illegible]

صنفه من المفوضات الملكية اتفق العلماء على ان غسل الرجلين من اعضاء الوضوء واختلفوا في [illegible]

بالغسل او بالمسح او بهما او بالتخيير واي شيء فعل منهما فقد سقط عنه الآخر او الواجب [illegible] او [illegible]

والجمع اولى وعامة قول الاكثر [illegible] المسح بظاهر الكتاب والغسل بالسنة ويحمل الآية [illegible]

واعلم ان الغسل يتضمن المسح بعضه فمن غسل فقد اندرج المسح فيه كاندراج نور الكواكب في نور الشمس ومن مسح ولم يغسل

الا في مذهب من راى ويتقبل عن العرب ان المسح بعض في الغسل فيكون من الالفاظ المترادفة   بتاریخ

ماه رجب سنه یکهزار [illegible] و هشت ذکر مسح پا در وضو آمد که رفضه اکتفا بر مسح کنند فرمودند در مجلس [illegible]

یکی وضو کرده و پای شست اندکی خشک ماند آنسرور فرمود آنجا را آتش دوزخ سوزد اگر مسح کفایت میکرد [illegible]

تمام پا نرسید و خشک ماندن پاره هیچ عذاب نشدی و شیعه مسح پای از جر وار جلکم بعطف رؤسکم وانند [illegible]

بجر جوار خوانده اند

توجیه پای آنکه معمول معه بودن است که منصوب [illegible] رؤسکم و حنفیه نصب ارجل بمفعول فاغسلوا کنند و جر ارجل

بعطف بر مجرور کرده اند بر منصوب [illegible] اند   بتاریخ چهاردهم ماه ذی قعده سنه یکهزار [illegible] و چهار میان غلام حسین

بعد وضو دست افشاندند فرمودند این را باد زن شیطان گویند مکروه است   بتاریخ بیست و چهارم ماه شوال [illegible]

بعد عشاء [illegible] میان ماهرو فرمودند شما را آلی [illegible] میان محمد وارث برای خود نگاه داشتند وضو کرده نماز گزارد [illegible]

بار بار [illegible] گفته اند که یکی در عذاب قبر بود عارفی بر قبر او گذشت پرسید تو عابد بودی چرا گرفتار عذاب [illegible]

گفت شاید که مقتدی متقاعد از پیر گرفته باشد میر سید او چه ... سفر در حالی که ... گفت ... بود

او چیست ... دو حضرت پیر دستگیر بعد از نماز پیشین قضیه فرموده بودند که گفت آب هم بر وضو منع ... از وضو ...

نو از وضو منع نمی‌کنی وقت عصر وضو کرده نماز ادا نمودند بتاریخ بیست و ... ماه شوال سنه هزار و هشتاد و ...

برای وضو برخاستند در سبو چه آب بسیار کم بود یکی گفت کفایت وضو نکند فرمودند شاید در یکی ... یا افزونی ...

برکت کفایت پیدا کند چنانکه بعد وضو یک خوراک آب باقی ماند بیستم رمضان سنه هزار و هشتاد و ...

فرمودند فقیر در تجدید وضو نقض طهارت کرده وضو برای فریضه می‌کند وضو بر وضو نفل باشد و فریضه بفریضه ...

بتاریخ دوم ماه شوال سنه هزار و هشتاد و ... حضرت پیر دستگیر برای وضو و استنجا برخاستند ...

افتاده دیدند از میان محمد کامل پرسیدند چه اینجا انداخته‌اند گفتند مردم صحبت خانه هم میروند فرمودند تا نجاست ...

نجس نشود هرگاه نجس شد بکار صحبت خانه هم نیاید و اینکه می‌گویند بسودن دست حلالخوری یا غیره نجس شود ...

انتهی بتاریخ بیست و ششم ربیع الثانی سنه هزار و هشتاد و ... فقیر چون بیدار می‌شود وضو جدید می‌کند و دو رکعت نماز ...

و فرمودند که در مسجد خواب نباید نمود شاید احتیاج غسل گردد و فقیر هم در مسجد خواب نمی‌کند که چون بیدار گردد ...

بتاریخ نوزدهم ماه شعبان سنه هزار و هشتاد و چهار فرمودند که امروز ... شاید غسل واجب باری ...

آب بران روان کرده شد و موجب حکم امام میر سید قیام الدین گشتند بتاریخ دوازدهم ماه رجب سنه هزار و هشتاد ...

باید که همواره در تکبیر اول شریک حریف شود و چه اگر مقتدی مر تکبیر اول فوت شدی مصیبت داشتندی و مردم ...

چنانچه ظاهر شود از قضیه معاویه که ابلیس ایشان را از خواب بیدار کرد که وقت نماز است و پنهان شد چون ایشان او را ...

و نامش معلوم کردند پرسیدند که کار تو خلل در نماز است تو چرا مرا بیدار کردی تو همان که باری چیزی حضرت کردی ...

نماز فجر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع صحابه فوت شده او گفت خلل در نماز نقصان نکنم و کمالات ...

لذت عبادت باقی هست ایشان نپسندیدند بعد گفتگوی بسیار اعتراف کرد که خلل در کلام فضل شد کردم چه اگر کبیره او را الله

فوت شدی تو معصیت داشتی و ثواب صد چند عبادت باقی   بتاریخ چهارم شوال سنه یکهزار و هفتاد و نه فرمودند تو

در مسجد سخن مگوئید از دین بوی بد خواهد چو آمد در دهن بد بوی خواهد گشت   بتاریخ بیست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار

هفتاد و چهار شیخ مبارک پرسیدند که بر موزه مسح کرده شود فرمودند درست است اما متقیان اکتفا به مسح نکنند فقیر گاهی در

وقت حضر مسح میکند لیکن باز در خاطر می آید موزه برآورده می شوید   بتاریخ چهارم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و

حاجی جلال پرسیدند که نمازها در حرم پس پیدا ادا نموده بار نمایم پیر دستگیر فرمودند که هر گاه شما میدانید که زنی الکفایه مسح نکنند

پس وضوی ایشان نشد نماز را باز ادا باید نمود انتهی   بتاریخ غره ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و چهار قطب الاقطاب

احتیاط کلی بود که صفحهای نماز شسته باشند نماز بر آن می فرمودند و پارچه بوریا هر گاهی شسته باشند می پوشیدند چنانچه از گنج رشیدی

تائیدات مرقوم می شود از آن واضح میگردد   بتاریخ یازدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج بوریا آورده

حضرت پیر دستگیر فرمودند شسته شد شسته شده شد چون آورده میان چاه و در صحن خانه برای خشک کردن داشتند فرمودند

چرا اینجا برای خشک نمودن داشتید شاید جای خیال نمیشود و احتیاط میرفت فقیر عرض نمود که شخصی یک صف پر آب خود

نعمت نموده آورد و بعرق اسب آلوده گشته باشد فرمودند که عرق اسب پاک است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بران سوار شده اند اگر آلوده هم شده چه شد   بتاریخ سیم ذی حجه سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند مصلی که در مسجد

فرش بوده شسته آرید که تا بی شبهه پاک شود هر چند ساخته مسلمان است اما احتیاط درین مقدمه بهمه حال بهتر است

بتاریخ دهم ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و دو حسب الامر حضرت پیر دستگیر این حقیر سیل بالی تو از زر بافته آورده

در مسجد فرش نمود انتهی و عمل قطب الاقطاب اکثر همین بود که بعد شسته شدن صفحهای بوریا نماز می فرمودند در گنج رشیدی

اگر جایی قوی است مرتب دو سه جا تائید آورده   بتاریخ دوم شعبان سنه یکهزار و هفتاد و چهار کسی جانماز دوخته آورده

فرمود که این را شوربا نیده بیاید تا پوشیده شود   تاریخ ششم ربیع الثانی است تکبیر اربعتا و شش حضرت ...

کم رانده بود فرمود که آنچه شسته بیاید که روز جمعه است پوشیده شود حقیر شسته آورد و اختی قطب الاقطاب ...

ادای فرمود چنانچه از کج رشید ... ملفوظ دیگر آنحضرت مرقوم می شود و ازان معلوم ... اشارات ... واضح می شود و ...

تیز آن بطور توفیق ... و دیگر ادای صلوة کرده   تاریخ آن قاضی محمود ... و اند ...

تکبیر اربعتا و چهار فرمان شد در نماز که دست راست بر دست چپ می گذارند تحقیقی که قبض میکنند دست ...

... این است که انگشت و چهار انگشت دیگر قبض کنند و بروایت دیگر این است که از خنصر و انگشت ... حلقه کنند ...

درمیان گذارند چه روش از دست دست چپ قبض کنند چه جانب ... شیطانی است و جانب راست ...

که موجب وسواس است بندی کنند از راست چنانچه حکمت تثلیث در وضو شیخ ذکر کرده که شستن هر مرتبه برای ...

چه عالم سه اند عالم شهادت و عالم مثال و عالم غیب ... عالم ... فرمان شد ...

در رکوع و سجود که اول مرتبه تسبیح است از عالم شهادت و مرتبه ثانی تنزیه است از عالم مثال و مرتبه ثالث ...

نیز غایت ... که هر چند بنده بحکم ... سوی قبله متوجه ولی چون در صورت تعین ...

که وقت شروع در نماز انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین باید خواند یعنی ...

وجه خود را آن ذاتی کرده که آسمان و زمین را یعنی ... هر طرف ... آسمان و زمین ... جانب ...

محض از روی اطاعت ... از جهت تعین که حق سبحانه تعالی محیط جمیع جوانب است فرمان شد ازینجا معلوم می شود که مذهب امام ...

بر مذهب امام شافعی است که امام اعظم توجیه وقت ... میگویند و امام شافعی بعد تحریمه می باید که پیش از تحریمه ...

از بزرگ صوری شود و علی ... تحریمه که مصلی میگویند الله اکبر یعنی بزرگ است بکمال بزرگی ...

رکوع و سجود ... چون در سجود ... سبحان ربی الاعلی یعنی خدای تعالی برتر ...

وبار حفظ نفس انتهای متصل و دائم است بزرگی که حق تعالی بطرف حق بلسان او جاری باشد که به پیش و پس هر دو مشغول گشت

وهر یک معلوم   تاریخ شصت و ششم ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و هفت از عوارف پرسیدند که مصلی چون الله اکبر گوید

ملایکه بدل او نظر کنند اگر در دل بزرگی و عزت غیر الله را می یابند او را دروغ میگویند و از دل او دود بر می خیزد تا آنکه تمامی

وجه بر وی تاریک می شود و اگر در آن وقت بدل او غیر ذات خدا بزرگ نیابند ملایکه تصدیق او کنند و از دل او نوری برآید

که بران کشف پیدا شود و فقیر در تحریمه دست بگوش رسانیده الله اکبر گویند تا اینکه تبری از غیر و اعتراف بکبریای الله باشد

تاریخ بیست و ششم رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت بوقت عشا هفت اذان هفت کس گفتند   تاریخ دوم شوال سنه یکهزار

و هشتاد و هفت نماز فجر ادا نموده بودند باز بسبب شبهه وقت اذان گویانیده سنت و فرض اعاده نمودند   تاریخ

پانزدهم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند نماز عبادت ظاهری نیست جامع جمیع عبادات باید که تفصیل او

ملاحظه آن باشد که از همه اعضا عبادت آید که از سر و چشم و بینی و دست و پا در رکوع و سجود ظاهر است و گوش زبان دخل ندارد

لهذا باید که قراءة چنان بخواند که خود بشنود اگرچه سری باشد تا گوش بکار خود بوده محروم نماند   نوزدهم رجب سنه یکهزار

و هشتاد و شش باین حقیر فرمودند میان فریضه مغرب و سنت فصل با فروختن چراغ وغیره شغل نکنند و معمول پیر دستگیر چنان بود

بعد دو رکعت سنت مغرب ادا نموده دعا می خواستند و ادعیه می خواندند و در فرایض دیگر دعا خوب نیست دایمی ادا نمودند

تاریخ بیست یکم ذی قعده سنه یکهزار و هشتاد و پنج یکی پرسید که مسبعات عشر را که از سوره الناس خوانند عکس ترتیب

قرآنی می شود فرمودند که بهر دو طریق میخوانند از زیر و بالا فقیر ادا در هر کاری اشارتی هست در اول به ترقیات تنازلی به تنزلات

لیکن معمول متقدمین اول است   تاریخ هفدهم ... حضرت پیر دستگیر فرمودند چون در نماز بایستد داند که صلوة ایستاده

همچنین چون به رکوع رود خیال شنیدن از رکوع نماید و در سجود ساجد و فقیر همین طور نماز می کند که صلوة حقیقی حاصل شده است

نوزدهم ماه مذکور باین حقیر فرمودند در نماز ملاحظه نموده باشند که هفت اعضا از سر و دو دست و دو زانو و دو پا در سجود باشند

چون این درحق مریدی که عبادت باشند در صحبت مطلب کجا فرو گشتند کار باطنی فقرا است ملاحظه صحبت ظاهری حال

بیستم ماه مذکور باین حقیر فرمودند در سجده اول زانو بزمین نهند بعده هر دو دست برابر دو گوش بعده میانی

دست پا را متوجه قبله دارند و در برداشتن بعکس ترتیب نهادن نگاه دارند بتاریخ هفتم جمادی الاخر

حضرت پیر دستگیر فرمودند در تمام نماز نقش الله مصور می شود که قیام مصلی بصورت الف و رکوع لام و سجود ها

نوزدهم ماه شوال سنه یکهزار و بیست دو میان شیخ رضی الله عنه شاید در صلوة العشق با خفای الف میان [illegible]

الف میان حرف درست در از ظاهر کرده گویند فرمودند الف اشاره بذات که در اصل ساکن بی ضغطه و خفی بود

ظهور لام که اشاره بعالم است متحرک شد و این اشاره تنزل از وحدت بکثرت چنانچه از کنت کنزا مخفیا فاحببت

ان اعرف فخلقت الخلق می توان فهمید چهاردهم جمادی الاخر سنه یکهزار و بیست و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند

در رکوع دستها را راست باید نهاد که می باید حتی الامکان جمیع ارکان نماز از همه اعضا بیاید و قیام از دست مقصود

که در رکوع اگر کج دارند قیام درست نشود باز فرمودند صورت نماز صوفی الله باید که ملاحظه نموده غافل نشود که چون

الف در رکوع لام و در قومه الف بعده لام و سجود هاست چهاردهم ماه صفر سنه یکهزار و بیست و [illegible] حضرت

فرمودند سالک مسلک مستقیم را باید که برخصت و سهولت مایل نباشد بلکه بعزیمت و شدت کار کند در طریقت

پیش سالک آید خیر اوست بر صراط مستقیم است اگر کسی کمراه نیست پس در مذهب حنفی باشد و در آن تیسیر بسیار است

چون عفو از نجاست مغلظه قدر درم و غیره و بر مذهب شافعی زوال نجاست هر چند قلیل از اله آن واجب احتیاط

شافعی عمل کند جائی که منافی حنفی نباشد و اگر باشد تیسیر شافعی نشده حنفی عامل شود که شافعی خارج غیر السبیلین

و نزد حنفی نجس شاید از هر جا که باشد چون در موضع محکوم به تطهیر رسد نقض طهارت پس باحتیاط بر مذهب حنفی غیر منافی مذهب

عامل باشد و مسح زنان موافق شافعی ناقض دانند که احتیاط در بیست بتاریخ بیست و ششم ربیع الثانی سنه یکهزار و بیست و

حضرت پیر دستگیر فرمودند که اختیار الله در تحریمه و انتقال بر دیگر اسماء الا مصالحه مجاهدان وقت جهاد

حضور چنانچه حضرت شاه مرتضی علی کرم الله وجهه وقت قتل کفار الله اکبر می گفتند پس مصلی در نماز چهار بار الله اکبر

می کند چون یک تکبیر تمام می کند گویا یک عدو می کشد. تاریخ بیست سوم ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و شش حضرت

پیر دستگیر فرمودند که شخصی وصیت کرده بود که بر جنازه من کسی امام شود که گاهی از تکبیر اولی با امام که وقت آن

امام القراءت فوت نشده باشد چون تحقیق نموده شد بادشاه وقت چنین بوده فرمودند سبحان الله بادشاهان چنین

الحال مریدان و سالکان چنین نباشند. تاریخ چهارم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و چهار

حضرت پیر دستگیر فرمودند سبحان الله در زمانه ماضی اگر مریدی تکبیر تحریمه با مرشد خود نمی یافت تا سه روز زاری می کرد و از شرم

برو نمی یافت و مردم برای تعزیت وی می آمدند و درین زمانه تمام نماز فوت می شود تاسف و غم نمی شود. ان شیخا

من مشایخ بلخ فاتته افتتاحا فجعل یبکی و یضرب راسه علی جدار المسجد فقیل له فی ذلک فقال انی اغتم لاجل الاسلام لا لاجل الاموات

انی و کان له ابن فقیه لکان یعزینی ثلثة الاف رجل و الان قد فاتنی تکبیرة الافتتاح فلم یعزنی الا ثلث نفر

تاریخ نهم رجب سنه یکهزار و هشتاد و شش شیخ مبارک از غلطیدن بعد نماز سنت فجر پرسیدند فرمودند که از حضرت عایشه مروی است

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد سنت می غلطیدند سند این در کتب احادیث است اما در کتب فقه نیست

اذا صلی رکعتین الفجر یقرء فی الاولی قل یا ایها الکافرون و الثانیة قل هو الله احد و یقول هو جالس اللهم رب جبرئیل

و میکائیل و اسرافیل و محمد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعوذ بک من النار ثلث مرات ثم یضطجع علی شقه الایمن

تاریخ بیست هفتم رمضان سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند یکی از اصحاب از خدمت رسول خدا پرسید که کدام

فوج است که تاخت نموده زود و بسیار غنیمت بدست آرد فرمود جماعتی که پیش از فجر بیدار شوند بخانه خود وضو نموده

کرده بمسجد رسیده جماعت دریابند ازین تاخت چه غنیمت اجر یابند. تاریخ بیست دوم ربیع الاول سنه یکهزار

حضرت بروست تکیه فرموده بودند که نماز بی نماز آن امام باشد که لیاقت امامت دارد و اگر نه است چنین است ...

بخاطر فقیر می رسد که تا از تقلید بعدت امام استحقاق او آسان باشد   هشتم ماه شعبان سنه کهزار ...

یکی سجده بجوا ارکان نماز است سجده دوم و کفارت قیام که در آن میت ارتفاع و تعظیم بوده است شیخ محی الدین ...

گفته اند هم یک حجه نکویم سجده اول اشاره بآن است که اصل او می خاک است و دوم اشاره بآنکه باز راجع بخاک ...

که سمع الله لمن حمده کلام امام از کلام الهی دانسته پس بعد از آن محل شنیدن حق حضرت ... باشد لهذا سجده ...

چون رکوع برزخ بوده میان قیام و سجود و بعد آن قیام مسنون شد که از ارتفاع خالص بسجود رسیده و مرتبه انخفاض آید ...

پای ایستاده دارد که تا پای از کار خود که قیام است خالی نباشد اگرچه با اعضا نیز یک سجود است و بعد سجود اول ...

بزانو نهاده باز در سجده دوم بر زمین نهد تا دو سجده از هم آید چه اگر بر زمین باشد از دست همین یک سجود ...

تا متوجه قبله باشد و سجده لازم نیاید نیز فرموده اند چه اینکه هر که خود را بدست خود کشد از جنت محروم شود ...

حق سبحانه تعالی بحیوة مظهر صفات و ذات خود کردانید چنانچه جنت نیز مظهر است پس با این مجال مجانست ...

بجنت کرامت کرده چون بوحدت از الحیوة می خواهد کویا از این عطایا اباء می کند و در باره ... محروم ...

شرح اوراد در ذکر کیفیت نماز فی صلوة التحتی بزرگی را پرسیدند چون است که در نماز رکوع یکی و سجود ...

گفت رکوع در نماز دعوی بندگی است از بنده و سجود برهان دعوی چون سجود بمنزله گواه باشد باید که دو باشد

که جامع آن شیخ محی الدین عرف شیخ کومن ساکن ... اند از زبان در رباب خود راند شیخ وجه دو سجده فرموده که

انسان مظهر کل است و هم جزو پس یک برای کل است و یک برای ذات کند و بخاطر فقیر می رسد که یک برای قیام و یک ...

که هم قیام است هرگاه در قیام یک بود تکبر عظمت است بنابران سجده را حکم شده که لایق ذات تو است که با خاک ...

پس یک برای قیام تام و یک برای نیم قیام که رکوع باشد لهذا در میان هر دو فصل از جلسه واقع شده تا دلالت ...

بر

که یک برای قیام است و یک برای رکوع لیکن سجده قیام تام و سجده رکوع از قعود که قیام ناقص و قعود است

بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد و یکی از مریدان شیخ سلطان بخدمت حضرت عرض کرد که از طرف حلی او [illegible] استخوان ریختن

[illegible] چه می فرمایند فرمودند فقیر نشنیده ام و بعضی حرام و بعضی مستحب می دانند از فقیر پرسیده اند جای این   بتاریخ سیوم ماه

جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو ملک فتح الله پرسیدند که ادای وتر در آخر شب بهتر یا متصل فریضه عشا فرمودند که اگر

اعتماد حیوة و احیاء لیل باشد بهتر که در آخر ادا کنند فقیر چون اعتماد ندارم اول شب متصل عشا ادا می کنم انتهی در خاطر هست که

در حال قطب الاقطاب در مقدمه طول امل بر این حدیث بوده باشند   در فصل ثانی در باب طول امل و حرص عن انس

ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم غرز عودا بین یدیه و آخر الی جنبه و آخر ابعد فقال اتدرون ما هذا قالوا هذا الانسان و هذا الاجل

قال و هذا الامل فیتعاطی الامل فلحقه الاجل دون الامل   آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام نخلانید چوبی پیش خود و چوب دیگر

در پهلوی آن چوب اول و چوب دیگر ابعد از آن پس گفت آنحضرت علیه و آله السلام آیا در می یابید چیست این صحابه عرض نمودند

که خدا و رسول خدا او داناتر اند فرمودند آنحضرت چوب اول که خلانیده ام مثال مرگ است که متصل است به آدمی و میانه از او چوب

که خلانیده ام دورتر است امید آدمی است که دور و دراز رفته است پس در می گیرد و خوض میکند آدمی امل را و میخواهد که برسد آن

در یابد آنرا پس ناگاه در رسید و در یافت او را مرگ پیش از آنکه برسد امید را   ترجمه حدیث دیگر که در آن فصل است مرقوم است

گفت عبدالله بن عمر که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما و من با مادر خود تطیین و اصلاح دیوار و در می نمودیم پس فرمود

حضرت علیه و آله السلام ای عبدالله چیست این وجه کار می کنی عرض کردم که اصلاح دیوار می نمائیم پس فرمود حضرت علیه و آله السلام که

بیرون آمدن از دنیا و گذشتن شتاب تر و زودتر است از این که اصلاح دیوار می کنی انتهی   بتاریخ هشتم ماه جمادی الاول

سنه یکهزار و هشتاد و پنج فرمودند که سماع شنیده و سمع الله لمن حمده بحیثیتی که ضمیر متصل شنیده منفصل شود نزد بعضی نماز فاسد می شود

و قیاس بخاطر آید که لا یسوغ المنفصل الا لتعذر المتصل از وجوه تعذر است بودن مرجع خلاف ظاهر و مرجع ظاهر پس الله منفصل

استعمال خلاف این است و ان قصد نماز و فعل و فهم مراد و ایمان هست و ترکیب ضعیف و هست بیت الله است

خوانده شود تا آنچه مشابه قرآن باشد   بتاریخ بیست و سیوم شعبان سنه هزار و هشتاد و شش میان شیخ ولی پرسیدند

فرموده به روایتی دو رکعت شما مشایخ ادا میکنید رکعت نکنید فقیران کار کنند که آسان بالجمله طبیعت در ان لی ذوق نشود

کردند بعد طعام آمد خورده بار وضو کرده نماز عشا ادا فرمودند میان بیگا گفتند شاید بود مواشی خلال بار وضو کرده

کار فقرا چه دانند ایشان را کاهلی میباشد چون بعد وضو کاری سواء فریضه مشغول کرده شود وضو محض برای فرض باشد

تعظیم طعام و غیره شود منصور حلاج چهل سال نماز بغسل ادا کرده   بتاریخ هفتم رمضان سنه هزار و هشتاد و شش

فرمودند که وضو جوانان کنید نماز بر آنها بعنی را اول تعجیل بهتر و در ثانی تانی خوشتر   بتاریخ دوم ذی حجه سنه هزار

حضرت پیر دستگیر بخانه قاضی محمد حسین تشریف برده بودند وضو جدید نموده دوگانه ادا کردند و فرمودند که وقت خواب

شیطان عقده می دهد چون بیدار می شود یک عقده کشاده می شود و چون وضو می نماید عقده دوم و چون دوگانه می کند عقده سیوم کشاده

و از قاضی فرمودند که انجا مسجد هست نماز ظهر ادا باید نمود و در راه بر اسب سوار نماز فی الزوال ادا فرمودند

بتاریخ چهارم ماه شوال سنه هزار و هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند که دو رکعت نماز بقرائت خوانده در اول فاتحه

و در ثانیه قل هو الله احد یک یک مرتبه بعد تناول طعام بگذارد و معمول حضرت پیر دستگیر همچنین بود

ماه ربیع الثانی سنه هزار و هشتاد حاجی جلال پرسیدند تحیة الوضو پیش از وقت پیش از خشک شدن اعضا که فرموده

که چه بوده اعضا خشک لیکن وقت آن مقرر نیست هر گاه که میسر آید ادا کنند باز پرسیدند چون در مسجد در آید تحیة الوضو

یا تحیة المسجد فرمودند نزد امام شافعی واجب است هر دو اما فقیر هر دو می کند   بتاریخ غره رجب سنه هزار و هشتاد و یک

محمد شفیع پرسید که در دست ما هست آیة الکرسی تا کجا بخواند فرمودند آیة الکرسی تا کجا هو العلی العظیم است و در

تراجیت گفته اند و تا خالدون هم خوانند   از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد بوده اند غفر الله له

بیست دوم رجب سنه یکهزار و هشتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که شیخ اکبر وجه تعیین جهت کعبه در نماز گفته اند که مساوی است

اما اختیار جهت کعبه را خوب وجه بخاطر رسیده باید که در نماز ارکان خمسه اسلام جمع شوند در تشهید کلمه توحید و با مساکین

نماز صوم است و صرف بعضی از نعم الهی که جوارح است در مرضیات الهی توجهی اند کوه پس برای استعمال حج که روحش

کعبه است توجه بسمت جناب کعبه فرض شده باز فرمودند در نماز که عبادت جامع است باید که جمیع اعضا مشغول باشند در استعمال

شامه و ذائقه تردد است اگر مشغول اند ارکان بقیام و رکوع و سجود و لامسه بتعیته جارحه ها آن بصلابت موضع که مال

سجده باشند و باصره بنگاه موضع سجود و گویند از اولیا اصحاب نعم اند که ایشان را ادراک اشیا کنند پس ذائقه ایشان هم

در نماز باشند و بعضی در عبادت هم لذت یابند بتاریخ بیست هشتم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت زاده

مقبول دلها شیخ غلام معین الدین یحیی پرسیدند در هر نماز بار بهر دو قدم برابر دو چند و در دوگانه غوثیه در وقت جوازان او هم

تمام بار بر پای چپ چرا دهند فرمودند مصلی از ابتدای دوگانه شوق و توجه بجانب مرقد منوره حضرت غوث الثقلین

ساعت بساعت زیاده می شود و تا تمام دوگانه شوق بمرتبه غایت میرسد این مضطرب رفتار بسمت آن دیار گردانید

روان میشود در طریق لطیفه مخصوصه بالتفاتی که واقع است در ایاک نعبد چنانچه در کتب معانی مفصل است معلوم میکنند حکم رفتار

زیاده از یک دو قدم نیست در عین شوق بصورت روندگان شده پای راست بر چپ نهاده می مانند چنانچه در تشبیه کردن مقاربت

بعاشق تودیع محبوب خود گفته بچانه عاشق قد بد صفحه یوم الوداع تودیع مرتحل بتاریخ دهم ماه رمضان سنه یکهزار

هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند وجه توقف صلوة و سجده تا ارتفاع آفتاب بقدر رمح آن است که از محاذات

قامت ساجد مرتفع شود و احتمال سجده آفتاب نماند پرسیده شد که در رکعت رابعه مقتدی شود و در ادای ما فات سوره ضم

کند یا نه فرمودند در شفع اخیره کند که آن در حق قرائت حکم شفع اول دارد بتاریخ بیست ششم ماه ذی القعده سنه

یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند میان خواجه عبداللطیف از فقیر پرسیده که در لا صلوة الا بحضور القلب

می‌گویند گفته شد که درست است اگر در نماز ارکان مفروضه و واجبات و سنن و مستحبات بسیار از نماز [illegible]

شرویت است [illegible] در تصوف است زیرا که مخالفت [illegible] در عبادات از صوم و حج و زکوة که در آن ارکان کم جمع [illegible]

[illegible] مناجات [illegible]   بتاریخ [illegible] ماه ربیع الثانی سنه هشتصد [illegible] فرمودند در جواب [illegible]

[illegible] قدس سره نموده بودند که کثرت [illegible] بسیار است وقت خواب هم میسر [illegible] فرمودند که [illegible] قبل از وقت [illegible]

بتاریخ دوم ماه ذی قعده سنه هشتصد [illegible] فرمودند که چون آب [illegible] محتاج [illegible] مسواک ندارد میان شیخ

گذشته بودند چون مسواک بر گوش می‌نهادند فرمودند [illegible] یک صحابه [illegible] چون قلم کاتب بر گوش می‌داشتند و وقت فریضه [illegible]

مسواک می‌کردند میان شیخ مبارک پرسیدند که رسول خدا [illegible] همچنین می‌کردند فرمودند که این روایت بنظر آمده [illegible]

مواظبت مسواک می‌کردند [illegible] فرمودند [illegible] فرموده اند بعضی سنت [illegible] باشند یعنی [illegible]

در این [illegible] شیخ [illegible] غسل جمعه فرمودند [illegible] آن زمان [illegible] و فضای مسجد کم [illegible] بود و پوشش [illegible]

بدن [illegible] می‌کرد و بوی [illegible] بدن [illegible] مردم ایذا رسانید پس غسل که موجب دفع [illegible] بدن باشد سنت [illegible]

بیهوده گفتن گناه است کفاره آن سبحان الله والحمد لله الی آخره یا آیة سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین   بتاریخ دهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد [illegible] شیخ عبد الواحد پرسیدند که [illegible]

[illegible] اگر تحیة الوضو میسر نیاید بجای آن خواندن کلمه تمجید چهار بار کفایت کند جواب دادند آنچه در جواب میان شیخ

قطب الاقطاب قدس سره فرمودند که این [illegible] دانم که ثواب آن بسیار است در آن وقت این روایت که [illegible] محفوظ [illegible]

در [illegible] العلماء [illegible] ساخته بودند بنظر نیامده باشد والا چگونه می‌فرمودند آن روایت [illegible] ایضا ای از

از حضرت شاه تاج [illegible] قدس سره قال المخدوم المحدث جلال الملة والدین البخاری اگر صوفی وضو سازد و در آن [illegible]

مکروه باشد بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب آن [illegible]

وازعهده شکر آن بدر آید همچنین دران وقت در مسجد در آید نیز او بداین قدر دانم که ثواب آن بسیار است

بتاریخ بیست و ششم ماه رمضان سنه یکهزار [illegible] و هشت بوقت نماز عشا شب جمعه هفت کس هفت اذان گفتند بعد اذان

نماز عشا و نماز تراویح ادا کردند بتاریخ سیزدهم شعبان سنه یکهزار [illegible] و چهار خطاب بحاجی جلال کرده فرمودند

که میرمی گفتند که در حویلی سنگ می افتد باید و بید حاجی گفتند من هم رفته بودم میرابراهیم گفتند اذان بگویید وقت نماز

اذان گفته شد فرمودند می گفتید که از اذان شیطان میگریزد و اذان چنانچه در وقت فرایض برای ادا گویند و در وقت قضا

برای قضا گفتن آمده و برای حوایج دیگر هم آمده جایز است در راه توزینه در جنگل و جبیل راه گم شد شیخ اسمعیل گفتند

که اذان بگویید یکی پیش آمد گفت تمان طرف بروید چون رفته شد راه پیدا گشت بیست و نهم رمضان روز

سنه یکهزار [illegible] و هفت بوقت نماز عشا اذان هفت کس گفتند و بعد نماز عشا تراویح ادا کردند بتاریخ چهارم

ماه شعبان سنه یکهزار [illegible] و هشت بوقت عشا هفت اذان گفته شد بتاریخ غره ماه رمضان سنه یکهزار [illegible]

وقت فجر بعد اذان وضو جدید کرده دوگانه ادا نموده باز باندرون تشریف برده سنت ادا کرده باز بیرون

نماز فجر ادا کرده مشغول گشتند نوزدهم ماه رجب سنه یکهزار [illegible] و شش حضرت پیر دستگیر بعد نماز مغرب دو رکعت

سنت ادا نموده دعا می خواندند و در هر چهار فرض بعد فرض دعا خواسته سنت ادا می نمودند چنین

بتاریخ بیست دوم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار [illegible] و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند چون انسان جامع

مراتب الهی و بشری است باید که در ادعیه مثل تشهد وغیره که مشتمل بر حکایات از اله و ملک و بشر باشد طلبان

لما بلغ صلی الله علیه و اله و سلم مع جبرئیل سدرة المنتهی قال اله لم یو راحد بالمجاوزة عن

فاشار جبرئیل اذا بلغت الی ما شاء الله فسلم علیه تعالی فقال صلی الله علیه و اله و سلم بعد التحیات لله و الصلوة و الطیبات

قال تعالی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته فقال صلی الله علیه و اله و سلم تشریفا لامته السلام علینا و

علینا وعلی عباد الله الصالحین فقال جبرئیل واهل السموات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا

عبده ورسوله   باب در بیست ماه محرم سنه ... هجری روز ... حضرت پیر دستگیر فرمودند که سخن ...

ازین جهت که اسرار حروف مقطعات خدای تعالی بر حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم نازل فرموده و وحی علیه الصلوة

با کسی که مخاطب آن نبوده باز فرموده‌اند که شخصی نزد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه آمد که آیا با دو واو است یا بیک

حضرت امام اعظم فرمود که با دو واو است آن شخص گفت که برکت دهد خدای تعالی در لا ولا مردم حضار از اصحاب امام اعظم

استفسار نمودند که سؤال و جواب معلوم نگشت حضرت امام اعظم فرمود که سؤال از التحیات بود که آیا با دو واو که تشهد

حضرت ابن مسعود یا با یک واو که تشهد ابوموسی اشعری است در جواب گفته شد که با دو واو که تشهد حضرت ابن مسعود

بعد از آن آن شخص گفت که برکت دهد ترا الله چون زیتون که نیست شرقیه و نیست غربیه یعنی خدای تعالی ترا عطا کند

بجز او وقت احتراز آمده که هر گاه در دو تشهد تفصیل مذکور نگشته که کدام جا دو واو و کجا یک واو بنا بر آن

که تشهد حضرت ابن مسعود التحیات لله والصلوة و یک واو در والطیبات و تشهد ابوموسی اشعری با یک واو است

التحیات لله والصلوات لله السلام علیک ایها النبی الی آخره پس یک واو در والصلوة محض است و در ...

و بعد از آن در عبارات تا کلمه شهادت مذهب ابن مسعود و ابوموسی اشعری موافق است و تا ... و تفصیل از قول ...

والصلوة مسعودی بعبارت تمام تر و من حاید از آن واضح شود   باب حضر الذایت و حکی عن اعرابی

علی ابی حنیفة رحمه الله فقال أبواو ام بواوین فقال رح بواوین فقال الاعرابی بارک الله فیک کما بارک فی لا و لا ثم

فتحیر اصحابه وسألوه عن ذلک فقال ان هذا سألنی عن التشهد بواوین التشهد ابن مسعود ام بواو تشهد ابوموسی الاشعری

فقال بارک الله فیک کما بارک فی شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة انتهی   فعده اخیرا ...

و قرائت تشهد خواندن بقول علمای ما رح الله واجب است و بر قول شافعی رح فریضه است و در خواندن قرائت تشهد ...

رضی الله تعالی عنهم اجمعین را اختلافست و هیچ قول از اقوال ایشان ضایع نیست هر قولی را عالمی اختیار کرده قرأة تشهد امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه را مالک اختیار کرده است و قرأة تشهد عبد الله عباس را رضی الله تعالی عنهما شافعی اختیار کرده است و قرأة تشهد
ابو موسی الاشعری را رضی الله تعالی عنه اهل شام اختیار کرده و قرأة تشهد ابن مسعود را رضی الله تعالی عنه علماء ما اختیار کرده اند
و قرأة تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله مسعود را رضی الله عنه با واو خوانند با واو خوانند و قرأة تشهد امیر المؤمنین عمر را
چنین خوانند التحیات لله الصلوة الطیبات الزاکیات المبارکات البرکات السلام علیک الی آخره و این قول امام مالک
کرده است و قرأة تشهد عبد الله عباس را رضی الله تعالی عنهما چنین که التحیات لله الصلوة الطیبات الزاکیات المبارکات
اما لفظ زاکیات در وی مذکور این قول را شافعی گرفته است و قرأة تشهد ابو موسی الاشعری چنین خوانند که التحیات لله
والصلوة تا منتهیاء دیگر چنین میخوانند که ما می خوانیم و این قول را اهل شام گرفته اند و قرأة تشهد عبد الله مسعود چنین خوانند
که ما می خوانیم و این قول را علماء ما گرفته اند رحمهم الله حفظ رح گفته است که هیچ قرأة تشهد معتبر تر از قرأة تشهد عبد الله بن مسعود
و ابو موسی الاشعری نیست دلیل بر آنکه علی مدنی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن
قرأة تشهد صحابه را اختلاف بسیار است کدام قول گیریم رسول علیه السلام فرمود که قرأة تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید
که مروی است امام اعظم ابو حنیفه رح در مسجد نشسته بود سایل اندر آمد و سوال کرد که بواو او بواوین امام اعظم ابو حنیفه رح فرمود
که بواوین سایل گفت بارک الله فیک کما بارک فی لا و لا چون آن سایل بیرون رفت اصحاب ابو حنیفه که حاضر بودند
از امام اعظم ابو حنیفه رح سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را نه سوال سایل معلوم شد و از جواب شما امام ابو حنیفه فرمود که
وی سوال کرد که قرأة تشهد با یک واو است یا بدو واو من جواب گفتم با دو واو وی مرا دعا گفت که خداوند عز و جل
بر عمر تو برکت کناد چنانکه بر درخت زیتون قوله تعالی من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة امام اعظم رح گفته است که مرا
استاد من حماد رح تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رح گفته مرا استاد من ابراهیم نخعی رح قرأة تشهد با دو واو تعلیم کرده است

وابراهیم نخعی گفت مرا استاد علقمه تشهد یاد داد و تعلیم کرده و علقمه گفت که مرا استاد من عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت که

رسول علیه السلام دست مرا گرفت و قرائت تشهد یاد داد و تعلیم کرد چنانچه کسی سوره از قرآن را تعلیم کند

و تاخیر نکرده آنگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قرآن کم و زیاده نکرده در قرائت تشهد نیز کم و زیاده نشاید کرد

و بعضی در خاطر دارند که از دو واو مراد و رحمة الله و برکاته است که در بعضی تشهد رحمة الله و برکاته در حصن حصین مشکوة

نکرده قوم دو واو و رحمة الله و برکاته در حزن تشهد است بتاریخ بیست چهارم ماه جمادی الاول شیخ الفقراء

حاجی جلال از حضرت پیر دستگیر استفسار نمودند که در تشهد و رحمة الله و برکاته یا رحمة الله و برکاته است فرمودند که

میان بیکا عرض نمودند که مخدوم میان محمد ارشد رحمة الله و برکاته فرمودند حضرت پیر دستگیر بزبان مبارک راندند که بالای

نخوانده باشید همین طور ابتدای کلام برسیده باشید و الا در تشهد هر دو جا واو هست در واقعه نظم کلام واو عاطفه

و برکاته می خواید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بمعراج تشریف بردند التحیات تا الطیبات فرمودند حق تعالی گفت السلام علیک

ایها النبی و رحمة الله و برکاته و او تحیه عطف بر السلام باید حضرت شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره مراد به تحیات

می دارند الصلوة عبادات بدنیه و الطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی بحضرت ملوک می آید اول سلام

پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه لایق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین نووی گفت

و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورده زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند

اصحاب ایشان پس فرمود تحیات همه مر خدا راست و بر دیگران از عاریتی نیست خدای راست ملک

جمیع بعاریت داده است و نیز مراد به تحیات اقسام تعظیم دارند و الصلوة نمازهای فرض و نفل و الطیبات کلمات طیبه و اعمال

از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن شیخ محی الدین اند حضرت پیر دستگیر فرمودند حقیقت آن است که تارک نماز و صوم و غیره

که عذاب خواهد شد از جهت آنکه اعیان ثابته این نماز و صوم و غیره اند فریاد و خواهند کرد که تو ما را گم کردی مرا العمل

اینکه نکرده برای چه و برای که و کافران که معذب خواهند شد از چه اگر جنت آمده است خانه خواهد کرد و از من پرسید ابکار اولیا گفته

بمعبود خود ساخته بگفتند که بس عذاب ایشان نه برای خود — بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و دو قدم

پس در مسجد سنت ادا می کرد حضرت پیر دستگیر فرمودند به پیر نیت بگو کنید هر که در راه نماز می کند خود را والله [illegible] می کند

شیخ باری پرسیدند تا کجا مرور شیخ ثابت فرمودند تا آنجا که نظر مصلی رسد چون موضع سجود را نگرد — ششم ماه جمادی الاول

سنه یکهزار و هشتاد و پنج میان برخورد از میان سنت و فریضه آب خورده حضرت پیر دستگیر فرمودند اعاده سنت کنید از عالمگیری

لو صلی رکعتی الفجر او الاربع قبل الظهر فاشتغل بالبیع والشراء والاکل والشرب یعید السنة اما باکل لقمة وشربة فلا

پانزدهم سنه از شیخ عبدالواحد پرسیدند روایتی نادر در اوراد دیده اگر تحیة الوضو نباید بجای آن خواندن کلمه تمجید چهار بار کفایت

جواب دادند این قدر دانم که ثواب آن بسیار — بتاریخ هفتم جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و پنج شیخ باری از سنت قبل العشاء

پرسیدند حضرت فرمودند شیخ عبدالحق می نویسند که در کتب فقه نیست اما در حدیث یافته می شود و لیکن اگر ده می شود ادا کنند

که فقیر هم گاهی می کند و گاهی نه شیخ باری گفتند یکی از میان یونس خان پرسید ما را از خواندن چه حاصل شد گفتند فلانی

فرمودند آری حدیث است علیکم بدین العجائز یعنی تا میان عطار فرموده هر شد آن عامل باشند و عقل خود را دخیل نکردانند عاملیت

ملاحظه نفرموده میان فریضه و واجب و سنت موکده نوافل نموده تکاسل کنند — پانزدهم جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و پنج

شیخ باری پرسیدند صلوة الحاجت نفل است فرمودند سوای فریضه را نفل گویند اما نیز بعضی آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

مواظبت نموده اند چه استحبابا سنت نامند و بعضی نوافل نام مخصوص در نیت ذکر آن کنند باز فرمودند در حدیث است که سنت فجر

در خانه ادا کرده به مسجد آید و فریضه عشا کرده از مسجد برآید و نوافل در خانه کند تا خانه بهره از عبادت [illegible] روزی [illegible]

در خانه هم دعا نماید — شانزدهم رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هشت شیخ مبارک محی الدین پرسیدند که تراویح چهار رکعت

بجواب فرمودند فقیر گاهی نیت رکعت بیک سلام کرده است شیخ اکبر می نویسد سالک را باید که بهر روایت عمل نماید

که معلوم نیست عمل مقبول کدامین روایت است   بتاریخ یازدهم رمضان سنه یکهزار و هشتاد و سه

یک شب حضرت در تراویح ابد بعد ده رکعت سلام گفتند اما بعد هر دو رکعت قعده فرمودند چگونه بود فرمودند که

فقیر را باید که عمل بر هر روایت نماید چنانچه گاهی دوازده رکعت گاهی هشت رکعت بنیت خواند و سلام گفته اند فرمودند

سلام گفتن درست است اگر چه نیت نماز ده باشد و چون امام نیت عدد رکعات کند مقتدی را آن عدد گفتن

کافی است   لو صلی التراویح بتسلیمة والقعدة الا انه قعد فی کل رکعتین فالاصح انه یجزیه

اولی بالجواز سنده المحافظة باستدامه تحریمه الی اخره   لو صلی التراویح کلها بتسلیمة

ان قعد فی کل رکعتین یجوز عن الکل وان لم یقعد فی کل رکعتین وقعد فی اخره ففی الاستحسان علی القول الصحیح یجزیه عن تسلیمة واحدة

فی السراج الوهاج وهکذا فی فتاوی قاضی خان   غره ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر

چون مسجد هم کاه بود متصل مسجد در خانقاه نماز گذارده شد قضا باید باید که لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مبالغه

در غیر مسجد هم رخصت است از آنکه مراد صلوة کامل است فرمودند فقیر را با رخصت چه کار حضرت امام اعظم نماز سی ساله را قضا

چون دانسته که خلال انگشتان پای از بالا می کردند مسنون از زیر بود فقیر را اگر یکی مستحبات فوت می شود نماز را قضا

باز می کنند گویند امام اعظم هر شب پانصد رکعت نماز می کردند و خلق گفتند که هزار رکعت می کردند که باطن مخالف ظاهر

باز مردم می گفتند تمام شب بیدار می باشند شنیده لازم کردند که تمام شب بیدار باشند و بوضو مغرب فجر ادا می کردند

فقیر امام را علماء ظاهر می گفتند و منصور حلاج در هر روز و شب هزار رکعت نماز می کرد و بوضو غسل نماز ادا کرد

نفل هم پانصد رکعت کرده بود و اگر تهجد فوت می شود قضا می کنند فقیر چهار رکعت تهجد اول پاس میکنند باز

شخصی که تلقین کار می شروع کند باید که تا او منع نکند از آن کار باز نیاید   بتاریخ ششم ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد و

حضرت پیر دستگیر فرمودند از ترک نماز گناهان صغایر بین الصلوتین عفو شوند   بتاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد

حضرت پیر دستگیر قصر در سفر نماز چهارگانه می کنند که بعد دو منزل نیت نکنند قصر ادا و نیت مسافت واجب است اصلی آنکه در
مستقل سفر و اقامت بدانند و هیچ عزم نکنند و اوسط تا آنکه بیرون آبادانی و آن یک منزل و با نیت جائی معین کار عوام است
و جماعه باشند که همواره نماز دوگانه می کنند که در خیال آنها مهلت اقامت پانزده روز درین عالم نمی که هر دم و هر نفس
عازم مقام او لیس باشند باشارت اکمل الاولیاء الشیخ محی الدین العربی قدس سره و قال لعظیم سقط القصر فی الصلوة
عن العارفین اذا سافر و انتهی دفتر ابجد روایت عمل مفسر باید که نیات اعمال انسان شایان دانند بعضی که در آن خیر تمام است
می نمایند مرتب احقر از استادی مولوی حضرت شیخ جمیل قدس سره استماع نموده که قصر در سفر اقطاب الاقطاب می فرمودند
که احکام می شود که قصد وی متعلق به سیر ثلث ایام شود که عبادت فقها چنین واقع است که من قصد سیر ثلثة ایام فقد ادا
امید نیات یکساعت نیست که قصد بان متعلق نمایند تا بثلثة ایام چه رسد برین تقدیر قصر لازم نمی آید والله اعلم بالصواب
ولابد للمسافر من قصد للمسافة والا لا یترخص ابدا ولو طاف الدنیا جمیعها ولا یزال علی حکم السفر
حتی ینوی الاقامة فی بلدة او قریة خمس عشر یوم او اکثر کذا فی الهدایة
بتاریخ بیست یکم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و پنج از حضرت پیر دستگیر در نماز عصر سهو واقع شد سلام بسمت قبله گفته سجده کردند
و از زبان مبارک هم شنیده بود که از حاشیه شیخ الاسلام معلوم می شود که مختار همین است بتاریخ ششم ماه
شوال سنه یکهزار یکصد و پنج میان ظهر و عصر خاسته روانه مسجد شدند فرمودند اول قدم راست نهید و در برآمدن اول
چپ بیرون نهید این مقدمه یاد دارید فقیر را مشکل بود در آمدن و برآمدن از در حجره که در مسجد است باز بخاطر آمد که در خارج
از مسجد است و در دست یکرو نشسته نماز هم درست که زیرین پا اول نهادن تقدیم بر یمین است لهذا هر دو دست هم
بند کرده یک بار نهاده شود بتاریخ بیست ششم ماه ذی حجه سنه یکهزار یکصد و پنج شیخ جاری برسیدند در جمعه
دیگر جای نماز درست می شود فرمودند آری باز پرسیدند چهار رکعت صلوة الحاجت بعد از فریضه عشا گذارده می شود فرمودند

وقت آن بعد فریضه است دوگانه عصر است از نماز قضاء عمری پرسیدند که در جمع مکلفین چقدر گاه جمعیت [illegible]

بهتر که پیش از فریضه کنند و فقیر همچنین میکند بیستم ماه ذی قعده سنه [illegible] از هجرت و پنج حضرت پیر دستگیر [illegible]

چنان استماع شد که هر دو پای برابر باشند پس در پیش نشوند و قرائت و تسبیحات چنان گویند که مسموع شود تا گوش نزدیک [illegible]

کرده گشت [illegible] قضاء و نماز مطلوب است میر سید قیام الدین پرسیدند رسول خدا رفع یدین با کجا کرده بود و معتقد [illegible]

که آن رحمة للعالمین برای سعة للمؤمنین در هر باب شرعیات مقتضای اوقات از روایات عمل کرده پس [illegible]

و شافعی با دو سه روایت رسیده و همچنین ترسیده و تابعین تحقیقی روایت نیز رسیده و شافعی چهار این است [illegible]

ستفترق امتی ثلاثا و سبعین فرقه واقع شده پس اشتغال اختیار شد که در صدر اول مقتضای اوقات [illegible]

متفرق شدند بعده به سبب طولانی زمان از حضرت علیه السلام بعدم علم و اختلاف رای و خلل اجتهاد و اختلاف

تفرقه مذاهب و اختلافات شد این است که بعضی قرآن را حرف و صوت گویند و بعضی محض کلام نفسی و همچنین [illegible]

که بعضی انکار آن کنند که بی جهت و بی چون و چگونه چگونه دیده شود و بعضی دانند و گویند قادر بر حق و لطیف [illegible]

خواهد خود را نماید بیستم ماه رمضان سنه [illegible] از هجرت و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند در وظیفه [illegible]

که بعد وتر هر دو دست بر داشته آیة الکرسی خوانند اگر در وظیفه هر این عمل بصورت [illegible] نشستن [illegible] اما [illegible]

منصوص [illegible] است و مناسب مقام است میان شیخ نیز کنند که در نماز منفصل هر دوگانه دعا خواستن چون نمی آید [illegible]

بر هر عبادتی اجری خواستن باشد فرمودند خواستن را وسیله باید و عبادت بهترین وسیله عبد معبود است

تاریخ بیستم ماه شعبان سنه [illegible] از هجرت و پنج از حضرت پیر دستگیر یکی پرسید که اگر اعتقاد بر بیداری آخرت

تاخیر و ترک کند فرمودند اهل حسن نوشته اند اما چون ترک منفرد و اجل غیر معلوم پس تعجیل [illegible] فرمودند [illegible]

ان شاء الله و ترتیب الوتر سنت صلوة دو رکعت بعد وتر نشسته پس ادای دوگانه [illegible] گذاردن [illegible]

تا یک رکعت باشد و حکم وتر شود فرمودند که یکی از امامیان از فقیر پرسید بر قول امام اعظم عمل کنید و بر قول امام جعفر صادق

چرا نمی کنید گفته شد تواتر و ضبط قول امام اعظم معلوم شده نه قول امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام انتهی از حرف

حضرت مولوی محمد جمیل قدس سره بعد تمامی نماز دوگانه شکرانه ادا می نمایند فرمودند که چون عبد عاجز حق عبادت بجا آورده

و قیام آن نموده از قیام بقعود آمده تا اشعار عجز عبد بعبادت معبود شود بتاریخ بیست سیوم ذی حجه سنه یکهزار

و هفتاد و پنج میان باهو را در مسجد بخواب دیدند فرمودند شما را تاکید حفظ سوره یس که در شما اوقات می گذارد از خواب

و طریق آن را هم پیدا نمائید که پس آن دعائی درود می خوانید و مجموع مرده در گور متوجه قبله خوابانیده و نماز نفل کم کنید باید که

اگر وقت نفل میسر نیاید قضای آن در روز کنید اگرچه قضا بفتوای علما مخصوص بفرائض است اما بحسب عمل اهل تصوف

شامل واجبات و سنن و اوراد و نوافل و غیرها شیطانی نگوید که فلان وظیفه ازین خوبتر است هر وظیفه که شروع کرده

بتاریخ نوزدهم صفر سنه یکهزار و هفتاد و حضرت پیر دستگیر نماز عصر نموده نشسته بودند که درین دیر گذشت که نماز او

بسیار گشته شبهه وقت باز ادا باید نمود درین مخدومی حضرت شیخ محمد سعید آمدند چون ایشان نماز نخوانده بودند با

امر بامامت نمودند و فرمودند که فقیر یک مرتبه امامت نموده باز چه نماید نماز عصر ادا فرمودند میان محمد اصف عرض نمودند

که وظیفه را باز خواند یا همان کافی است فرمودند که این مقتضای کاهلی است باز بخوانید بتاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار

و هفتاد و شش فرمودند که سالک را باید که در هر وظیفه که شروع کند تا دم آخر در آن فتور ننماید و دست بگوش رسانیده

گوش را خبردار سازید و قراءة چنان خوانید که گوش باستماع شریک نماز باشند بتاریخ چهارم شوال سنه یکهزار و هفتاد و

شیخ حاجی جلال پرسیدند که نماز پس زید یا او اگر باشند قضا نماید فرمودند که هرگاه شما می دانید که اکتفا به مسح نموده

بمس وضو درست است و نماز بغیر وضو چگونه درست شود قضا نمائید بتاریخ بیست و ششم جمادی الاول پرسیده شد مسح

بر موزه جایز است فرمودند آری اما متقیان بر آن اکتفا نکنند فقیر هم بوقت حضر مسح نمیکند لیکن بار در خاطر

موزه پا او روزه می شوند انجمن مرتب است اقرار اوقات شنیده که نماز مفروضه قطب الاقطاب مسح موزه کا مقتدی ادا بود

ادا فرموده اند و نوافل نموده اند و عمل پیر دستگیر قدس سره الخطیر بر این دیده بتاریخ غره ربیع الاول

بمیان ماهرو فرموده نماز تهجد فوت می شود قضا می کنید فقیر چهار رکعت تهجد اول با بیش شب یکشنبه باز روزه

شخصی که بگفته کسی کار شروع کند باید که تا او منع کند باز نه آید بتاریخ سیوم ماه رجب یکهزار سیصد و دوازده

شب نماز لیلة الرغائب بود یاد نه آمد امروز قضا نموده شد بتاریخ بیست و هشتم ماه رمضان سنه یکهزار سیصد و

شیخ عنایت الله رسید که اشب شب قدر است فرمودند که در شب قدر صد رکعت نماز می کنند و بوقت عصر فرمودند

تحقیق علامت شب قدر معلوم می شود فرمودند که شب تحقیق شب قدر بوده است بتاریخ دوازدهم

ماه رمضان سنه یکهزار سیصد و دوازده میان سلیم خان ارزوکار تحیة الوضو وقت فجر پرسیدند فرمودند که ...

بطلابان نگوئید و اینکه می گویند که بعض چند آیه بعد طلوع فجر نکرده اند از آن سبب است که بعضی قبل از طلوع کرده

و کسی حرام نمیگوید شافعی جایز دارند و حنفی مکروه می گویند فرمودند وقت افطار و زوال و غیره از بیش قبیر بر رسم قسمت

کرنما شتاب شود فی باب التطوع من الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال

عند صلوة الفجر یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی السلام فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة قال ما عملت عملا

ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ونهار الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی متفق علیه

فی باب الطهارة من الفصل الاول عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من مسلم یتوضأ فیحسن وضوءه

ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا علیهما بقلبه ووجهه الا وجبت له الجنة عن عثمان رضی الله عنه انه توضأ فافرغ علی یدیه

ثلاثا ثم تمضمض واستنشق ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلاثا ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلاثا ثم مسح برأسه

ثم غسل رجله الیمنی ثلاثا ثم الیسری ثلاثا ثم قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توضأ نحو وضوئی هذا ثم قال

لا یحدث نفسه فیهما بشیء غفر له ما تقدم من ذنبه ارجحه شیخ و این حدیث دلالت دارد
بر استحباب نماز بعد وضو اگر فرض باشد یا سنت رابطه نیز کفایت است و نیت
این نماز تحیة الوضوء و یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند و تا در آمدن مسجد
نیت تحیة المسجد بکند زیرا که بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضوء معنی ندارد
اما مسجد بملاحظه عظمت و بمشاهده روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام کند
جای آن دارد و نماز اصل مقصود از آن است و وصف فرع و طفیل وی و وضو را نی
نماز نیست و نماز برای وضو نیست پس شکر وضو بنماز مناسب باشد کذا قال الشیخ
در شرح اوراد و ذکر بیدار شدن و مسواک نمودن فی المحیط من الآداب ان یصلی
بعد الفراغ من الوضوء فی ترغیب الصلوة تحیه وضو اگر در خانه نگذارده باشد چون در مسجد
در آید دو رکعت تحیه مسجد بگذارد از هر دو تحیه رفع شود انتهی برجندی شرح مختصر الوقایه فی باب
اوقات الصلوة ذکر فی مناقب ابی حنیفة انه کان یصلی رکعتی تحیة المسجد بعد طلوع الفجر انتهی
ازین در خاطر مترتب میکند که شاید حضرت امام اعظم تحیه وضو در خانه نگذارده باشند
و در مسجد آمده به نیت هر دو تحیه دو رکعت نماز نموده باشند یا موافق نوشته حضرت شیخ
تحیه وضو چیزی نباشد بر تحیه مسجد که دو رکعت بعد وضو باید نمود اکتفا فرموده باشند یا روایت
تحیة الوضوء قطب الاقطاب ندیده باشند حاصل آنکه رجوع از نفل بعد طلوع فجر موافق روایه فقهیه
دیده باشند قطب الاقطاب امر نمودند والله اعلم بالصواب مترتب از التفات
استماع نموده که قطب الاقطاب از ابتدای وضو تا انتهاء دوگانه سخن نمی فرمودند

از پیر دستگیر خود استماع دارد که کامگار خان پسر جعفر خان وزیر ... شده که بشکاف ... صحبت
نشسته می کردند آمده اند می ایستاده گشت منتظر آنکه سلام علیک تو اینند و بوده ...
چون قاعده قطب الاقطاب چنین بود که درمیان وضو سخن نمیفرمایند و حرکت نمی نمایند
متوجه بطرف او نگشته بخاطر جمع در وضو بوده بعد از آن دوگانه نموده بعد آن سلام وظائف
بوی فرموده   تاریخ سیوم ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج شیخ بهاری طرف است
می جستند فرمودند صوفی اگر می خواهد که نماز بوقت استحباب کند او شدی برای آب ...
خود دارد این فقیر کم همین نیت بسته است و باین تقریر فرمودند که وقتی از حجره بیاید خواست
مسجد بحجره رود فرمودند بی ضرورت به مسجد شده رفتن بی ادبی ست از خانقاه رفته بیاید
بتاریخ بیستم ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند هر وقت مصلی گرد
و گسترانیدن تکلیف است هرجا بوریای کهنه رو داده باین احقر گفتند که نشسته باید بوریا
کلان اندازید تا افتاده [illegible] باشد بلکه بهتر که هیچ کنند که [illegible] علی الارض [illegible]
افضل   بتاریخ بستم ذی حجه سنه یکهزار و هفتاد و پنج میان ماهر و باسراف ... گرد
فرمودند هر چیز را در قیامت حساب است که رسول علیه وآله الصلوة والسلام فرموده بار چهارم در
واستنشاق ظلم است فرمودند در وقت شنیدن اذان خوردن و آشامیدن نکرده است
تا اگر لقمه در دهن باشد آنرا هم نخاید و فرمودند باید که جانب راست المسجد [illegible]
بستم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند بعد اذان تا ختم نماز
بکاهلی گناه و با [illegible] گرده جماعت مباح   تاریخ بستم جمادی الاولی سنه یکهزار و هفتاد و چهار

قدر اندیم

حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر فاتحه بلسان الله می خوانند ایاک نعبد و ایاک نستعین چه معنی دارد

اگر بلسان عبدیت است پس نماز چگونه شود که الحمد لله رب العالمین بشکر نعمت شود و قرات نماز درست

بلسان الله و بتعلیم میخوانند و بملاحظه داعی و مدعو با قضای نفس باشند از ملفوظات قطب الاقطاب

از جامع آن قاضی محمد مودود غفر الله له اند بتاریخ غره جمادی الثانی سنه از هجرت و تبار

از شیخ اکبر قدس سره فرمودند حکما با الله هم اشیا را شفع می دانند و عارفان وتر و در واقع

شفع است می فرمایند که من شفع می گویم ذات درین دو افعل نیست ذات وتر است

تم الرسائل

صحيح البياض

در علی اسنا قربانی شند که از جا معلوم میشود که چون آفتاب غروب میشود در زیر غیب که منسوب بسوی ذات است میشود لهذا

اول نماز شب وتر در ضمن گشت تا اشاره شود به آن که در سیر وتر ظاهر شد و شفع مفعول گشت و چون صبح طالع میشود در شب باشد

که منسوب بسوی عالم است ظهور میشود بنابر آن اول نماز شفع شروع شد تا ایما کند به آن که در مرتبه شفع از ظهور آمد و وتر مستور شود

وجه قول شیخ اکبر لا تجعل الاعلی [illegible] معلوم شد یعنی خواب مکن مگر بعد از وتر و لیکن در ترک نوم منقضی بشریت است که در اجل عالم

است پس چه که تصرف وتر باشد مقتضای شفع چگونه ادا کند که انجا وتر الا استعمال و لازم است و از آن قضی [illegible]

ادا کرد باعتبار تصرف وتر است اگر چه عشا گذارده باشد چرا که بر شفع که بعد وتر میشود وتر میگردد و لیس وتری [illegible]

که شفع بظهور آمد چه بعد وتر منقضی تسبیح است الحال الخ مقتضای بشریت است محل کند بر جا است از انجا وجه احیا ما بین عشا [illegible]

میکرد و نیز قربان شد که چون نوم مقتضای بشریت است برای جمع و ادب نوم گفته اند که جیب را بالا کنند و پهلوی راست [illegible]

همین طرف حقیقت و لیسار طرف عبدی و نوم چون کار بشریت است [illegible] منزه از بشریت بنابر آن طرف جیب را در نوم

بالا میکنند تا معلوم شود که بشریت خالص گشت در ربوبیت مغلوب و لعبه درس فرمودند که جلد کتاب توجهی لفافه [illegible] که

اگر بکشاید بطرف عکس کشاده شود و ملازان همین جانب شود و فرمودند که خدا تعالی فرموده است [illegible] الصلوة بینی و بین عبدی

لیکن مراد ادای نماز اشکال است چه کنند اگر تمام فاتحه بلسان الله خواند اهدنا الصراط المستقیم چگونه درست میشود اگر

بلسان العبد پس باید که قرأة نبود که کلام الله بخواند حرفی که بلسان العبد خوانند لیکن معلوم الله کلامی که حمد [illegible]

تعلیم کرده است بنده را قرأت آن از طرف بلسان خود کند و گفت و گو عنایت کرده که ادای بنده چون جامع است

در جهت ربوبیت و عبودیت پس قرأة او بهر دو اعتبار میشود بلسان العبد هم و بلسان الله هم لهذا اشکال نماند

بیست و ششم جمادی الاخر سنه یکهزار [illegible] فرمودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که امام شافعی از جمله [illegible]

بود [illegible] صلوة خوانند [illegible] تا تمام عبادت کلامی که بلسان معروف هست [illegible] و استحباب [illegible] الصلوة [illegible]

از لسان عبودیت است السلام علیک ایها النبی ورحمة الله از لسان الوهیت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

از مقام عبودیت اشهد ان لا اله الا الله از لسان ملائک و اشهد ان محمدا رسوله از لسان عبودیت بار و مرد ... مخصوص

بسجده اگر چون جنید در فرض نقشبند و نقشبندی است خود را در عمل جنید اشتغال داند کر ذات ... تعالی و تقدس نیست

اعلی شده این تسبیح گوید و ذکر فرموده اند که اسم الله علم ذات موصوف بجمیع صفات کمال است باید که چون

این اسم گوید با جمال ملاحظه جمیع اوصاف کمال نماید و چون از رکوع قومه نماید و با سجده و ترا بعیت جدید

حامد گفتند پس این طور باید کرد در ارکان نماز نیست جدید کند فرموده تحضیر باید تا حضور دل میسر آید

حضرت پیر دستگیر فرموده اند میان جلال خان بعد الطعام دست شسته بر دستمال پاک بیاه خشک فرموده

بار شوئید تا اثر وضو بر اعضا ماند و موجب نور و رونق شود و ابتهم و قال و اینست فی باب اخر کتاب الطهارت مثل ابراهیم شاه

لا باس للمتوضی والمغتسل ان یمسح بالمندیل الا ان معنی ان لا مانع و لا یستغفی لیبقی اثر الوضوع علی اعضاره و کره بعض علما

الشام ان یمسح خو به فعال گسون اثر کر نی بولی خان مسح نخارد و ان ترک فحسن و مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم وجه

بخرقه بعد الوضوء ... و خاطر فاطر فرحت می آید که هرگاه ترک آن حسن است و فعل آن جواز پس ... حسن

فرموده و عمل بر جواز نموده برای آنکه اگر این فعل متنفر بود جواز آن معلوم نشدی نماز ان کما فرموده خنا که نخندید و شور رای یقین

علیه السلام فرموده و مکرر فرمود و فسخ ... اوا فرموده تا جواز آن معلوم شود والله اعلم بالصواب

میان محمد نعیم التماس نموده که میان شست و فرض سنت و حتی مر کرلست آنرا ادا خود

باز حضرت پیر دستگیر فرموده که فقیر آنرا ادا نموده ... در میان فرض و سنت چیزی ... فرموده

و ثواب ... و نفل فی المسجد است بواسطه ... خاطر آمده که فقیر بر سنت ... و قرص داشته ...

... حاجی جلال ... نماز اشراق ... جائز بود ... فرموده ...

اند و یک نام آن ضحی [illegible] و اسم اشراق مخترع است و وقت این نماز از بلند شدن آفتاب است تا [illegible]

[illegible] وقت ضحی از اشراق تا زوال است چون آفتاب گرم شود [illegible] سلطان الاشراق [illegible]

اول روز چهار رکعت چاشت با اشراق میکردند و چهار رکعت دیگر بعد یک پهر و چهار رکعت دیگر بعد دو پهر [illegible] وقت اشراق

بعد [illegible] هیچ بهتر از نماز چاشت نباشد [illegible] تا عصر [illegible] بعد او فرموده [illegible]

[illegible] را مقرر نمودند وقت فجر و عصر [illegible] اند [illegible] نشستند [illegible]

جانب [illegible] کاتب [illegible] جانب [illegible] رحم [illegible]

[illegible] بر جای حضرت پیر [illegible] بودند [illegible] بر جای حضرت امام اعظم [illegible]

کل بود نشستند [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] فرمودند شما خواب بسیار میکنند بعد نشستند [illegible] وضو میکنند [illegible]

[illegible] وقت نشستند [illegible] اول [illegible] خواب [illegible] نماز [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] وقت فجر بود حضرت بلال گفتند یا رسول الله [illegible] فرمودند [illegible] وقت [illegible] حضرت بلال [illegible]

بر چهار [illegible] کرده [illegible] کرده نشستند شیطان آمد [illegible] حضرت بلال [illegible] اختیار [illegible] شد [illegible] آفتاب [illegible] اول

[illegible] شده بلال را فرمودند [illegible] اذان [illegible] اقامت و نماز [illegible] شد

[illegible] وقت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فرض ادا فرمودند [illegible]

صلوة الضحی هشت رکعت گزارده اند و گاهی دوازده رکعت [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible]

تفرد از کثرت گناه خلق است فرمودند بلی الله تبارک [illegible]

در قرائت [illegible] خوانده [illegible] بشد الحال اگر امام بر وجه جهر [illegible] بکند فرمودند [illegible]

[illegible] در حساب [illegible] فی الخطاب الاجل [illegible]

[illegible]

از [illegible] که نماز حضرت اویس قرنی بکجا عبد ادا کردند از شیخ نور قطب العالم منقول است [illegible]

[illegible] بعد نماز عشاء شروع در ادای [illegible] بنیت لیلة القدر کردند در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه

و اخلاص یازده بار و بعد از [illegible] وضو [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کرده [illegible] کرده شود

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرموده [illegible] اگر محتاج وضو باشد و آب [illegible]

و اگر وضو کرده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر بعد نماز عصر برای وضو [illegible]

[illegible] نماز ادا کرده [illegible] معمول [illegible] و بعد [illegible] سجده [illegible] الوقت سجده [illegible]

که نماز در صف اول ایستاده شود [illegible]

چراغ [illegible] فرمودند [illegible] چراغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

حاجی جلال [illegible]

و نگاه مسجد الحرام چراغها و قندیلها بسیار روشن میکنند فرمودند که حضور [illegible] این طریق بود و روشنی که از چراغ [illegible]

است روشنی چراغ زیاده بر روشنی نور نماشد حاجی گفتند و انگاه وقت فجر چراغ را روشن نموده نماز میکنند فرمودند که

در مقام ما وقت نماز فجر چراغ روشن میکنند که جایی تاریک چراغ روشن باید کردن [illegible]

[illegible] نماز فریضه و نمازی گزاردن مکروه است و نفل و نمازی مستحب و نماز عشا در کعبه و دو التحیات چون نماز

جمع قیام شوند کسی [illegible] گفت نشستند و التحیات خوانده سجده سهو فرموده قعده اخر [illegible] سلام و او

[illegible]

[illegible]

میان شیخ حاری پرسیدند که میان شیخ محمد ماه در نماز دست بر ساعد می نهند فرمودند در روایتی است و فقیر

عادت میکنند [illegible]

[illegible]

[illegible] ماه رمضان المبارک [illegible]

و در راهها چنان نشستند که سد راه شود باید که مسافت و حضور جماعت نماند از خوف المسطر الصلواة [illegible]

نماز [illegible] رسید [illegible] در مسجد جای مقرر [illegible]

[illegible] نماند که خطره [illegible] از وساوس شیطانی است [illegible] حقانی

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند نماز نفل است که مشایخان بجا میاورده اند [illegible]

بعد نماز مغرب [illegible] حضرت پیر دستگیر نماز بعد از ساعت بجا آورده فرموده مردم را [illegible] مشغول گشته

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند که [illegible]

اگر خطی برابر انگشتان ذکر گفته شود مستقیم شود و از فرموده‌اند که تا مشایخ گناهان مستغفر و معاصی و دوام او عفو شود [illegible]

بدست خود دهد [illegible] شیخ تا زنی بپرسیدند و درویشی گفتند که نماز و دست کرده‌اند التسبیح تسبیحات [illegible]

نماز حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند که عارفان را از اعضای جان و از قابلیت نورانی باشد از تسبیحات بدست عارف [illegible]

شود و دیگر اگر تسبیح بدست گرفته نماز نه بهتر که اثر نور تسبیح هم رسد و فرموده‌اند که [illegible] تسبیح [illegible]

[illegible] حضرت شیخ محمد ارشد تسبیح کلان عرق البحر بود حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند [illegible]

[illegible] از کتابی فرموده‌اند که هر کس هشت روز [illegible] همواره با خرقه وقت مسجد آمده و جا نموده [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر از میان ماه [illegible] پرسیدند در جیب چه دارد گفتند تسبیح فرموده‌اند [illegible]

است تسبیح در هر دو [illegible] دست [illegible] هم [illegible] و اگر [illegible] در جیب [illegible]

[illegible] فرموده‌اند فقیر [illegible] نماز [illegible] رفت [illegible] حضرت شیخ

سره [illegible] طی راه بان طریق [illegible] سلوک [illegible]

سعی باید [illegible] حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند شعبان [illegible] صلوات [illegible]

بر و فاجر همراه [illegible] شرط [illegible] شیخ اگر [illegible] فاجر [illegible] نماز

البسته فاجر نماند [illegible] یکی پرسید [illegible] حضرت پیر دستگیر

نقل بقصد اظهار عجز و تضرع گذاردن درست است فرموده‌اند اگر کسی را چنین بینند حسن ظن کند

[illegible] شیخ [illegible] صلوات السعادت [illegible] سلام [illegible] فرموده‌اند [illegible] سلام

[illegible] میان ماه [illegible] آب [illegible] فرموده‌اند [illegible]

گفته [illegible] فرموده‌اند [illegible] فعل و قول [illegible]

نماز

نباشد الا در شیطان نماید با عطر ان مفسد از نظر و عجب و بطلان نگرداند تر که با رهرو نشسته بسم الله گفتن لغا [illegible] در تحصیل

چنان بود که بسم الله گفتن نیز بوده و التحیات لله [illegible] در مرو دو نماز عجب حیات شده است که اغاز ان الله اکبر

است و انجام رحمت الله و برکاته متضمن صلوات و تحیات ملائکه سموات چه جماعتی از ملائکه که مشغول بر قیام و رکوع و سجود و ذکر

دارند ملائکه جماعتی ملازم قیام و جماعتی بر بسته در سجود و جماعتی نشسته مدام و در ذکر من تفسیر بحر العلوم و عبد ربی ان اهل

السماء الدنیا فی التکبیر و اهل السماء الثانیة فی القیام و اهل السماء الثالثة فی الرکوع و اهل السماء الرابعة

فی السجود و اهل السماء الخامسة فی القعود و اهل السماء السادسة فی الثناء و اهل السماء السابعة فی السلام

متضمن ارکان مسلمانی که مذکور است و سوره و کلمه شهادت و التحیات و [illegible] یک از مفطرات ثلثه مشتمل بر صیام و انحراف قدری عمر

در فضائل الهی [illegible] از زکوة [illegible] و متوجه کعبه [illegible] حج و [illegible] و سلطان [illegible] است که مرد

پیش از مصلی بوجب اثم عظیم در محنت بایستادن چهل سال و خیبت ان حقیر است من مشکوة فی الفصل الاول [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو یعلم [illegible] بین یدی المصلی ماذا علیه لکان ان

[illegible] قال ابو النضر لا ادری قال اربعین یوما او شهرا او سنة [illegible]

[illegible] متفق علیه و از طیبی و ترجمه شیخ عبد الحق معلوم میشود که وراء حدیث دیگر تصریح بچهل سال است و مقابله

است [illegible] که [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible] ملاقات کردم و اول [illegible] سوال کردم که کدام خبر است که اگر داند [illegible]

چه خبر است مرو از گناه هر ایستاده ماندن تا چهل سال و جای [illegible] بودن بهتر داند از مرور پیش المصلی چه خبر است

[illegible] گفته [illegible] خطر [illegible] گفته شد الله فی [illegible] المصلی [illegible] و گرده الله را [illegible] است که [illegible]

از حسن [illegible] آمد [illegible] خطر [illegible] کسیف [illegible] لطف [illegible]

[illegible] ماه محرم الحرام [illegible] و گفتند که [illegible] شده [illegible]

زیرا که [illegible] سجده کنید که [illegible] خوانند [illegible] و سخن [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خوانند که [illegible] [illegible]

[illegible] سجده و [illegible] و [illegible] انگشت [illegible]

انگشت [illegible] انگشتان [illegible] جعفر فرموده [illegible]

بوقت گفتن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح [illegible] حال [illegible]

[illegible] سجده [illegible] سلام [illegible] سجده [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] سلام [illegible]

[illegible] حساب [illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible] آمده بود حضرت [illegible] فرموده [illegible]

رسول [illegible] فرموده [illegible]

حضرت [illegible] فرموده [illegible] طعام و آب اگر [illegible] سجده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرموده

[illegible] امام [illegible] سجده [illegible] امام [illegible] کند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible] امام [illegible]

فرموده [illegible] ماه رمضان [illegible] تعجیل [illegible] خدا [illegible]

[illegible] تعجیل [illegible] افطار [illegible] گردانند

[illegible]

نیز اول فجر منور می‌نمودند و میان این دو حالت قریب اسفار می‌کنند و اول وقت ادای نماز می‌نمودند که این قبیل وقت خواب نیست

بر مقدم وقت تنگ می‌شد [illegible] و اقتدی ... حضرت پیر دستگیر

چنان بود که در مسجد جامع در صف اول می‌نشستند چون میان شیخ معروف از مریدان حضرت شیخ فرید گنج شکر

در عقب دیدند برخواستند ادب التماس در صف پایان آمده نشستند میان شیخ محمد ... نشستند حضرت

برخواستند تعظیم کردند [illegible] سنت عشا بعد فرائض ادا فرموده

کر سنت بعد فرائض عشا چون موکده ... فرائض است از او در مسجد ادا کرده بیرون شوید [illegible]

[illegible] یکی را گفتند نماز کاهی می‌گذارید کاهی نه و می‌گویند پیش ازین بسیار کرده‌ام فرمودند ...

که در قیامت نقصان فرائض نوافل را جبر کند [illegible]

سوره اخلاص بخواند فرو از ... خواند گفت ...

[illegible] این حضرت فرمودند که شما که از مسجد بیرون آمده می‌گویند مسلمانان

هر که بعد سنت در مسجد برآید اعاده سنت باید [illegible]

رکعت حضرت را از قعده اولی سهو شده یکی سبحان الله گفت حضرت نشستند ... قعده اخیره سلام گفتند شیخ ...

بعد در رکعت شدند نماز را اختیار کردن فرمودند الحمد لله که مطابق فعل [illegible] واقع شد میان

الفقه رحمه الله ... در آخر صلاة العشاء بود در خانه مشکاة طلبیده این حدیث فصل اول از باب السهو خواندن ...

[illegible]

[illegible]

باز شرح مشکاة طلبیده دیدند که ... مراد بعد زوال است پس نماز ظهر و عصر ...

معروف از صحبت نبی بود صلی الله علیه وسلم و ابو هریره هم بصحبت رسیده بود [illegible]

گرگ ... گفته ما هم میکنیم مسافرت شمس الدین محمد گفتند که مثل ما در زمان نبوده که یک رکعت نماز ادا ... مسافران ...

گفتند فقیر را که مثل الیاس هم صحبت خادم شیخ در راه بسیار ... خادم شیخ محمد ... دیده بودند که فقیر نماز یک رکعت ادا می نمود

[illegible] شیخ محمد ترکمان پرسیده گردید منقول قراءة بعد فاتحه اخلاص چند مرتبه

حضرت پیر دستگیر فرمودند گفته اول بعد فاتحه اخلاص یا چند و دو مرتبه و زیاده هر قدری که تواند و در دو رکعت ...

زیاده هر قدر که تواند بخوانند و بعضی سوره مزمل نیز میخواندند [illegible] شیخ عماری ...

نموده که شب ... طعام خوب زیاده خورده شود از آن نماز عشا فوت ... حضرت پیر دستگیر گفتند که بزرگان ...

را طعام شب نگفتند که در نماز کاهلی آید از حاجی جلال پرسیده شد این دو رکعت که بعد تراویح حضرت پیر دستگیر میکنند نفل ...

سنت عشا است چون از نماز فارغ شدند فرمودند ما دو رکعت نفل را به نفل وتر ... و در میان سخن نگوییم [illegible]

[illegible] وقت افطار حضرت پیر دستگیر فرمودند که خوردن افطاری قبل در نماز است اما لوازم ...

بعضی مردم خورده میشود وقت عشا پرسیدند اگر طعام طیار است بیارید که خورده شود که در نماز خاطر ... طعام ...

چون طعام حاضر شد در وقت خوردن برخاستند که صحبت فقیر گرامی خوردن میکنند هر که بخواهد بخورد و فقیر در خدمت شیخ ...

تراویح بخورد ... سنت ... و تراویح ادا نموده طعام تناول فرمودند [illegible]

[illegible] سید کبیر عرض کردند که بعد فقیر شما گفته ام دو دو رکعت ادا تمام فرمودند ...

در حضرت پیر دستگیر خود شنیده که مثل قطب الاقطاب ... و فقیر ... دو رکعت سخن ... ...

... در اثنای ... قطب الاقطاب ... بعد ... دو رکعت خوانده ... گشته ...

نشسته بعد از آن برخاسته ... صحبت مبارک شیخ خطور کرده [illegible]

پیر دستگیر جلاب گرفته بودند بسبب آن ضعف غالب گشت که برای جماعت به مسجد طاقت نبود که تشریف ببرند اندرونی نماز

ادا فرمودند مخدوم‌زاده میان غلام معین الدین یحیی برادر خورد میان محمد کامل مقتدی بودند انتهی ترتیب حضور [illegible]

این امورات بدانست که گفتند جماعت قطب الاقطاب معلوم کرده و مشرف شدن [illegible] نصب شود [illegible]

[illegible] ادنی را گفتند نماز گاهی میکنند گاهی نه [illegible] بیش از این بسیار کرده ام فرمودند [illegible] نماز [illegible]

وارد که در قیامت نقصان فرائض از نوافل جبر کنند [illegible] نماز گزاردن گرفت فرمودند موقوف کنند

بجماعت ادا [illegible] خوش میشوم [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible]

[illegible] تعجیل مستحب است یعنی [illegible] مغرب و عشا [illegible] پرسید نماز قضا را چگونه نماید حضرت پیر دستگیر فرمودند

که بقدر [illegible] هر وقت [illegible] شود [illegible] کاملان نماز را در اول وقت

ادا [illegible] نماز [illegible] از برکت [illegible] کاملانست که در اول وقت کرده [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر باواز بلند قراءة صلوة الفجر ادای [illegible]

نماز [illegible] اگر [illegible] قراءت جهر خوانند در اخفا [illegible]

[illegible] بعد [illegible] و چهار رکعت و [illegible] دو رکعت صلوة الفجر [illegible] ادا کردند [illegible]

حضرت پیر دستگیر فرمودند که امروز دوگانه [illegible] دوگانه عید ادا کرده

نموده [illegible] قبل [illegible] مردم [illegible] تشریف آوردند [illegible]

نماز [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند که [illegible] اول است [illegible]

حضرت پیر دستگیر فرمودند که [illegible]

[illegible] چون حاجی جلال [illegible] گفته فرمودند در جواب [illegible]

اولی است که سامع اموذن الفاظ گوید و اگر الفاظ مؤذن نشنود خود گوید ... حی علی الصلوة و حی

علی الفلاح روایت است که این است که سامع مثل لفظ او گوید و نزد حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گوید ...

از باب فضل الاذان مشکوة عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن الله اکبر الله اکبر

فقال احدکم الله اکبر الله اکبر ثم قال اشهد ان لا اله الا الله قال اشهد ان لا اله الا الله ثم قال

اشهد ان محمدا رسول الله ... ثم قال حی علی الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال

الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه دخل الجنة رواه مسلم

... فقام بلال ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة رواه النسائی

... حضرت پیر دستگیر فرمودند که وقتی مؤذن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله میگوید شیطان میگریزد که تا نشنود و نمی‌بایست گواه توحید مؤذن باشد ...

عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیمة

رواه البخاری و چون حی علی الصلوة و حی علی الفلاح میگوید و دعوت می‌آید بنده اسامعین لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

میخوانند ... حضرت پیر دستگیر فرمودند که تکرار در اذان الله اکبر و غیره الفاظ

باشد که یک لفظ بلسان جسمانی و دیگر بر زبان روحانی باشد ...

بوقت عشا روزی این حقیر اذان گفت حضرت پیر دستگیر گفتند قول مشایخ است که در شب جمعه بعد اذان گفته شود چنانکه

در اصل معمول خانگی میان نظام الدین بود و در آنجا میان شیخ نور محمد مداومت عمل داشتند چنانکه بارها اذان گویند

گفت فرمودند کسی دیگر هم هست گفتند میان محمد وارث یک اذان گفتند و یک میان ... و یک میان محمد ظهور و یک میان

محفوظ و یک این حقیر بار گفت لهذا نماز عشا ادا فرمودند ...

دروز

فرمودند رسول خدا [illegible] گفتند حضرت فرمودند که [illegible] در این خاطر مرا رسید که [illegible] علی الصلوة [illegible]

خود [illegible] شکر و بزرگ اطاعت از رسول [illegible] آن حضرة العالمین [illegible] فاضل است ترک [illegible] ترک [illegible]

[illegible] اختیار نمود [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible]

در دعای اللهم رب هذه الدعوة التامة [illegible] فرمودند که چون خدا تعالی [illegible]

[illegible] انتقام [illegible] احتیاج [illegible] در این خاطر مرا رسید که [illegible] است [illegible]

[illegible] حق سبحانه تعالی [illegible] آن دعا [illegible] کسی که [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible] روزه [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible] فرمودند [illegible]

قضا باید کرد [illegible] روزه [illegible] لقوله تعالی ومن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر [illegible]

[illegible] فرمودند که مرض و سفر [illegible] اباحت افطار [illegible] روزه [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] احوال پیر دستگیر گفت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

[illegible] گفته اند و حضرت امام اعظم [illegible] رضی الله عنه [illegible] روزه را [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند روزه ایام [illegible]

و یکی پرسید اگر کسی ... [illegible]

[illegible] حضرت ... ضعف ... [illegible]

که حضرت ... بودند و ... ضعف شده فرمودند چون ضعف ... [illegible]

و دیگران را از خوردن قوت میشود و ... را از صوم [illegible] و گر صوم ... [illegible]

گفتند که صوم ... چه قدر دارد و چون ... صفت الهی است ... خود را دوست دارد ... [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر ... فرمودند که ... روزه و ... [illegible]

شفیع شوند روزه گوید الهی ... روزه امساک از شهوت کرده قرآن گوید الهی شبها در تراویح ... [illegible]

از خواب راحت خود را دور داشته ... فرموده بهترین امت من شتابی کنندگان افطار ... [illegible]

تا ... افطار صوم ... است ... و گفتند ... فرمودند ... افطار صوم ... [illegible]

... [illegible] شیخ ... الدین ... مبارک ... [illegible]

از ... جهت ... گشته فرمودند ... نقص صوم ... کرده ... [illegible]

که روزه را قضا باید کرد ... نقص ... می آید [illegible]

حضرت پیر دستگیر فرمودند روزه ماه رمضان که در آمده ... [illegible]

تا انجا ... روزه ... شده ... فرمودند شیخ اکبر می نویسد که از عبارت قرآن ... [illegible]

علی سفر ... ایام ... افطار ... روزه ... روزه ... [illegible]

از ... مسافر باشد [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند

... امساک ... افطار ... [illegible]

تعجیل در افطار حکم نبوی است که شده با ملاحظت در امساک نمودن احتیاط کنند افطار شده پس اولی است تعجیل الفطر احسان ...

بشهوت طعام و شراب شامل اکل و شرب باشند ... انتظار روزه ... ساعات ... انتظار ...

باشد چنانکه حضرت مولوی روم علیه الرحمة ... آب ... خود ... [illegible]

[illegible] ... شیخ ... محی الدین ... پرسیدند چنانکه ... از طلوع صبح صادق ...

آن شفق بعد الغروب است چرا ... اعتبار صبح ... گروه امساک ... تعجیل افطار کنند ...

... وقت خروج ... از طلوع صبح ... امساک ...

شفق ... و شب ... تعجیل افطار ... [illegible]

حضرت ... فرمودند که ... روزی بعد تراویح افطار کنند ... بعد تراویح افطار کرده اند

چنانکه ... [illegible] ... روزه ... اگر اصل ...

... نماز مغرب افطار کرده اند [illegible] حضرت ...

که افطار از خرما با آب کنند ... مشکوة ... باب ... الفصل الثانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ ... پرسیدند

که افطار ... کرده شود ... روزه ... تعجیل ... است ...

و در تعجیل ... فرمودند اگر ... بعد طعام ... افطار ... شود

[illegible] آخر روز رمضان ... فرمودند رمضان ... ماه ... روند

... وقت ... افطار ... که ... رمضان ...

گفتند از نیت که غسل در آب غوطه زده بکنند کی روغن نهاد را هم تشنیع کنند فرمودند فی الله اگر در آخ باشم سه لقب [illegible]

فتح بدن و بدن در سر نفس است [illegible] از غوطه [illegible]

[illegible] بعد از آن نقرب هلال رمضان المبارک در رمضان اتفاق کردی شب [illegible] شد [illegible]

یوم شک مذکور شد که خواص را روزه درست است و عوام را فرمان شد در حق خواص یوم شک باشد [illegible]

است از رمضان لیکن تشنوکه در دل ایشان نزد و نباید پس آن نباشند مگر در عوام ذکر شد که قول [illegible]

لان اصوم من شعبان احب الی من افطر فی رمضان پرسیده شد که از احب لازم می‌آید که افطار

رمضان محبوب بود اگرچه احب نباشد فرمودند چون صوم منهی یوم شک شد پس افطار روز آن روز اگر واقع در رمضان

باشد محبوب شد تا که مخالف نهی نشود و چون آن فقها میسر باشد و از فطر لطوعا صوم شعبان احب شد باز [illegible]

احب الی تمامد خوبی که با خوبی زنا بود و از صاحب رمضان جاز لقد فرمودند اگر فطر مرتبه خوب نباشد اما اصل حسب

بشریت باشند تا در کلف از آن اجر باید [illegible]

حسب الالتماس میان معین الدین طعام خورده نماز عشا و تراویح ادا فرمودند [illegible] فرمودند که فقرا در باب

افطار نمودن نخاله کسی در نماز خلل است و فرمودند که چون فقیر متوجه مصلا گردد آن وقت تکبیر گویند که لعد [illegible]

و طالب میخواند و آن خلل مینمود [illegible] بعد از آن عشا کسی آمده عرض نموده که طعام طیار است فرمودند [illegible]

تا که ارند فرمودند بین احضر تکبیر بگویند که رعایت اذان کرده شود و از فرض خارج نشوم فرض عشا و دو رکعت

ادا فرموده طعام تناول نموده نماز تراویح ادا کردند [illegible] افطار از آب نموده او [illegible] نموده بعد ادای

فرض مغرب و سنت روایتی نسبت به شعبان دوال نخود وغیره افطار [illegible] تناول نمودند [illegible] فرمودند

و فرموده که همت است من نخوردند بوده که با فتح [illegible] در افطار رو تا خیر و در سحر خواهند نمود [illegible]

[illegible] بوقت افطار از جناب عبد الرحیم پرسیدند که وقت افطار شد

نبود او در مذهب احمد حنبل خان نخوانده است و افطار فرمودند [illegible] فرمودند [illegible] اول افطار

بکنند او را تعجیل اگر نفس معتاد بر خوردن است پس تاخیر بهتر است [illegible] و اگر چیزی [illegible] زود خورد

چون نفس معتاد و ملوم شده و بتدریج او بگرسنگی گشت اختیار تاخیر نماید [illegible]

فرمودند که [illegible] تعجیل افطار و تاخیر سحر او فرموده من وقت سحر اگر تشنه هم می باشم آب نمی نوشم [illegible]

پیر دستگیر هم بوده که وقت سحر آب نمی نوشیدند [illegible] حضرت

پیر دستگیر فرمودند که در رمضان موافق قول حضرت شافعی نماز فطر میشود و گاهی نمیشود و اکثر همیشه بعد نماز افطار می خوردند

کراهت است [illegible] کسی پرسید که حضرت امام شافعی بعد نماز افطار مینمودند فرمودند قبل از نماز افطار نموده نماز [illegible]

[illegible] میان بشیر محمد گفتند که روزه افطار کرده او آن نوشخند خلل نمیزد

نماند بوقت او آن افطار خورده است و نماز نکرده است و باران هم افطار نمانده [illegible]

[illegible] بعد نماز عصر برای تناول پان آوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که میان عصر و مغرب نخورد

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible] فرمودند که اقسام

من نخورده بوده [illegible] تعجیل در افطار و تاخیر در سحر خواهند نمود [illegible] بعد مغرب افطار کرده است کسی پرسید که طعام

بعد تراویح و یا قبل آن خورد فرمودند اگر [illegible] باشد بعد تراویح و اگر [illegible] باشند قبل تراویح خوردن بهتر و دوست است

[illegible] یکی پرسید کسی نیت روزه نفل کرد و در ضیافتی حاضر شد

نصف [illegible] کرد که چیزی بخورد [illegible] را میسر شد [illegible] صوم ظاهر بکنند فرمودند که اگر قبل از زوال است [illegible]

[illegible] ضیافت [illegible] خوش شود بخورد و بعد از آن بخورد و [illegible] هم [illegible] بطور [illegible] بکنند

[illegible] بعد از نماز مغرب حضرت میر دیگر [illegible]

از جانبی طعام مختلف آمد فرمودند که خواهد بخورد و خواهد نخورد و ما را آن هم [illegible] این فقیر را بخورید از آن جماعت فرمودند

این را بخورید فرمودند فقیر گوشت ندارد و بنقل نمی خورد [illegible]

بوقت افطار شربت آمد فرمودند بعضی شیر با فقیر را خوش می آید در خواب اخلال کرده اند [illegible] افطار

فرمودند که شیخ اکبر می نویسد که اگر بیمار روزه گیرد بعد صحت قضا کند و مسافر [illegible] افطار [illegible]

جسمانی که لذت شراب و طعام است دوم روحانی در حصول تمامی صوم [illegible] طعام فرحتان فرحت الافطار

[illegible] شاه احمد پرسیدند که حضرت دو بار بخور روزه برای چه گفته اند فرمودند طعام برای [illegible]

گفتند برای محافظت بدن فرمودند روزه محافظت بدن است از آفات شهوات و النفس [illegible] که الصوم جنة

[illegible] فرمودند نماز می رسد که روزه بعد تراویح افطار کند [illegible] گاهی

[illegible] شاه کالو دیده شد و از امام جعفر علیه السلام است که نماز با روزه [illegible] عمل العباده [illegible] است

[illegible] حاجی جلال گفتند که در حرمت [illegible] شب تراویح [illegible] حضرت میر دیگر فرمودند مستحب اول است اگر [illegible]

شود [illegible] یکی پرسید بعد زوال مسواک [illegible] فرمودند

[illegible] و گویند از بوی دهن [illegible] ملائکه [illegible] و گویند بوی دهن صائم [illegible]

خدا [illegible] بعد زوال [illegible] محافظت آن بوی [illegible] مسواک [illegible] گاهی [illegible] و گاهی [illegible] عمل میر دیگر [illegible]

بعد زوال [illegible] مسواک [illegible] فرمودند [illegible]

روزه هم [illegible] فرمودند [illegible] افطار [illegible]

[illegible] افطار [illegible] نخورند

بود و مردم جماعت حضرت پروردگار بپرسید شیخ محی الدین فرموده که نماز جمعه و طعام خورده شود و نماز خود

شب ان گذشته تر نکرد نوافل بعد طعام ادا کرده شود خوب است سایل حوالی المانس نموده که طعام

طعام است فرموده اند بهار بدر سید تمام نفس وطور است طعام خورده نماز عشا ادا نموده

حضرت پروردگار فرموده اند اکثر روزه داشته و شب طعام باشند که در شکال در حق روزه داران

بندگان کنند پس بهتر که روز روزه فرض صیام باشم

گرد برد ما بسیار ایشان لو میسد فرمودند روزه گرفتن کار حرارت ان ذبح شود کسی جواب موافق مطلقت و بد خود میبود بر کسی

مصطفی خواستی نیکو میسد اند اگر از کوکنار می پرسید گویند اندکی کوکنار می خورند اگر از بنگی پرسید اندکی بنگ خورند از نشاء بهت

براه رگ نشود خیاکه در خدمت حضرت شیخ برگزار ماری میگفت فرمودند مردم گرم زرد دفاد کنند

بوقت روزه ماه ابر بود حضرت پروردگار فرمودند که در ان ماه تروه شد لیکن وقت نان داده

بخواند اشب ماه خوانده شد وقت ماه باشد و زمانی خواندن خوب است

قبل افطار مسایل علام قطب الدین التماس نموده که ترتیب برای افطار بیاره فرمودند فقیر روزه ترتیب نمی نوشتند

فرمودند فقیر نوشته اکل اگر آب نمی نوشند و در راه رفیق مطلق نمی نوشتند معلوم

میشود که شهوت اب روحی است فرمودند فقیر

در روزه نمیخورد فرمودند در ان ماه جب هر که گوشت

گران مردم غیبه و تهمه داشته است مدار و ثواب عبادت منقطع ل باید و این مردم را که گوشت از ان خاص کرده او ی

این حدیث انس بن مالک من صام ثلثه ایام من الشهر الحرام الخمیس و الجمعه و السبت

عباده مستغفر جام روایت کرده بگفت گرها گوشت اکثر کم که شنیدم این

که اول شب شنبه و اول شب یکشنبه فرمودند نماز شام را هر گاه [illegible]

فرمودند نماز مغرب موافق مذهب امام اعظم که وقت آن با غیبت شفق نماز شام و اوان کردن آسان بود و در مذهب [illegible]

بسیار مشکل بود که در اول غروب ادای نماز کنند وقت بسته شده و [illegible] گفت گویند افطار [illegible]

مراد طعام خوردن باشد [illegible] بوقت افطار فرموده

بسیار او روده [illegible] که مردم زود از افطار فارغ شوند روزی [illegible] افطار نموده بودند حضرت

عمر رضی الله عنه بر کوهی رفته گفتند آفتاب [illegible] مشهود [illegible] فرمودند که شما را اگر گفته بود که بر کوه [illegible]

[illegible] میان شیخ بخاری پرسیدند که بعد افطار این نماز [illegible]

افطار دو رکعت نماز میکنید فرمودند نماز کرده میخورند و افطار این روزه بعد نماز عشا میکنند و بعد نماز عشا مشغول [illegible]

باشند [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند که قضا در ایام [illegible]

نمیخورد [illegible] در نماز عشا چراغ گل شد فرمودند اگر کسی روشن [illegible]

بیزاری که صحبت است فرائض و روشنی اداشوند و نوافل در تاریکی [illegible]

میان شیخ بخاری پرسیدند که نماز معراج قبل عشا میخوانند یا بعد حضرت پیر دستگیر فرمودند که بعد [illegible]

قبل میکنند [illegible] جای خلاف بوده معذور بود فرموده [illegible]

در جماعت نماز جمعه رفتن را [illegible] موقوف نمود [illegible] فرموده [illegible]

اندک باشند و بر وقت وظیفه خواندن سبز [illegible] اگر [illegible] باشند [illegible] تمام [illegible]

[illegible] باشند [illegible] تمام [illegible] اخذ [illegible]

حضرت پیر دستگیر [illegible] اول وقت ادا [illegible]

فرائی

و وقتی که موافق آن آن می‌خواهند بود از آن و حالت قضا نموده‌اند که مثل قطب الاقطاب خلق خواهد بود [illegible]
[illegible] حضرت میر دستگیر از نماز عصر در حجره تشریف برده او را نشسته در برون ابواب
نموده او را فرموده‌اند [illegible] حضرت میر دستگیر حسب التماس شیخ نور
الله حضور نموده نماز عشاء ادا نموده [illegible] حضرت میر دستگیر از سید نور محمد استفسار نموده‌اند که سنت عشاء نموده
نموده‌اند که مگر نیست فرموده‌اند فقیر هم گاهی می‌خواند و گاهی نه لیکن ادا نمودن اولی است [illegible]
[illegible] فرموده‌اند که حاجی جلال دو حج کرده‌اند و ثواب یک حج به فقیر داده‌اند [illegible]
استماع نموده که شخصی حاجی که به نور صلاح آراسته بود به خدمت قطب الاقطاب آمده به حجره و دیدن گفت که حضرت را در حرمین
شریف زیاده بجا آورده اند و یار دیده بودم و دیگر رفته بنده شرف گشتیم حضرت در معنی ابا نموده فرمودند فقیر را مردان
غفار خوب می‌دانند که گاهی متوجه آن سمت گشته چون حاجی ابرام تمام نموده قطب الاقطاب سکوت نموده بخشیدن تمام
تمام فرموده زنهار اعتقاد زیارت نخوانند ساخت بعد رحلت قطب الاقطاب اعتقاد به ظهور رسانید [illegible] قدری احوال قطب الاقطاب
نوفی
در باب صلوات و ضوء و در گنج رسیدی مرقوم ساخته [illegible] توفیق رفیق بیشتر شده عطا نماید که مثل بزرگ قطب الاقطاب
نموده‌اند و لی التوفیق قطب الاقطاب را حسن ظن به مومنین بسیار بود و اگر عیب کسی نقل می‌نمود او را از دل نومید احسن
بحسن آن مینمود و مانند حسن طبیعت آن حضرت گشته که مخلوق الهی به خاطر مبارک آنحضرت خطور نمیکرد و حکایتی
از ملفوظات قطب الاقطاب مرقوم می‌نماید و واضح می‌کرد [illegible]
[illegible] دانا آگاه باشش که گاهی از زبان
گوهرفشان حضرت شیخ عطاء الله تعالی بیان حسب بنده خدا در سلام بر نوع نماید و وظیفه مستمر است که بر کسی از شیخی
کسی را آگاه نمود و خدا نموده شده که از ایشان ... مومنی ... [illegible] ... نمی گذرانید

واین قول طاوی این شعر حسب علی المولوی انما می فنی نوشته باکی از جمله ابیات حضرت حبیب را او ارحب فرمودند

بدست مبارک نوشته و در لوازم نیست که شرایط خوانی جسابا شده باکی که در خدمت حضور باشد آنرا مطلع شده حسب

محفل مضیف نقل نکند و تسبیح شرایط رسانده این شعرا و او شرایط خود داشتی حسن فطلب سلام با تحسی مطلوب را نقل

مینفرمودند که روزی حضرت شیخ مقربی من خود نوشته بودند و در آن مشغول بودند که از روی آن سوال

حسب خفی از جسم من برد و از الحمد الله که در موقع اجابت افتاده بود و طالبه حضرت آن رسیدند که اگر کسی

کسی را در مجالس شرایط بیان کنند منادی حسن قبول شود با ما چنانکه فقیر متابعت دارد روزی در خدمت حضرت

گفت که فقیر حسن خلق آخر وقت نماز را در یکسیند نحو روش دارد و حضرت توفیق نیک او را منفرد ماندند

من بیمار شده است لیکن چون لبس کی که صاحب فرکن نوشته او را خود را است که از صبح رخصت بر خیزد و نماز

ولیکن اگر مرکب حاضر باشد و سوار جرأتی بر وقت که آن خواهد بست منزل خواهد رسید با صاحب مرکب

غذا و مرکب قوی نیست چه باک است خورده اول وقت او را کنند تا آخر وقت منزل بر سند لیکن

لیکن نیست این بر دو بیست هر کسی منت اگر بر کشتم خود بدی دهد خود را بشنید انگور دو

غذا در سایه اند از آن شاید حسب با کند و آنکه شد لطیف انداز تبارک خاک اندر و زری حسب کشم

چون نیست نشاط شنیدند

از مساوات خان خان کر شنید گفتند حضرت بر دوستگر فرمودند اگر کمند فقیر هر کسی طلب کند فقیر را جواب آن مشکل

از علم منع کرده حسن ظن او فرمود محتاج توجهات میشود تا کاری که بر عهدی دیگری کشته باشد

مثلا اگر شخصی در رمضان در بازار مسجد روزه کهان بوی رسانده است یا بیمار که از جانب شخص تا وقت آن خوانده

دوزه نخوابند و اگر مشغول شد به غلط ستر کرده باقی وقت نوشته نشده کدام اگر

نزد ما راست تر و درست غلط داند ولیکن ما بینیم که یکی قصه لی تحمد و فهو ما میکنند گمان بردم که شافعی درست گفته [illegible]

نص نداند و تحقیق کسی را دانیم که خمر خورده است خیال کنم که شاید بعد شرب توبه کرده باشد فرموده اند [illegible]

نخند و ملک بحال خود و شر سعد و استغفار کوید و در سلامتی خود و الحمد الله بسیار گوید گفت

یکی در محفل شریف گفت حاکم شهر ظالم و رافضی است اما نماز عید بجماعه ادا کرد فرمودند

چون دیدند که نماز بجماعت میکنند چرا ظن بد در حق او میکنند باید که ظن نیکی کنند [illegible]

برای ما جانماز سفید فرود افتاده و دیدند بد بو هم شد گفتند چه بو است فرمودند [illegible]

نماز گفت چه دندان سفید و زرد است [illegible] بسیار [illegible] خانه بود

فرمودند که حضرت عایشه صدیقه در حضور انحضرت زنی را دید دامن دراز گفت چه دامن دراز دارد انحضرت گفت

لقمه انداز چون انداخت پاره های گوشت ظاهر شد حیران ماند انحضرت فرمود که غیبت مکن فرمودند که سلمان

ملازم خدمت شیخین بود رضی الله عنه و سفرهای خدمت با کردی و طعام بپختی روزی حاضر خود حضرت شیخین خود نشسته [illegible]

کار خدمت و طعام شدند و گفتند که سلمان برای عیش خود را انبان کرده است از زحمت های ما بدور [illegible] طعام

نان خورش نمود گفتند بپرسش در انجا چیزی نان خورش نبود انحضرت فرمودند [illegible]

خورده اند گفت هرگاه ما از نان بر نم خواستند حضرت انحضرت فرمود گوشت برادر را خورده اند

ریشه های گوشت در دهن های و دندان های ایشان بینم [illegible] فرمودند [illegible] هرگاه حال سخن [illegible]

حال را چه خواهد بود فرمودند [illegible] سوال کرده غیبت چه باشد فرمودند که در پس کسی چیزی گویند [illegible]

[illegible] کرده [illegible] درست باشد فرمودند غیبت و اگر [illegible] باشند [illegible] بهتان گویند و جدا شده [illegible]

گناه [illegible] عیب گناه [illegible] که در خانه کسی است

[illegible] حضرت میر دوستگر همیشه [illegible] فرموده اند که [illegible]

فرموده اند که زنده بودم عجب و صبح دیدم که در رکابهای خود دانند که خدمتگار آورده حضرت میر [illegible] فرموده اند

[illegible] اشاره به نسبت اشاره [illegible] که باید خورد و در حضرت شیخ هم [illegible] [illegible]

[illegible] یکی لطف میرزا محمد لطیف [illegible] جای خود و [illegible] ملکیان [illegible]

فرموده اند اگر چیزی کسی را دیگر [illegible] نقصان او [illegible] توجهی که آن نقصان [illegible] خود [illegible]

[illegible] وجه تحصیل آن باشد که اخراج [illegible] استحقاق [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] استحقاق [illegible] استحقاق ملکیان شده که [illegible] مغرور کرده می خورند چون

تلبیس [illegible] وجه تحصیل معاش گردانند معلوم می شود که اعتماد بر ضمان الهی ندارند که خرج خود را [illegible]

بیش از [illegible] [illegible] حضرت میر دوستگر فرموده اند [illegible]

گفت [illegible] درویشی [illegible] چرا [illegible] کلان [illegible] معلوم می شود که [illegible]

کسی بود [illegible] خود [illegible] گفت [illegible] حاجی جلال [illegible]

معتقد آنست که [illegible] خود را از خدمت معزول کرده [illegible] احتیاج [illegible] خوف [illegible]

[illegible] کسی [illegible] احتیاج [illegible] مطلب [illegible] که با وجود [illegible] مشکل است

یاری [illegible] حال کرد فرمودند [illegible] منفعت رسد [illegible]

کس [illegible] الغلط [illegible] آمد قاضی محمد حسن [illegible]

[illegible] پیش [illegible] کلان طعام پیش [illegible] دیگران [illegible] حضرت میر [illegible]

[illegible] طعام [illegible] طعام پیش [illegible] کلان [illegible]

[illegible]

کفایت نماید [illegible] خود ماه شوال است [illegible] با شیخ جلال [illegible] گفتند که مسلمانان شاد و عید [illegible] گویند [illegible]

فرا گیرند با اتفاق [illegible] و نماز [illegible] عید و جمعه [illegible] نماز با فقرا [illegible]

[illegible] حاجی جلال گفت در ابتدا سلطنت جهانگیر [illegible] منع بود [illegible]

گاه [illegible] حضرت [illegible] منع [illegible]

کسی گاو [illegible] منع کرده است [illegible]

احکام آن [illegible]

از حضرت مولوی محمد حسین قدس سره استماع نموده که شخصی حضور قطب الاقطاب عرض نمود که مسلمانان شاه [illegible]

نموده [illegible] قطب الاقطاب فرمودند [illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] شخصی گفت که [illegible]

خوردن [illegible] قطب الاقطاب فرمودند [illegible]

[illegible] دست خود [illegible] قطب الاقطاب [illegible]

انکار نمود [illegible] مرتبه [illegible] جمیع مسلمانان [illegible]

از [illegible] قطب الاقطاب [illegible] طعام [illegible] لباس [illegible]

[illegible]

بنمود [illegible]

گفت که حاکم [illegible] حضرت فرمودند [illegible]

که اول [illegible]

از جای بنای نو آمده است [illegible] حضرت پیر و دستگیر فرمودند جای جلال [illegible]

شخصی که طعام از مال فرودی بنا کرده شد برای فاتحه طعام چیزی خواندن درست باشد فرمودند که خواندن سوره قرآن از جلال

خواندن درست است اما طعام را شخصی اوحی حاجی باشد از آن گل قرآن کرد خدا که گوشت گاو که فرزندی را [illegible]

بچی جی باید اگر چه فقیر شود و لیکن چیزی خورد و گاو را برای خوردن و حی حلال سبب از و کرد غصب چون [illegible] حلال گاه

گاو را خورده بود و آن را الفت [illegible] و حب شد و مشتری از مالک خرید با [illegible] سبب آن حرام است و آن [illegible]

را حلال و جایز است که مالک خریدار است و کس دو قلم باشد خانه که [illegible] روزی که [illegible]

از گوشت می خورد [illegible] گفت [illegible] حرام [illegible]

مسلم هم چیست اگر کسی خر مغصوب بجای خود [illegible] بحثی که احتیاط [illegible] شود و اگر مالک آن مغصوب شود و در آن [illegible]

و در آن جا برد و [illegible] که غار [illegible] را وحی حرام درست [illegible] و در آن [illegible] که [illegible] چیزی [illegible] مملوک خود [illegible]

[illegible] و از آن سبب خوردن [illegible] درست شود [illegible] آمد و [illegible] اکثر [illegible] کشت [illegible]

سبز [illegible] و اگر خراج آن [illegible] گر [illegible] معین [illegible] سبب کمتر باشد [illegible]

[illegible] خان محمد [illegible] حضرت پیر و دستگیر فرمودند که خواهر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] برای [illegible] که پیش [illegible] شود [illegible]

و آنچه [illegible] درست [illegible] شراب [illegible] شراب حلال حرام گرده [illegible]

کند و از غذا [illegible] باشد و اولا [illegible] [illegible]

این [illegible] برای [illegible] که [illegible] برای خوردن [illegible]

[illegible] در آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

حمل گشت برداشته پیش برادران برده اطاعت حاصل کرده بخدمت آورد [illegible]

بوقت عشا حضرت پیر دستگیر رسیدند و بشنوان گوار و زور خواهد شد میان شیخ محمد نعیم عرض نمودند که نیم ماه برادر [illegible] خواهد شد

حضرت پیر دستگیر میان ملا فرمودند از شکر گذری بیمار بد خورده شود و گرسنه و دو اوشان بندد و ان شود قبل

آن باید خورد که بخلاف آن بنزد خوش [illegible] میان جمال از

جنب برده گنگری او بروند و گفتند که نان جنب را شناخته عدد منفرد نشستند اما دو تا من برنج آورده و [illegible] فرموده

آن دو علیحده آوردند با انچه گفتند که انچه فرمودند در همه شب حرمت باشد ما خورده عرض کردند که ما هیچ رضا نشد و گفتند

گرسنه بنا بر غلام تعبیر کرده چه باید کرد الحال قابل خوردن نان نشد و بار بار نان جنب و گندم [illegible] باید خورد [illegible]

اگر بوید که صفت نرمی را نان گرفته و دیگر نرمی و لیس با آن را نان خورش حلال می شود و اگر گوید جنب را آن گرفتیم

دیگر نرمی و شور و لیس گرفتم شبهه حرمت آید [illegible] میان محمد محفوظ رضائی

از جنب بومی بو شده نشسته بودند حضرت پیر دستگیر در بودند که نخاطر می آید که فقیر هم از قسم رضای بیمار و لیکن چون مناسبت

نوم خیز بر جزی و آرد و از آن سا فر نشد [illegible] مخدومی حضرت شیخ محمد عبید

گرو ستد را از و به خود که نو بود که زر زدند فرمودند و ارث را گنجه در لکار فقیر آن خواهد آمد [illegible] آورده

[illegible] در خانه خاتون پیر زن درخت کنار بود و یک شاخ آن طرف دیوار مسجد بود و بار

هرگاه در ان طرف می افتاد خود بر جانب پیر را گرفته بخانه آن پیر زن می انداختند و نطفلان منع منفر بودند که کسی نگیرد

[illegible] جهیج احتیاج نموده که حق پیر دستگیر حق بوده [illegible] حضرت پیر دستگیر

طعام تناول نمودند نان خورش در ممحکاب آنحضرت گم شده بود ایشان را خدمان را نان خورش ساخته بر سفره حضرت شیخ

هم اگر نان خورش کم شدی درجات ایشان از همه منظور بودند [illegible] کی لطف او نکرده

چند اقسام را نخورش شود این سوالی در شیخ ظاهر شد فرمودند این از آنکه او را فقر خود کرده است و از آن قبیل است

بر سر او ... و از این سبب طلب و ال انش و بعدها نخوت ادمیتی از سر برود کنند لقمه نخاطر و در کسی که او این خلوه کرده

و دانستن لازم است که او را ... از حرف نفی و مخفف شتی است و نان جو که معنی خورشش و هوا است که تا خورش نکرده

و پیشش در خورش بسیار شده و از این سبب فقر هم نان جو و ال اانش خورش میکنند و گفتند در اختلاط میگویند معنی فرزند

که اکل سبب ... و دادن او و از بنشت از ملوک قطب الاقطاب که خواجه آن قاسمی محمد بود و منقول است ... خورش

... بجمرا ... و ... اما شیخ عبدالرشید قدری مولانا و ... ضیافت شد که ... جهار ... که او ...

شهاب الدین خال ... ضیافت حضرت ایشان

منقول کرده‌اند حضرت ... مخدوم زاده ... در باغ ... بردند قبولی و نان ... و ... بودند و ... چند عدد ... در

اند ... چون پیش حضرت بر سفره آوردند حضرت ... فرمودند ... از آن گروه ... از

و ضیافت فقرا ... چیزی که خورش ... بس ... لطافت شود و ... و ... تجربه نمودند ... کرده

کرده‌اند ... طعام ... شود و فرمودند که ... طعام

که طعام ... و ... خورشش ... که ... ملکوها ... و طعام ... منشانی برند

شیخ حاجی جلال پرسید که گوشت قربانی ... فرمودند ... در کتاب

دیده نشد ... هم ... نخواند ... خود ...

حاجی جلال پرسید ... که ... طلبند و ... طعام خوردن درست ...

... حضرت مولوی شیخ محمد ... قدس سره ... حضرت ... قدس سره ... کرد

... در ... که ... آورده ... اجازت ... حضرت

فرمودند

در مجلس ملوک [illegible] گشته مشغول ملوک را در تصرف مردم [illegible] را [illegible] می کنند [illegible] در تصرف مردم [illegible]

[illegible] برای [illegible] مسلمین [illegible] است و [illegible] است [illegible] خود [illegible] حضرت [illegible] شکر [illegible]

شکر نمودند و فرمودند این عبادات را [illegible] کم [illegible] گذاشته اند [illegible] عبادات [illegible] صورت [illegible]

[illegible] اثری تمام داشت و فرمودند [illegible] طعام [illegible] که از [illegible] مسلمانان [illegible] حضرت [illegible]

می نمودند و [illegible] الرحمان [illegible] آب و مجلس [illegible] حضرت شیخ [illegible] سره [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] است [illegible] حضرت [illegible] طعام [illegible] می نمودند و فرمودند که [illegible] می خورند [illegible]

[illegible] نمودند و فرمودند [illegible] می خورند [illegible] شخصی [illegible] آورد و فرمودند [illegible]

[illegible] فرمودند که اول [illegible] وقت [illegible] می نمودند [illegible] مجلس فقرا [illegible] طعام [illegible]

فرمودند [illegible] طعام [illegible] و مشروب [illegible] وقت [illegible] طعام [illegible] آید

وقت افطار [illegible] افطار [illegible] نمودند [illegible] برای [illegible]

[illegible] طعام [illegible] قسمت کرده می خوردند و فرمودند که [illegible] گوشت [illegible] تمام [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] برای [illegible] حضرت [illegible] برای [illegible] است

[illegible] فرمودند [illegible] است [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] طعام [illegible] طعام [illegible] طعام [illegible]

[illegible] فرمودند که گوشت [illegible] است [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] برای نشستن [illegible] حضرت [illegible] طعام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

گوشت [illegible] بوقت شام طعام [illegible] مشغول نموده و میل گوشت [illegible]

[illegible] آنحضرت بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] طعام [illegible]

خانه زاد [illegible]

[illegible] طعام [illegible] بوقت شام حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرموده [illegible]

[illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible]

و جمع اند اهل گناه و ملامت ذکر رفت فرمودند بعضی گویند با مناسبت آنان اند خواب منقطع می‌شود و بعضی خواب می‌شود

ملامان در ملامت مرور نشود در باب منقطع اند اهل فی الاولی نیست حضرت ... نشاند

در نسخه قضیه ایست از حضرات میان شنیده بر دو الطعام صفرا انیس شود گر گرفتن نام داده و درود هیبت روی از حضرات میان کشیده او فرمودند

چون با ما حضرت در اوقات حساب مصحف هم است ظرافت حقیقت ... شد و در الطعام الطعام کار مصحف و فنا و هم مجلس ایست اگر ضعف از خود انا ضعیف کند

جمال اجمال اند زمانه و در فرشاد حاجی جمال اسمان میگفتند برو دوشته لنگر وقت آن بروز سیدند حضرت حیض نمود

طلبید بر نشست کرده چنانکه آن اثر حسنه حضرت تاند از آن علم اشنیده بر آن نشست کردند فرمودند فقرا قسمت خوب نمی‌ام ... راه فرمودند

فقرا لنگر با آتش خورش نمی‌اد حیاتی میگفتند حاجی جمال گفتند فرمودند حاجی جمال بسیار دوار ... لنگر ده دارد

و کسی که هم شمشیر بی ... حفظ لفظ صحابه کار کرده بودند از آن نزد حضرت برد شکر آورده فرمودند که ...

نخورده اند حرام است مگر در رود واحد آن اسب ذخیره ناند در حدیث معلوم شده فرمودند آن را هم کرده بود که از فقرا در جنگ انید اهل از آن فرمودند

از آن نمودند پسندید فرمودند کرده فی و فرمودند بنده اعتبار ندارد ... حضرت با سار بر سی قسمت طعام

برده بیکره و میان شیخ لیس و در دوم دیگر شفر بودند اول بانگ آورده به هر کس حال بودند که جغر مرغ آورده آنچه عشر میان شیخ لیس ماند فرمودند

میان آن گذشت داده و بحضور بعضی مردم مریخ مانده فرمودند که ان بخورد مرد در حضور باشند جمال باید خورد فقیر خبری طلب نماید در حضور میباشند

حضرت شیخ و حضرت میان اگر اول او ام دیگری نمی‌ماند از آن می‌خورد کتاب گنج ... بر جای لفظ حضرت شیخ واقع است از آن او حضرت شیخ

طلب آمده از حضرت میان فرا ... کی مندی شیخ افضل انتظت الاحفاظ تمام الفاظ در ذکر بوده او بسیار کرده العزی نمودند

... بر دو دو زخود طرف جانقاه چرا ... بود فرمودند که ... خود دارد در حرام ... گل ... خوب ...

فرمودند که چرا ... شب است میان شیخ عبد المحمد فرمودند که ... چون ... هم ... خود ... جان ... حاجی

بازنده ... فرمودند حقیقی ... کنند ... طعام ... رزق ... مرد ...

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند که [illegible] گفته که [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

وفات [illegible] وقت [illegible] فرمودند که [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب [illegible]

[illegible] قطب الاقطاب [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] مسجد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible]

پیر دستگیر فرمودند [illegible]

[illegible] شاه عبد الرحمان [illegible]

[illegible] شاه عبد الرحمان [illegible]

[illegible] حضرت شاه عبد الرحمان [illegible]

[illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطب الاقطاب [illegible]

[illegible]

نیستند و امید رفت تا صفهان بیاید کرده تاکید کرد و خبر صحت تلقی یافت که گوشه دور بود و بعدی پس از رحلت ایشان

باغ پدران ایشان بتقدیر داده اند درویشی که زهر و نوح کرده اند [illegible]

خاتون پیرزال گر به بسیار پیری ماند که بعد بود و جای گفتند که پیرزن بیمار است

که رایش بهر مهمان پسند نمودند که شب گرسنه خواهد بود و بیان بنگاه فرمودند که دو شیر بدهی و یک نکه رسانده

نماند [illegible] سابق در بیان جمیع بنگاه فرمودند

چیزی بدهید و آمدن سایل سعادت خود دانستند از آن روزی که اندرون وفات یافتند چیزی بیرون نمیدادند بنشستند

از آن بهر سایل چیزی باقی می ماند بخشیدند و در راه باشند و [illegible] بار چیز قطع کنانیدند

بوده فرمودند میان بنگاه یک پهلوی باشند و راه جوی آب بدهند میان التماس کردند که در مبلغ خیرات ست

داده بودند از مبلغ خیرات بدهند بعد از انتقال وفات یافتند از بعضی عزیزه استماع نموده که بنگاه

متصل دروازه سرباز از بود و کسی خواست که صحن بنگاه بالاخانه رفاقی نماید این مقدمه بسمع قطب الاقطاب رسانیدند

فرمودند که بنگاه را بدوم نمانید تا کسی را خطره صحن نبود و جای غریبی نباشند و نیز شنیده که چون قطب الاقطاب

دروازه مسمم کردند توکل نموده بنشستند و علایق را قطع کلی نمایند از اندرون استفسار فرمودند که حق شما

به دو صد است و در قلب چنین قرار یافته که به توکل اختیار نمایند و آنچه خدا از فتوح فرستد مرا قسمت نبشته

بود بحق قطب الاقطاب تا حین حیات بدون اجازت حرف نمی فرمودند اگر در کار سیکشت طلب از آنجا

می نمودند و بر قرار خود و جمل سفر نمودند و بعد وفات از بیرون حرف فقرا سفر نمودند و قطب الاقطاب از

اوایل سلوان طبیعت را طرف توجه و بیاض و توکل نداشت و نخواست از اهل دنیا و نوانست از اهل

دنیا را بخطوطی نمودند و بعد از آن خدا بخوشی منظر نمودند و بغیا منی بسم رضا نمودند و چنانچه

تا نیابت از کلیم رشیدی مرقوم میشود و از آن واضح میگردد

در بسیاری تعجیل را ...

و هیچ کسی که در ضمان ایمن در امن و امید الا علی الله در رضا و اتفاق نباشد و بوعده های الهی روشنایی که عنایت کننده

مطمئن خاطر شود می فرماید که هر که اعتقاد و سعی خود می کند او را سعی او کرد و ... که در کار ... سبب

اما عند ظن عبدی بی اگر بعجز خود معترف شده لا حول ولا قوة الا بالله و نسبت کار را به کرم او ... سعی کنم

من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره

قد جعل الله لکل شیء قدرا در اوایل یکی بفقیر گفت که ایام جوانی است چه متوکل شده نشسته اید سعی ... نوکری

بکنید پرسیده شد که نوکری که باید کرد گفت امیر گفته شد او از کجا میخورد گفت او از نوکری پادشاهی ... شده

پادشاه آخر از کجا میخورد گفت پادشاه از خدا اسباب و مال داده است گفته شد که ... دهنده و بخشنده

خداست پس از خدا خواستن و اعتقاد بر رزاقی کردن بهتر که از همه غنی و بخشنده احوال و داننده احتیاج بحال

و منال هر حالی و اولی است و دیگری گفت که روزینه برای اخراجات از جای مقرر خواهند گفته شد روزینه مقرر

هر چند جا و قدر مقرر نیست ما گفت دولت چرا نمی خواهند گفتند از آنکه نمیخواهد و خواسته اول الیه

بوقوع آید و ممکن نباشد که ناخواسته بوجود گراید

حضرت پیر دستگیر فرمودند نواز خان بفقیر گفتند اگر با پاشنه ... جهت فراغ خاطر متعلقان

مقرر کرده شود و گفته شد زیاده از صد روپیه بوعده گو ... فراغ خاطر نیست که هر چند اسباب دنیا

و نفر ... و ... حاجت قلیل شود ... و پریشانی کسان بسیار شود

فقیر ملتانی بخدمت حضرت پیر دستگیر عرض کرده بود که اگر حضرت دنیا خوب می بود و ملک را پادشاهی بخشید

حضرت می کردند فرمودند فقر خوب ... اما ... چه تعلق که ...

نقره بیا فرمودند که هر کار در شهر برای او زیاد و ماه بانو سام از شاه بانو فقیر آورده بود
... دو بوسه شود و میخواهند برای فرزندان اگر فرضی باشد از پادشاه وقت عرض شود و بفرستد در جواب این شعر خواندند
شد: فرزند بنده است خدا را تو عزیز مخور از آن کسی یاد کن که خدا بنده پرورست و گفته شد که او در حال خیالی است
را و زندان مشغول و طالع مند انجم و زمینت ستاره شان است موافق انتصب نخواهد رسید و اگر چنین نیست پس فقیر ...
نود برای چه ضایع نماید میان شاه احمد گفتند درست است اگر لباس فقرا نگیرد و تحصیل و جمع معاش نماید خود فقیر شده ...
اگر کرد این لباس را بگیرد و رسوا کند و با مضطرب و در بدر و بر زبان حال شکایت کریم و در افضال نماید ...
نشیر نماید او را باید که بر ضمان الهی متوقف بوده مشغول باشد و اگر چنین صلیبت استقامت و گوشه نشینی میسر ...
چون چشم بیاز و برای شکار کند اگر تنگ حال مدبر و اگر نه میراز بهتر که با شنانی شیر بستنامر شود و نه چون سکان سگ تلی
کند باز میان شاه احمد گفتند حضرت دیوان جیو صاحب را برای غیر نیازده بفرزندان ... تاکید کنند که از طرف حضرت
شوند فرمودند محمد حسید هم از دنیا نفرت گرفته است میخواهد که بنشیند
یک خط سفارش بنام علاء ضیاء الدین خواست فرمودند فقیر لشکر پادشاهی خطائی نویسد و گفت برای
نویسند چه برای باشد عبادت فرایض و نوافل است باز گفت فلان کس فیض بخشی پادشاهی است با او آشنا ...
فقر دنیا دار را احمق میدانند و رفیق او را احمق تر فقیر میخواهد که با بیگانگان شناسی نشود و در سلسله فتح باب آشنایی است
حضرت پیر دستگیر فرمودند اهل دنیا میخواهد که بیک دو ملاقات فقیر را
شناسا محال است که فقیر را غیر فقیر شناسد شخصی بنده التماس نمود که
یک سفارش مطلوب است فرمودند جای پادشاه و مردم لشکر پادشاهی فقیر خطائی نویسد معاف دارند
میان بیر بندرست استفسار نمودند که ماه بانو که است فرمودند مقرره پادشاه

در اینجا آمده بود الفقیر خطا نوشته بود و فقیر جواب نوشت که به نسبت مقرب بادشاه نمی نویسم هر قدر که اینجا ذکر [illegible]

مکاروی میان حمید گرفته بدست خود مرزا ده مقبول [illegible] میان علا[illegible]

معین الدین [illegible] برای مرزا اسحاق نواب [illegible] و خان [illegible] از مقام [illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible]

تا بوقت عشا ابدیده بودند

در فقیر [illegible] لقمان حکیم که خدای تعالی [illegible] میان نوشته

گروه اختیار نمود که حسب [illegible] کرده که [illegible] بدون اختیار نبوت داده [illegible] اختیار [illegible]

حکمت است فرمودند فقیر هم [illegible] کرد در خدمت حضرت میان [illegible] برای تعلیم [illegible] حضرت میان

استفسار نمودند [illegible] خواندند [illegible] تعلیم فرمودند [illegible] فقیر گاهی [illegible]

[illegible] داخل میگشت بتاریخ یازدهم [illegible]

سنه یکهزار و [illegible]

شهاب الدین ملک العلما صحبت کرده [illegible] چهارم ماه رمضان المبارک سنه

یکهزار [illegible] فرمودند که [illegible] در خدمت [illegible] فرمودند [illegible]

نقل [illegible] اختیار نمود [illegible] مجلس قطب الاقطاب [illegible] حاضر بودند [illegible]

بعضی احیان میگشت چنانچه تا ملاقات از کنج رشیدی مرقوم میشود

آخر روز میان برخوردار آمده قدمبوس کردند فرمودند که این وقت ملاقات معتبر نیست که وقت تعلیم [illegible]

که مجمع ملائکه [illegible] است فقرا به تعلیم اینها مشغول اند [illegible] ملاقات میکرد [illegible] فرمودند

بتاریخ [illegible] ماه رمضان سنه یکهزار و [illegible] آب وضو خواسته میان [illegible] آب گرفته رو برو استاده

شده فرمودند [illegible] میان [illegible] مقابل [illegible] نشسته فرمودند

فقرا را گاهی نظر جلالانه هم باشد بر هر که افتد مضرت رساند باید که بطرف حبیب ما راست نشیند   و قطب الاقطاب

بوده‌اند اکثر نشستند و گفتگوئی حسب فرموده پروردگار رحمن و رسول علیه السلام می‌نمودند و تعویذ تب لرزه گاهی

گاهی دعا میفرمودند و اهل مردم دعوی خوش نمی‌بودند و سخنان سهم نمی‌نمودند و موافق شریعت نموده‌اند

دمودند و از کسانی که توکل مانع و شتند خوش نبودند چنانچه از کسی رسیدی و آنچه از نقد و غیره در جناب حضرت

شدند مرقوم و شتند مبادا از ان رنجیده خواهد گشت   بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد

و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر اوده که در آن سیاه دانه با شهد اب تجویز تپ غب نموده که بر غیب اثر

و موثر است و از مرض آن موقوف محض بار و خستائی میبادند   بتاریخ چهاردهم جمادی الاخری سنه یکهزار

یکصد و ... حالات بدن حضرت پیر دستگیر در شهد اب مخلوط کرده گوئی نیز در آن انجیر یابان روز دوا فطام میخوردند

بتاریخ بست ششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هفت برای علاج درد چشم حضرت پیر دستگیر

... برای درد کفته حضرت فرمودند که کسی در دیاتر نموده ... میخورند و خوردنی سازد   بتاریخ پانزدهم

شوال سنه یکهزار یکصد و چهارده چشم مبارک غلام معین الدین درد می‌نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند که روغن بادام

دیگر خورده‌اند عرض نمودند که خورده‌ام فرمودند باز بخورند اگر گاهی چشم حضرت پیر دستگیر درد مینمود خود نبات ال

میخوردند   حضرت پیر دستگیر هم درد چشم خود نبات ال میخوردند   بتاریخ هفتم شوال سنه یکهزار یکصد و چهار

برای التماس این قصه کرد مطابق درود تاریخ فرمودند

گان

من احتجم تسع عشر و تسع عشر و عشرین

نقل ... اکل دارد دوا   احتجموا الحجامة یوم الجمعة و السبت و یوم الاحد فاحتجموا یوم الاثنین و یوم الثلث و احتجموا

بعافیه

... یوم الاربعاء فانه الیوم الذی اصیب ایوب فی البلاء و ما تبدو جذام و البرص الا فی یوم الاربعاء و لیلة الاربعاء

فرمودند اگر فقیری یک پهلوی است شبها تب و دوشینه روز بگوید که فاحبت از فقیر کیند   بتاریخ بیست و دوم ماه

ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و شش حقیر حسب حکم حبة السود او تکلف و دو دو او خواند و درود و خیر یکی بهبود مرض بود

مخرمش تمام ظاهر شده و بهبود و ان شده نکی گفت چرا و دانگی گفت مرض مجدد و رسیده است حق تعالی در شیر

قبیه شفاء اللقاء مر رسول خدا بشارت داد و حبة السود و الحجر بسن زین بر دو را بکجا کرد و صفاوکن آن جو من حقیقتا

عاقل شد ار حیاء بن باطن شفا بصفای باطن ظاهر یافت فقیر را در دوست و تب بود و عموم حد حیث نظر کرده

شا دل کرد و شفا یافت و میان شیخ محمود استغفار از ورد و سر نمودند گفته شد که و صحت از او و دید به سه کرده

حلو کالو نی گفت سند که خارق عادت تعجب کفتند که نبات کری بود و حبة السود و ابراهیم کرم حیه جای تعجب بود

حقیقی و فوق عقل تحقیقی خدا است اگر خواهد که گرم تب سرد و اگرم   از بعضی بزرگان شنیده که چون ملار

بسیار گشت قطب الاقطاب فرمودند که چه جای تعجب است که شما را اعتقاد در حکما است و در اعتقاد در بعضی بنا

بتاریخ بیستم ماه صفر یکهزار و هفتاد و چار شخصی آمد تعویذ تب لرزه طلب نمود نوشته عنایت کردند باز شخصی

دیگر آمده طلب فرمودند و فیق که تب لرزه بیاید دعا فقیره تب لرزه بگویند که باز نیاید میان شیخ بیاری خوش

کردند که حضرت سلامت بابو خان و کالو خان را بسیار از تب لرزه بود و همین که نوشته پیر دستگیر نمودند صحت

کلی شد فرمودند انجا بهتر خوب   که تب لرزه مرقوم فرمودند این عبارت هو الشافی و الکافی برای تب لرزه و رفت

بر لبش یکباره و دیروز و اگر نه بعد تب کور و قاضی رشوتی که قبار خواهی شد خیر شرط است خیر شرط است حرزه و محمد رسید

نمودن ان رقعه بعد بزرگی مرقوم ساخته بعبارت مرقوم میشود   النعابت بیاناه و نجاست و سکنا ماجهان

از جانب فقیر نوشته صاحب تب لرزه را بدهد که تا مثل ان وقت آمدن تب لرزه بر چند و وقت آمدن را

به چند والسلام و حضرت پیر دستگیر هم دعا و تعویذ برای دو تب لرزه منظور بود و از ظاهر کی نمودند   بتاریخ

بتاریخ دوم

بتاریخ سوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار فقیر را از گوش بود که آوازی در آن شنیده می شد روزی
روزی حضرت میان فرمودند همین دو گوش نگاه دارید بعد چندی پرسیدند که از گوش چون است گفتم آواز
است فرمودند همین نگاه دارید شب گفتم آواز بر طرف شود یا نشود اما برای فرستهای و دوش هیچ بد بود حاصل
حضرت از مهربانان عذر نیست چه بدیده نبرد و درستم حضرت میان فرمودند تعویذ جهت دعاگویان قبول
نمی کنند فرمودند هم حضرت خود هم فرمودند که قبول می کنند طریق حضرت میان بود که اگر کسی تعویذ
خواستی میدادند و فقیر هم بخواهش میدادند و شافی خدا را میدانستند و فرمودند بعدن غلامی رقعه بود و بر فاتحه
خوانده و میداده شد   بتاریخ بیست سوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و شش یکی تعویذ تب خواست فرمودند
مرض بعارضه پیدا شده است خواهد رفت او الحاح کرد فرمودند یا غفور بخوانید رفع خواهد شد
نویسنده که حضرت قدوة الکبری برای رفع تب یا غفور صد مرتبه خوانده می رسید غرض چرا اعتبار خواندن شود
این اسم بخاطر می آید که تب برای کفارت ذنوب است هر گاه اسم غفور خوانده شود مقتضای آن بظهور آید
و احتیاج بکفر نباشد   بتاریخ بیست دوم محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند میان شیخ محمد نافع گفته بودند
از جهت مرض ایشان هفتاد و هزار مرتبه شیخ عبد الغفار و بخوانند بیک جا در یک مجلس بیکجا نشسته بخوانند چون بیکجا
نشاید میان شیخ حامد فرمودند تا که بخوانند که لفظ درست باشد   بتاریخ بیست یکم ماه رجب المرجب بخواند
هفتاد و شش بعد عصر جمعه یکی تعویذ خواست فرمودند در این وقت تعویذی نمی نویسند در شب جمعه نیز
بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و شش حسب ماده ریسمان گلگون با این جعفر دادند که بست گوشت
روزی [illegible] خوانده بسنگ کرده بندند گویند چون آن ریسمان را در گلوی فرزندان بندند بهره از حیات یابد و از نخل
لادت و رک فرزندان باید مرد و زن   بتاریخ پنجم رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و دو در حدیث آمده از رسول خدا

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من عاد مریضا لم یحضر اجله فقال عنده سبع مرات اسئل الله العظیم رب العرش العظیم

ان یشفیک الا عافاه الله من ذلک المرض   بتاریخ بیست و دوم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و دو شیخ حاجی جمال

گفتند که شیخ عبدالکریم دوائی خورده گفتند توکل در مرض خوب است و دوا هم باید خورد که حضرت سرور فرموده حق تعالی

است پی سوال در بهشت روند که در مرض و بلا توکل کنند و توسل به دوا و تعوید نجویند   بتاریخ هشتم ماه شعبان

سنه یکهزار و هفتاد و دو شخصی برای دو سه روز در روزه او در دوست او گرفته خوانده و دمیده شیخ سلیمان

خود نشسته داوند   بتاریخ هفتم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و نه وقت عشا بعد از مسجد شیخ بهای الدین

حضرت پیر دستگیر از آنجا فارغ شده تشریف آورده در طفلان که در آنجا میخوانند معروض ساختند که طفلان

حضرت هم یک ختم قرآن خواندند و حضرت پیر دستگیر یک کلوخ گرفته چیزی خوانده از آن طرف که می آیند انداختند

باز نیاید   بتاریخ چهارم ذیقعده سنه یکهزار و هفتاد و نه شیخ فرمودند خوش نمی آید که مردم دعوی فقر

کنند و باز بهر خدا به حکم نمایند کران کس این مکن باید که همه خوب است حق که از ما هر چه بهر وقت و بهر که از هر که یافته

و بسا ناز باز فرمودند که فقیر را مشکل پیش آمده که کسان تصدیع میدهند برای مطالب رفع مردم نویسانند

استغاثه و برای کار خود خواهند و توکل کار خود و غیره را حق سپرده استغاثه باید کس در حق خود و غیره نکند

می کنند و مشکل تر آنکه در نماز دروغ گفتن میشود که خوانده شود ایاک نستعین تعبدیم ایاک نستعین حضرت استغاثه

در حق است پس بعد از این کلمه خواندن دروغ باشد اگر چه در قنوت در سه ام جعفر صادق است اما قنوت

خواندن به وجه بعضی ضرور نیست فقیر را از روی قبول خلق کاری نیست اما اینجا خود شرک شوند و بنا

خود و دیگر را اگر فقرا کنند چنانچه بیان در قیامت فریادی شود عذابی باشد که های جاه و مخلوق تو اسم

را تراشیده معبود ساخته شریک تو گردانید باز فرمودند و بنا و از آن خوب می کنند و ریا آن می نشاند

بتاریخ دوم

تا تمام مردم هجوم محل اوقات و اشغال نشود و فقیر از مردم از هجوم مردم تنگ شده هرچند میگوید که از نماز مغرب تا اول

پنج و پنجم محل نشود دعا مردم هیچ وقت نمی کنند لهذا اندرون رفته شد   بتاریخ چهاردهم ماه ذوالحجه سنه یکهزار و

هفتاد و هشت در سبق حافظ امان الله ذکر اسمای الهی مذکور بود و ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و خوبیهای آن تا منتهای آن بعضی

در خوبیهای بزرگان خاطرنشان ساختند حیا و ابو سعید بغایت خواهی نفس خاتمه بسم الله رسیده اند و بسیار به خوبی تو و

دوران حضرت او باشد و نفع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر همه بسم الله نسبت تا زمان او و سایر از

وقوع ظلم ظاهر نساخت تا از ابوجهل و دیگر کفار قبیح را از سیاه کشید و دعوت هیچ کسی بخود از انحال بر که و خود

او فقیر نیست و در فقیر این چنین چیزها بسیار شنیده و دیوان است   بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و

چهار فرمود و فقیر از میان عبدالحکیم به همراه سعد و ... شد که برای چاکر غضنفر خان دعوه میخواند و تا تمام و چنین چیزها

از فقیر این چیزها رضامند نیست   از بعضی ثقات استماع نموده ... موکل تابع و هشت برای ارادت

بخش قطب الاقطاب آمد فرمود که موکل را در دنیا تا قبول تمام وی در ... واردان رسید گشت و روزی

حضرت پیر دستگیر به باغ تشریف برده بودند و در آن ایام امساک باران بغایت بود و طالب عالی سعد و شوق ساخت

اگر بارش گردد باعث رفاه خلایق شود و از زبان پیر دستگیر برآمد که بحکم حکیم مطلق ابر کرم بارد چه مشکل

ساعتی نگذشته که باران بغایت بارش نمود و چون پیر دستگیر از اینجا بخانه آمدند و اندرون برای نماز و الطعام

رفتند قطب الاقطاب در اینجا تشریف آوردند و این مقدمه را بسیار نقل نمود و گفت این چه مقدمه است

اعلی این نمود و باید حکیم مطلق موافق حکمت بنماید و مصلحت بندگان باشد تا مردم را دخل در آن مناسب

نیست از اینکه انشاء خود بیاید و انشاء خود بیاید و مقدمه عار طبیعت سید مختار علیه الصلاة و السلام است

فرمان باید گوش شد   بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار شیخ ضیاء الدین ...

بادشاه زاده محمد معظم بخدمت عرض داشت نموده که بادشاه زاده یکی از معتقدان است یک استخاره برای او الـ
التماس نموده است که فرمایند فرموده‌اند که فقیر چنین چیزهای را از کسی قابل استخاره هست   بتاریخ دوم
سوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار خدای تعالی بموسی وحی کرد که چون کار خود را و دیگری خواهی و دانی که عاقبت شدنی است
راحت شود و محنت دیگری اختیار کنی از نسبت که فقیر استخاره و امثال و ارواح بزرگان میکنند که برای کار تکلیف
روح بزرگان میدانند بار فرموده فقیر در شب قدر زیاده بر معتاد و چیزی بگمان اعتقاد و آنکه چون همه جا نیز
سوالی است بجا ندی   بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار ذکر شد که میان بهیکه و رشید میداد
میکوشند که میان شیخ محمد باه ضامن شوند خلاف تقدیر فرموده‌اند که میان شیخ محمد باه در سلسله چشتیه اند و ضامن در این سلسله
ممنوع است سران بمرادات خود منع فرموده اند   بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و چهار
میان شیخ معین الدین ذکر ضامنی کسی کردند فرمودند که عمل نواب شاه نواز خان شیخ خلیل الرحمان در قید
حضرت میان شیخ محمد افضل میان شیخ محمود و میان شیخ محمد باه و فقیر را برای استخلاص ایشان فرستاده‌اند
و میان شیخ محمود رفتیم و در جای محضر با شاه نواز خان نشستیم خان از ما باز از اقوال حکما پرسیدند فقیر اشاره
بمیان شیخ محمود کرد و گفت ایشان حکمت خوانده‌اند باز خان گفتند که ما از شما می پرسیم گفتم در زمان قدما که
مبعوث نبوده‌اند انبیا را خیر آن عقل ببعضی چیزها گفتند چون زمان شریف نبوی رسید آنچه مطابق وحی افتاد
بجا ماند و آنچه مخالف بود مردود و باطل شد میان شیخ محمود نظر کرده پرسید ایشان هم گفتند هم چنین است بعد
فقیر گفت میان خلیل الرحمان را طلبید و بالای قید خاطر کنید در و بند خان گفتند میان چه ضامن میشوند فقیر
بر خواسته دست ایشان گرفته بخانه آوردیم   این مقدمه را میران سبب آوردند تا کسی
گرفتن قطب الاقطاب برای خلاصی آن کس طلب شاینده ضامن شاید بلک اگر خوب تامل کرده شود ضامن

کرده

گرد ذکر یاد بود در علم حضرت میان قطب الاقطاب انوار رضا منی نظر بود و بعض جهت احتمال است که برای منعدم
و دیگر نیاید هرگاه سبب پیران علیهم الرضوان به بکری نکنند یک روا نداشته پس چون دیگری نخواهد بود و قطب الاقطاب
در عبادات و عادات رعایت طریقه نبوی بسیار مرعی می داشتند و احتیاط تمام می فرمودند و در رعایت
این در کل و لبس نمود و در لبس موزه و در پای پوش سبز را کراهت می داشتند چنانچه تا اثبات آن در تاریخ رسیده
ملفوظات دیگر نیز از آن واضح خواهد شد. بتاریخ دوازدهم شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و چهار
بوقت عشا از منزل پدر روانه منزل خود گردید سبب بولی می سوخت که حاجی جلال گفتند که منع رفع کنید حبل الامر
بجا آوردند. بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار ان الله یحب التیامن فی کل شیء حتی التنعل و
الترجل پس تا ممکن باشد تیامن را مرعی دارد و در مجلسی میان شیخ محمد ماه نشسته بودند بسبب ورود
راست از جانب چپ مقیم طعام کرده شده شیخ مرحم گفتند باشاره نقلی نمودند که در روشنی مهمان شد
بگاه چپ مخور در میان نگاه نگرد و مهمان دریافته گفت جانب راست دارد گفتم همان حال حضرت
در خواب بر پهلوی راست متوجه قبله می خوابید اگر احیانا بر پهلوی چپ شود و بر عاجت تیامن التزام پای راست
بپای راست می کند. بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار موزه دوز را طلبیده فرمودند موزه ای
نقرنگ سرخ است خوش نمی آید مشابه موزه فرعون باشد اگر سیاه شود بهتر که مطابق هدیه نجاشی بحضرت علیه السلام بود
موزه دوز عرض کرد که سیاه رنگ از مشایخ است و رنگ سرخ از فرعون از این خوش نیامده. بتاریخ بیست و سیوم
سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت پیر دستگیر باین حقیر فرمودند که اول پاپوش بپای راست بپوشند چون
برآید اول پای چپ بیرون برآید پای راست پیشتر آید. بتاریخ دوم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و
پاپوش کسی رفته بود و هر چند تفحص نمودند نیافتند شیخ بیاری عرض نمودند که حاجی جلال پای پوش

[illegible]

نگاه داشتند بسبحه درهای هند فرمودند مسکو شد با پوش خود و ابیش خود نگاه داشت و دیگر از پوست قبر که بود
پیر رو نگاه داشته نبودند   بتاریخ یازدهم رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و یک حضرت سیم پوش
فروش نکیست پا پوش زرد داور و حضرت پیر دستگیر پوشیده شنفت داشتند و از بهار در راه فرمیش اورا نو
بتاریخ پنجم ذیقعده سنه یکهزار و دویست و سی و یک نفر و الیاد و در مجلس نواب بهادر خان رفت چون از
کی با پوش انجانب بطرف خانم صاحب بهادر نیماوا شاه و گردید گفتند که این پا پوش از مخمل و ابریشم است ما
است حضرت پوشیدند انحال بخاطر این که ما پوش مخمل بود و از نوشد   از ثقات شنیده که اکثر قطب
الاقطاب پا پوش سفید و زرد وی پوشیدند و حضرت پیر دستگیر اکثر سفید و زرد البسه میفرمودند
استفسار نموده فرموده اگر فقیر در پا پوش بخاید یار ستور قطب الاقطاب پوشیده باشد هر طور که ازرنگ پوشید
و پای پوش قطب الاقطاب که در حجره شریف بطریق تبرک نگاه داشته اند سفید و زرد است و در آخر که حضرت
پیر دستگیر لسبت پا پوش فرمودند چو بدار است و زرد مرتبه اخر بود و سب قطب الاقطاب چند اشعار و عبارت
دیگر مرقوم فرموده مقابل در و دیوار نوشته می چسپانیدند و اشعار اقبال را وسید نمودند و اصلاح نیز نفیس می فرمود
نمی فرمودند چنانچه از ما شنیدیم کنج رشیدی معلوم میشود و از آن واضح خواهد شد   بتاریخ هفدهم رجب
المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و یک حضرت پیر دستگیر بود که در و دیوار مقابل هر کاغذ چند بیت و چند سطر
نوشته می چسپانیدند میان پولن و چسپانیدن بر سید فرمودند خط پادشاه زاده محمد معظم سلطان اعظم
میشود و نقش نگین در این بود من توکل علی الله فهو حسبه و بنده بخاطر آمده که کلمات چند مناسب این نوشته
در پیش بود و اورد تا یاد بوده باشد چون برای کار مشوش میشود و مهر و فراغ این تصدیع باید و این بیت
خوانده   گر گرفتار ستیز ادوری های مرزنشی بارها ورخوشان کمن هذر و این بیت یاد در

کمی ازین

که می‌شنیدند نوشته بر دیوار روبروی میداشتند فرزند بیاد است خدا را تو غم مخور آن بیتی که چه زیبا

بنده پروری که گر دشمن من نیست منم دشمن خویش ای وای من و دوست من و دشمن خویش [illegible]

نصب دیگران چون بحسب خود مسکن کوری در آن تکیه بر دیوار کردم بر سر من خاک ریخت فاک

باد ابر سر کو تکیه بر غیری کند و این عبارت منبر بسم الله الرحمن الرحیم ان الله بالناس لروف الرحیم طوبی

لمن شغله عیبه عن عیوب الناس فمن کان مع الله علی مراد ربه فهو فی خلقه لم یبق علیه شیء مما یحدث فی

العالم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد جعل الله

لکل شیء قدرا فعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین والسلام مستقر محمد رشید

سیزدهم جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و چهار

کسی عصای مبارک که از مشرق روبرو و چوبی که در دیوار خلانیده بودند نگاهداشته روی عصا بطرف

قبله کرده نگاهداشتند و این طریقه مستمره حضرت ایشان است که اکثر اشیا مثل آب سبوی و غیره که نگاه میدارند

قبله رو نگاه دارند چنانچه که یاران هم همین طریق معتاد اند لهذا شعر عارف که خواهش در بر روی باشد

آن همین خدای موسوی باشد پیراهن و دستار و عصا و نعلین هر چیز که حکم او چوا روی باشد بخلاف گیج

سبوی بتاریخ پنجم رجب سنه یکهزار هفتاد و دو و میان شیخ عبدالرشید روز حجامت معین است

گفتند حجامت خون گرفتن را میگویند و این که متعارف است این را قصر و اصلاح میگویند مشایخ برای این روزها

مقرر کرده اند قصر در هفته هر روز که میسر می آید هم آن روز قصر میکنند در ترتیب احقر بتقاع نموده که قطب الاقطاب

از زبان استغفار فرموده اند که کدام روز مردم اصلاح نمی نمایند و از خود درین باب خوب نمی نمایند روزی

نموده اند چهارشنبه فرموده اند همان روز اصلاح سر من نماید و هر که را حاجتی در آن می‌پیش آید یک تکه نمود قطب الاقطاب

مجربست اگر حاجتی پیش رو شود و معلوم نشود که در قبول آن حضرت نیز رای نبود در حاجتی از گنج رشیدی و ملفوظ

که جامع آن قاضی محمد بوده و عظیم الله از وا فتح میشود از ملفوظ قاضی محمد بوده و بتاریخ پنجم ربیع

سنه یکهزار و هفتاد و چهار بکرد سه و یک سکه نذر بر دیوار نهاده شد مقبول آن بهره مند گشت تقریب نذر سکه

این بود که روزی چند اوراق از ملفوظ از طاقی که بر آن گذاشته بود گم گشت هر چند که بر آن طاق جست

نیافت نشست حاصل شد بعد از دو سه روز دیگر در خاطر گذشت که بسم الله گفته نام حضرت شیخ گفته

هر گاه ملفوظ از ایشان است نگاهبانی او هم بر ایشان و یک سکه نذر شیخ حاوی مان کرده و چهار

که آن اجزا پیش از این بود و روی جست وی نیافت چون نذر شیخ در سیوم نام حضرت شیخ گرفته در رکوع اگر هم

یک حصه می بینم که بر پیشان طاق آن اوراق افتاده اند شکر الهی بجا آورده و بر شنائی خاطر مبدل از

کرد   بتاریخ ششم محرم سنه یکهزار و هفتاد و پنج بوده فقیر یک سکه نذر را و رفت کرد انگشت

شخصی که انگشتری او گم شده بود نذر کرده یافت حضرت پیر دستگیر از دست او آن سکه گرفته

ابتغی حضرت پیر دستگیر قدس الله سره بخطر برای حوایج و مهمات سکه نذر قطب الاقطاب نموده از وجه

انجاح آن نذر فرموده اند و متوسلان سلسله رسیده نذر سکه نهاده و مقصود برسند چنانچه شایع و مشهور

یک نسخه اوراق گنج رشیدی که بخط میان شاه ملتانی است در چاه مسجد قطب الاقطاب افتاده و خود

نقل آن نکشته بود و در شب احضار طبیعت دست واداد و اضطراب بغایت رسید که

که اوراق را از چاه در چاه افتاده و رسیدگی هست و همین نسخه است و منقول گشته و هرگز عقل بکار نمیشود

که از آب تر و ضایع نگشته باشد بنابر اضطراب نذر یک سکه قطب الاقطاب نموده استمداد از

ایشان کرد بعد دو سه روز بسبب بابا که در چاه ادم درون فرود آمده که صاف نماید و یک گوشه

سوالی بود اما بسیار کج که احتمال نداشت که مرحمتی در این اوراق واقع گردد چون کسی دست خود در آن انداخت
این اوراق بیرون کشید آن را در دو برده مرتب داد و هیچ اسباب با اوراق نرسیده بود و مرتب نگذارده بود و شکر الهی بجا آورد و
دانست که این همه تصرف قطب الاقطاب است و سید را بزرگی این مشکل فهمید که هر که امیری برای شکار رفته بود در شکار
بانت چون با من مطلبی درست را و مخزون برگشت سید چون حزن او دید بوی گفت که نظر نگه قطب الاقطاب بجا
همین که در شکار نمود از گشت چون جانور شکاری را آنکه طرفش پرانید ناگاه گرفت امیر خوش وقت و خورسند شد هر گاه امیر به شکار
برفت و در شکار امید هست نگه ندارند بود و مقصود بر سید مرتب قطب الاقطاب بجا می بود مدام بیان کرد که از
نزد ایشان مردم بر او میرسید چنانچه متوسلان سلسله عالیه رسیده بان نکته را و ابیات ایشان این مکتوب
قطب الاقطاب که بسید مرقوم شد بعبارت مرقوم میشود و از ان واضح شود ای برخوردار سعادت مند فقرا
که مدار ارشاد احمد مشتاق حضور تو که محمد رشید نام دارد و با جماعه مریدان بتاریخ [illegible] ماه رجب المرجب و اخل [illegible]
گرفتار کرده از شرق رو بدست شد انشاء الله تعالی فردا که شب ما دست مطلوب خود رسیده است و امید قوی
که وقت حاجت بگوید الهی بوقت پاک پیران سلسله حاجت روا کرد این تمام حاجت بر زبان راند در دل
دارد البته حاجت او روا کرد و من بحق محمد و آل محمد علیهم السلام

تکمیل شیخ [illegible] مصروف کردن جامه [illegible] شمس الحق محمد رشید نگارش یافت شمس الحق محمد رشید موصول باد و
مطلوب [illegible] موصول باد و اسباب محمد رشید [illegible] شمس الحق [illegible]
اسباب مکتوب سعادت بخش [illegible] مشتاق [illegible]

حق تعالی آن خانواده را بسبب این شیخ و با سلامت دارد آمین و برای حصول وقت حضور و تکلم [illegible]

حضور و بسیار در این باب تحریر مکرر گشته و [illegible] سلسله شیخ [illegible] اظهر من الشمس است تعالی الله [illegible]

[illegible] خود را از این خوش نبوده و [illegible] با خوشی عطا [illegible] حاجت حضور [illegible] وقت [illegible]

سفارش [illegible] فرمود و هر کاری را که شروع می نمود با تمام [illegible] نماز [illegible] و جواب خط که [illegible]

و طلب پادشاه [illegible] با کلی [illegible] شب [illegible] حساب [illegible]

از [illegible] بتاریخ غره ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و چهار [illegible]

فقیر را بکار دنیا [illegible] و اگر چه [illegible] می کنند [illegible]

خواسته کار دنیاوی [illegible]

می [illegible] باید که [illegible] پادشاه [illegible]

کلان تر بتاریخ [illegible] شوال سنه یکهزار و هفتاد و [illegible] فرمودند [illegible] دنیا [illegible] فقیر را

شناسند ممکن نیست فقیر را غیر فقیر شناسند بتاریخ [illegible] بعد نماز [illegible] فرمودند [illegible] جای [illegible]

عطا کننده بوقت [illegible] فرمودند که کارهای دنیاوی از دست فقیر نمی آید اگر [illegible] چیزها [illegible]

فقیر خلل شد بتاریخ پنجم [illegible] فرمودند برای [illegible] عبدالشافع مردم [illegible] کرده شود [illegible]

که بکار [illegible] کرده می شود [illegible] بتاریخ [illegible] ماه شعبان سنه

هفتاد و چهار کسی [illegible] برای عبادت شیخ محی الدین [illegible] فرمودند [illegible]

زیارت [illegible] بتاریخ [illegible]

سنه یکهزار و هفتاد و [illegible] حضرت پیر دستگیر مضمون خط [illegible] نقل [illegible]

سلطان ابی قاسمی

سلطان از قاضی گفتند و نام حضرت پیر دستگیر گرفتند اگر پادشاه طلب نمایند بیایند قاضی گفت که پادشاه جهانگیر
داعی محمد سعید خان را با مبلغ دو هزار روپیه برای طلب فرستاده بود آخرش موافق حسب الفقیر تعلی باب الامیر
عالی تشریف بردند و مبلغ هم نگرفتند مرتب اعتذار استماع کرد شاه جهان یک حکم بنام وزیر اکرم خان
متضمن اینکه قطب الاقطاب را روانه اینصوب نمایند و اگر امیدی متعرض شوند و یک خط بقطب الاقطاب [illegible]
طلب رسید قطب الاقطاب بعد استفسار میرزا اکرم خان فرمودند که اگر سماع حکم است که فقیر [illegible]
چرا نمایند بر طور زکوه وانند و اگر اختیار بر ما میدهند نمیرودم و بعضی بقطب الاقطاب گفتند که برای خود [illegible]
نمی برند برای فرزندان و اقربای خوبست آن حضرت فرمودند که دو وجه را بیان می نمایم یکی شرعی دیگر
مقدر است مبدل نمیشود وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها کافی است دوم
دوم عقلی اگر فرزندان طالع مند بد خوب معیشت بدست خواهند داد و اگر [illegible]
ازین چه گنج فایده نخواهد شد در حضرت میر سید جعفر قدس سره کسی گفت که بهر شما برای وراثت میروند
[illegible] فرمودند که چه بدانست هرگز نخواهد رفت معلوم میشود که خلل بر پادشاه خواهد داد بعد [illegible]

[illegible]

بعد ازان این حقیر العباد کتابتی که از صدر صوبه اوده بشیخ عبد النبی نام که بقبالگی و [illegible] نوشته بود
دران باز نشینی در خدمت حضرت مندرج بود بنظر مبارک در آورد و پابوس شیخ کمال الدین که یکی از [illegible]
داشته اند و تا اندنیز در خدمت رسانید گستاخی نموده در کنه شفارش التماس برای شیخ کمال الدین [illegible]
عبد النبی مذکور کرد فرمان شد که در نوشتن بدولت سبقت نمی کنند و اگر ایشان می کنند فقیری نوشت و
نمودند که از تباه ایشان بسم [illegible] قدرست که من دعا نوشته انم شما هم در کتابتی خود دعا گوید

نوشت   بتاریخ یازدهم ماه جمادی الثانی سنه الیه در میان دو کس از سادات ترکش سخن آمده عرض نمودند

عرض کردند اگر در کسب پدر ایم برای نوکری ما ایشان عنایت کنند که اسباب سپاهیگری و هم قلمدان طلب بوده

خاندان در شخصی گفت متعلقه خان هم در دستخط رحمت فرمایند فرمودند در وقتی نفیر است که اگر از دو

آن کسی خود بنویسد در جواب آن نوشته مشهور خود مجوز ابنیه نمی کرد و این را فرمودند و کتابت ایشان

را نوشته بسادات دادند در حقیقت کردند باز مشغول تصحیح نسخه شدند   بتاریخ نوزدهم ماه مذکور

یکی از خلفا در شیخ شخصی رعایای وجه خود را بخدمت حضرت آورده عرض کرد که اینها با فلان حرمت وارد

محمد حسین نظر نیستند که توجه فرمایند عنایت شده بین بقاضی گفته بخواهم فرستاد هر کار رسیده اند که حق

میکنند و قدر ما حق نیست سفارش کسی پیش ایشان کردن در سعی تهمت حمایت هر جماعت نیستی حاجت

قاضی مرا این مضمون نوشته از من سند نگاه داشته ام برای خود هر دو نه نوشته بود و جواب آن نوشته

فرستادند که عزیزان از هر دو طرف رقعات بمن نوشته اند ظاهرا در خاطر ایشان گذشته که من طرفداری

کسی میکنم خدا نخواسته باشد عنایت شده قاضی را خیلی تکلیف است و قضا کردن سخت ترین کار است

سابق که هم از قرن بود و مدعی علیه محض نسبت اظهار حق داشتند و هر یکی هست بر آن می گماشتند که حق یکی

در دست دیگری باشد کسی که قاضی شد می گفتند که هر روح را بیکس پس در این عصر که مرا با غرض مردمان

بر عالم است و هر یک موافق مدعای خود میخواهد که سخن مقبول شود حرام باشد یا حلال باید نه قاضی شدن

مشکل مرتب حضرت شکر خود ادا بقاضی بوده معاملات از قرار سفارش نیستند نمودند

بتاریخ بیست یکم ماه رجب یکی از خلفا در روز دیگر از جواب کتابت مظفر خان چرا حضرت ننوشته اند

که ایشان در کتابت شکوه داخل کرده بودند فرمودند جواب کتابت شکوه نمی نویسد   بشنوند که گوهر آن

دیگر

شنود و خاموش نشست . چنانکه در حکایت گفته شد پای بوسی است
جامع این فوائد محمد سعود و ... را ابلاغ
هشتم ماه جمادی الاولی سنه یک و هفتصد و چهار درین میان در وجود بیماری در آمده بود عرض نمود که اگر
رسید حضرت خود دست بیمار را بگیرد گفت بیمار بیست فرمان شد که فقیر ببیند که چون بیماران در قانون گویان
دست بیمار نگاه کنند هم سر هر که سماک نهند و درکار ما فقیر بگیرند که عزیز ایشان کی و درین میان امانت حق خواهد
داشت . اگر بیمار شد بتاریخ بیست و سیم ماه رجب المرجب سنه یک و هفتصد و دو حضرت پیر و دستگیر
میان بیمار فرمود که درختی فقیر است کاری که شروع نمایم انصاف در میان نو و قضیه انصاف برسد خلل و ضعیف
می شود کاملان در وصال منهایند و سر انجام نمی شود ناقص می گذارند . بتاریخ هشتم ماه جمادی الاولی سنه یک و
هفتصد و هفت پس فرمودند میان را وقت صبح طیار کنند که برای زیارت بروند رفته شد و کسی گفت که پالکی
طیار شده است فرمودند که سواری پالکی بهتر خوش نمی آید که و اهل جماعت پیاده اگر دو سواری اسپ
بهتر است اگر میان محتاج شده خواهند در پالکی سوار شوند . بتاریخ شانزدهم ماه ذی الحجه سنه یک و هفتصد
دوست زنده و سوار نشدن . در پالکی در دولتخانه از ضعف نخواهد بود که سواری بر گردن آدمی نخواهد
زد چرا که سواری بر پالکی در دو ولی درست بود و بی انصاف در دو زحمت که گفت هر کسی ضعیف است
نتوانند بر مرکب و اسپ نشست قبول نمیکردند و چه از طرف و طوطی گری می فرمودند و این را اگر کسی گوید که پالکی
را دولی در مدینه منوره رواج نداشت بخاطر این مردم سنا نقول خوب است که علمای اولین و آخرین برده شده
است انصاف در همه بوده و بسیار این که سواری بر گردن مخصوص بر دوش . معلوم شود
که برسید مشایخ چون بر گردن سوار شوند جواب داده اند که و در حکم مرده اند و بودن مشایخ در حکم مردن
است و حیات مرشد حق و بعد از آن وقت منقطع شده بود بدان جهانی تا اگر کسی را وزنجانی

بر اسپ سواری شده اند و عنان بدست دیگری سپرده اند و به هر طرف که اسپ رود و باد دیگری برود معرفت از این

است که اصل پیروی و درست است و بیگانگی و دوری نه از قرآن بسم اشارتی برین ظاهر میشود که برای

در وای مخلوق اند و مخصوص اند که پرسیده صاحب کجا میروند فرمودند هرگاه دیگر هر غیر قصد خود

و مادرون ... قصد کرده و نشد لهذا چون جای میروند نماز مسافران می کنند فرمودند

دوست میدارد فقرا و را دری باید پرسید که از کجا معلوم میشود فرمودند قل ان کنتم

تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله محبت خدا مترتب بر متابعت پیغمبر خدا می کنند خدا است از روز

فقر را دوست داشته که فرموده الفقر فخری و مناجات میکرد اللهم احینی مسکینا و احشرنی

فی زمرة المساکین هرگاه چنین است هر که اتباع در هر کاری قصد متابعت پیغمبر می کنند و انند خدای او را دوست

میدارد تاریخ سیوم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار ... و ... بر ... رحمت سوار شده بود

... میان شیخ مبارک محی الدین تشریف فرمودند بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار ... و ...

یکی گفت بلال غلام حضرت بسیار باد یافته است فرمودند فقر گاهی از جمع و خرج نگرفته حدیثی نظر آمد

مضمون آنکه هر که با مخلوق محاسبه فرو گذارد و فردا از محاسبه خالق خلاصی یابد بتاریخ غره

جمادی الثانی سنه یکهزار ... و یک بعد نماز مغرب حضرت پیر دستگیر بیان ... فرمودند یک ...

شب ... بیارند شب ماه است فاتحه خوانده نماز عشا ادا فرمودند قطب الاقطاب ... فرمودند

در مجلسی اکبر ... نشسته در صحابت ... بسیار نمودند ... اهل ... فرمودند تا حدی

در طعام ... نشسته ... سر رسید ... گرفت ... کلام ... خوش ...

از کجا رسیده ... قطب الاقطاب بعبارت مرقوم میشود ... واضح میکردند + از کنج ... بتاریخ

بگو

سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار میان شیخ بولن عرض نمودند که نواب و شیخ عبد القادر
ابن مبارک میخواهند که محضر را انجا فرستند حضرت پیر دستگیر فرمودند که اینجا بر ای خواهند فرستاد فقیر محضر
نویسد و حضرت پیر دستگیر چون گمان اختلاف داشتند حسب تقید مردم به محاضر مهر نفرمودند اخر از قطب
زمان و شیخ عبد الوهاب منع و تعرض گردید و از ان وقت تا وصال الهی مهر نفرمودند و تفصیل تعرض در باب
رو با حضرت پیر دستگیر مرقوم خواهد گشت انشاء الله تعالی   بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد و پنج
در صف نعال نشسته فرمودند سالک را باید که در صف نعال نشسته باشد خود را در حضیض بعده ترقی باید
نماید شیخ در صف صدر نشسته تا متوجه نعال نشینان شده سعی در تربیت ایشان نموده در ترقی ایشان
باشد لیکن چون این فقیر را در نعال قبل نشستن در صدر مشغول نیست میکنند که متوجه و منتظر و ناظر ایشان
شد تا مناسب تعظیم بر خیزند میان سعود و طالب علم فرمودند شما همه کمر را گشاده و اینجا بفراغت
نشسته اید و کمربستن اشارت با قامت و نیت خدمت است   بتاریخ هفتم جمادی الاخر
سنه یکهزار و هفتاد و [illegible] فرمودند در مجلس رفتن فایده هم هست یکی انکه در تصدیع و تنگی جا یک کس کم گردد
دوم آنکه اگر در مجلس اگر یکی سوره و در هم الهی باشد از برکت صحبت همه مجتهدان را هم بهره رسد.
بتاریخ [illegible] ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و شش میان محمد [illegible] میان محمد سعید التماس کرده بودند که رضائی طلبیده
است حضرت پوشیده فرمودند اشارتا که طفلان خواهند پوشید خواهم پوشید   بتاریخ شانزدهم
جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و پنج فرمودند در خاندان سهروردیه و در فضیلت [illegible] زن جانب
[illegible] انعام فقرا احسان شود و کریشب گرفته تمام [illegible] جانب [illegible] کنند آنانکه
[illegible] احسان شود چون بلاغت در طاعت و در عادت مناسب مقام است طریقه چشتیه [illegible]

و نیز انعام کار مصنف و تمام مجلس است اگر غیبت از خود و بدانست مصنف کند   بتاریخ [illegible] ماه [illegible]

سنه یکهزار و هفتاد و هشت شخصی بکر رجب نذر فرستاد و بوسه گرفتند   نوزدهم ماه رمضان المبارک

در روز شنبی مسواک [illegible] کوزه اند بوسه گرفتند   در رجب احمر پیر دستگیر خود را دید که عذر کردن [illegible] طلب

الاقطاب میمودند و زحمات هر چیزی بیاید بر گاه اولیا الله حق را بیاید نذر و دیگران محض و پیشکش از نذر فرستاد

حق را بمهر تعظیم بوسیده میکردند   بتاریخ سیوم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و یک میان حبیب الله

خواهش کرد و نذر کرد نسخه عقد نمی با حاشیه میر شروع کنند فرمودند یک حرمت است که فقیر بعلم منطق اشتغال

نمیکنند و اوایل عقده نمی و حاشیه محض منطق است و [illegible] خویش نمی بیند که بمنطق [illegible] نه پیدا گردد [illegible]

نمود   بتاریخ دوازدهم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار بوقت

شخصی قاسم نام که نسبت به حضرت پیر دستگیر کتاب جام جهان نما از دست او گرفته مطالعه

میکردند که او عرض کرد حضرت سلامت قصد دارم که از حضرت [illegible] بخوانم حضرت پیر دستگیر فرمودند

که فقیر این را نخوانده است و عبارت علم خواص را قدرت فهمیدن ندارد و بازپس دادند که در این جزو که اکثر کتاب

گفت که از علم منطق چیزی خوبی فرموده اند در کتابت کسی علم منطق [illegible] من اگر [illegible]

[illegible] و در گفتن [illegible] و این را برای [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] علم [illegible] بعضی نمی خوانند

بتاریخ [illegible] ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار از زبان مبارک جاری شد که در این روز [illegible]

چنان [illegible] گذشته [illegible] میکردند و اگر [illegible] میکنم [illegible] موقف می [illegible]

[illegible] شیخ نور الدین [illegible] تمام شرح موقف شروع نمودند چون [illegible] خوانده [illegible]

[illegible]

دوا نیز کی چشم تفصیل کیفیه مقرر گشته فرمودند که من از دو گناهان پشیمانم شیخ محیی الدین اعراض کرده

یقین است که چون عبث است باعث گناهان است بعد از آن فرمودند در حاشیه که ترک در بیان او

اگر کسی فتوحات خواند الا اخیر در این ذکر او دیده چشم اند کسی گفت اگر حضرت این وارد نمایند البته شفا بخشند

فرمودند که با اهل اسلام اعتماد به وارد کردن و یقین کرده اند که این وارد البته نفع خواهد کرد و بعضی

مانع از رد مردان این راه و دوام کنند و اعتماد بر آن نمی نمایند و میدانند که سود حضرت ما البته است در وقت

کرده خواهد تا بنشر نگاه دارد و الاخیر ‌ ‌ ‌ ‌ سعدالدین از حضرت پیر دستگیر شنیدم که چون

تمام بخدمت قطب الاقطاب برای شروع شرح موافقت نمودم فرمودند که حضرت امام محمد غزالی گفته که علما

اکثر در اوایل و در آخر عمر و همچنین کلام اشتغال مناسب ندارد و در آن فایده نیست عرض نمودم

خود شبه نیست که از چهل سالگی علم شی خوب است فرمودند چیزی را هم شما نمی دانید چرا نخواندید بعد از آن

حضرت پیر دستگیر فرمودند که شما چرا ابرام نمودید مطالبه را اگر نخواندید بهتر می بود و حضرت پیر دستگیر

در کتب منطق نیز نمودند و اگر گاهی حسب تقاضای بعضی درس منطق شروع گشت اتفاق قلیلی رو

نمود مثل منطق شمسی شروع نمود و بسیار جز نمود و بگذشت روزی میفرمودند که در درس بعد از منطق که

خوردگان علم منطق است بسیار بهتر است اگر کسی شرح مطالعه شروع نماید شاید شرح چغمینی نیز بیفزاید

قطب الاقطاب در گاهی حیات بوده که چیزی بسیار نمایند و لفظ فرو الی الصغار انشاء الله تعالی

حضرت قطب الاقطاب قطعات [illegible] با وجود عدم اشتغال تفتیش دیگر را کردیم تا اکثر نمودند

نمود و اگر چیزی تعرض [illegible] فرمودند و در سفر حضرت نام [illegible] می برد و نقل [illegible]

[illegible] روزی [illegible] در خاطر خطور نمود [illegible]

میگفت و تعبیه فرزندان و دودمان حضور پرنور خاطر مبارک بود تا حدی در حشمت نهادن موافق عوام و دو
دیگر خوست را اعتبار سیفر نمود و برادر ... را کبیده میفرمود و از جاهای خانگی خوش می بود و ...
نمی نمود و در سیم قبله داری رعایت میفرمود و تأدیب مریدان طالب فقیر و اعانت و عبادت ...
و طلبه علم خصوصا اطفال شیخ بوده و لباس بیار محبوب است برای سعادت خدمت طلب میفرمود و ...
خوشی خاطر ایشان از دست مبارک خود تعیین وقت خدمت هر کس نوبت بنوبت خود ...
و تقلید در این معنی نموده و تا مبادرت بر حفظ سر از کنج رشیدی و ملفوظ و ذکر قطب الاقطاب ...
دستخط خاص مرقوم ساخته از آن واضح خواهد گشت   بتاریخ ششم ماه شوال سنه یکهزار ... و
روغن چراغ مسجد نبوی مقرر نمود و در خانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گاهی تا چهل روز روغن میسر نبود
برای عبادت شب روشنی ماه و ستاره کافی و برای حوائج و مهمات روزانه نور آفتاب عالمتاب
است   بتاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار ... و چهار ...
ساعتی خطاب شیخ غلام محی الدین عرض کردند که تعیین خود بگفتند ... می گفتند که حضرت دیوان ...
از حضرت پیغمبر ... نماند برای سواری ... از آنجا طلبیده اند لیکن ...
برای سواری رسیده همین ... خاطر اند از زبان مبارک شیخ شد هرگاه که
همراه ... اراده اند چه سان ما ... نگویند ما را که حضرت شیخ عظمت الله تعالی ... این
روش ... هرگاه که اراده متوجه شدن طرفی ... هرگز ...
خواهد شد آری چون مردان خدا در خود ... می چند ... حکم فرمایند ...
به حیثیت خود خواجه کاینات صلوات الله علیه وسلم اشاره فرموده ...

دانگی

ذالک عندالله ان شاء الله یعنی چه بود که برای حق و رسیدن بنظر خود دمی پیشت حق فانی شماری و جمیع حرکات
و سکنات خود را بحق سپاری و در کلمه ان اشاره بهمین ست و تخفیف بگوئی و طریقه تسلیم جوئی هر کاری که تو را پیش آید
با حق سپرد از خود غافل نماند ولی بعدی ببرد و اگر پیش حق خودی اظهار کرد دیده و دوست خود را خود
کرد تاریخ نهم ماه صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و هشتاد بوقت عصر بیان اصعب گفته شد میان چیست اینکه نماز عصر
را آنوقت بخوانند فرمودند چون آنوقت می‌آید دل نماز و وظیفه میخواهد و از دیگر چیز با طبیعت بیذوق می‌شود و بیان
اصعب گفته شد صباح بگویم حضرت فرمودند من صباح و فردا نگویم را نقل کن پیش و الی فاعل ذالک غدا الا ان یشاء
الله تعالی اگر شما دانید بگوئید فقیر اعتماد بر زندگانی ندارد بتاریخ نوزدهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار
هشتاد و چار فقیر اگر چه بمعالجه و بیماری سپاهی لیکن اگر واندم دردم بسته بمانند چنانچه ور شادی که خدای تعالی
بخاطر دو در دست بود و نقاش کوهری با نجیب النفس سکر و نقل آورده گفت این نتاج اگر چنین میبود خوب می‌نمود نقاش
نخستین تجویزی نمود و گفت که حضرت خوب گفته گفته شد که بعیب چه می‌تو بگفته باکی برای خوشی خاطر
وی گفتم و درین فرمودند که یکی صورت کبکی بنقش نموده نزد حضرت شیخ محی الدین عربی قدس الله سره آورده
بسته فرمودند که بقیه بگو باور کرده نقاش گفت زهی مطالع که برای امتحان بگو و از کرده بودم بتاریخ
چهاردهم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد و ده از کتابی اگر بی طلب چیزی کسی بیارد رد نماند بگیرد که فتوح است و اگر از
نماندها تعویز چیزی نذر بیارد و دیگر بود و خود و سهم بخورد بتاریخ پنجم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و چهار فرمودند
سالک راه میرود و پس نمی‌نگرد و فقیر هم چون در راه میرود از یاران پس مانده شد ذوق میشود و بعد از آن کسی نظر
بگیرد اول به پیشتر متوجه بس تر سکردد و در سالک می‌باید که پیشتر متوجه باشد بتاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار
هشتاد و چهار شیخ با ببرد فرمودند شما مرادی گفتند کجای شیخ اگر چه حکم کنند فقیر حکم نمی‌کند شاید که منع کنند چه اگر حکم کنند

شما کمینه تعویذ بشوید پیش شیخ یا محمد پرسید که فرزند فلان امیر رود فرمودند شب حالا است فردا خیر است فقیر با اسب سوار شده

روان می شود و میگویند که خوب است فقیر بسم الله خدا علیم است که چه شود یکی گفت که فردا چهارشنبه است فرمودند سیر برای دنیا رخصت

دران است که انتهای الفت خاطران میکنند که یکباره نگرد فقیر را بجبری الفت جدا شد روز شنبه متوجه شیخ پور

شدند برای فاتحه روز بازار میان شیخ ناصر که غره ماه ربیع الاول بود بتاریخ دوم ماه ذوالقعده سنه یکهزار

وصرف فرمودند که الحق فقیر کون و دوهی حالی از اشارتی نیست که اول اشاره بظهور و کثرت است و دوم بطون

در وحدت   بتاریخ هفدهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و شش فرمودند عینک گاهی که بهم حسب طبیعت

حضرت شیخ ملاحظه بود و هی بهشتم کی بهم ملاحظه طبیعت حضرت میان نمود و می بهم   بتاریخ نوزدهم ذیقعده

سنه یکهزار هفتاد و چهار فرمودند که در رخصت پیل برای ساختن اندرون محل طلبیده بودند می گفته که اگر کسی این خشت

نحس است این سبب میرم اندرون و صوم میکنند خوب است در جای نشستن فقیر بکار خواهد آمد   بتاریخ بیست چهارم

سنه یکهزار هفتاد و پنج درین اثنا میر ابراهیم آمده قدمبوس نموده دعا نواب بعرض رسانیدند فرمودند دعا فقیر هم

برسانند میر پرسیدند تا حال چوبهای بر دیوار مسجد نشانده اند فرمودند چند چوب نیم در باغ مقرر کرده ام

که بریده بیارند کسی گفت چوب نیم را در عمارت نحس میباشد فرمودند که نحس برای اغنیا است نه بفقرا چیزی که با اغنیا

نحس است بفقرا نه و نیز در حجره فقیر هم چوب از نیم است چون برخصت شدند بازگشتن حضرت مشغول شده

فرمودند که بصحبت دنیاداران چقدر وقت ضایع و خلل در میان آمد میان محمد مسعود گفته که دیوار تمام از

خشت می بود خوب و مستحکم می شد فرمودند دیوار گل از حیات ما محکمتر است و چوب که خشت بر خشت

نهاده اند و فقیر که دیوار خشت می بینم خیال میکنم که خشت بر خشت ساخته اند ازان سبب که مرا از طرف خشت

نمیباشد و این صد وجه دیگر است یکی آنکه خانه فقیر اچوگو است که زیر گل دارد دوم آنکه برای از خشت و یک

دیگر

دیگر آنکه مشابه بدن است که در ان نه استخوان است نه رگ بسیار گوشت و کم استخوان همچو گل و خشت است و رسم
گل است که فرق جز پختن با آتش ندارد   بتاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و چهار ذکر او در دن سنگها از
بنا می بود فرمودند فقیر گوید که از عمارت سنگین راضی نیست هر که او ذوق بعمارت سنگین دارد روا دارد گوید
بتاریخ نوزدهم شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و پنج بر چبوتره معمار اعتراض فرمودند که کار را ناتمام فقیر خویش می باید
در عوض دیوار زیاده میخواهید که بکند مثل فرعون و شداد و کم بنیاد فقیر که رضا نیست که خشتی بشود و گلی بهتر است
که از عمارت زیاده خواهد ماند و زود بر باد رود هر چند خوش نبود دار العمارت صاحب کرم داده است از کرامات صاحب
می ماند فرمودند که کرامات هیچ فائده نیست هر چند زود ویرانه بهتر   بتاریخ دهم جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و پنج
فرمودند عمارتی که زیاده از احتیاج می سازند از ابر و رش انکس در روز جزای هند و فقرا عمارت را نمی سازند
مگر کسی ساخته سند بود و انجا هم که عمارت متقدمین است اغنیا ساخته داده اند   بتاریخ ماه رمضان المبارک
سنه یکهزار و هفتاد و چهار ذکر کند بدون عمارت عمیق بود فرمودند از حماقت می کنند که موضع بلند و بنا را مستحکم می سازند
در و دارند بقا مینمایند و بواسطه دیگران مینمایند نهایت حماقت است میشاید با خدا خوش باید
بتاریخ بیست و نهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند طرف پای سر بودن بنا باید گذاشت اگر چیزی دیگری
بهم رسد خشت و چوب بسم الله گفته بران نهند فقیر گاهی مسواک خود دور کرده بود که در شب گاهی باد می
از دهر و دور ها می دور نها ایدا ازا ناشر دو رسیده است انیکه و اگر او نوشته پاک کرده   بتاریخ بیستم ماه و دیگر سنه یکهزار
هفتاد و نه قریب گره داون میان شیخ جلال الدین بود فرمودند که قدری قلیل نه روپیه باید و او نا چیز با تصدیع
نمود میان شیخ عبد الجلیل آمدند فرمودند که چیزی که در عیت خواهند نمود که با اتفاق آمده اند فقر چیزی مقرر کرده بود
بتاریخ بیستم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و هفتاد و هشت میان سکا و میان ... آمدند فرمودند که جنبش خوب است

شمایان چهل چهل که گفته خواندند و باشد   بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور بسته یک پارهٔ [illegible] و دو چار پیمان ماند و [illegible]

که اگر سست است بر سبب و قول جماعت قضا شود و بعد در حین قضا او نماید باید فرمودند و هر پای که سبب قضا رسیده [illegible]

نقد بر نماید که چرا از سبب و نکیا [illegible] ماند و چند کشید و اگر احتیاج غسل شود و تقدیر نماید که [illegible] چرا از شب و نکیا [illegible]

نمودند که احتیاج غسل [illegible] گشت بعد از آن فرمودند که وقت [illegible] طالب علم و گریست و وقت و [illegible]

بیان ما بر وی رسیده که حضرت نفس پاک ای خاک میخواند فرمودند که در چنگال [illegible] که کسی [illegible]

که نفس [illegible] و در [illegible] بیان نماید که کسی [illegible] باشید [illegible] باشد

قطب الاقطاب کریم الطرفین شیخ نور [illegible] بخدمت ایشان فرمودند [illegible] شب جمعه [illegible]

شیخ ارشد [illegible] شیخ احمد [illegible] شیخ [illegible] شب جمعه شیخ شمس الدین محمد [illegible]

شیخ ظهور محمد [illegible] شیخ الصفت و شیخ یوسف و ابو المعالی بر وقت که قطب بود و شد در جا [illegible]

اگر کسی از مذکورین را عذری پیش آید [illegible] و رفع نا کرده کنند قطب الاقطاب [illegible] تمام [illegible] میفرمودند تا [illegible]

که با دل از [illegible] در روم [illegible] و [illegible] حالات [illegible] میفرمودند و [illegible] سکر [illegible] در کار دنیا [illegible]

می فرمودند و این کار [illegible] نشسته و در حمام شریف بیرون خوش می کنند و [illegible] عشق جوش می بود [illegible]

در کار دنیا محبوب [illegible] و از دیدن زنان خوش [illegible] و [illegible] تحقیق خاطر [illegible]

و هم شب [illegible] عبادت میکند [illegible] بر زبان مبارک [illegible] از علم [illegible]

و [illegible] عبادات و بعضی [illegible] ساعات [illegible]

[illegible]   بتاریخ بیست چهارم [illegible]

[illegible]

در دوم گمان برند که فقیر را آمدن اینجا ضرور است و فی الواقعه دلتنگ میشود و ازین است که بخانه کسی کم میرود و تا این

بسم کم میشود و در جسم جمعیت وقت کسی نمیشود   بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و نه

فرمودند چون آشناهای فقیر را با کسی دعوی خصومت در چیزی می شود و میخواهد ان چیز بحکم او رسد که مظلوم بود و جانب ظالم

بر از مظلوم بودن است   بتاریخ سی ام ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و یک ماه دیده و نشنیده فرمودند

بمجلس استفسار نموده اند که در پنجم [illegible] دیده بود و بعد استفسار معروض ساختند که تمام روز ابر بود و گفتند که عجب باد

شد فرمودند در چه عجب بیرون ایشان دروغ است در ماه گذشته بتاریخ بیست هشت است [illegible] دیده

نشود و فردا دیده خواهد شد گفتند منجم اعتبار نباید نمود   استماع نموده که [illegible] زنار دار که در [illegible]

برای [illegible] دست می بود قطب الاقطاب او که در ایام بارش که باد دست منحرف می گشت از راه صحبت استفسار

میفرمود که امشب بارش باران خواهد گشت اگر او میگفت که خواهد شد بیان [illegible] نمودند که صحبا صحن مسجد را

بعد نماز عشا برانید و اشت که [illegible] بالیقین بارش حکم می نماید خبر بارش انشب نمی شد اگر وی میگفت کرده

شب بارش هرگز نخواهد شد بیان [illegible] نمودند که درین شب باران رحمت خواهد بارید که [illegible] میگوید که هرگز

باران نخواهد بارید صحبا را بر خواهید داشت انشب باران ترشح میگشت حضرت پیر دستگیر بکرات مرات بر زبان

در بار فرموده که یک مرتبه اتفاق چنین بود که امروز تمام روز [illegible] است و ابر بود و ماه دیده نشد هر گفتند ایشان

[illegible] اعتقاد و نباید نمود در شریعت مستقیم باید بود   بتاریخ سیوم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و چهار شخصی گفت

که برابر او [illegible] فرمودند که فقیر در کار دنیا کم و فضل نماید و اغنیا که با فقیر اخلاص نمایند بهر [illegible]

کار دنیا و فضل نمی نمایند کسی گفت که [illegible] فرمودند که [illegible]   بتاریخ ماه مذکور [illegible]

بعضی کار دنیا که [illegible] خوب باشند و فقیر کار [illegible] اند   بتاریخ چهاردهم ماه رجب [illegible]

یکهزار و هفتاد و چهار رسیده بود که میان رجب الف یکی خواجه رفت کسی گفت بعد شب برات فرموده بودند کارها چنین باید کرد و اوراد

نشد و فرو افتاده شد تا در این ماه بشد به ماه ابتدای ما امسال نشود و سال دیگر رجب که در آن تا خیر شود و بهتر شود و در کار و بی نقصیر

و تعجیل باید نمود که هر چند زودتر شود بهتر شود که عمر وفا کند و استحقاق اجر محروم ماند اگر کار و دنیا نشود و از فوائب صعوب

سلامتی   حاجی جمال گفته که مرزا بخشی عرض کرده بود که حمام طیار شده است اگر صاحب مهربانی و ترحم

تشریف فرمایند بهتر فرموده بود فقیر یک دو بار حمام رفته باری و در فریدآباد و یکبار بخاطر سرطان لیکن میان شهر

ما میگویند که من گاهی حمام رفته ام و فرموده بودند بجای شیطان و میگویند که چون شیطان رانده شده و از حق تعالی

خانه طالبین حکم شد که خانه تو حمام در نشستن تو بازار و دیگر وقت که ضایع کند لهذا فقیر از موخره موی بهتی نمی چیند و از

اغراض فقیر بنماید تا زیاده وقت ضایع نشود   بتاریخ دهم ماه ذیحجه یکهزار و هفتاد و نه میان بکار عرض

کرده بودند که آب در با سو چه چند در ده میشود و غلامان محمد محفوظ و شیخ مرتضی می برند اعتراض فرموده بودند که برای وضوی فقیر

دو سبو چهار بود خوب نیست که زمان اماره رفت و آن دو آب بیارند لهذا فقیر امنع است و بدون روی زمان

وحسن ایار و موافق آن انبه بیل و صحبت نگار رسیده بودند و از بن خوش بوده بودند اما تعلق خاطر مبارک

با ایشان نبوده و مذهب حقیر از حضرت مولوی محمد جمیل قدس سره استماع نموده که بوقت مغرب شیرخان نامی طفلی

حسینی را برای ملازمت قطب الاقطاب آورده و چون حاجی جلال خواسته که او ان نماید از زبان قطب الاقطاب

برآمد آن مه صحبت آن حسن کما صحب العزایم اند که توقف نمایند بعد توقف قلیل او از آن گفته بعد از نماز مغرب

قطب الاقطاب چنان مشغول در نوافل گشتند که بران طفل نه دیده و متوجه آن طفل نگشته در خاطر ما خطره

که باوجود توقف در نماز فرائض و توجه بجمال الطفلان حسینی در نوافل چنان مشغول گشتند که طرف حسینی نکرده

مجرد خطره متوجه شده فرموده بودند که فقرا را با مخلوق توجه و تعلق نمی باشد هرگاه حق تعالی دران تجلی نماید بران توجه

در دل خود و غافل می‌باشد هر طور دیگری می‌خواهد برایت میبارد و سوای غافل متوجه بسوی دیگری می‌شوند نعوذ بالله
و اگر هر کار در بود و بسیار نخواستند و بوی منع فرموده بود که بخانه معقل ایرانی بخواهی رفت وی بخانه معلی
رفته بود و آنحضرت بخانه وی تشریف بردند چون اقربای وی استفسار فرمودند که واقعی بود معروض ساختند
قطب الاقطاب علوان گشته بجای اقامت در بلده بنارس تشریف بردند چون او از اینجا آمد بحکم غیب در رو دید گشت
ناگاه یار قطب الاقطاب [illegible] از ندر جان بجان آفرین سپرد   تاریخ بست و نهم ماه صفر سنه یکهزار
هشتاد و چهار بعد نماز فجر تشریف بسمت بنارس بردند جز باین فقیر بعد تشریف بردن رسید با استغنا خود و [illegible]
بر معذرت بی اذن نتوانست کرد بعد از آن جا حقیر سیم روانه شد بعد پنج گهری شب گذشته در سرای [illegible] رسید
بند موسی سه حضرت فرمودند تصدیع نمودید باز بجد بودند که در خاطر می‌آمد که از اینجا باز گردد خوب است که شما آمدید پس الحال
بخواهد که میان شیخ [illegible] را دیده بیاید یک نیم پهر گذشته اند کی خواب کردند تا پدید چهار گهری باشد در آن [illegible]
بیدار شده و آنجا گذشت [illegible] در هر شب مانده [illegible] وضو جدید کرده نماز تهجد و دیگر نوافل ادا کرده فرمودند
به مقدار شب [illegible] عرض نمود چهار نیم گهری بیرون آمده ستاره قطب و دیگر ستاره قطب نمودند و از شب
طرف و انطرف بگردید فرمودند ادای کردن [illegible] و در هر ساعت که از [illegible] فعلی واقعه میشود اگر نیک [illegible]
بر چهار الصلاة از گلی و هر چهار الصلاة از گلی دیده [illegible] از آن [illegible] و اگر بد و واقع شود و از شامت آنجا
[illegible] و فقیر در مسجد اگر چه نمیتوانند [illegible] کنند اما [illegible] انطرف شد و طایف [illegible] اند که [illegible]
اسماء الله تعالی بر چار [illegible] و دیگر خانه جواب [illegible] باین وضع دور میکند باز فرمودند از [illegible] صبح
از [illegible] و کذب [illegible] در غروب [illegible] سرخی آفتاب [illegible] دریا افتد از محاذات و در باسمان نمودار شود و که [illegible] خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون آفتاب غارب میشود بدرگاه حق سبحانه تعالی مناجات کند و اجازت سجود

زیره عوض خواهد مجاز شده صحبت کنند بار حکم شود که از صبح صادق تا طلوع شود و طالع شود چون حکم شود که از صبح تا

طلوع گی کنی در توبه بسته شود و قیامت قایم گردد و حکم تحکم عقل یک چیزی میگویند و در عقل کارخانه الهی نمی

تواند رسید و در نقل محض است   استماع نموده که قدوة الاولیا حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره

بعد عطا خلافت و اجازت و علم قلندریه بقطب صاحب نمودند که در خانواده ما رسم است که بعد تکمیل و خلافت کیمیا

کیمیا بعضی ساختن را تعلیم نمایند چنانچه ما هم مرتبه طلا را از ترکیب ساخته‌ایم قطب الاقطاب عرض نمودند که تعلیم را

علم یقین و حصول غنا دل است از قول حضرت بر عین الیقین کرده‌ام و برای غنای دل توجه حضرت در حق خود

کافی و نظر بنده امیدوار است که بیان نفرمایند حضرت شاه عرض قطب الاقطاب را استماع نموده سکوت

فرمودند نیز احتراز از سر خود نشسته که سید عاقل مرد اگر مخالف سبب مطالعه بزارد و به لاکلام و حسابی معتقد

قطب الاقطاب برای خلاصی و بیش درد آن تصنیف برده فرمودند ضافت من بزار ده نمایند تو

بالرأس والعین قبول نموده آنگاه قطب الاقطاب فرمودند سید را از بند حکم بجا آورده خلاص نمودند روزی قطب

الاقطاب بسیر گذری تشریف می‌بردند چون نزدیک قلعه رسیدند مقتدی ما پیشانی چبوتره که قوالان نزد بودند

گفت که برای خلاص نموده در بند قطب الاقطاب مجرد استماع سخن وی تشریف در قلعه بردند و نواب عصر حاضر بودند

نواب بر خواسته رفته بود و بعد استماع قدوم از اندرون بیرون آمد قطب الاقطاب برای مجلس سماع فرموده بودند

وقت خلاص بود و از آنجا رخصت شده در مسجد قلعه نماز بجماعت ادا فرموده بعد از آن بر زبان مبارک راندند

شنیده بود که این حرکت شیطانی است والحمدلله که بسبب یافتن جماعت رحمانی معلوم گشت چون امیر اهل

تشیع بود و در آن وقت جماعت و رانده‌ای شده بمحض تصرف قطب الاقطاب بود که جماعت بسر انجام

سکندری که قرابت خویشاوند قطب الاقطاب داشتند و عامل نواب بودند صبح وارد در رجب

داخل خزانه نمود و بسبب این بفند گشت یکسال ماند بعد تقید تمام قطب الاقطاب را رحمه الله تعریف بعض نواب

برده و فرمود پنج هزار روپیه برای ما طلب نمایند همان وقت طلبیده حاضر ساختند فرمودند که مطلوب

مبلغ زر خاص است نواب گفت برده فرمودند این را ببرید و سکه زری را بدهید نواب حسب فرموده اورده

حاضر نموده و مبالغ را داخل خزانه خود نمود   از سقاطه اسماع نموده که سبب بقتل قتیل موجب حکم قاضی محمد آن

محبوس شده بعد شش ماه بر گرفتار مشهور گشت قاضی خواستند که حکم بقتل نمایند برده قطب الاقطاب بقاضی فرموده

بودند که منعدم قصاص را بی حکم و اطلاع من نخواهند فرمود روز جمعه بعد از نماز حسب اطلاع قاضی قطب الاقطاب

و علما و فضلا و مشایخ نشسته قاضی عرض نمودند که بر گرفته مشهور گشت محض حکم باقی مانده می تمام قطب الاقطاب

فرمودند که در قتل عدم گرفتاران ریب است اضافه تمام باید نمود و از شهود که حاضر وقت بودند فرمودند استفسار

که نماز جمعه ادا نموده بودند گفتند در فلان مسجد و آدم معتمد همراه داده که تحقیق نمود و ایشان آنجا رسیده بودند کاذب

برآمدند چون از آنجا معلوم شد قطب الاقطاب بقاضی فرمودند که شهود را اعتبار نباید نمود که تارک نماز و دروغ

گو اخوان مسیه را خلاص کنانیدن بر خواسته

بتاریخ بیست سیم ماه شوال سنه یکهزار دو صد و چهار دیگر در پیشتر واقعه بر جماعت سادات کرام واقع شده

بود که از استماع آن زهره آب میشود ظاهرا کسان جاگیردار جونپور از کشت شخصی بر دیگی یافته بودند وارث ایشان

راه بروجه سادات لشکریان غارت گران بر نخسته کار تا بجای رسید که فرزندان و اهل سادات عظام را

اسیر ساختند و تماشا از بی نامی گشتیه آوردند دو کس را از اهل خانه سیدان زخمی ساختند عوض جامه آن

بیان ایشان روسیاه و سینه چاک است استغفر الله العظیم اگر گروه سادات آمده و رسیده با لجاد گریه

او نعوا اگر چه در روز غارت جنگ گاهی و کشتی در مخدومی میان شیخ محمد ماه سلار لاش دکاه و شما کرده

کسی را خود چنان می‌کنانید ولی از آنجا حضرت کسی از کودکان ایشان ظاهر نشدند بنابر آن خیلی اضطراب و تشویش داشتند
دامنگیر حضرت مخدوم و قبله‌گاه می‌شدند و نالها می‌زدند که شما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر و خواهید بود
عذر لاعلاجی میفرمودند آخر مطلب سادات این شد که درین وقت پیش نواب باید رفت شاید از تلاش و جستجوی
ایشان اطفال پیدا شوند برای خاطرداشت حضرت و قبله‌گاه به لشکر تشریف فرمودند آخر خرچ هر قدری که بنیاد
لشکر بود و انبار از ده و ده نفر کان گذشته و باقی را هم حکم نمود که بگذارند فاما آن کودکان پیدا نشدند
نواب هم کمال ندامت و پشیمانی و عذر ظاهر کرد و که بعد از چند سالها از من کفر واقع شد که مطلق مرا اطلاع نبود ولیکن
اضطرار من بوقوع نیامده و بعد از فراغ بخانه تشریف فرمودند قطب الاقطاب باینجا از گنج
رشیدی یافته و از بعضی ثقات و اقوام ترتیب الحقر استماع نموده ارقام ساخته از گنج رشیدی بتاریخ بیست
سیوم ماه رجب سنه یکهزار هفتاد و هشت نماز فجر و عشا حضرت به دستگیر یک رکعه ادا فرموده بودند که چراغ
مسجد گل شد هیچ کس روشن نمود خود بخود روشن گشت بعد ادای فرض و دو رکعه سنت بیرون مسجد تشریف آوردند
فرمودند که چراغ عجب کرد بتاریخ دوم ذی الحجه سنه یکهزار هفتاد و هفت بر چبوتره در آفتاب نوافل میکردند
این حقیر ملاحظه کرد که کنج نموده عرض کرده بود با بحضرت اند فرموده اند احتیاج نیست دست بکنج رسانیدند آنجا هم
پنهان یافت که با از آب تر کرده اند و جای دیگر چنان گرم بود که استادن دشوار بود بتاریخ بیست و ششم
شعبان سنه یکهزار هفتاد و هشت بتقریب سالگره مخدوم زاده میان غلام محیی الدین بحی طعام فاتحه حضرت
خواجه معین الدین قدس الله سره گشته بود و مردم بسیار جمع شده بودند ملا رکن الدین بعرض رسانیدند که طعام قلیل و مردم
کثیر فرمودند که بسم الله گفته بر سبد برآورید هر کس خواهد برسید حساب مرکا اورده هر کس رسید
بتاریخ چهارم رمضان سنه یکهزار هفتاد و هشت بوقت عصر میان شیخ محمد ولی روز و جمعه جنگ کری آورده

ولکری

یکی از آن برای میان غلام معین الدین و میان غلام قطب الدین نگاه داشته بفقیر خطره گذشت که نقد و فردا
حاضر نیست بفقیر عنایت فرمایند بمجرد خطره با حضرت عطا فرموده‌اند   بتاریخ دهم رمضان سنه یکهزار
هفتاد و سه طفل چو بر خانه زنی برای و بیعت آورد و حکم بفقیر فرموده‌اند بموجب حکم بر خوشه تصور صورت
حضرت پیر دستگیر نموده هفت مرتبه بوده فاتحه اول آخر درود خوانده و بسیار شکر خطره روی نمود که
چه باید خواند برسید. نتوانست باز آن کودک را بتاریخ بیست و دوم ماه شوال سنه مذکور آورده‌اند
حضرت پیر دستگیر بفقیر فرموده‌اند که سوره فاتحه خوانده اول آخر درود بحسب امر بجا آورده   بتاریخ
دهم شوال سنه یکهزار هفتاد و سه بوقت عشا از خانه با ولی محمد پسر خود بمتوجه آستانه مبارک گشت
ولی محمد از پیر احقر گفت که از حضرت پیر دستگیر مرا شیرینی خواهند فرمایند همین که احقر باستانه رسید یک طبق
شیرینی از اندرون بفقیر فرستادند   بتاریخ هفتم محرم سنه یکهزار هفتاد و شش بفقیر فرموده‌اند که جهت
بزرگوار کسی که امروز بجای میان محمد حمید بیمار گردیده بموجب امر عرض نمود که اندرون سیم
نمانده که مزدوری بیست فرموده‌اند که شما طلب از کجا شد خدا تعالی مزدوری خواهد رسانید میان سکندر بیگ
آورده نذر آورده فرموده‌اند اندرون تقسیم کند که مزدوری زنان بدهند   بتاریخ نوزدهم شهر
رجب سنه یکهزار هفتاد و دو بوقت عصر شخصی بر کشکول آورده یک ... برده بهمه کس عنایت فرموده‌اند ...
... فرموده‌اند حضرت شیرینی خود بخورد و بعد از آن در خطره گذشت که اگر بخورد ... نگاه باید داشت
... و خطره ... دیگر رحمت کرده گفتند این را نگاه دارید   بتاریخ ششم ذی الحجه
سنه یکهزار هفتاد و پنج بوقت ظهر حضرت پیر دستگیر پیراهن با این حقیر از آن پارچه پاره کرده عنایت
کرده گفتند که این پارچه ... پیراهن بود که ... اگر بوقت پیراهن درست کنانیده و پارچه ...

که باقی مانده نیز او را حضرت پیر دستگیر فرموده بودند در حجره نگاه دارید بکار خواهد آمد حسب الحکم نگاه داشت بعد نماز عشا در دل

بخاطره گذشت که مردم خانه گفته بودند که از حضرت پیر دستگیر التماس کرده این پارچه که بتبرک ست خواهند ورد

حضرت پیر دستگیر بعد ادای صلوة الحاجة نام این حقیر گرفته پرسیدند که ما باقی آن پارچه کجا داشته شما بگیرید قوم

بوسیده گرفت   بتاریخ دوم ذیحجه سنه یکهزار هفتاد و چهار فقیر بیاد فرموده بودند که پیش می آمدم از آنجا بر او

بوده اند ایام برسات بهر منزل که میرسیدم مردم میگفتند که امروز باریده است بر هر دوم رفقای ور راه باران

نمی بود   از حضرت میر سید مدار می استماع نموده که در آن سفر همراه قطب الاقطاب بودم اگر گاهی باران

در راه میگشت بر قطب الاقطاب نمیشد   بتاریخ دوم جمادی الآخر سنه یکهزار هفتاد و هفت کافری از

داری در محله باو بیاریس بحضور مردم درست وا نموده از غیبت خبری طلب نمود فقیر هم رفت بحضور فقیر دو

مرتبه درست وا نمود دو تخم نه آمده فقیر گفت وقت دیگر میان شیخ محمد باد رفته بودند گفته که کلاب از غیب

طلب نموده مقصود هر دوم کرد   از بعضی اعزه استماع نموده که حضرت شاه شیخن لهو استفسار نموده اند که

بحضور ما مردم از غیب بد می آید بحضور حضرت نه آمده تبسم نموده فرموده اند که ایشان که قران صحیح میخوانند شیطان

از آن قوم می گریزد چنانچه لسان غیب حضرت دیوان خواجه حافظ علیه الرحمة میفرمایند دیو بگریزد از آن قوم که

قران خوانند   بتاریخ بیست سوم سنه یکهزار هفتاد و نه حضرت پیر دستگیر بتاریخ محمد حسین تشریف برده بودند

در حین بوده اند بعد فراغ درس عرض نمود که سالک روی طلبا دست برخواسته وضو جدید نموده بخانه این حقیر

تشریف آورده طعام تناول فرموده بخانه تشریف برده نماز ظهر ادا نموده بعد ادای نماز دوگانه نشسته این حقیر را فرمودند

که شما خواهید ماند وا مسجد تشریف برده بودند میان نیکا بکر دو مرتبه خدمت نموده فرموده اند که فتوح

چنانچه حقیر گرفته قدمبوسی نموده بخانه آمد مردم خانه متحیر گشتند و گفتند آن قبله حقیقت اظهار نموده اند

می بود

می آید و نیست هرگز نیست و شکر و مهربانی بجا آورد   از بعضی اخوه استماع نمود که گردان روز پنج بخانه

میان شاه ملتانی بود و آخر نیم روپیه را حلقه یعنی زوجه خود در هون نموده طعام طیار ساختند چون قطب الاقطاب

روپیه عطا نموده میان شاه ملتانی روپیه گرفته بخانه رفته گفتند که نیم روپیه را حلقه یعنی طلا فش نمایند و نیم روپیه

را خرج نمایند   بتاریخ شانزدهم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و شش انگشتری حضرت پیر دستگیر گم شده و جمیع

یاران جست و جو نمودند نیافتند خود دست مبارک تبسم کنان فرمودند که از دست یافته جستند   بتاریخ هفتم و جمیع

سنه یکهزار و هفتاد و شش مکتوبات حضرت شاه حسام الحق قدس سره مطالعه میفرمودند فقیر را خطره شد که اگر [illegible]

نقل کرده میسر شود خطره فرمودند نقل این بگیرید چنانچه گرفت و شکر الهی بجا آورد   بتاریخ بیست و نهم ذی قعده

سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر بطرف این حقیر دیده فرمودند که او بزیارت پیر نماید حقیر از اندرون دلو

طلبیده آب کشیدن از چاه گرفت هر چند تابش آفتاب چنان بود که ایستادن آنجا مشکل بود و حقیر با جهت زیارت

از آب هیچ تکلیف معلوم نمی گشت در ظاهر فقیر بر میبود و در باطن هر کس که بود و بعد پر نمودن [illegible]

آمده نشست   بتاریخ بیست و [illegible] سنه یکهزار و هفتاد و چهار میان شیخ محی الدین کلان که از مدت مدید اشتیاق [?]

ندیم حضرت پیر دستگیر بودند گفتند که میان شکر پاره جوسی یاد هست که اول تصرف شما بودن [illegible]

از کرهی آمده بود بوقت جوسی فرود آمد یکی کسی گفت که در بازار شکر پاره میفروشند خواهش خوردن

دارم و زیاده از هیچ سکه که چهار پنج کس همراه بودند خرج ایشان بود و نبود و شکر پاره طلبید و چون هیچ

راهی نشد گرسنه و فکر میکرد که چه خورده خواهد شد که در این از خانه میان دو روپیه [illegible] رسیده

بلطف خاطر نمود رسیدیم   تاریخ دوم سنه یکهزار و هفتاد و چهار [illegible] قابل میان شیخ حبیب الله

و میان شیخ علاء و محی الدین بودند فرمودند که بعضی این مشکل اگر چنانچه حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره کرده بود

کرد و کسی دعوی زمین داشت فیصل نمیشد حضرت گنج شکر بران زمین رفتند پرسیدند زمین گفت که مالک
فلان کس است از زمان مردم انوقت قبول نمودند درین وقت مارفته از مقتولان مار قاتل گویا من تا هم مردم
انوقت اعتبار نکرده شد و قیمت بسیر نمایند بتاریخ بست سیوم سنه یکهزار هفتاد و چهار وقت عشا حضرت
پیر دستگیر فرمودند که بوقت قراءة قران را اعوذ نخواند تمام شب درین خطره بود که بسم الله خواند یا نه
نام بسم الله بر زبان مبارک براندند وقت صبح چون رسید فرمودند در مقام خوف اعوذ نخوانید در مقام
عفو و کرم بسم الله بخواند بتاریخ سیوم ربیع الثانی
سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند روزی فقیر در خدمت میان شیخ افضل نشسته بود و ظاهر
محمد حسن خواهر زاده میان شیخ افضل برای کاری قرض می خواستند شخصی که ازو قرض طلبیده بودند او میگفت که اگر
میان شیخ افضل فرمایند من بدهم ایشان آمده در خدمت میان گفتند حضرت میان فرمودند شما کار دنیا
میکنید از کسی خواهید و او فقیر در خدمت میان عرض کرد که حضرت فرمایند که بدهد برای خدا کی بدهد خدا خواهد داد
مساکین اند فقیر گفت که بروید میان اذن داده اند ایشان صد روپیه قرض گرفتند اتفاقا بعد از سه روز
نعمت آمد در خدمت میان صد روپیه فرستادند که ادای آن قرض شد بتاریخ
بست سیوم صفر سنه یکهزار هفتاد و چهار طبیعت سری فقیر که مدام روبروی حضرت پیر دستگیر می نشست گفته اند که جایی
خبر بدو پس نشست حضرت پیر دستگیر را اشارت نمودند که پس نشستید هر چند که نشست اما خوش نبوده در دل که
اگر ترتیبی کرده که از جای خود خواسته شود و باز بجای خود مشاهده حضرت پیر دستگیر نماید هم در خطره فرمودند
که از حجره دوات کلان بیارید فقیر برخواسته برای دوات آوردن رفت دوات آورده بر جای خود
که از آن مشاهده حضرت پیر دستگیر میکند نشست بتاریخ ششم سنه یکهزار هفتاد و پنج شب حضرت

مخدوم پیرزاده

محمد در شهر معروف بخانهٔ شیخ نظام الدین ملکی بود حضرت پیر دستگیر فرمودند که در مجلس بود و رفت آنجا
نشست هیچ خبر خواهید داد که کدام کدام کس حاضر مجلس بودند اما بخانه شده خواهید رفت عرض نمود که همانجا بردند
هرچند خواست که در مجلس بغیر رفتن خانه رود و اما بعد آن بطرف خانه متوجه گشته چون بخانه رسیده در واقع
در ضروری بود که حیاط منتظر بودند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه یکهزار هشتاد و پنج وقت عصر حضرت
پیر دستگیر برای دیدن عمارت تشریف برده ایستاده شدند و این حقیر خشت می‌ورد بخاطر خطره گشت
که این تودهٔ خشت را برده بگذارد و مجرد خطره فرمودند که بگذار به دو دفعه بنمایند خشت را بجای او برد والقامه
بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر با این حقیر فرمودند که صفای سابق که در مسجد
فرش نموده بودند الحال فرش نمایند چند تعداد دیگر خواهد فرستاد و او را پیش سید ابو محمد صف کلان جای نماز
ارسال نمودند عجب نیست که همان تاریخ ارسال نموده باشند الله اعلم غرهٔ رمضان سنه یکهزار هشتاد و هفت بوقت
عشا این حقیر حاضر شد فرمودند که شما از خانه چیز خورده نیامده اید همین جا بخورید در واقع در خانه طعام نبود
اندرون طلبیده خورانیدند الحمد لله بتاریخ چهاردهم جمادی الآخر سنه یکهزار هشتاد بعد نماز عصر حضرت پیر
دستگیر بطرف حقیر نگاه کرده فرمودند که در کتابی دیده شده که شخصی در بیابان میرفت عربی از پشت
و برادران راه پرسید عرب در غصه آمد این شخص را خطره شد که توشه که همراه دارم و پیش او دهم شاید
بسبب غصه اش مهربان باشد نان پیش عرب نهادم غصه اش زیاده شد که گفت اگر بدهی تمام این زمین طلا شود
بجز لقمه نان عرب طلا گشت فرمودند که حضرت ابراهیم جای ما را نیز پیش دیده مسلمان طبعت ناول انگشت
چون پیش تشریف برده مردی را دیده نشسته و ذکر و اکره بخوران بران شخص مجتمع و بوی او رسیده
از هم برد و سلام گفته وی جواب خطره خود یافت مستغنا نمود والقامه بتاریخ بست پنجم ربیع

الاول سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر برای عیادت میرزا جان تشریف برده بودند جلال خان برای
حضرت ایشان التماس نمود که طعام سازد و منع فرمودند و برای طهارت سنگ میزد عرض کرد منع فرمودند چون چهار
شبه بینی درد جلال خان خواست که جلو گرفته سوار کنانند اسپ دو لکد چنان زد که بیهوش گشت و درد
بر جگرش رسید حضرت پیر دستگیر دست مبارک بر جگر جلال خان رسانیدند و چیزی خواندند بیهوش ...
کشاد و جواب بحضرت پیر دستگیر داد و میگفت که بجز دستمالیدن دست پیر دستگیر درد جگر رفت ال
فقیر بتاریخ پنجم رجب سنه یکهزار و هفتاد و پنج برای میان شیخ عبدالجلیل خلف الصدق حضرت مولانا شمس ...
سروپای طلب نموده بود بجز وطلب ده دوچولی ترک تمول نفس و چند بیاری با مصالح شیخی آوردند و فرمودند
این را از اندرون درست ساخته آورد الفقیر بتاریخ هفدهم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و پنج بوقت ...
یکی از مریدان برده مسواک نوزار سال نموده بود مردم مقسوم گشت حضرت پیر دستگیر برای استنجا تشریف برده بودند
میان شیخ بیاری از فقیر گفتند که مسواک دیگر هم مانده باشد چون حضرت پیر دستگیر از آنجا تشریف
آوردند شیخ بیاری فرمودند که شما مسواک مستعمل فقیر بگیرند چنانچه ایشان گرفتند الفقیر بتاریخ یازدهم
شوال سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر با من حقیر فرمودند که کلاه و پاک از دوره باشو باهند
بیارید و مزدوری از میان بیگار گرفته برید چون فقیر بهشت ارکاه خود شو باهند می آورد و مزدوری از آنجا
می برد با این اخفا ورفتن بشما ونداشت که اگر بموجب پیر دستگیر عمل نموده مزدوری بیگرفت از گاه
دیگر شو باهند می برد الفقیر ... از بعضی ثقات استماع نموده که حضرت شاه دوست محمد برادر زاده و جانشین
حضرت ملا خواجه لاهوری می گفتند که بدست من حضرت ملا خواجه سر سفید و عصا و کتابت ارسال داشته
بودند قطب الاقطاب اندرون محل تشریف داشتند فقیر عصا را متصل دیوار خانقاه داشته نشست بعد ساعتی

بپای تشریف آورده‌اند حقیر بعد ملازمت ولکن این مرید خواهش کرد که عصا را او رو در کنار فرمودند باشید عصا

اینقدر مسافت طی کرده‌اند از اینجا خود بخود خواهد آمد چنین عبارت بر زبان مبارک آورده خود بخود خواهد آمد همین

عبارت بر زبان مبارک آورده خود بخود خواهد آمد همین از اینجا حرکت نمود و در دست قطب الاقطاب در بین [illegible]

ست افتاد برای خلاصی خود با حضرت رجوع آورده و آن حضرت را در آن وقت عصا در دست مبارک بود

و عصا در دست الحال که عصا را باطراف دیوار انداختند عصا ریب عصا را نمودند آنچه بوده فرمودند چون منقضی

بعد مدتی بخدمت رسید احوال که خلاصی از شمشیر گشته بود همان تاریخ را که قطب الاقطاب عصا جستن را انداخته

بودند گفت مرتب احقر استماع نموده که جهاز در مدتی غرق میشد رجوع بقطب الاقطاب آورد قطب الاقطاب آن کرته

را در روز در پیراهن مبارک پوشیده بودند تر از آب گشته چون آن مرید بعد مدتی بخدمت رسید احوال

خلاصی جهاز خود گفت آن هنگام مردمان از اسلام گشته که وجه تری پیراهن مبارک بسبب آن بود که همان تاریخ

پیراهن مبارک تر گشته بود و خلاصی جهاز خود و آنکس تا آن زمان نقل و نیز مرتب احقر از ثقات شنیده که شیخ

محمد داشت شیخ نوری بسبب مبارک خود پای ایشان را مالش نمود فرمودند هر قدری که مسافت طی خواهد نمود

بجای شما در دو ماندگی لاحق نخواهد شد شیخ مذکور تا سی کرده هم گاهی پیر فقیر و پیاده رفت و ماندگی لاحق

نشد و نیز مرتب احقر ... از بعضی استماع نموده که قطب الاقطاب شیخ نور تشریف برده بودند از آنجا

اراده مراجعت کرده بسمت تشریف برده چهار گهڑی شب مانده با دو کس بخود شیخ نور بوده گشته

نماز صبح در آنجا ادا نموده و در حضرت شاه حسین در مردم دیگر بعد تفحص شیخ نور رسیده بود حاکم آنجا نسبت کرده

بود که اگر قطب الاقطاب را در شیخ نور خواهیم یافت مرید خواهیم گشت بعد تشریف آوردن آن حضرت

ملاقی [illegible] بود که حاکم آمده ملازمت نموده مرید گشت مرتب احقر استماع از ثقات نموده که قطب

[illegible]

از قطب دوران ایام گذری صبح و شام تشریف می‌بردند قاضی محمد حسین امده عرض نمودند که سیر گذری حضرت [illegible]

قطب الاقطاب فرمودند که شما شرب تماکو بگذارید من هم سیر گذری [illegible] ایام چند مدت برهمین منوال گذشت بعد مدتی در شب عید

شب آرزوی شرب تماکو نموده خوب بود و قاضی را خواهش شرب تماکو بغایت شد چون حضور خود دور کرده بودند حقه را [illegible]

طلبیده ساعتی کشیدند صبح قطب الاقطاب بگذری تشریف بردند این خبر بسمع قاضی رسید قاضی امده [illegible]

که تشریف گذری معلوم شد فرمودند که شما در شب عید را فراموش نموده عمل شرب تماکو اخفا نمودید [illegible]

رفیع عید سیر گذری [illegible] افشا مکن [illegible] خواستگاری نموده که روزی ذکر کرامات بود و تبسم نموده

قطب الاقطاب فرمودند کرامت ما ازین چه بالاتر است که اجنه بعضی طلبه علم بحضور ما اند و نیز در شب شنیده باشد

که این تکلفها که با الفاظ نسبتا میفرمودند [illegible] عظمت و هیبت قطب الاقطاب چنان بود که بی پرسیدن

انحضرت سخن بر زبان نمی راندند مودب و مهذب نشسته می ماندند استماع نموده که نواب عصفر خان والد

محمد قطب الاقطاب اورده که بعضی از کتب معقولات مقرر کرده [illegible] عرض نمود قطب الاقطاب

فرمودند که معقولات در طبع سلیم به تعلیم و تعلم می‌آید نواب ازین امر استبعاد نمود اتفاقا قاضی محمد مودود در آن مجلس

حاضر بودند نواب مسئله از علم معقول استفسار نمود قاضی [illegible] جواب گشت قاضی غلام محمد و محمد رضی خان

که همراه نواب بودند از قاضی تذکره نمودند اخر قاضی چنان رفع شبهات نمود که ساکت و صامت ماندند قطب

الاقطاب بطرف نواب متوجه گشته فرمودند گفته بودم که معقولات بغیر تعلیم و تعلم می‌آید قاضی

حرفی در علم معقولات تا این وقت نخوانده نواب چون این مشاهده نمود [illegible]

از پیر دستگیر خود شنیده قطب الاقطاب تقریبی بلده [illegible] تشریف برده بودند حضرت [illegible]

است [illegible] نمودند چون قطب الاقطاب [illegible] ایشان تشریف بردند طعام [illegible]

گران بر نموده اند و در قطب الاقطاب قدری تناول نموده حضرت میر سید بهاء الدین که خلف میان شیخ محمد

بسبب شکم قلندران تغار خورا نگذاشتند قطب الاقطاب بر زبان مبارک آورده اند که چه رضای ان طعام برا از

گران بود تناول نمودند دیگر طلب فرمود حضرت میر سید بهاء الدین مشغول اند سابق پر از طعام حاضر ساختند قطب الاقطاب

از خورده دیگر طلب فرمودند میر فرمودند که حاضر نیست اگر حکم شود پخته ارم قطب الاقطاب تبسم نموده

فرموده که چون نوبت بخشش آمده شکم من هم برگشته میر را اندکی خجالت هم رسیده مرتب این قصه را

حضرت مولوی محمد جمیل نیز استماع نموده اما اینقدر از زبان فیض ترجمان قطب الاقطاب نقل میفرمودند که روزی

میان محمد جمیل چه مشکل شد که صوفیه صافیه رحمهم الله قائل تجدد امثال اند اگر یک کس لقمه خورد چه جای تعجب

حضرت مولوی حصر فرمودند که در آن وقت محظوظ شدند سبحان الله تصرفات و کرامات خود را توجیه اختفا میفرما

والا در حق ما مردم هم تجدد امثال است اگر بخواهم یک لقمه زیاده از معمول تناول هم نمی توانم مرتب

اقوال بعضی اعزه استماع نموده که قطب الاقطاب روزی بطرف بل تشریف برده بیاغ بیدخان که از

مریدان مخصوص بود گفته فرستادند که چیزی موجود باشد در باغ اعظم خان آرد و طعام طیار نماید خانه

بخانه طباری طعام گفته باده رسانیدند کلان خیار آورده اند و در آن وقت همراه قطب الاقطاب هشت چهار کس بیش بودند

ندیده خیار قدری تناول نمودند و باقی همه قطب الاقطاب تناول نمودند و از آن جا بخانه بایزید خان تشریف

برده طعام کثیر تناول نموده و از آنجا متوجه خانه سعادت کاشانه گشتند در اثنای راه شیخ خان که از مریدان

خاص بود و دست نموده از وی طیاری طعام را استفسار نموده وی عرض نمود که در حال آنچه ممکن موجود است

حاضر آورد فرمودند تمام تناول فرمودند و از آنجا بر بالای رسیده شخصی درخواست تناول طعام نمود قبول فرمودند چهار چیز

از شیر برنج و نان حاضر آورده همه را تناول فرمودند و بعد از آن بر زبان مبارک آورده اند تا طعام خانه نخورم

خورد و سکین نخواهم یافت بخانه تشریف آورده و در بیان چوبین خوردند مرتب از بعضی اعزه استماع یافته که قطب
الاقطاب بشیخ نور تشریف برده بودند و مردم آنجا را تکلیف در طعام بسیار بود و خواهش تمام داشتند
که قطب الاقطاب تناول نمایند قطب الاقطاب روزی از اعزه آنجا فرموده‌اند که امروز از فجر تا عشا هر کس که
بسم الله چیزی طعام آرد و بعد از الفض واجبات و سنن بوده که گذارند که سوای اکل طعام شغل کار دیگر نخواهم
کرد پس هر کس از صبح تا عشا اقسام اقسام طعام می‌آوردند قطب الاقطاب از فجر تا عشا در اکل مشغول بود
بعد نماز عشا دو رکعت نماز در تمام شب ادا نموده فرمودند که علاج هضم طعام نموده‌ام انتهی غرائب اخبار
از پیر دستگیر خود شنیده که کلمن مصر چهار ده بوری می‌آوردند بخدمت قطب الاقطاب و میده گذرانیده عرض
نمود که در چهار ده روز یک یک تناول فرمایند فرمودند بعد از تناول بوری استفسار نمود قطب الاقطاب
که روی روز اول به چهار ده بوری را جمع کرده تمام خورده‌ام و ناهاری از همین نموده‌ام رنگ روغن مصر زرد
گوشت اسپی در خوردن بیدن قطب الاقطاب هیچ نرسید. انتهی غرائب اخبار از بعضی اعزه استماع نموده که قطب
الاقطاب در حجره تشریف می‌بردند و باز تشریف آوردند همچنان ست چهار مرتبه گذشت دیگر استفسار از
آمدن مردم شبخون نمودند مردم شبخون از رسیدن قطب الاقطاب بطور تردد خاطر معلوم نمودند که بخلل
شبخون گشته چون ادم از آنجا رسید معلوم شد که افواج نواب بسبب فتاتی محاصره بموضع شبخون نموده بود
شیخ نور نموده بود و هیچ باقی نمانده بود و از توجه بزرگان یکایک رفت و خبر گذشت و محاصره را جان وقت
میکنت کرده و طبیعت قطب الاقطاب را مردم آنجا دیده بوده‌اند در حق جانو فت نفرت می‌نمودند که سکین طبیعت
قطب الاقطاب گشته بود قطب الاقطاب حضرت شاه حسین ارقام فرموده‌اند که جز محمد و شرافه شبخون
تا کی کیر و خرابه خود داکذاشته هم حضرت بهشت رضوان الله علیهم شیخ ضیامتی فرمودند و بنیاد نهاده

لکن

مقدمه خلل بود و تمامی از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع تمامی مجموعه دو جلد اند در تاریخ تسلیم صفر سنه

هزار و جهار صد و نود و هفت مرقوم گشته و حضرت پیر دستگیر بعبادت شیخ غلام محی الدین به بخاری تشریف بردند

بعد حوال پرسی شیخ یار الله فرمودند که شیخ جلال الدین از سفر رخصت شده اند ایشان عرض نمودند که حضرت

دیوان جیو تحواسته شیخ [illegible] نمانید اسب از جا بجا برای سواری طلب میشد روا نیست لیکن خلل پیدا شد سواری

رسیده [illegible] و خاطر [illegible] ان این کمین خلاف سبب [illegible] خلل نمود فرمودند که بیان شیخ اسد الدین [illegible]

سید ولی شاه زنده [illegible] شیخ گشته بودند چون وقت ان رسیده فرزندان را معه عیال برادر و به طرف

جنگل رفته است این معنی موجب تفرقه شیخ مذکور شد و تفرقه شیخ مذکور باعث تفرقه تمام شیخ جیو شاه است و قطب الاقطاب

در صلوة و صوم و درس و تدریس شیخ مذهب احمد مختار نمودند یکجا یا اینکه احوال وی بکمال نور و الحضرت

در مقامات کامل بود تا حدی و در سواری اسب و تیراندازی جنان مشهور بود که تیر یا کشتی و در حین

سواری اسب که می انداخت درست در نشانه برسید و خطا نمیگشت بقیه و نماز از اول تا آخر

تا آخر داشت در حین طالبعلمی نماز فرضه و نمیگذاشت که اوان طالبعلمی قطب الاقطاب همراه طلبه علم

بر کناره ی تشریف می برد و بر دیوار مسجد نشست چون وقت مغرب در رسید از انجا بسرعت فرود آمد

رسید نماز [illegible] رکعت ادا نمود و باز بر دیوار امده می نشست اسکال از لبخ رشیدی حال مرض و وفات

از تجهیز و تکفین و ما یتعلق بها تحریر می نماید [illegible] ارگ رشیدی بتاریخ سیزدهم شعبان سنه یک [illegible]

نه بگاه عصر چون ان حضرت باشتاقه بوسی رسید حضرت پیر دستگیر بر بالاپ مشرق رو خطبه [illegible]

[illegible] بودند حضرت قدمبوسی نمود و از زبان مبارک جاری شد که دل جنگامی عرض نمود که

بسم قدمبوسی نمود و روانه شدند حضرت حال حضرت پیر دستگیر و بده گریه کردند چون وقت مغرب

رسیده حضرت پیر دستگیر پرسیدند که امام آمده عرض نمودند که میان محمد حمید حاضر اند امامت حضور چون
شیخ محمد حمید و امامت حضرت شیخ محمد رشدی می نمودند میان شیخ پیاری اذان گفته میان شیخ ابو العلی تکبیر
گفت قریب پلنگ حضرت پیر دستگیر بود و مصلی گسترانیدند حضرت پیر دستگیر بر تخت آمده نماز بجماعت ادا نمودند
چون الحمد حضرت شیخ محمد حمید تمام نمودند حضرت پیر دستگیر آمین فرمودند بعده دو رکعت سنت خود ادا کردند
بر روی شسته دعا نموده بر پلنگ آمده غلطیدند وظیفه شیخ گنج وقت مغرب یا ستار یا الله خواندند که شنیده می شد دیگر
بعد ادای نماز مغرب باز میان نیکا حقیقت ادای پیر دستگیر به میان مذکور چنان گفتند که بتاریخ بست هفتم
یا هشتم رجب المرجب در قدم چپ متصل شتالنگ آبله ظاهر شد و شده ورم و آن شب لرزه تبی که از
خانقاه بفوت یا مفتوح آستند تا مسجد روند برکتفوش نشانده بمسجد بردند نماز با جماعت در مسجد ادا کردند در شب
دویم غلبه درد تبی شد که تمام شب بیهوش بودند و افاقت آمد آنوقت نماز عشا بوقت صبح ادا کردند
و ورم تا زانو رسید و هیچ نمانده بود که همین روز وصال بود ورم زهر باد شده بود آخرش فرصت گشت قاضی
محمد پناه قاضی صوبه آورده شبه گلاب که در آنجا بند و خوشبوی بر روی بال استعمال نموده گل چنبلی در میان
شیخ شمس الدین محمد یک نوع خوشبوی فرستاده بودند نگاه میداشتند چون اذان نماز عشا گشت
برای استنجا طلبیده طلبیده استنجا نمودند مخدومی حضرت شیخ محمد رشد آب انداختند بر اصابع پای دو بار
مسح کردند باری از بقیه آب مسح سر و بار باب جدید نمودند بعده فراغ از فریضه و سنت عشاء بر پلنگ
غلطیده بودند شیخ پنج گنج وقت که یا غفار یا الله خواندند بعده و در دست عصه حضرت شیخ محمد حمید بود
آورده بودند چار صحیفه تناول کردند میان شیخ غلام معین الدین پان آورده خورانیدند و کاملان
فرمودند آب طلبیده خواب باران بود آورده غرغره کرده دم آب نوشیدند بر پلنگ غلطیده

بحهذ بار

GORAKHPUR

چند بار بیدار شدند هر بار او ندکل الوده برای تیمم طلب داشته تیمم کرده بخواب میرفتند تهجد پرسیدند

که به قدر شب خواهد بود محمد عرض نمود که یک پهر موجب حکم مخدومی شیخ محمد رشید جیو یکی جای ضرور در

شب کرده اب حاضر کردند از حاجت فارغ شده تیمم کرده غلطیدند و بالاپوش بر سر درکشیدند بعد

از ساعتی اواز ذکر صلوة العشق شنیده می شد که غلطیده ادا می کردند و سعادت خدمت را همه کس

میخواستند که نمایند اما خدمتی که حضرت شیخ محمد رشید مینمودند دیگری را محال مداخلت نبشد تمام شب

بیدار نشسته پروانه وار در خدمت مینمودند و اگر بغلبه خواب نشسته می شد مرتب اغاز نغمات استماع

نموده که حضرت شاه یسین فرمودند که مرا شبه بود که قطب الاقطاب امامت حضور بحضرت شیخ محمد حمید

و امامت مسجد بحضرت پیر دستگیر مقرر نمودند بنا بر انستی که حضرت شیخ محمد حمید کلان بودند و در مسجد

قائم مقام خود می نمودند و امام حضور حضرت پیر دستگیر از مدارش تقید تمام صلوة کلی و صوم میداشتند

و حضرت شیخ محمد حمید نوکر پیشه نموده بودند شاید که انقدر تقید نبوده باشد چون قریب وفات قطب

الاقطاب وفات حضرت شیخ محمد حمید ان خطره رفع شد که قطب الاقطاب را اشعار بران بود

که حضرت شیخ محمد حمید همراه ما امد و حضرت پیر دستگیر را تفویض مسجد و خانقاه و ارشاد خلایق مقرر

نمودند در خاطر مرتب احقر خطور مینماید که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته چنانچه تمامی

خلافت سرور انبیا علیه السلام بر سی سال گشت وفات حضرت پیر دستگیر بعد وفات قطب الا

قطاب بر سی سال شد نهی الکاملة ✛ ✛ تاریخ هفدهم شعبان از کنج رشیدی سنه یکهزار و هشتاد

و سه استجا وضو کرده نماز بجماعت بدستور سابق کرده غلطیدند و وظیفه میخواندند بعده پرسیدند

افتاب بر امده عرض کرده شد که بر آمد شاید زیر بالاپوش نماز اشراق هم ادا کردند بعده حکم و

بیک و حجام و عبدالرحیم را او روز نعش دید گفت خوب ست بتی کشاده رو بود چینی سائیده بر سم الود

بستند تاکید برای خوردن کرده رفتند گفتند هر چه مرغوب طبعیت شما بخورند و دوغ اگر مرغوب باشد

بخورند وقت چاشت دال مونگ و خیرات با خشکه تناول فرمودند تمام روز بر روی بالاپوش

میداشتند و میفرمودند چون می گشایم دهن خشک میشود و نماز فریضه وضو جدید میگیرند و نوافل بتیمم

بعد ظهر بعد اتناول بمقدار تجویز حکیم کردند و هر که بعیادت می آمد تواضع او می کردند چون او هم تواضع کرد

از تضعیف تصدیع می کشند الحمد بود در حفظ مراتب تقصیر نمیشود حکیم اول اخر روز آمده زخم را کشاد

پتی مرهم بستند بر رفتند بعد نماز مغرب حضرت شیخ محمد حمید شوربا اورده بودند و سه چمچه تناول کردند شیخ

محمد ارشد و حضرت شیخ محمد الحمید و میان شیخ غلام معین الدین عرض کردند که دو چمچه دیگر هم تناول فرمایند

فرمودند که شکر گوئید امروز زیاده خورده شد انقدر حق الناظرین نمانده و دعا خوانده بیان نیکا گفتند

کرشته بتی روزی فاتحه کرده بیارید چنانچه اورده فاتحه خوانده قسمت نمودند الغائب [illegible] بتاریخ بیست و نهم

شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه روز جمعه همان حالت روزمره بود و برای نماز جمعه حضرت برده

بجامع تشریف بردند نماز ادا کرده با غیر مردم در خدمت آن حضرت آمدند حرف ظهر نموده بر تبرک علیه

و مشغول اوراد و طائف شده بالاپوش بر روی کشیدند و مردمان که بعبادت آمده بودند همه را آن نفع

رخصت فرمودند عذر کردند که اگر بالاپوش از روی جدا کرده میشود خشکی دهن غلبه می کند بعد نماز

مغرب بحضرت پیر دستگیر بحضرت محمد ارشد و شیخ محمد حمید علیه فرمودند که او شان قبول کرده اند

شمار رفته بگوئید طارا اند کو نسبت کسی بود و معلوم نشد الغائب بتاریخ نوزدهم شعبان سنه یکهزار

هشتاد و سه بوقت چاشت از مومن پرسیدند مردو ران آمده اند جانشین میان غلام معین الدین

شان در

شتاب درست بکنید و دلداری ایشان لازم دانید و تخم گل لاله وغیره دران بریزند و تاکید بسیار نمودند

بتاریخ بستم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه قاضی غلام رسول از جای آمده ملازمت نمودند حضرت

پیر دستگیر استفسار نمودند که کار غریبان شد قاضی التماس نمودند که شد فرمودند الحمدلله خوب شد و تمام

از ازار ابتدا بقاضی گفته رخصت نمودند الحمدلله بتاریخ بست یکم شعبان روز دوشنبه سنه یکهزار و هشتاد

و سه بعد نماز عصر شوربا اور روند فرمودند بین العصر و مغرب تمیز رم حکم آمده پشی در جسم الوده بستند و حال

این روز موافق حال سابق بود الحمدلله بتاریخ بست دوم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بوقت عصر تناول نمودند

جلیبی که فتح خان نثار کرده حاضر او روند تناول کرده پرسیدند کیست عرض کرده فتح خان شوربا آورده

یک دو چمچه تناول کرده و باقی مانده بمیان شیخ پاره ای و فتح خان وغیره حاضران عنایت کردند

و فتح خان از پیر دستگیر که ارشد است که آنچه مردم میگویند که حضرت دیوان جیو قبل ازین مرض فرموده

شنیده که مدت سه ماه از حیات باقی است در روز جمعه انتقال ازین عالم است حضرت شیخ محمد اشرف

فرمودند شنیده نشد ظاهرا از تاکید فرمودند که شتابی در تهیه اسباب شادی کتخدای میان غلام معین الدین

کنند و شیمن ایشان از نو و طیار کنند مردم تخمین می کنند بوقت تهیه چوکی جای ضرور درست کرده شستند ابا

نفس پسیح بشد فع نشد از انکه در مرض عده کم شده بود که یکنوبت در دست چمچه کاهی نوبت هیچ نوردند

الحمدلله بتاریخ بست سوم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بوقت چاشت پرسیدند کدام تاریخ است

عرض کردند بست سوم فرمودند کمر دینه نذر حضرت خواجه قطب الدین شاهد دل حواله میان بیگا کنند که

کهنا پدار فقرا بخورد روز بار مخدوم است شیخ نور محمد رسانند ازین چیزی که فقرا شریک فاتحه

سازند الحمدلله بتاریخ بست چهارم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بعد نماز فجر میان بیگا کمر دینه نذر حضرت